۵۵

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 55: آسمان و جهان - 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 55

کتاب آسمان و جهان - 2

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 55

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب چهارم: عرش و کرسی و حاملان آن ها.....7

باب پنجم: حجب و استار و سرادقات.....51

باب ششم: سدره المنتهی و معنی علیین و سجین.....58

باب هفتم: بیت المعمور.....66

باب هشتم: آسمان ها، چگونگی و شماره آن ها، اختران و شماره شان، وصفشان و وصف کهکشان.....73

باب نهم: در خورشید و ماه و احوال و صفات آن ها و در شب و روز و آنچه به آن ها وابسته است.....127

باب دهم: علم ستاره شناسی و عمل به آن و حال ستاره شناسان.....244

باب یازدهم: در نهی از طلب باران به ستاره ها و نهی از فال بد زدن و واگیر بیماری.....342

باب دوازدهم: آنچه متعلق به ستارگان و مناسب احکام آن ها در کتاب دانیال علیه السّلام و غیره است.....363

أبواب زمان ها، انواع آن و سعادت و نحوست آنها و دیگر احوال روزها

باب سیزدهم: سال ها، ماهها و انواع آن و چهار فصل و انواع آنها.....370

ص: 6

[ادامه ابواب کلیات احوال جهان]

باب چهارم : عرش و کرسی و حاملان آن ها

آیات:

- وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ.(1)

{کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته. }

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ.(2)

{سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. }

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.(3)

{سپس بر عرش استیلا یافت. کار [آفرینش] را تدبیر می کند. شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. }

- وَ كانَ عَرْشُهُ عَلَى الْماءِ.(4)

{و عرش او بر آب بود. }

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ.(5)

{آن گاه بر عرش استیلا یافت. }

- الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى.(6)

{خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است. }

- قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.(7)

{بگو: «پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ }

1- . بقره / 255

2- 2. اعراف / 54
3- 3. یونس / 3
4- 4. هود / 7
5- 1. رعد / 2
6- 2. طه / 5
7- 3. مؤمنون / 86

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ فَسْئَلْ بِهِ خَبِيراً.(1)

{آن گاه بر عرش استیلا یافت. رحمتگر عام [اوست]. درباره وی از خبره ای بپرس [که می داند]. }

- رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.(2)

{پروردگار عرشِ بزرگ است. }

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ.(3)

{آن گاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت. }

- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا.(4)

{کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آن ها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند. }

- ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ.(5)

{آن گاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت. }

- وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ.(6)

{و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند. }

تفسیر:

- وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ.»(7)

{کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته. }

1- 4. فرقان / 59
2- 5. نمل / 26
3- 6. سجده / 4
4- 1. غافر / 7
5- 2. حدید / 4
6- 3. الحاقه / 17
7- . بقره / 255

طبرسی گفته: در باره آن چند قول است:

1. مقصود این است که علمش آسمان ها و زمین را فرا گرفته، از ابن عباس و مجاهد و همین از امام پنجم و ششم علیهما السّلام روایت شده است، دانشمندان را کرسی ها خوانند، چنانچه آن ها را اوتاد زمین گویند، برای اینکه قوام دین و دنیا به وجود آن ها است.

2. مقصود از کرسی در اینجا همان عرش است، از حسن نقل شده برای آنکه بر روی هم ترکیب شده است.

3. مقصود پادشاهی و سلطنت و قدرت است چنانچه گویند: برای این دیوار یک کرسی بگذار، یعنی یک ستونی که به آن تکیه داده شود که نیفتد و حرکت نکند، قرار بده. پس معنای آن چنین می شود: قدرت او بر آسمان ها و زمین و آنچه در آن دو است احاطه یافته است.

4. کرسی تختی است فروتر از عرش که از امام ششم علیه السّلام روایت شده، و قول عطا هم به آن نزدیک است، که گفته: آسمان ها و زمین در برابر کرسی جز حلقه انگشتری در بیابانی پهناور نیست، و کرسی در برابر عرش همان حلقه است در برابر بیابان پهناور، و برخی گفته اند: آسمان ها و زمین همه بر کرسی قرار دارند، و کرسی زیر عرش، پس عرش بالای آسمان ها است.

و اصبغ بن نباته روایت کرده که علی علیه السّلام فرمود: آسمان ها و زمین و هر چه از آفریده در میان آن هاست همه درون کرسی اند.(1) و حدیث را تا آخر ادامه داده چنانچه در روایت علیّ ابن ابراهیم خواهد آمد.

«ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ.»(2)

{آن گاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت.}

برخی عرش را در اینجا به معنی پادشاهی تفسیر کرده، قفّال گفته: عرش نزد عرب تختی است که پادشاهان بر آن می نشینند، آنگاه عرش را کنایه از خود پادشاهی قرار داده اند، هنگامی که گویند: «ثل عرشه» عرش او کاست، به ای معنی

1- 1. مجمع البيان 4 : 362
2- 2. حديد / 4

است که پادشاهی او ناقص شد. و گفته اند: بر عرشش استوار شد و بر تخت پادشاهیش استقرار یافت .

و برخی عرش را جسم بزرگتر تفسیر کرده اند و استواء را به معنی استیلاء گرفته اند، چنانچه گذشت.

رازی در تفسیرش گفته: «مسلمانان همه گویند که بالای آسمان ها جسم بزرگی است که عرش است، ولی در مقصود از عرش در اینجا اختلاف دارند، أبو مسلم گفته: مقصود این است که هنگامی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید، آن را هموار کرد و سقف آسمان را برافراشت، و هر ساختمانی را عرش گویند و سازنده اش عرش ساز و خدا هم فرموده: «و مما یعرشون»(1) {و از آنچه می سازند} و استواء بر عرش چیر گی بر آن است، و مشهور میان مفسّران آن است که مقصود از عرش در آیه، همان جسم عظیم است که در آسمان است، و گفته اند: مقصود همان ملک است و ملک خدای تعالی، همه آفریده های اویند که پس از آفرینش آسمان ها و زمین پیدا شده اند، و آوردن (سپس) در اینجا درست است و خلاصه مقصود استیلا یافتن خداوند بر عالم اجسام به قهر و قدرت و تدبیر و حفظ است، به این معنی که هر چه از فراز عرش تا نشیب زمین است در حفظ و تدبیر و نیاز به او است.»(2)

«فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً.»(3) {در باره وی از خبره ای بپرس [که می داند].}

طبرسی (ره) در مجمع البیان گفته (خبره و) آگاه در اینجا، همان خدای تعالی یا محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم است یا مقصود این است که ای انسان سؤالت را از آگاهی بپرس تا تو را به حقیقت وصفش خبر دهد.

و گفته شده باء در آیه«فَسْئَلْ بِهِ خَبِیراً» مانند باء در این گفته است: «لقیت بفلان لیثا» {با فلانی برخورد کردم درحالی که شیری بود.} این جمله را هنگامی می گویی که شجاعت او را وصف می کنی. و معنای آن این است که هنگامی که او

1- . نحل / 68
2- . مفاتیح الغیب 4 : 782

3- . فرقان / 59

را دیدی شیء مشبه را دیدی (یعنی شیر را دیدی)، زیرا تو آگاه به وجود شجاعت در آن فرد هستی.(1)

- الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ.(2)

{کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند.}

طبرسی رحمه الله علیه در مجمع البیان گفته: «این خود عبادت و فرمانبرداری خداست {و کسانی که گرد آنند} فرشته های طواف گر بر عرشند که کروبیان و بزرگان فرشته هایند {با حمد پروردگارشان تسبیح می گویند} یعنی او را پاک می شمارند از آنچه این ستیزه جویان او را با آن وصف می نمایند.

و گفته اند: او را به تسبیح متعارف تسبیح می گویند و بر نعمتش سپاس می کنند {و به او ایمان می آورند} یعنی او را تصدیق می کنند و به یگانگی اش معترفند، {و آمرزش می خواهند} یعنی از خدا برای مؤمنان از اهل زمین درخواست مغفرت دارند، یعنی یگانگی خدا را باور دارند و به الهیّتش و به آنچه اعتراف به آن واجب است معترفند .»(3)

در تفسیر قول خدای تعالی «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ.»(4) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند.} یعنی بالای سر مردم، مراد از «یومئذ» آن روز، روز قیامت است مراد از «ثمانیه» هشت کس، از فرشته ها است، که از ابن زید روایت شده، و از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هم روایت شده که حاملان عرش امروز چهارتا هستند و هنگامی که روز قیامت فرارسد با چهار فرشته دیگر آن ها را تایید می کند و هشت عدد می گردند، و گفته اند مقصود هشت رده از فرشته ها است که شماره شان را جز خدا نمی داند، این قول از ابن عباس روایت شده است.(5)

1- . مجمع البیان 7 : 176
2- . غافر / 7
3- 1. مجمع البیان 8 : 515
4- 2. الحاقه / 17

5- . مجمع البيان 10 : 346

و رازی در تفسیرش به نقل از حسن گفته: نمی دانم هشت کس اند یا هشت هزاراند در حالیکه صف کشیده اند، و حملش بر هشت کس بهتر است، چون روایت شده که آن ها هشت فرشته اند که پاهایشان درون زمین هفتم است و عرش بر روی سر آن ها است درحالیکه می چرخند و تسبیح می گویند، و گفته اند برخی به صورت آدمند، و برخی به صورت شیر، و برخی به صورت گاو نر، و برخی به صورت کرکس، و روایت شده هشت فرشته اند به صورت گوزن که از سم تا زانویشان هفتاد سال راه است.

و از شهر بن حوشب نقل است که: «چهارتا از آنان می گویند: منزّهی بار خدایا، تو را سپاسگذاریم، سپاس مخصوص تو است بر بخششت پس از توانائیت»، و چهارتا می گویند: «منزّهی بار خدایا، تو را سپاس می گوییم، سپاس مخصوص تو است برای بردباری ات پس از دانشت».(1)

روایات:

1. معانی الاخبار و در المنثور: ابی ذر از پیغمبر صلی اللّه علیه و اله نقل کرده که فرمود: «ای اباذر، هفت آسمان در برابر کرسی نیستند جز حلقه ای افتاده در زمین بیابان پهناور، و فضل و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی بیابان پهناور بر آن حلقه است.(2)

2. فقیه و علل: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که از او پرسیدند چرا کعبه را کعبه نام نهادند؟

فرمود: چون چهار گوش است، گفته شد چرا چهار گوش شده؟ فرمود: چون برابر بیت المعمور است که چهار گوش است، و گفته شد: چرا بیت المعمور چهار گوش است؟ فرمود: چون در برابر عرش است که چهار گوش است، گفته شد:

1- 2. مفاتیح الغیب 8 : 284
2- . معانی الاخبار : 333 ، الدر المنثور 1 : 328

چرا عرش چهار گوش شده؟ فرمود: چون کلماتی که اسلام بر آن ها بنا شده چهارتا عستند : سبحان الله، و الحمد للّه، و لاإله إلّااللّه، و اللّه أکبر. (1)

بیان و نقل تأویلی نادرست: سید داماد رحمه الله علیه در حاشیه خود بر فقیه گفته: عرش همان فلک الافلاک است و آن را مربع خوانده به چند وجه: 1- چون تعین فلک به حرکت منطقه و دو قطب آن است و و هر دائره عظیمه کره را به دو قسمت می کند، و فلک به وسیله منطقه حرکت خود و دائره گذران در دو قطب آن چهار بخش می شود، و عرش که همان فلک آخر است و کرسی که همان فلک ثوابت است به وسیله دائره معدل النهار و منطقه البروج و دائره دیگر که به قطب هایشان می گذرد چهار بخش می شوند.

2. و همچنین دائره افق در سطح فلک الافلاک با دائره نصف النهار، و دائره مشرق و مغرب چهار قسمت می شود و آن را به چهار بخش می کنند، و بر روی آن چهار نقطه جنوب و شمال و مشرق و مغرب را پدید می سازند.

و حکماء فلک را چون آدمی بر پشت خوابیده می دانند که سرش بر شمال است و پاهایش بر جنوب، و دست راستش به مغرب و دست چپش به سوی مشرق.

3. و همچنین چنانچه در جای خود بیان شده روشن ترین اشکال دائره چهار بخشی و شش بخشی است، زیرا دائره چهار بخشی با دو قطر متقاطع بر زاویه قائمه حاصل می شود و دائره شش بخشی با نصف قطر، زیرا یک نیم قطر او، وتر یک ششم آن است و به علاوه یک چهارم دائره قوس تمام است و آنچه کمتر از یک چهارم است متمم آن به یک چهارم است.

4. و همچنین فلک اقصی، ماده و صورت دارد و عقل که همان عقل اول است و به آن عقل کل گفته می شود و نفس که همان نفس اول است و به آن نفس کل گفته می شود است و این چهار بخشی می شود که در نظام هستی مربع نخست است.

وجوه دیگر هم هست که شرحشان در گنجایش مقام نیست (پایان). که این توجیهات نه موافق قوانین شرع و نه مصطلحات اهل آن است و سخن در

مورد آن به خواست خدا در آینده می آید و برخی از ضعف های آن در مطالب قبلی گذشت.

ص: 13

1- . الفقیه 2 : 201 ، العلل2 : 88

3. المتهجد و الفقیه و التهذیب: در خطبه استسقاء آمده است: آن کسی که آسمان ها را برای کرسی خود ستون قرار داد و کوه ها را میخ ها(برای استقرار زمین) قرار داد و زمین را برای بندگان گسترد و فرشتگانش را در نواحی زمین و حمل کنندگان عرشش را بر پشت آن قرار داد و با عزت خود ارکان عرش را برپا داشت و با درخشش خود نور خورشید را متلألئ کرد و با شعاع نور خود تاریکی شب را روشن کرد. و چشمه ها را از زمین جوشانید و ماه را نورانی و ستارگان را درخشان قرار داد.(1)

4. اقبال: از امام صادق علیه السّلام در دعاء روز عرفه آمده است:

و از تو می خواهم به هر نامی که تو داری و هر درخواستی تا برسد به نام اعظم اعظم اکبر اکبر بلند و برترت، آنکه به آن بر عرشت استوار شدی، و بر کرسیت پایدار گردیدی.(2)

5. در عقاید صدوق آمده است: اعتقاد ما در عرش این است که آن، همه و تمامی آفریده هاست، و عرش به وجه دیگر همان دانش است، و از امام صادق علیه السّلام پرسش شد از قول خدای عزّ و جلّ «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی»(3) {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است. }

فرمود: استوار است بر هر چیز و چیزی به او نزدیکتر از چیزی نیست، و اما عرشی که همه آفریده ها است، هشت فرشته آن را برداشته اند و هر کدام هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیا، یکی به صورت آدمی است و از خدای تعالی برای آدمیزاده ها روزی می خواهد، و یکی به صورت گاو نر است و از خدای تعالی روزی همه بهائم را خواستار است، و یکی به صورت شیر است و از خدای تعالی روزی همه درنده ها را می خواهد، و یکی به صورت خروس است و از خدای تعالی روزی پرنده ها را می خواهد، آن ها امروزه همین چهار گونه اند و چون روز قیامت شود، هشت نوع می گردند.

1- 1. الفقیه 139: 16
2- . الاقبال : 374
3- . طه / 5

و اما عرش به معنی دانش را هم چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از آخرین بر دوش داشته اند، اما آن چهار نفر نخست، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام بودند و اما چهار نفر از آخرین محمّد، علی، حسن و حسین علیهم السّلام هستند. اینگونه به سندهای درست از ائمه علیهم السّلام درباره عرش و حاملانش روایت شده است؛ و همانا اینان حاملان عرش علم شدند، زیرا همه پیغمبران پیش از پیغمبر ما حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم بر چهار شریعت چهار پیغمبر پیشین بودند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام و دانش از سوی این چهار نبی به آن ها رسید، و همچنان دانش پس از حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام به امامان پس از حسین علیه السّلام رسید.

می گویم: شیخ مفید رحمه الله علیه گفته عرش در لغت پادشاهی است، شاعر گفته:

هنگامی که پادشاهی آل مروان نابود شد

چنانچه ایاد و حمیر نابود شدند

مقصودش این است که پادشاهی فرزندان مروان نابود شد و از میان رفتند.

و دیگری گفته:

گمان می کنی عرش تو نابود نمی شود و دگرگون نمی گردد؟ یعنی پادشاهی تو از بین نمی رود؟

و خدای تعالی اینگونه ملکه سبا را گزارش و وصف نموده است: «وَ أُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ لَها عَرْشٌ عَظیمٌ»(1) {و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت} یعنی پادشاهی بزرگی دارد، و عرش خدا هم ملک او است و استواری بر آن استیلاء بر آن است و عرب استیلاء را استواری گوید، و شاعر گفته:

استوار شد بشر برعراق

بی شمشیرو خونریزی

یعنی مستولی شد بر عراق، و اما عرشی که ملائکه برداشته اند برخی از ملک خدا است و خدا آن را در آسمان هفتم آفرید، و فرشته ها را به برداشت آن به عبادت

1- 1. النمل / 23

و تعظیم واداشته چنانچه در زمین خانه ای آفریده و آدمی را به توجه به آن و زیارت و حج و تعظیمش به پرستش کشانیده، و در حدیث آمده که خدای تعالی خانه ای زیر عرش آفریده، و بیت المعمور نامش کرده، و فرشته ها هر سال به آن حج می کنند.

و در آسمان چهارم خانه ای به نام ضراح آفریده و فرشته ها را به حج و تعظیم و طواف گرد آن به عبادت گرفته، و خانه کعبه را در زمین برابرش ساخته و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: اگر سنگی از عرش فروافتد بر پشت بیت المعمور می آید و اگر از بیت المعمور فروافتد بر پشت بام خانه کعبه می آید، خدا برای خود عرشی نیافریده که وطن خود سازد، خدا برتر از آن است، ولی عرشی آفریده و برای گرامی بودن و بزرگ داشتنش به خود وابسته است، و فرشته ها را به حملش به عبادت واداشته، چنانچه در زمین خانه ای آفریده، نه برای خود و نشیمن خود، تعالی اللّه عن ذلک، بلکه آن را برای خلقش آفریده و به خود وابسته تا گرامی شود و بزرگ باشد و مردم را به زیارت و حج بر آن به عبادت گرفته است.

و اما عرش به معنی علم به حسب لغت مجاز است نه حقیقت، و وجهی ندارد که قول خدای تعالی «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» را اینگونه معنی کنیم که علم را در بر دارد، و صحیح آن است که ما پیش داشتیم، و روایاتی که در وصف فرشته های حامل عرش آمده، همه آحادند و روایت های منفرد، و موجب قطع نیستند و عمل بر آن ها روا نیست و باید درباره آن ها توقف کرد، و مقطوع همین است که عرش به معنی ملک است و عرش محمول بر فرشته ها هم جزئی است از ملک خدا که حمل آن عبادت فرشته ها است چنانچه ما از پیش گفتیم.

6. در کتاب عقاید آمده است که: اعتقاد ما درباره کرسی این است که ظرف همه آفریده ها، از عرش و سماوات و زمین و هرچه خدا آفریده در کرسی، هستند، و در وجه دیگر کرسی همان علم خدا است، و البته از امام صادق علیه السّلام پرسش شده از قول خداوند عزوجل «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»(1) {کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته.} و ایشان در جواب فرموده: مقصود علم او است.

1- . بقره / 255

7. توحید صدوق: از سلمان فارسی نقل کرده که جاثلیق به امیرالمؤمنین علیه السّلام گفت به من بگو: پروردگارت برمی دارد یا برداشته می شود؟ فرمود:

پروردگار ما جل جلاله بر می دارد و برداشته نمی شود؛ نصرانی گفت: این امر چگونه ممکن است با اینکه ما در انجیل می خوانیم «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَه» [و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند]؟ امام علی علیه السّلام فرمود: فرشته ها عرش را برمی دارند و چنان نیست که گمان کنی عرش مانند هیئت تخت برای خدا باشد، بلکه آن چیزی است محدود و آفریده و تدبیر شده، و پروردگارت عزوجل مالک آن است، نه اینکه برتری خدا بر آن، مانند قرار گرفتن چیزی بر روی آن است، و خدا به فرشته ها فرموده آن را بردارند، و آن ها عرش را به نیروی خداداد خود برمی دارند. نصرانی گفت: راست گفتی خداوند تو را رحمت کند.(1)

8. کافی: جاثلیق از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید: به من بگو خداوند عزوجل عرش را برمی دارد؟ یا عرش او را برمی دارد؟ فرمود:

خداوند عزوجل حامل عرش و آسمان ها و زمین است و آنچه در آن ها است و میان آن ها است و این است قول خدای عزوجل «إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَکَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلیماً غَفُوراً»(2) {همانا خدا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند، و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن ها را نگاه نمی دارد، اوست بردبار آمرزنده}.

گفت: به من بگو از قول خداوند «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَه»(3) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند} چگونه این امر ممکن است با این قول شما که گفتی خداوند عرش و آسمان ها و زمین را برمی دارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به راستی خداوند تبارک و تعالی عرش را از چهار نور آفریده: نور سرخ که سرخی رنگ سرخ از آن است، و نور سبز که

1- 1. التوحید : 232

2- . فاطر / 41
3- . الحاقه/ 17

سبزی رنگ سبز از آن است، و نور زرد که زردی رنگ زرد از آن است، و نور سفید که سفیدی رنگ سفید از آن است و آن است دانشی که خدا به حاملان داده، و آن نور از نور عظمت اوست که به عظمت و نورش دل های مؤمنان را بینا کرده و نادانان به عظمت و نورش او را دشمن می دارند.

و به عظمت و نورش همه آفریده ها در آسمان و زمین به کارهای گوناگون به سوی او وسیله تقرب می جویند، و هم به کیش های مشتبه و پراکنده، و هر چیزی که برداشته شده است، خدا به نور و عظمت و قدرتش او را حمل نموده است، که از جانب خودشان توانایی بر هیچگونه زیان و سود و مرگ و زندگی و زنده شدن ندارند.

همه چیز برداشته شده است حمل شده است و خداوند تبارک و تعالی نگهدار آن دو است که از جا به در نشوند، و آن ها را از ورای هر چیز فرا گرفته، و حیات هر چیز، و روشنی هر چیز است، بسیار منزه و برتر است از آنچه می گویند.

به او گفت: به من بگو: خداوند عزوجل در کجا قرار گرفته است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اینجا، آنجا، بالا، پائین، فراگیرنده ما و به همراه ما، و این است قول خداوند: «ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا»(1) {هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آن ها است، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آن هاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آن هاست}. پس کرسی محیط به آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است و آنچه زیر زمین است می باشد؛ و اگر گفته خود را آشکار بگویی، به راستی که او می داند نهان و نهانتر را، و این است قول خداوند تعالی «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیم»(2) {کرسی او آسمان ها و زمین را دربر گرفته و نگهداری آن ها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.} و آنان که عرش را بر دوش دارند همان دانشمندانند که خدا دانشش را به آن ها داده و

1- 1. مجادله / 7

2- . بقره / 256

اشیائی که خدا در ملکوت خود آفریده از این چهار چیز خارج نیست که آن ملکوتی است که به برگزیده هایش ارائه نموده، و به خلیل خود علیه السلام نیز نمایانده و فرموده: «وَ كَذلِكَ نُرِى إِبْراهيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنين»(1) {و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد}. و چگونه حاملان، عرش خدا را بردارند با اینکه او دلشان را زنده کرده و به نور او است که به معرفتش راه یافته اند.

توضیح: جاثلیق لقب رئیس نصاری در بلاد اسلام در شهر بغداد بوده، این مطلب را فیروزآبادی گفته است. «أن تزولا» {تا از جا بدر نشوند} یعنی آن ها را نگه داشت تا نابود و باطل نشوند، و یا آن ها را نگهداشت از این که نابود شوند، زیرا امساک متضمن معنای منع و حفظ است و این دلیل است که بقاء ممکن به مؤثر نیاز دارد « ان امسکهما» یعنی نگه نمی دارد هیچ کسی «من بعده» یعنی بعد از خدا {غیر از خدا} یا بعد از نابودی، و «من» اولی زائده بوده و برای مبالغه در استغراق است و «من» دومی برای ابتداء است «فاخبرنی عن قوله» {به من بگو از قول او} شاید از دو راه توهّم منافات کرده است:

1. حاملان عرش هشت نفرند و تو گوئی خدا تنها حامل آن است.

2. چون آن هشت نفر عرش خدا را برمی دارند، او را هم برداشته اند زیرا او بر عرش استوار است و گفتی که او حامل هر چه جز خود است.

«خدا آن را از چهار نور آفریده». می گویم: فهم ها در معنی این انوار که از رازهای پیچیده اند سرگردانند و چند توجیه برای آن کرده اند:

1. مقصود جواهر قدسیه عقلیه اند که وسائط فیض خدایند، و رنگ هایشان کنایه از اختلاف انواع آن ها است که سبب اختلاف های چهارگانه در این جهان محسوس است مانند عناصر، اخلاط و اجناس جانداران یعنی انسان، چارپایان، درندگان و پرندگان و مراتب وجود انسان که طبع، نفس حساس، نفس متخیّله و عقل است، و اجناس مولدات مانند معدن، گیاه، حیوان و انسان است.

1- 2. انعام / 75

2. گفته شده این انوار تمثیلی برای بیان قرب و بعد از نور الانوار است، نور سفید نزدیک تر است، و نور سبز دورتر، که گویا تیرگی دارد و سرخ میانه آن دو است و میان هر دو نور از این چهار، نورهای دیگر است، چون رنگ صبح و شفق که اختلاف نورشان به سبب نزدیکی و دوری به خورشید است.

13. گفته شده انوار رمز صفات خدا است، سبز قدرت او بر آفرینش موجودات، و فیض بخشی به ارواح است که چشمه های زندگی و منابع سبزی اند و سرخ خشم و قهر او به عذاب و نابود کردن است، سپید رحمت و لطف او بر بندگانش است که فرموده: «وَ أَمَّا الَّذینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفی رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فیها خالِدُون»(1) {و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند. }

4. از همه بهتر قولی است که از پدر علامه خود شنیدم (خداوند درجات او را در بهشت والا گرداند)، و خلاصه اش این است که هر چیزی یک نمونه و شبیهی در عالم رؤیا دارد و همچنین در عوالمی که ارواح درک می کنند که غیر از عالم حس است، و این نمونه ها و صور رؤیائی بر هر کسی به مقدار مرتبه کمال او پدیدار می شوند، پس برای برخی نفوس صورتی نزدیک تر به صاحب صورت ظاهر می شود و برخی صورت دورتر را می یابند؛ و معبر کامل خواب کسی است که به حسب حال خواب بیننده از آن صورت به صورت اصلی منتقل شود، و از این رو اطلاع کامل بر این صور مخصوص انبیاء و اوصیاء است که مراتب استعداد اشخاص را خوب می دانند و فزون و کم آن ها را می فهمند، نور زرد رمز عبادت و صورت رؤیائی آن است و به تجربه رسیده که چون عارف رنگ زردی را در خواب ببیند، توفیق عبادت می یابد و رنگ زرد در چهره شب زنده داران هم به روشنی نمایان است و در روایت هم آمده که خدا هنگامیکه با او خلوت کنند به آن ها از نور خود بپوشاند.

نور سفید رمز دانش است، چنانچه به تجربه رسیده که هر کس شیر یا آب زلال در خواب بیند، علم پاک از شک و شبهه به او افاضه می شود، و نور سرخ محبّت است، همانگونه که در چهره شیفته ها هنگام اوج آن دیده می شود، و همچنین

1- 1. آل عمران / 107

در رؤیا هم تجربه شده، و نور سبز معرفت است که علم به ذات و صفات خداوند سبحان است و این هم در رؤیا مجرب است.

و روایت امام رضا علیه السّلام هم به آن اشاره دارد که از ایشان پرسش شد از این روایت که حضرت محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم پروردگار خود را در صورت جوان موفقی در خواب دید که سی ساله می نمود و دو پایش در سبزی بود، و امام فرمود: چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم به عظمت پروردگار خود نظر کرد، آن را در سن جوانی موفق و سی ساله یافت، راوی گفت: قربانت گردم، دو پای چه کسی در سبزی بود؟ فرمود: آن محمّد بود که هنگامیکه با قلب خود به پروردگارش نظاره می کرد، خدایش او را در نوری مانند نور حجاب قرار داد تا آنچه در حجب است بر او روشن شود، همانا قسمتی از نور خدا سبز است و قسمتی سرخ و سپید و قسمتی رنگ های دیگر غیر از آن(تا انتهای روایت)، زیرا آن حضرت در آن هنگام در درجه کامل عرفان و غرق در دریاهای معرفت خدای منّان بود، و دو پایش در نوری سبز بودند، و در مقامی از معرفت بود که فرشته ها و آدمی تاب آن را ندارند، و این عبارات و کنایات برای این است که فهم ما از درک حقیقت عاجز است و نفوس ناقصه این صورت ها را در خواب می بینند و ما در خواب طولانی غفلت از معارف ربّانی هستیم، و مردم همه خوابند و هنگامیکه بمیرند آگاه می شوند و بهتر این است که به طور اجمال این اخبار را بپذیریم و علم آن ها را به خود ائمه علیهم السّلام وانهیم.

و بدان که بر وجه اخیر ضمیر (و هو العلم) به نور سفید برمی گردد و به وجوه دیگر به عرش برمی گردد یعنی چه بسا که عرش بر علم یا بر عرش مرکب از این چهار نور که همان علم است اطلاق شود.

«ابصر قلوب المؤمنین» یعنی بینا نشده اند و ندانسته اند.

«عاداه الجاهلون»]و نادانان با آن دشمنند[زیرا نادانی مساوی تیرگی است که همان ضد نور است، و چنانکه گفته اند دشمنی میان دو ضدّ است، و ظاهر این است که کمال ظهورش مایه نهانی او شده چنانکه گفته اند «یا خفیا من فرط الظهور»]ای آنکه از فرط عیانی نهانی[، زیرا اگر برای خورشید غروب و افولی نبود، اینکه پرتو

روز از نور خورشید است، بر مردم نهان می ماند، و چون خورشید جهان هستی همیشه کامل و تابان است، و فیض او پیوسته بر اشیاء روان است، ملحد نادان می پندارد که آن خود به خود وجود دارد و از آفریننده بی نیاز است یا آن را به دهر موهوم و طبع نامفهوم نسبت می دهد.

«ابتغی» یعنی درخواست کرد؛ شاید مقصود این است که چون نور خدا بر جهان هستی تابیدن گرفت و آثارش در هر موجودی هویدا گشت، همه مخلوقات جویای او شدند، ولی برخی در راه طلب خطا کردند و مقصود را گم کردند و سرگردان شدند، پس برخی از آن ها هستند که بت را می پرستند چون مطلوب خود را بت می پندارند و برخی به دهر و طبیعت اعتقاد دارند چون گمان می کنند که یکی از آن ها معبود و مدبر اویند، پس هر کدام از آن ها خود را نیازمند آفریننده و روزی بخش و نگهدار و سرپرست می دانند، و او را می جویند و به سوی او وسیله می جویند ولی به خاطر گمراهی و کوردلی شان خطاکار و از حق رویگردان اند، و این معنایی که به خاطرم رسید از غوامض اسرار است، و شواهدی از روایات دارد، و همانا به طور خلاصه به آن اشاره ای کردیم و گذشتیم، زیرا بسط گفتار در آن را اذهان بیمار نمی پذیرند، گرچه عقول سلیمه آن را خوش دارند.

«الممسک لهما» یعنی نگهدارنده آسمان ها و زمین «والمحیط» با کسره، عطف است بر ضمیر «لهما» و «من» بیانی برای آن است یعنی نگهدارنده برای شیئی که محیط به آن دو است، یا متعلق است به این قول «أن تزولا» و قول «من شیء» برای تعمیم آمده است و جایز است آن را با عطف بر ممسک مرفوع کرد، و «من» بیانی است برای ضمیر «بهما» که به منظور گسترش تعمیم آمده، یا بیانی برای محذوف، یعنی آنچه محیط به آن دو است به همراه آن چیزهایی که آندو در بر گرفته اند.

«و هو حیاه کل شیء» {او زندگی همه است} یعنی همه زنده ها یا مجازاً زندگی به معنی وجود و بقاء است. «نور همه چیز» یعنی سبب وجود و ظهور همه است.

و ممکن است مقصود از کرسی هم علم باشد؛ «ولا یؤوده» یعنی بر او سنگین و دشوار نیست. «هم العلماء» {همان دانشمندانند} در صورتی که مقصود از عرش، عرش علم باشد، مقصود از چهار نور، اصناف و انواع علمند که در همه چیز در حد خودش هست، و اگر مقصود از انوار نور دانش و دوستی، و خداشناسی و عبادت باشد چنانچه گذشت باز هم صحیح است، زیرا هیچ موجودی از آن ها خارج نیست، زیرا هر موجودی بهره ای از عبادت و معرفت و محبّت دارد و به سپاس او تسبیح گو است؛ و پدرم رحمه الله علیه گفته است: ظاهر این است که مقصود از چهار، عرش و کرسی و آسمان ها و زمین است، و بسا که مقصود از آن چهار نوری باشند که مجموعشان عرش را تشکیل داده اند، زیرا که آن بر همه محیط است، چنانکه مشهور است.

9. کافی: از صفوان بن یحیی نقل شده که گفت: أبو قرّه محدث از من خواست او را نزد امام رضا علیه السّلام ببرم، پس از آن حضرت اجازه خواستم و ایشان اجازه دادند و وارد شد، و از او از حلال و حرام پرسید، سپس به او گفت: آیا خدا را محمول می دانی؟ امام فرمود: هر محمولی اثر پذیر است و وابسته به دیگری و نیازمند است. و محمول صفت نقص در تلفظ است، و حامل اثر بخش است، و آن در لفظ وصف خوب است، و همچنین است گفتار گوینده، بالا، زیر، برتر، پائین تر. و خداوند فرموده است: «و له الاسماء الحسنی فادعوه بها»(1) {نام های نیکو از آن خدا است، او را با آن ها بخوانید.}

و در کتب خود به لفظ محمول تعبیر نشده، بلکه فرموده: او حامل در بیابان و دریا است و نگهدارنده آسمان ها و زمین تا از جا بدر نشوند، و محمول هر آنچه جز خدا است، و هرگز از کسی که ایمان به خدا و عظمتش دارد شنیده نشده که در دعایش گفته باشد: «یا محمول»؛ ابو قرّه گفت: خداوند خودش فرموده است: «ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»(2) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت

1- 1. اعراف / 180
2- 1. حاقه / 17

[فرشته] بر سر خود بر می دارند.} و فرموده: «الذین یحملون العرش»(1) {کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند}؛ امام فرمود: عرش که خدا نیست و عرش نام علم و قدرت است، و عرش نام چیزی است که همه چیز در آن است، و حمل عرش را به انواع دیگری از آفریده هایش نسبت داده، چون خلقش را به حمل عرشش به عبادت واداشته و آنان حاملان علم اویند، و خلقی گرد عرشش تسبیح گو و به مقتضای علم حق تعالی عمل می کنند و فرشته هایی هستند که کردار بنده هایش را می نویسند، و مردم زمین را به عبادت و طواف گرد خانه اش واداشت و خدا چنانکه فرموده بر عرش استوار است، و عرش و حاملانش و هر که گرد آن است، خدا حامل و نگهبان و نگهدار بر آن ها و قائم بر هر کس و برتر از هر چیز است. ولی او را محمول نگویند و به تنهایی اسفل نخوانند و به چیزی پیوسته نباشد تا لفظ و معنا فاسد باشد.

ابو قرّه گوید: این روایت را دروغ می داند که آمده است: هنگامی که خدای تعالی خشم گیرد، فرشته های حامل عرش خشمش را از اینجا بدانند که عرش بر دوششان سنگین شود و به سجده افتند و چون خشمش فرو نشیند سبک گردد و فرشتگان به جایگاه های خود برگردند.

امام فرمود: به من بگو که خدا از روزی که ابلیس را لعن کرد تا امروز، بر او خشمگین است، پس کی راضی شده است و تو در صفت خود باقی هستی و دائما بر او و بر دوستدارانش و پیروانش خشمگین هستی؟ و چگونه جرأت داری بگویی خدا از حالی به حالی دگرگون می شود و دچار وصف آفریده ها باشد به اینگونه که آنچه بر مخلوقین جریان دارد بر او هم جریان داشته باشد. پاک و منزه است از این گونه اوصاف، با زائل شدنی ها، زوال نمی پذیرد و با دگرگون شوندگان دگرگونی و تغیر نمی پذیرد و هر که جز او است، تحت سرپرستی و تدبیر او است، و همه به او نیازمندند و او بی نیاز از هرچه جز خود است.(2)

بیان: «محمول اسم نقص است» یعنی هر اسم مفعولی که اثرگیری و تغیر پذیری از غیر خودش را بفهماند، دلالت بر نقص دارد چون محفوظ، مربوب و

1- 2. غافر / 7

2- 1. کافی 1 : 130

محمول و مانند آن ها؛ نه اینکه این وزن به طور کلی دارای معنی نقص باشد زیرا اطلاق موجود و معبود و محمود بر خداوند رواست «و همچنین گفته گوینده فوق و تحت» یعنی این دو لفظ هم یکی مدح است و دیگری نقص مانند بالا و زیر که اولی مدح است و دومی نقص و همچون، اعلی مدح است و اسفل نقص.

و قول امام که فرمود:«خلق» بدل از «غیره» است و با این بیان اشاره کرده که حامل عرش از آن جا که از مخلوقاتش است، پس حمل به خود حضرت حق بر می گردد. «و هم حمله علمه»[آنان حمله علم خدا هستند]، یعنی گاهی حمله عرش بر حمله علم نیز اطلاق می شود، یا اینکه حمله عرش در قیامت همان حمله علم در دنیا هستند.

و قول امام «خلقا» و «ملائکه» معطوف به خلقه هستند، یعنی گروهی از مخلوقین و فرشتگان را به کار واداشته است.

و حاصل این است که خدای تعالی در حمل عرشش نیاز به دیگری ندارد و هر صنفی از خلقش را به نوعی به عبادت خود واداشته، و عبادت حاملان عرش در حمل عرش، بی نیاز به آن ها است، «و هم یعملون بعلمه» یعنی به علمی که خدا به آن ها داده کار می کنند، و احتمال دارد که بنابراین باشد که عرش به معنی علم باشد، پس حاملان عرش همان انبیاء و اوصیایند و و آن ها که گرد عرش هستند همان ها هستند که از آن ها دانش فرامی گیرند و به علمی عمل می کنند که حمله عرش آن را حمل می کنند. پس آنان به گرد این عرش می گردند و از انوارش برمی گیرند «کما قال»{چنانچه فرموده} یعنی استواء خدا بر عرش به نحوی است که خودش فرموده و مقصود از آن نسبت یا استیلاء او بر همه چیز است، چنانچه گذشت نه به آن معنا که مشبّهه می پندارند. و قول او «والعرش» و آنچه بر او عطف شده، مبتدا است و خبر آن محذوف است، یعنی همه آن ها محمول هستند یا اینکه در نسبتشان به خداوند سبحان یکسان هستند.

«قولا مفردا لا یوصل بشیء»]تنها بی وابستگی به چیزی[یعنی به قرینه ای که آن را از ظاهرش منصرف کند، یا نسبت به شیء دیگری داده شود، بر طریقه وصف به حال متعلق موصوف به اینکه گفته شود «عرشش محمول است» یا زمینش پایین

تر از چیزی است یا دوزخش پایین تر است و مانند آن. و گرنه به خاطر نبودن اذن شرعی لفظ آن باطل می شود، و نام های خدا توقیفی یعنی وابسته به اجازه خود اوست و همچنین چنانکه گذشت این اسم نقص است، و معنا باطل است چون به نقص و عجز خدا دلالت دارد و او از آن مبرا است.

«و هو فی صفتک» یعنی او در وصف کردن تو است، به اینکه دائما بر شیطان و بر دوستدارانش خشمگین است؛ و آنچه از کلام ایشان به دست می آید این است که چون آن مرد از حدیث فهمیده که ملائکه حاملان عرش با جریان یافتن غضب و ضد آن گاهی به طور قائم و گاهی به طور ساجد هستند، و حدیث را بر ظاهر آن حمل نموده، امام او را به خاطر این مقدار از فهمش تخطئه کرده که آنچه را که ذکر کردی صحیح نمی باشد زیرا از غضب خدای تعالی چیزی دائم دانسته نشده مانند غضب دائمی که بر ابلیس دارد و از آن لازم می آید که ملائکه حاملین عرش همیشه از زمان خشم خدا بر شیطان تاکنون در سجده باشند و به جای خود واقف و ایستاده نباشند، پس دانسته می شود که آنچه او از حدیث فهمیده درست نیست؛ بلکه معنی حدیث بر فرض صحتش این است که مراد از غضب خداوند، نزول عذاب است و فرشته ها از سنگینی عرش آن را درمی یابند و مقصود از سجود فرشته ها خضوع و خشوعشان در برابر خدای سبحان از ترس و هراس عذابش است، و چون عذابش به پایان برسد و مقدمات رحمتش عیان گردد، آرام شوند و رحمت خدا را طلب کنند و دلشان محکم و پا بر جا شود. و چون او را ملزم به این امر نمود شروع به آوردن دلیل برای تنزیه خداوند از آنچه او فهمیده است، کرد، پس فرمود: «چگونه جرأت می کنی که پروردگارت را به تغیر از حالی به حالی توصیف کنی» در حالیکه این از صفات مخلوقات و ممکنات است؛ «لم یزل» از زال یزول است و از افعال ناقصه نیست، و وجه استدلال به آنچه ذکر شد، مفصلا در کتاب توحید گذشت.

10. درّ المنثور: از ابی ذر آمده است که فرمود: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در مورد کرسی سؤال شد، فرمود: ای اباذر هفت آسمان و هفت زمین همانا

در برابر کرسی چون حلقه ای باشند که در زمین پهناور افتاده و فزونی عرش بر کرسی چون فزونی آن بیابان بر آن حلقه است.(1)

11. درّ المنثور: از ابن عباس و ابن مسعود آمده است که گفته اند: آسمان ها و زمین درون کرسی اند و کرسی در پیشگاه عرش خدا است.(2)

12. درّ المنثور: از ابن عباس آمده که گفته است: عرش را برای بلندیش عرش نامیدند.(3)

13. درّ المنثور: از وهب آمده که گفت: خداوند تعالی عرش و کرسی را از نورش آفرید و عرش به کرسی چسبیده، و فرشته ها درون کرسی اند، و پیرامون عرش چهار نهر است: نهری از نور که می درخشد، نهری از آتش که زبانه می کشد، و نهری از برف سفید که دیده ها را خیره می کند، و نهری از آب، و فرشته ها در این نهرها ایستاده اند، و خدا را تسبیح می گویند، عرش به شماره زبان همه خلق زبان دارد، و با همه آن ها خدا را تسبیح و ذکر می گوید.(4)

14. درّ المنثور: از شعبی آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود:

عرش از یک دانه یاقوت سرخ است و یک فرشته به او و بزرگیش نگریست، پس خدا به او وحی کرد که من به تو نیروی هفتاد هزار فرشته که هر کدام هفتاد هزار پر دارند دادم، پرواز کن، و آن فرشته با همه نیرو و پرهایی که داشت تا خدا می خواست پرواز کرد، سپس ایستاد و نگریست و چنین می نمود که گویا نپریده است.(5)

15. درّ المنثور: از حماد آمده است که گفت: خدا عرش را از یک دانه زمرد سبز آفریده و چهار پایه از یاقوت سرخ و هزار زبان برای او آفریده، و در زمین هم هزار امّت آفریده، و هر امتی خدا را به یکی از زبان های عرش تسبیح می گویند.(6)

1- 1. در المنثور 1 : 328
2- . در المنثور 1 : 328
3- . در المنثور 3 : 297

4- . در المنثور 3 : 297
5- 2. در المنثور 3 : 297
6- 1. الدر المنثور 3 : 297

16. درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که گفت: هیچکس نمی تواند قدر و اندازه عرش را بگیرد جز آنکه آن را آفریده، و آسمان ها در آفرینش خدای رحمان مانند گنبدی در میان بیابان هستند.(1)

17. از مجاهد آمده است که گفت: آسمان ها و زمین در عرش، همانا جای یک حلقه را در زمین بیابان پهناور گرفته اند.(2)

18. درّ المنثور: از کعب آمده است که گفت: که آسمان ها در عرش مانند چراغدانی آویخته میان آسمان و زمین هستند.(3)

19. درّ المنثور: از ابی ذر آمده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله فرمود: کرسی در برابر عرش همانا مانند حلقه ای از آهن است که در یک بیابان پهناور انداخته شده است.(4)

20. درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: خداوند عرش را آفرید و عرش هفتاد هزار ساق دارد و هر ساقی مانند گردی آسمان و زمین است.(5)

21. درّ المنثور: از جابر آمده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله فرمود: به من اجازه دادند که با یک فرشته از حاملان عرش سخن گویم که میان پره گوشش تا شانه اش هفتصد سال راه بود.(6)

22. درّ المنثور: از حسان بن عطیه آمده است که گفت: حاملان عرش هشت تا هستند که گام هایشان در زمین هفتم است و سرهایشان از آسمان هفتم گذر کرده، و شاخ هایشان به اندازه درازای آن ها است و عرش روی آن ها است.(7)

23. درّ المنثور: از زاذان آمده است که گفت: پاهای حاملان عرش در درون زمین است و از پرتو نور نمی توانند دیدگان خود را بالا آورند.(8)

1- 2. در المنثور 3 : 297
2- 3. در المنثور 3 : 297
3- . در المنثور 3 : 297
4- . در المنثور 3 : 298

5- . در المنثور 3 : 298
6- . در المنثور 5 : 346
7- . در المنثور 5 : 346
8- . در المنثور 5 : 346

24. درّ المنثور: از هارون بن رئاب آمده است که گفت: حمله عرش هشت تا هستند که به آوازی نرم با هم پاسخ می گویند، چهارتاشان می گویند: منزهی و تو را سپاس می گوییم بر بردباریت پس از دانشت، و چهارتاشان می گویند: منزهی و تو را سپاس می گوییم بر بخششت بعد از توانائیت. (1)

25. درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: هر کدام از حاملان عرش که آن را حمل می کنند، هر کدام از آن ها چهار روی و چهار بال دارند: دو بال بر روی، تا عرش را نبینند و غش کنند و دو بال که با آن ها بپرند، گام هایشان بر زمین است و عرش بر دوش آن ها است، هر کدام دارای روی گاو نر، و روی شیر و روی آدمی، و روی کرکس هستند، و سخنی ندارند جز اینکه می گویند: پاک است خدای نیرومند، بزرگیش آسمان ها و زمین را پر کرده است.(2)

26. درّ المنثور: از وهب آمده است که گفت: که حمله عرش امروزه چهار نفر اند، و چون روز قیامت شود با چهار نفر دیگر کمک می شوند، یکی به صورت آدمی است و برای روزی آدمیان میانجی گری می کند، و یکی به صورت کرکس و میانجی روزی پرنده ها است، و یکی به صورت گاو نر و میانجی روزی بهائم است، و یکی به صورت شیر و میانجی روزی درنده ها است، و هنگامی که عرش را بردارند از عظمت خدا به زانو در می آیند و «لا حول و لا قوه إلّا باللّه» به آن ها تلقین می شود تا به روی پاهای خود برخیزند.(3)

27. درّ المنثور: از میسره آمده است که گفت: فرشته های حامل عرش نمی توانند از پرتو شعاع نور، به سمت بالای خود نگاه کنند.(4)

28. درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که گفت: میان زانوی یکی از حاملان عرش تا پائین پایش پانصد سال راه است، و ذکر کرد که یک گام ملک الموت میان مشرق است تا مغرب.(5)

1- . در المنثور 5 : 346
2- . در المنثور 5 : 346
3- . در المنثور 5 : 346

4- . در المنثور 5 : 347
5- . درالمنثور 5 : 347

29. درّ المنثور: از میسره آمده است که گفت: پاهای حمله عرش در زمین پائینتر است و سرهایشان عرش را شکافته و سربزیرند و دیده خود را بالا نمی اندازند و بیش از فرشته های آسمان هفتم می ترسند، و اهل آسمان هفتم بیش از اهل آسمان زیرش می ترسند، و آن ها که زیر آنند بیشتر از آن ها که پهلوی آن ها اند می ترسند.(1)

30. درّ المنثور: از ابن عباس آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله نزد یارانش بیرون شد، و فرمود:

برای چه گرد هم شدید؟ گفتند گرد آمدیم به یاد پروردگار خود و در بزرگیش اندیشه می کنیم، فرمود هرگز به تفکر عظمتش نخواهید رسید! آیا به چیزی از بزرگی پروردگارتان شما را خبر ندهم؟ گفته شد: چرا یا رسول اللَّه فرمود: یکی از حمله عرش به نام «اسرافیل» یک گوشه عرش را بر دوش دارد و دو پایش در زمین هفتم است، و سرش در آسمان هفتم است. این یک نمونه از آفریده های پروردگار شما تبارک و تعالی است.(2)

31. درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که در تفسیر قول خدای تعالی «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»(3) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند} گفت: هشت صف فرشته که شماره شان را جز خدا نمی داند، و گفته اند هشت فرشته که سرشان زیر عرش در آسمان هفتم است و پاهاشان در زمین سفلی و شاخ هاشان چون شاخ گوزن است که میان بیخ شاخ هر کدام تا سرش پانصد سال راه است.(4)

32. درّ المنثور: از ربیع آمده است که گفت: هشت فرشته اند.(5)

33. درّ المنثور: از ابن زید آمده است که گفت: از حمله عرش جز اسرافیل نام برده نشده، و میکائیل از آن ها نیست.(6)

1- . درالمنثور 5 : 347
2- . درالمنثور 5 : 347
3- 1. الحاقه / 17
4- 2. در المنثور 6 : 261

5- 3. همان
6- 4. در المنثور 6 : 261

34. درّ المنثور: و از کعب آمده است که گفت: لبنان یکی از هشت حامل عرش در روز قیامت است.(1)

35. درّ المنثور: و از مسیره آمده است که گفت: هشت نفراند که پاهاشان در درون زمین، و سرهاشان نزد عرش است، و از پرتو نور نمی توانند دیده شان را بالا برند.(2)

36. مهج الدعوات: ضمن دعاء مروی از امام هفتم علیه السّلام آمده است: ای کسی که فرشته ها از نور افروخته اش، گرد کرسی و عرشش ترسانند، که صف بسته، تسبیح گو، طواف کننده، خاضع، و گوش به فرمان اند.(دعا)

37. احتجاج: از هشام بن حکم آمده است که زندیق از امام ششم علیه السلام پرسید:

کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده درون کرسی است، جز عرش او که بزرگتر از آن است که کرسی او را فرا گیرد.(3)

38. تفسیر علی بن ابراهیم: از علی علیه السّلام پرسش شد از قول خدای تعالی «وسع کرسیه السموات و الارض»(4) {کرسیِ او آسمان ها و زمین را در بر گرفته}، فرمود: آسمان ها و زمین و هر چه در آن ها از آفریده است، درون کرسیند، و دارای چهار فرشته است که به فرمان خدا آن را بر می دارند، فرشته ای به صورت آدمیان که ارجمندترین صورت نزد خدا است، و او به درگاه خدا دعاء می کند و زاری می نماید و روزی برای بنی آدم می خواهد، و فرشته دوم به صورت گاو نر است و سید بهائم است و خواستار از خدا است و به سوی او زاری می کند و روزی بهائم را می خواهد، و فرشته سوم به صورت کرکس است و آن سیّد پرنده ها است، و خواستار از خدا و زاری کننده به سوی او است و روزی خواه و شفاعت خواه همه پرنده ها است.

1- 5. همان
2- 1. درالمنثور 6 : 261
3- 2. احتجاج : 193

4- 3. بقره / 255

و فرشته چهارم به صورت شیر است و سیّد درنده ها است و به درگاه خدا مایل است و زاری می کند و روزی و شفاعت همه درنده ها را می خواهد، در همه این صورت ها زیباتر از گاو نر نیست و پایدارتر از او تا اینکه بزرگان بنی اسرائیل گوساله پرست شدند، و چون گرد آن را گرفتند و آن را در برابر خدا پرستیدند، آن فرشته که به صورت گاو نر بود به خاطر شرم از خدا، که هم صورت او را در برابر خدا پرستیدند سر بزیر شد، و ترسید که عذاب بر او نازل شود، سپس فرمود: همه درخت ها قابل درو کردن بودند تا برای خدای رحمان فرزند خوانده شد، و خدای رحمان عزیزتر و والاتر است از اینکه فرزند داشته باشد و نزدیک شد آسمان ها به خاطر آن از هم بپاشند و زمین شکافته شود و کوه ها به سختی خاک شوند، و اینجا بود که درخت لرزید و خار برآورد، مبادا عذاب بر او نازل شود، حال، چه شده است مردمی را که سنت رسول خدا صلی اللّه علیه و اله را دگرگون کردند، و از وصیّش رو گرداندند و نمی ترسند که عذاب بر آنها فرود آید، سپس این آیه را خواند «الذین بدلوا نعمه الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار»(1) { کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟

[در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند، و چه بد قرارگاهی است. }

بیان: چه بسا که این حاملان را تفسیر به ارباب انواع می کنند که افلاطون و همگنانش گفته اند، و آنچه از صاحب شریعت برمی آید به هیچ وجه مناسب آنچه آن ها گفته اند نیست، چنانچه بر آشنای به مصطلحات زبان هر دو گروه پوشیده نیست.

39. تفسیر علی بن ابراهیم: از زراره آمده که گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم از قول خدای تعالی «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»(2) {کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته است}، آیا آسمان ها و زمین کرسی را در خود جای داده

1- 1. ابراهیم / 23
2- 1. بقره / 255

اند یا کرسی آسمان ها و زمین را در خود جا داده؟ فرمود: بلکه کرسی است که آسمان ها و زمین را در خود جا داده، و عرش و هر چه خدا آفریده در کرسی است.(1)

بیان: چه بسا که پرسش زراره این است که در قرائت اهل بیت کرسی به نصب آمده است، تا معنی اول را بدهد، یا به رفع تا معنی دوم را، و گر نه با علم به رفع گرفتن کرسی، این پرسش خصوصا از مانند زراره سزاوار نیست؛ و از شیخ بهائی رحمه الله علیه روایت شده که از پدرم در این باره پرسیدم گفت: بنای پرسش بر این است که «وسع» به ضم واو و سکون سین و مصدر مضاف قرائت شود، و بر این اساس این سؤال توجیه می شود و من همه کتب تجوید را بررسی کردم و به این قرائت بر نخوردم جز اینکه این روزها به کتابی در این علم به خط کوفی برخوردم، و این قرائت را داشت و به خط مصنّف بود. و «العرش» منصوب به عطف است به «الأرض» یا مرفوع و مبتدا است و مقصود از کرسی علم یا عرش است که محیط به کرسی علم است و گفته شده عرش معطوف به کرسی است یعنی عرش هم آسمان ها و زمین را در بر گرفته، پس معنی آن است که هر کدام از کرسی و عرش آسمان ها و زمین را در بر گرفته اند پس مراد از هر چیزی که خدا خلق کرده همه آن چیزهائی است که در آن دو خلق شده است.

40. توحید صدوق: از زراره نقل شده که گفت: از امام صادق علیه السلام از قول خداوند عزوجل«وسع کرسیه» پرسیدم،... همین سؤال و جواب را تا آنجا که «عرش و هر چیزی در کرسی است» دارد .(2)

و از همان به سندش از زراره، مانند آن را آورده و عیاشی هم از زراره مانند آن را دارد.

41. تفسیر علی بن ابراهیم: از امام پنجم علیه السّلام نقل شده است که مردی نزد پدرم آمد و به او گفت: ابن عباس می پندارد که می داند هر آیه قرآن در چه روزی نازل شده و درباره چه کسی نازل شده، پدرم فرمود: از او بپرس درباره کی

1- 2. تفسیر علی بن ابراهیم قمی : 75

نازل شده «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا»(1) {و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود}؟ و درباره که نازل شده «وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُریدُ أَنْ یُغْوِیَکُ»(2) {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد}؟ و درباره که نازل شده «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا»(3) {ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید}؟ آن مرد آمد و از او پرسید و ابن عباس گفت: دلم می خواست آن که این فرمان را به تو داد، با من روبرو می شد و از او می پرسیدم که عرش را خدا از چه آفریده و چه اندازه است و چه طوری است؟ آن مرد نزد پدرم برگشت و پدرم به او گفت: پاسخ آن آیات را به تو داد؟ گفت: نه؛ پدرم فرمود: ولی من تو را از روی دانش و روشنی پاسخ می دهم نه از روی ادعا و به خود بستن.

اما آیه اولی درباره او و پدرش نازل شده، و امّا آیه دوم درباره پدرش نازل شده، و امّا آیه سوّم درباره پسرش و درباره ما نازل شده، و اتفاق نیفتاده است آن مرزداری که ما بدان مأموریم، و آن در نژاد ما که مرز دارند، و از نژاد او هم مرزدار اند، اتفاق می افتد.

و اما پرسش او که عرش را خدا از چه آفریده، راستش خدا عرش را چهارگانه آفریده، پیش از آن جز سه شیء، نیافریده: هوا، قلم و نور. سپس آن را از چند رنگ گوناگون از آن نور آفریده، نوری سبز که سبزی سبز از آن است، و نوری زرد که زردی زرد از آن است، و نوری سرخ که سرخی سرخ از آن است، و نوری سپید که نور الانوار است و درخشانی روز از آن است، سپس آن را 70 هزار طبقه نمود که ضخامت هر طبقه از آغاز عرش است تا اسفل السافلین، و هیچ طبقه ای از آن جز تسبیح گو به سپاس پروردگارش نیست ، و او را به چند آواز و چند زبان غیر

1- 2. اسراء / 72
2- 1. هود / 34
3- 2. آل عمران / 200

مشابه تقدیس می کنند؛ اگر اجازه به یک زبان دهند که به گوش آنچه فروتر از او است برسد، کوه ها و شهرها و دژها همه ویران می شوند، و دریاها می خشکند و آنچه مادون او است نابود می گردد.

عرش دارای هشت پایه است و هر کدام را فرشته هائی که شماره شان را جز خدا نمی داند حمل می کنند، شبانه روز تسبیح می گویند و سستی ندارند، اگر]هر کدام از آن ها[حس آنچه بالاتر از او است را دریابد، یک چشم به هم زدن تاب نمی آورد، میان او و احساس، پرده های جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم است، در ورای این مقام جایی برای گفتگو نیست، البته آنکه طمع آن را دارد بیجا طمع کرده است.

به راستی که در پشت عبد اللَّه بن عباس یک ودیعه ای است که برای آتش دوزخ آماده شده و آن ها مردمانی را از دین خدا بیرون می برند، و البته زمین را به خون های نسل آل محمّد که بی وقت برپا می خیزند، و می جویند آنچه یافت نشود، رنگین می کند ، آنان که مرزداری کنند و شکیبائی کنند و یکدیگر را به صبر سفارش کنند؛ تا خدا میان ما حکم کند و او بهترین حکم کننده ها است.(1)

42. توحید صدوق: از امام چهارم نقل شده است که فرمود: به راستی خدای عزّوجلّ عرش را چهارگانه آفرید (و مانند حدیث قبل را آورده تا آنجا که گفته:) و پس از آن جای گفتگو نیست.(2)

کشی: به سندش مانند آنچه را علیّ بن ابراهیم روایت کرد، تا آخر خبر آورده است.

و به سند دیگر از ابن أبی عمیر آورده که گفت: مردی نزد امام چهارم آمد و مانند آن را یاد کرده است.

اختصاص: به سندش از حمّاد مانند آن را آورده.(3)

1- 1. تفسیر علی بن ابراهیم : 385
2- . توحید : 238
3- . اختصاص : 71-73

بیان: «غیر المدعی» یعنی بدون حقیقت، و انتحال یعنی کسی ادعا کند شعر یا قول دیگری، مال اوست؛ در روایت کشی است که: دو آیه اول درباره پدر او نازل شده و امّا آخری درباره پدر من و درباره ما است، و همچنین است در اختصاص و بعدش این است: و آن مرزداری که ما بدان مأموریم هنوز محقق نشده؛ و به هر تقدیر دلیل بر این است که کوری نامبرده در آیه کوری چشم نیست بلکه کوری دل است، زیرا کوری عباس نقل نشده، بلکه عبد اللّٰه کور شد «ففی ابنه نزلت»(در پسرش نازل شده) شاید عبارت «در پسرانش» باشد و بسا مقصود جنس است یا نخستین کسی که شورید از آن ها، یعنی آیه درباره مرابطه نازل شده، و درباره انتظاری که ما در دولت نژاد ملعونش به آن مأموریم.

پس اینکه فرموده «از نژاد او مرزدار است» بر سبیل استهزاء است یا به پندار خودشان این سخن را گفته، زیرا که در دوران بنی امیه چشم به دولت اسلامی داشتند، یا مقصود مرابطه لغوی است نه آنچه منظور آیه است، و ممکن است مقصود از مرابط کسی است که شمشیر برای شورش می کشد ، و آن در میان ائمه علیهم السّلام همان امام قائم است، و مرابط آن ها نخست خلیفه آن ها یا همه آن ها است، در قاموس گفته: «ربطه» یعنی آن را شدت بخشید، «رباط» آن چیزی است که به وسیله آن ربط داده می شود، و مواظبت بر امر و ملازمت بر مرز دشمن، مانند مرابطه، مرابطه این است که هر کدام از گروه ها از مرزهایشان پاسداری کند، پس این مقام در مرز، رباط نامیده شده و به معنی مرزداری است، چون هر دو طرف آماده نبرد با هم هستند و از آن است قول خدای تعالی «شکیبا باشید و در مرابطه باشید» (پایان). «و لو احس شیئا مما فوقه»[و اگر چیزی از آنچه بالای او است را حس کند] شاید قول «مما فوقه» مفعول «احس» باشد، یعنی شیئی که بالای آن است، و در اختصاص آمده«و لو احس شیئا مما فوقه» یعنی حس کننده ای یا هرکدام از ملائکه حاملین عرش. و در بعضی از نسخ «و لو احس حس شیء» و در بعضی «و لو احس حس شیئا» آمده است. و آن ظاهرتر است «بینه و بین الاحساس» یعنی بین فرشته یا حس کننده و بین احساس آنچه فوق او است.

«حجب الجبروت و الکبریا»]پرده های جبروت و کبریاء[صوری باشند یا معنوی، «و لیس وراء هذا مقال»]و در پس این جای گفتگو نیست[، یعنی شرح آن را نمی توان نمود، «لقد طمع الحائر» یعنی ابن عباس که در بعضی نسخ، خائن و خاسر، خوانده شده، «فی غیر مطمع» بیجا در آن طمع کرده و آن مقام را ندارد.

«فیخرجون» در کشی هست: که بیرون برند از دین خدا مردمانی را چنانچه در آن درآمدند، و مقصود از جوجه ها ساداتی هستند که شوریدند و کشته شدند، چون نابهنگام بود و دولت مخالفان برپا بود و به مقصود دسترسی نبود، و وجوه بسیاری در تفسیر انوار در کتاب توحید و در این باب گذشت و آن ها را در اینجا بازگو

نمی کنیم.

43. تفسیر علی بن ابراهیم: تفسیر «وَ الْمَلَکُ عَلی أَرْجائِها وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَةٌ»(1) {و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند، و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند}

گفت: حاملان عرش هشت نفرند و هر کدام هشت چشم دارد، و هر چشمی به اندازه دنیا است، و در حدیث دیگر، حاملان عرش هشت نفراند، چهار نفر از اوّلین و چهار نفر از آخرین، چهار نفر اولین نوح است و ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام و چهار نفر آخرین: محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، علی، حسن و حسین علیهم السلام و مقصود از حمل عرش علم است.(2)

44. خصال: از حفص بن غیاث نقل شده است که گوید: شنیدم امام ششم علیه السّلام می فرمود:

به راستی که حاملان عرش هشت نفراند و هر کدام هشت چشم دارد و هر چشمی به اندازه دنیا است.(3)

45. خصال: امام صادق علیه السّلام: یکی از حمله عرش به صورت آدمی زاده است و برای فرزندان آدم روزی می خواهد، دومی به صورت خروس است و

1- 1. الحاقه / 17
2- . تفسير على بن ابراهيم : 694
3- . خصال : 39

روزی برای پرنده ها می خواهد، سوّمی به صورت شیر است و از خدا برای درنده ها روزی می خواهد، چهارمی به صورت گاو نر است و از خدا برای بهائم روزی می خواهد و از آنگاه که بنی اسرائیل گوساله را پرستیدند، گاو نر، سر بزیر است و روز قیامت هشت نفر می شوند.(1)

بیان: ممکن است روزی خواه پرنده ها مانند هر دوی کرکس و خروس باشد، و به هر دو مانند شده باشد.

46. توحید صدوق: امام ششم علیه السّلام فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، و حجاب یک هفتادم از نور پوشش(2) (روایت).

47. توحید صدوق و معانی: به سندش از حفص بن غیاث آمده است که گفت:

از امام ششم علیه السّلام از تفسیر قول خدای عزّوجلّ «وسع کرسیه السموات و الارض»(3) {کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته} پرسیدم، فرمود: دانش او است.

48. معانی الاخبار: به سندش از مفضل بن عمرآمده است که گفت: پرسیدم از امام ششم علیه السلام که عرش و کرسی چیستند؟ فرمود: عرش به یک معنی همه آفریده ها است و کرسی جای آن ها است؛ و از نظر دیگر همان دانشی است که خدا پیغمبران و رسولان و حجج خود را به آن آگاه کرده و کرسی دانش مخصوص به خود او است که هیچکدام از انبیا و رسولان و حججش را بر آن آگاه نکرده است.(4)

49. معانی الاخبار: امام ششم علیه السّلام فرمود: هر که در هر روزی از شعبان 70 بار بگوید: «استغفر اللّه الّذی لا إله إلّا هو الرّحمن الرّحیم الحیّ القیوم و أتوب إلیه»، در افق مبین نوشته شود؛ گوید: گفتم: افق مبین چیست؟

1- . خصال : 40
2- . توحید : 64

3- . بقره / 255
4- . معانی الاخبار : 29

فرمود، صحنه ای پهناور برابر عرش که در آن نهرهای دنبال هم است، و جام هائی به اندازه ستارگان در آن وجود دارد.(1)

50. توحید صدوق: از فضیل نقل شده است که فرمود: پرسیدم از امام ششم علیه السّلام از تفسیر قول خدا عزّوجلّ «وسع کرسیه السموات و الارض»(2) {کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته} فرمود: ای فضیل! آسمان ها و زمین و هر چیزی در کرسی است.(3)

51. توحید صدوق: امام ششم علیه السّلام: در تفسیر قول خدای عزّوجلّ «وسع کرسیه السموات و الارض»(4) {کرسی او آسمان ها و زمین را در بر گرفته} فرمود: آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است در کرسی است، و عرش همان دانشی است که کسی توانایی اندازه آن را ندارد.(5)

52. توحید صدوق: از حنان بن سدیر آمده است که فرمود: از امام ششم علیه السّلام در مورد عرش و کرسی پرسیدم، فرمود: عرش اوصاف بسیار و گوناگون دارد، برای هر وصفی در قرآن یک معنا آمده است، اینکه فرموده است: «رب العرش العظیم»(6) {پروردگار عرش بزرگ} می فرماید ملک بزرگ؛ و فرموده اش «الرحمن علی العرش استوی»(7) {خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است} می فرماید: بر ملک فراگیر است، و این ملک، چگونگی هر چیز است.

و آنگاه عرش در پیوست از کرسی جدا است، زیرا این دو بزرگترین ابواب امور نهانی اند، و هر دو از امور غیبی اند و در نهان با هم اند، زیرا کرسی باب بیرونی غیب است که پدیدگاه آفرینش است و همه چیز از آن است، و عرش باب درونی است، که دانش چگونگی و بودن و اندازه و مرز و مکان و خواست و وصف

1- . معانی الاخبار : 228
2- . بقره / 255
3- . توحید : 239
4- . بقره / 255
5- . توحید : 239
6- . مؤمنون / 86

7- . طه / 5

اراده، و دانش الفاظ و حرکات و وانهادن، و دانش بازگشت و بداء در آن است؛ و هر دو باب دانش همراه هم اند، زیرا ملک عرش جز ملک کرسی است: و علمش نهانتر از علم کرسی است، از این رو فرمود: «رب العرش العظیم»(1) {پروردگار عرش بزرگ}، یعنی وصفش بزرگتر از وصف کرسی است، با اینکه هر دو از نظر دانش مقرون هم اند.

گفتم: قربانت گردم، پس چرا در فضیلت مانند کرسی است؟ فرمود: همانا برای آن مقرون آن شد که دانش چگونگی در آن است و آنچه از ابواب بداء و چگونگی مکان آن و رتق و فتق است در آن روشن است، پس این دو مقرون هم اند و یکی جایگزین در دیگری است، و تعبیر علماء نمونه ای از آن است که آن را دگرگون می آورند تا دلیل باشد بر راستی ادعای آنان، زیرا او به رحمتش هر که را بخواهد مخصوص می سازد و او است که نیرومند و با عزّت است.

نمونه اختلاف در اوصاف عرش این است که خداوند تبارک و تعالی فرمود «پروردگار عرش- پروردگار یگانگی- است از آنچه وصف می کنند، گروهی می گویند دو دست دارد و گفتند: «ید الله مغلوله» {دستش بسته است}، گروهی او را به داشتن دو پا وصف کردند و گفتند: پای بر صخره بیت المقدّس نهاد و از آنجا به آسمان بالا رفت، و او را دارای انگشت شمردند و گفتند: محمّد صلی اللّه علیه و اله فرموده: «من خنکی انگشتانش را بر دلم دریافتم» برای این وصف ها است که فرمود: «پروردگار عرش (منزه است) از آنچه می ستایند».

می فرماید پروردگار نمونه های برتر از آنچه نمونه های او آوردند است، و برای خدا است نمونه برتر که چیزی به او شبیه نیست، و وصف او شایسته نیست، و در وهم نیاید، این است نمونه برتر، و وصف مردم بی دانش که نمونه های پست برایش آوردند اینگونه بود که او را با پست ترین امثال وصف کردند و تشبیه او را به چیزی که شبیه خودشان بود قرار دادند، و از این رو فرمود: «و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا»(2) {و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.} برایش مانند و شبیه و

1- . مؤمنون / 86
2- 1. اسراء / 85

همتائی وجود ندارد؛ و از آن او است بهترین نام هایی که دیگری را نشاید و آن ها را در کتاب خود شرح داده و فرموده: «فَادْعُوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذینَ یُلْحِدُونَ فی أَسْمائِه»(1) {پس او را با آن ها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام های او به کژی می گرایند رها کنید} از روی نفهمی و نادانی، و آنکه به نادانی نام ناروا بر او نهد ندانسته مشرک می شود و به او کافر می گردد و می پندارد که خوب کرده، و از این رو فرمود: «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُون»(2) {و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند} پس آنان کسانی اند که در مورد نام های خدا به کژی می گرایند و نام ناروا بر او می نهند.

ای حنان! به راستی خداوند تبارک و تعالی امر فرمود مردم دوستانی بگیرند، و آن ها آنانند که خدا فضل به آن ها داده و اختصاص داده به آنان خواصّی که به دیگران نداده، محمد صلی اللّه علیه و اله را فرستاد و به فرمان خدای عزّوجلّ راهنما به سمت خدا شد تا به عنوان یک دلیل و رهبر درگذشت، و پس از او وصیّش بر هر آنچه او به فرمان پروردگارش از دانش روشنش هدایت کرد، راهنما و رهبر بود، و سپس ائمه راشدین علیهم السّلام راهنما و رهبر بودند.(3)

بیان: «صفات کثیره» یعنی معانی گوناگون و اطلاقات مختلف، «ملک چگونه ساختن چیزها» یعنی چگونه خدا به آفریده ها ارتباط دارد و وابسته است و آن ها را سرپرستی می کند و به آن ها علم دارد و چگونه از آن ها جدا است، و از این رو استواری را شرح کرد به اینکه چیزی به او نزدیکتر از چیزی نیست، و رحمت و دانشش همه چیز را فرا گرفته، و چه بسا که مقصود تدبیر صفات و کیفیات و اوضاع و احوال چیزها باشد، و چه بسا که این معنا روشنتر است.

«سپس عرش در پیوست تنها است» یعنی چون یکی از آن ها به دیگری عطف شود و با هم ذکر شوند، عرش از کرسی جدا است و در غیر این صورت چه

1- 1. اعراف / 180
2- . یوسف / 106
3- . توحید : 236

بسا که یک معنا دارند مانند علم، «و آندو جمعا نهانند» یعنی هر دو از حواس انسانی نهانند.

قول امام صادق علیه السلام به اینکه «زیرا کرسی همان باب برونی است» و از این تعبیر پیچیده برمی آید که کرسی و عرش دو نوع از علم خدایند، پس کرسی متعلّق است به اعیان موجودات، و همه موجودات با حقائق و اعیان خود و امور تازه و بدیع در آسمان ها و زمین و آنچه بین آن دو است از آن برمی آیند، و عرش تعلّق دارد به چگونگی و اندازه و احوال و پدید آمدن و برگشت هر چیز، و چه بسا که یکی کتاب محو و اثبات و دیگری لوح محفوظ است.

قول امام ششم علیه السلام به اینکه «زیرا دانستن چگونگی» یعنی این هر دو مقرون و همدوشند برای اینکه یکی علم به اعیان است و دیگری علم به کیفیات این اعیان، پس آندو مقرون هم اند و از این جهت صحیح است که هرکدام از آن ها ظرف برای دیگری باشد، زیرا اعیان از آنجا که جایگاه هایی برای کیفیات هستند، ظرف آن ها و پهناورتر از آن ها اند و از آنجا که کیفیات محیط بر اعیان هستند، گویا ظرف آن و وسیع تر از آن هستند و به این راه می شود میان اخبار جمع کرد و چه بسا که به آن اشاره کرده که گفته: «یکی دیگری را در خود جا داده» اگر ظرف به ظاء نقطه دار باشد و در برخی نسخه ها به طاء بی نقطه است یعنی یکی طرف دیگری است یا نظر به دیگری دارد.

«و نمونه دادند دانشمندان گوناگون» مقصود دانشمندان أهل بیت علیهم السلام اند که با تعبیرات مختلف از این امور بر سبیل تشبیه و مثل تعبیر کرده اند، یک بار از علم به عرش تعبیر می کنند و یک بار به کرسی، یک بار عرش را ظرف کرسی می دانند و یک بار برعکس، و یک بار هر دو را جسمی بزرگ می شمارند، و از مثل آوردن برای استدلال نمودن برای صدق ادعایشان و آنچه به آن ها نسبت داده می شود و بیان کردن غرائب و اسرار حرف هایشان برای فهم مردم استفاده می کنند.

اینکه فرمود: «پس از اختلاف اوصاف عرش» یعنی معانی آن، در سوره انبیاء فرموده «فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ» مقصود از عرش در اینجا عرش یگانگی است چون این سزاوارتر با تنزیه خداوند از شریک است چون در آیه پیشتر

فرموده «أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ لَوْ كانَ فيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُون»(1) {آیا برای خود خدایانی از زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می کنند اگر در آن ها [زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند} در سوره زخرف فرموده «قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدينَ سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»(2) بگو: «اگر برای [خدایِ] رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم.»پروردگار آسمان ها و زمین [و] پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند منزّه است}. و در اینجا، مناسب برکناری از همانند و امثال و فرزندان است، و مقصود از عرش در هر مقامی یک معنائی است که راسخون در علم می فهمند.

سپس از ظاهر کلام برمی آید که ظرف در قول خدا «از آنچه وصف کنند» به عرش متعلق است و این بعید است، بلکه متعلق است به همان (سبحان) و با تقریر ما نیاز به گفتن آن ندارد و این خبر دلالت دارد که خطاب در «ما اوتیتم» {آنچه داده شدید} متوجه به پرسش کنان از روح و اقسام آنان است نه پیغمبر صلی اللّه علیه و اله، و اینکه فرمود «از ظاهر علمش» برای این است که باطن علم او را مردم دیگر تاب نمی آورند تا آن ها را به آن رهبری کنند و آن مخصوص به اوصیاء علیهم السّلام است.

و بدان که این خبر از متشابهات بوده و بسیار مبهم است، و ظاهر آن است که چون راویان و نسخه برداران معنایش را نفهمیدند دچار تحریف و تصحیف نیز شده است و از این رو من سخن را در بیان آن مختصر کردم و آنچه گفتم از راه احتمال آوردم و خدا و حجج او حقائق کلام آن ها را می دانند.

53. عیاشی: از اصبغ آورده که گفت : پرسش شد امیرالمؤمنین علیه السّلام از قول خدا «وسع کرسیه السموات و الارض»(3) {کرسی او آسمان ها و زمین را در

1- 1. انبیاء / 22
2- 1. زخرف / 81- 82

3- 1. بقره / 255

بر گرفته} فرمود: آسمان ها و زمین و آنچه از آفریده در آن ها است، درون کرسی اند و چهار فرشته به فرمان خدا آن را حمل می کنند.(1)

54. تفسیر عسکری: که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: چون خدا عرش را آفرید 360 هزار رکن برایش آفرید، و در هر رکنی 360 هزار فرشته آفرید که هرگاه خدا به کوچکترین آن ها اذن فرماید تا هفت آسمان و هفت زمین را ببلعد، میان دو آرواره اش چون ریگی در بیابانی پهناور باشد، پس خدا به آن ها فرمود: ای بنده هایم عرشم را بردارید و بر آن همدست شدند و نتوانستند آن را بردارند و نه اینکه آن را بجنبانند، و خدا با هر کدام یکی دیگر آفرید، و نتوانستند او را از جا برکنند، و خدا با هر یک ده تا آفرید و نتوانستند آن را بجنبانند، و خدا به شماره هر یک، مانند همه آن ها را آفرید، و نتوانستند آن را بجنبانند، خداوند عزوجل به همه فرمود: آن را به من وانهید تا به نیروی خودم نگهش دارم.

پس او را به خدا وانهادند و خداوند عزوجل به نیروی خود آن را نگه داشت و به هشت تن از آن ها فرمود: آن را بردارید، گفتند: بار پروردگارا ما با همه زیادی مان نتوانستیم آن را برداریم، چگونه بدون آنان تاب تحمل آن را داریم؟ خداوند عزوجل فرمود: چون منم خداوند دور را نزدیک کن ، زبون کننده بنده ها، آسان کننده سخت، سهل کننده دشوار، می کنم هرچه می خواهم و حکم می کنم هرچه اراده می

1- . باید گفت این خبر مفاد روشنی دارد و بسیاری از اخبار وارده در باب عرش و کرسی را توجیه می نماید و خلاصه اش این است که آفرینش دو سو دارد یکی مقام ثبوت، آن که در ذات حق تحقق دارد و یکی مقام اثبات که در آفریده ها نمود دارد، یکی مقام جهش و دیگری مقام پرش و تعلیق به ممکنات موجوده و این هر دو یک حقیقت هستند و در متن واقع با هم اند ، و در تصور و تعبیر جدا از همند؛ و عرش رمز همان مقام ثبوت و جهش آفریده ها است و کرسی رمز مقام پرش و تعلق به ممکنات. عرش نهانتر است که به ذات حق وابسته است و کرسی کمتر نهان است که پرش به ممکن و تعلق ایجاد به آن است، عرش از نظر مقام ثبوت کرسی را در بر دارد و کرسی از نظر مقام ظهور عرش را فرا دارد عرش مقام إِنَّا لِلَّهِ است، و کرسی مقام إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، عرش ثابت است و بی تغییر و کرسی که مقام ظهور است گاهی ظهور پس از خفاء است، و پذیرای محو

و اثبات و چون آفرینش ظهور علم است، از آن ها به علم تعبیر شده است. (شرح مترجم)

کنم، به شما چند کلمه می آموزم، آن ها را بگوئید تا بر شما سبک شود، گفتند: آن ها چیستند؟

فرمود: بگوئید: «بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین» به نام خداوند بخشاینده مهربان، نیست جنبش و توانی جز به کمک خدای والای بزرگ، و رحمت می فرستد خدا بر محمّد و خاندان پاکش، آن را گفتند و عرش را برداشتند، و به اندازه ای که یک مو بر شانه مردمی چالاک و نیرومند برمی آید بر آن ها سبک شد، پس خداوند عزوجلّ به سائر فرشته های دیگر فرمود: عرشم را برای همین هشت تن وانهید تا آن را بردارند، و شماها همه به گردش پیرامون آن بچرخید، و مرا تسبیح و تمجید و تقدیس کنید، منم خداوند توانای مطلق بر آنچه دیدید و بر هر چیز قادرم.

بیان: «الفضفاضه» جوهری گفته یعنی ذکر آن وسیع باشد و گفته است: پوست سخت و سخت پوست، که از این معنی است که گفته می شود مرد سخت پوست که از جلد با ضمه جیم است.

55. روضه الواعظین: امام صادق به وسیله پدرش از جدّش روایت کرده که: در عرش نمونه هر آنچه خدا در خشکی و دریا آفریده، هست، فرمود: این است تأویل قول خدا «و ان من شیء الا عندنا خزائنه»(1) {و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ماست} و میان دو ستون عرش هزار سال پرواز پرنده سریع فاصله است، و بر عرش هر روز 70 هزار رنگ از نور می پوشانند که هیچ آفریده تاب دیدن آن ها را ندارد، و همه اشیاء در برابر عرش چون حلقه ای است در میان بیابان.

خدا فرشته ای دارد به نام «خرقائیل» که 18 هزار بال دارد که میان هر دو بالش پانصد سال راه است، به خاطرش رسید که آیا بالای عرش چیزی است؟ خدا بال هایش را دو برابر کرد و دارای 36 هزار بال شد که میان هر دو بال پانصد سال راه بود، سپس خدا به او وحی کرد بپر! ای فرشته!، و او 20 هزار سال پرید و بر سر یک ستون عرش نرسید، و خدا بال و نیرویش را دو چندان کرد و به او فرمان داد که

1- 1. حجر / 21

بپرد، پس 30 هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، و خدا به او وحی کرد: ای فرشته اگر تا دمیدن صور با بال هایت بپری به ساق عرشم نمی رسی، آن فرشته گفت: «سبحان ربی الاعلی»(منزّه باد پروردگار والاترم) و خدا فرو فرستاد «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» و پیغمبر صلی اللّه علیه و اله فرمود: آن را ذکر سجده کنید.

56. روضه الواعظین: و از طریق مخالفین در تفسیر قول خدا روایت شده «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»(1) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند}: که هشت صف است که شماره آن ها را جز خدا نمی داند، و هر فرشته آن ها دارای چهار روی است و شاخ هایی دارند به مانند شاخ های گوزن که از بیخشان تا سرشان پانصد سال راه است، و عرش بر سر شاخ های آن ها است، و پاهاشان در پائینترین زمین و سرهاشان در بلندترین آسمان، و فروتر از عرش 70 پرده از نور است.(2)

بیان: جزری گفته: وعل، بز کوهی است و حاملان عرش هشت گوزنند یعنی فرشته ها به صورت گوزن اند.

57. تأویل الآیات الظاهره: به سند خود از محمّد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام پنجم علیه السّلام در تفسیر قول خدای تعالی شنیدم «الذین یحملون العرش و من حوله»(3) {کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آن ها که پیرامون آنند} فرمود: مقصود محمّد است و علی و فاطمه و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام.

58. اختصاص: از ابن عباس آمده که گفت: ابن سلام در ضمن پرسش هایش از پیغمبر صلی اللّه علیه و اله پرسید که شانزده چیست؟ هجده چیست؟ فرمود: شانزده صف فرشته در هم، گرد عرش و این است مقصود از قول خدا«حافین من حول العرش»(4) {آنانکه پیرامون عرش هستند} و اما 18، پس 18 پرده نور است،

1- 1. حاقه / 17
2- 2. روضه الواعظین : 59
3- 1. غافر / 7

4- 2. زمر / 75

آویخته میان کرسی و حجب که اگر نباشند کوه های سخت و بلند آب می شوند، و جنیان و آدمیان از نور خدا می سوزند؛ گفت راست گفتی ای محمّد.(1)

59. در برخی کتب از امام چهارم علیه السّلام آمده است که: در عرش نمونه همه آفریده ها وجود دارد.

60. المتهجد: ضمن دعاء شب جمعه آمده است: بار خدایا ای پروردگار نور بزرگ و پروردگار کرسی پهناور و پروردگار عرش بزرگ و پروردگار دریای جوشان (تا آخر دعاء).

61. در تعقیب نماز أمیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است: از تو می خواهم به آن نام تو که به آن عرشت را آفریدی، که کسی جز خودت نمی داند چیست - تا گوید- و می خوانمت خدایا به آن نامت که از آن ساکنان آسمان هایت می لرزند، و عرشت پایدار شد- تا گوید- و از تو می خواهم به آن نامت که با آن عرش و کرسی ات را در هوا برپا کردی، و از تو می خواهم به آن نامت که حاملان عرشت تو را با آن می خوانند و گام هاشان استوار شد، و عرشت را به آن نام بر آن ها حمل کردی، ای خدایی که هیچ فرشته ی مقرّب و نه حامل عرش تو و نه کرسی ات جز آنکه خودت او را آموختی از تو چیزی نمی دانند.

62. بیان التنزیل: از ابن شهر آشوب آمده است: از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که: فاصله میان دو پایه عرش مسافت ده هزار سال پرواز پرنده است.(2)

1- . اختصاص : 27

2- 1. اختصاص : 27 . بهترین تفسیر عرش و کرسی همان است که در خبر حنان شماره 52 است و عرش جهش وجود همه موجودات از وجود خدا است که بر آن، پس از آفرینش جهان استوار شده و کرسی پرش وجود و تعلق آن است به همه ممکنات و این هر دو یک حقیقت هستند و از نظر مقام ثبوت و اثبات دو تعبیر دارند و از نظر ارتباط به واجب الوجود و همه موجودات دیگر و عظمت و وسعت آن که در حدیث شماره 54 و 55 بیان شده، شرح وسعت دستگاه آفرینش است که امروزه میلیاردها

منظومه شمسی در فضا کشف شده با فاصله های میلیاردها سال نوری که بسیار بیشتر از آن است که در آن اخبار بیان شده و در آن زمان تعبیر دیگری میسر نبوده است. و شاید تعبیر از حاملان عرش به صورت گوزن اشاره به کهکشان ها باشد که نمودار شاخ گره دار گوزن اند و قائمه های عرش همان منظومه های شمسی پراکنده در فضای لایتناهی باشد که در آن عصر برای فهم مردم تعبیری جز آن میسر نبوده است و همه اخبار راجع به عرش و کرسی همین معنا را دارند و بسیاری از تعبیرات مثل و نمونه است، چنانچه در روایت چنان بیان شده است. (شرح مترجم)

تحقیق این اخبار و جمع میان آن ها

بدان که ظاهر شدن پادشاهان دنیا و اجراء احکام آن ها بر رعیتشان، هنگامی است که بر کرسی پادشاهی بالا می روند و از همین جاست که آثار آن ها پدیدار و اسرار آن ها آشکار می گردد، ولی خدای سبحان که از مکان و قرارگاه منزّه است، با داشتن مکان و قرارگاه وصف نمی شود، نه تختی دارد و نه کرسی که بر آن بنشیند، و بلکه این دو بر آفریده های او یا صفات کمالیه او به حسب مناسبت به چند معنی اطلاق می شوند:

1. دو جسم بزرگ هستند که بر فراز هفت آسمان اند، بیشتر اخبار عرش را بالاتر و بزرگتر از کرسی دانسته و برخی برعکس گفته اند؛ حکماء پنداشته اند که کرسی همان فلک هشتم است و عرش فلک نهم، ولی ظاهر اخبار مخالف آن است، زیرا آن ها را مربع و پایدار و گوشه دار دانسته، و چه بسا که این ها را حمل کنند به جهات و حدود و صفاتی که مایه بزرگداشت و تکریم است.

و ما نیازی نداریم به این تأویلات، و همانا به این دو نام خوانده شدند برای اینکه احکام و تقدیرات خدا از آن ها بروز می کند و فرشته های کروبیان و مقرب و ارواح پیامبران و اوصیاء برگرد آن هایند و هر که را خدا بخواهد به خود نزدیک سازد، به وسیله آن ها بالایش می برد، چنانچه فرمان ها و احکام پادشاهان و آثار سلطنت و عظمت آنان از تخت و کرسی آن ها است، و مقرّبان آستان و خاصان آن ها به گرد آن ها می چرخند و نیز چون آن دو، بزرگترین آفریده های جسمانی اند و انوار عجیبه و آثار غریبه مخصوص به خود دارند، دلالتشان بر وجود خدا و علم و قدرت و حکمتش بیش از اجسام دیگر است و برای همین مخصوص به این نام شدند و حاملشان در دنیا گروهی از فرشته هایند و در آخرت چنانکه دانستی یا فرشته هایند یا انبیاء اولوالعزم و اوصیاء برگزیده و چه بسا مقصود از حمل در آخرت، این باشد که اینان حکّام و مقرّبان حضرت اویند.

2. علم و دانش، چنانکه در بسیاری از اخبار به آن تفسیر شدند، و فرقشان در خبر معانی الاخبار و جز آن گذشت، چون منشأ ظهور خدا بر خلقش دانش و شناسائی است و آن ها وسیله تجلّی خدا بر بنده ها هستند، پس گویا عرش و کرسی و حامل آن ها، پیغمبر و ائمه علیهم السلام اند زیرا آن ها خزّان علم او در آسمان و زمینش هستند، خصوصا آنچه مربوط به شناخت و معرفت او است.

3. ملک، که در خبر حنان به آن به همین وجهی که گذشت، تفسیر شده اند.

4. جسمی محیط به همه آفریده های خدا و هرآنچه درون آن است، چنانچه صدوق گفته و از برخی اخبار برمی آید، زیرا هر چه در زمین و آسمان و فراز آن ها است، آیات وجود خدا و نشانه های قدرت اویند، و آثار وجود او و فیض و حکمت او هستند، و همه آفریده ها، عرش عظمت و جلال او هستند و به وسیله آن ها تجلّی صفات کمالش را بر عارفان نموده، و این یکی از معانی ای است که در تفسیر قول آن ها علیهم السلام به خاطر فاترم رسید: «و برآمده است بالای هر دیدگاه» پس تأمل نما.

5. هر یک از اوصاف کمال و جلالش عرش او است، زیرا هرکدام از آن ها قرارگاه عظمت و جلال اویند، و به وسیله آن ها بر بنده هایش به اندازه استعدادشان و معرفتشان ظهور می کند، پس او دارای عرش دانش است و عرش قدرت، و عرش رحمانیت، و عرش رحیمیت، و عرش وحدانیت، و عرش تنزّه، چنانچه در روایت حنان و جز آن گذشت.

و پدرم رحمه الله، خبری را که در تفسیر قول خدا «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» رسیده اینگونه معنی کرده: که مقصود از: با هر چیز برابر است و چیزی نزدیکتر به او از چیز دیگر نیست، این است که: عرش در اینجا به معنی عرش رحمانیت است و پروردگار سبحان بر عرش رحمانیت با همه چیز برابر است، و از نظر رحیمیت که هدایت و رحمت های خصوصی است به مؤمنان نزدیکتر است، یا مقصود این است که خداوند به سبب صفت رحمانیّت خود که بر عرش ملک و عظمت و جلال اسقرار یافته، با همه چیزها یک نسبت برابر دارد، و به این ترتیب

فایده تقیید به حال در این جا این است که، این برابری او، توهم نقص از ساحت عظمت و جلالش را رفع می نماید.

6. اطلاق شدن عرش بر دل پیغمبران و اوصیاء و مؤمنان کامل، زیرا قلوب این ها قرارگاه محبت و معرفت خدای سبحان است، چنانچه روایت شده است که دل مؤمن عرش رحمان است، و همچنین در حدیث قدسی آمده است که: مرا نه آسمانم و نه زمینم فرا نگیرد، اما دل بنده مؤمنم مرا فرا می گیرد.

سپس بدان که اطلاق عرش و کرسی بر برخی معانی به واسطه تصریح در خبر یا قرائن دیگر منافات ندارد با وجوب اعتقاد به همان معنی اول که ظاهر اکثر آیات و اخبار بر آن دلالت دارد.(1)

1- 1. تفسیر عرش و کرسی به دو جسم بزرگ جز موجودات فضا و منظومه های شمسی و کهکشان های بی شمار که امروزه کشف شده و مایه بسی حیرت گردیده با همان فلک نهم و هشتم مناسبت دارد، که نظام عالم جسمانی را با وضع کره های عنصری و افلاک نه گانه معین کرده ولی این نظریه به طور قطع باطل شده و با پرش سفینه های فضایی تا کره ماه و زهره و مریخ، دیگر اعتباری برای آن نمانده و وجود دو جسم اعظم جدا از سایر عالم مفهومی ندارد که باید بدان معتقد بود و عرش همان جهش مطلق وجود از ذات واجب است و کرسی تعلق آن به همه موجودات امکانی است. (شرح مترجم)

باب پنجم : حجب و استار و سرادقات

روایات:

1. توحید صدوق و خصال: به سند خود از زید بن وهب آورده است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام از حجب پرسش شد، پس فرمود: حجب نخست هفت تااند، و کلفتی هر کدام پانصد سال راه است و میان هر دوتا حجاب هم پانصد سال راه است و حجاب دوم هفتاد حجاب است که میان هر دوتاشان، پانصد سال راه است؛ دربانان هر حجاب 70 هزار فرشته اند که نیروی هر یک برابر نیروی ثقلین است، یکی از آن ها تاریکی است، یکی نور، یکی آتش، یکی دود، یکی ابر، یکی برق، یکی رعد، یکی نور، یکی ریگ، یکی کوه، یکی غبار، یکی آب، یکی رود است.

آن ها حجاب های گوناگونند، و کلفتی هر حجاب مسافت 70 هزار سال است و آنگاه سراپرده های جلالند که 60 سراپرده اند، و در هر سراپرده 70 هزار فرشته است و میان هر دو سراپرده 500 سال راه است، سپس سراپرده عزّت است، سپس سراپرده کبریاء، سپس سراپرده عظمت، پس از آن قدس، و سپس جبروت و سپس فخر، و سپس نور سپید، سپس وحدانیّت که 70 هزار سال راه است، سپس حجاب اعلا است، سخن آن حضرت پایان یافت و خاموش شد و عمر به او گفت: نمانم برای روزی که تو را نبینم ای أبو الحسن.(1)

1- 1. توحید : 201

صدوق رحمه الله علیه گفته: خدا پشت این پرده ها نیست، و از آن ها برتر است زیرا مکانی ندارد، پشت این پرده ها عظمت علیاء است از آفریده هائی که اندازه آن ها را جز خداوند تبارک و تعالی نمی داند.

بیان: «یکی ظلمت است»: بسا که مقصود این است که مطلق حجاب دارای این موجودات است نه حجاب هائی که پیشتر گفته شد، چنانچه از بیان غلظت آن ها معلوم است.

2. معانی و خصال: علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی 424 هزار سال پیش از آسمان ها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و پیش از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و هر آنکه خدا در این آیه فرموده «و وهبنا له اسحاق و یعقوب ... و هدیناهم الی صراط مستقیم»(1) {و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم - تا آنجا که- و به راه راست راهنماییشان کردیم}. و پیش از همه انبیاء نور محمّد را صلی اللّه علیه و آله و سلم را آفرید، و به همراهش 12 حجاب آفرید حجاب قدرت، عظمت، منّت، رحمت، سعادت، کرامت، منزلت، هدایت، نبوّت، رفعت، هیبت، شفاعت، سپس 12 هزار سال نور محمّد صلی اللّه علیه و اله را در حجاب قدرت باز داشت درحالیکه می گفت: «سبحان ربی الاعلی» و 11 هزار سال در حجاب عظمت که می گفت: «سبحان عالم السر [و اخفی]» و 10 هزار سال در حجاب منّت که می گفت: «سبحان من هو قائم لا یلهو»، و 9 هزار سال در حجاب رحمت که می گفت: «سبحان الرفیع الاعلی»، و 8 هزار سال در حجاب سعادت که می گفت: «سبحان من هو دائم لا یسهو»، و 7 هزار سال در حجاب کرامت که می گفت: «سبحان من هو غنی لا یفتقر» و 6 هزار سال در حجاب منزلت که می گفت: «سبحان ربّی العلی الکریم»، و 5 هزار سال در حجاب هدایت که می گفت:

«سبحان ذی العرش العظیم»، و 4 هزار سال در حجاب نبوّت که می گفت: «سبحان رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ»، و 3 هزار سال در حجاب رفعت که می گفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت»، و 2 هزار سال در حجاب هیبت که می گفت:

1- 2. انعام : 87

«سبحان اللَّه و بحمده» و هزار سال در حجاب شفاعت که می گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده».

سپس خداوند عزّوجلّ نامش را بر لوح پدیدار کرد و چهار هزار سال بر لوح درخشید، سپس بر عرش پدیدار کرد و 7 هزار سال بر ساق عرش پایدار بود، تا آنکه خداوند عزّوجلّ او را در پشت آدم نهاد، تا آخر آنچه در مجلّد ششم گذشت.(1)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله: جبرئیل در شب معراج به من گفت: میان خدا و خلقش 90 هزار حجاب است، و نزدیکترین خلق به خدا، من و اسرافیل هستیم، و میان ما و او چهار حجاب است: حجابی از نور، دیگر از ظلمت، و حجابی از ابر، و دیگری از آب.(2)

4. مجالس صدوق: به سندش از ابن عباس، در خبر معراج آورده که: رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله گذشت تا رسید به حجب، که پانصد شماره بودند و میان هر دو حجاب پانصد سال راه بود.

5. توحید صدوق: به سندش از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود: خورشید یک هفتادم از نور کرسی است، و کرسی یک هفتادم از نور عرش، و عرش یک هفتادم از نور حجاب، و آن، یک هفتادم از نور ستر است.(3)

6. المتهجد: ضمن تعقیب نماز امیرالمؤمنین علیه السّلام آورده است: و از تو می خواهم به نور نام [مبارکت] که به آن آفریدی نور حجابت را - تا گوید- و از تو می خواهم به نام زکی پاکت که نوشته شده در کنه حجاب هایت، و سپرده شده در علم غیب نزد خودت بر سدره المنتهی، و از تو می خواهم به نامت که نوشته شده بر سرادق تخت ها- تا گوید- به نامت که نوشتی بر حجاب عرشت، و به هر نامی که در لوح محفوظ داری.

7. در اقبال: ضمن تعقیبات نوافل ماه رمضان، از امام ششم علیه السّلام روایت شده:

1- 1. خصال : 81-82 ، معانی : 306- 308

2- . تفسیر علی بن ابراهیم : 373
3- . این حدیث در شماره 45 باب عرش و کرسی گذشت.

بار خدایا من از تو می خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق مجد است، و می خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق بهاء است، و می خواهم به نامت که نوشته شده در سرادق عظمت است و می خواهم به نامت که نوشته شده بر سرادق جلال است و به نامت که نوشته شده بر سرادق عزّت است و به نامت که نوشته شده بر سرادق سرائر است، آنکه پیش است و والا و خوب و خرم است، و پروردگار هشت فرشته، و پروردگار عرش بزرگ.(1)

8. درّ المنثور: ابن عباس: میان آسمان هفتم تا کرسیش 7 هزار نور است.(2)

9. درّ المنثور: از انس آمده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله فرمود: جبرئیل گفت: میان من و پروردگار 70 حجاب از نور و آتش است که اگر نزدیکترین آن ها را ببینم می سوزم.(3)

10. درّ المنثور: از أبی هریره است که یک مرد یهودی نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله آمد و گفت:

یا رسول اللَّه، آیا خدا با چیزی از خلقش جز آسمان ها پنهان شده است؟ فرمود: آری میان او و فرشته های گرد عرش 70 پرده از نور است، و 70 پرده از ظلمت، 70 پرده از آویزهای دیبا، 70 پرده از آویزه های سندس، 70 پرده از در سفید، 70 پرده از در سرخ، 70 پرده از در زرد، 70 پرده از در سبز، 70 پرده از روشنی، 70 پرده از برف، 70 پرده از آب، 70 پرده از تگرگ، 70 پرده از عظمتی که وصف نشدنی است.

گفت: به من خبر ده از فرشته ای که پهلوی آن است، فرمود: اسرافیل است، سپس جبرئیل، سپس میکائیل، سپس ملک الموت علیهم السّلام.(4)

11. و از مجاهد است که میان فرشته ها و عرش 70 حجاب است، حجابی از نور و حجابی از ظلمت.

1- 1. این دعاء را در تعقیبات نوافل نیافتیم.
2- . در مصدر یافت نشد.

3- . درالمنثور 1 : 93
4- . درالمنثور 1 : 93

12. رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: در مرتبه پائین تر از مقام خدا 70 هزار حجاب از نور و ظلمت است، کسی از آن ها نشنود مگر اینکه جانش برآید.

13. شرح نهج البلاغه کیدری: از پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله آمده است که در حدیث معراج فرمود:

از سدره المنتهی بیرون شدم تا به یکی از حجب عزّت رسیدم، و آنگاه به حجاب دیگر و با براق هفتاد حجاب را درنوردیدم که میان هر دو حجابی پانصد سال راه بود- تا فرمود- و در علیین، دریاها، نورها و حجاب ها و جز آن دیدم که اگر آن ها نباشند هر آنچه از نور عرش، زیر عرش است، می سوزد؛ گفته: در ضمن حدیث است که جبرئیل علیه السّلام گفته: برای خدا در فرود عرش 70 حجاب است که اگر به یکی از آن ها نزدیک شوم جلوه های وجه پروردگارمان ما را می سوزانند.

خلاصه در این باب:

اخبار عامّه و خاصه در وجود حجب و سرادقات و فزونیشان بسیار است، و در قاموس گفته: سرادق چادری است که بالای صحن خانه می کشند و جمع آن سرادقات است. خانه ای که از پنبه است و خانه ای که مسردق است و با پرده پوشیده شده، یعنی بالا و پایین آن کلا بسته و پوشیده است.

در نهایه گفته: سرادق هر آن چیزی است که احاطه به چیزی دارد، چه دیوار باشد و چه چادر و چه خیمه (پایان)؛ ظاهر بیشتر اخبار این است که آن ها زیر عرشند و از برخی برمی آید که بالای عرشند و منافاتی ندارد که در هر دو جا باشند، و از طریق مخالفان روایت شده که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله گفته: برای خدای تبارک و تعالی 70 هزار حجاب از نور و ظلمت است که اگر جلوه های وجه او برداشته شوند، آنچه زیر آن ها است را می سوزانند، جزری در نهایه گفته: در حدیث است که جبرئیل گفت: برای خدا در فرود عرش 70 حجاب است که اگر ما به یکی از آن ها نزدیک شویم، سبحات وجهش ما را می سوزانند.

و در حدیث دیگر است که: حجابش نور یا نار است که اگر آن ها را بردارد سبحات وجهش هر دیدرسی را می سوزانند؛ سبحات خدا جلال و عظمت اویند، یا

ص: 55

پرتوهای رویش، و محاسن چهره را سبحات آن گویند، چون در دیدن چهره زیبا گویند: سبحان اللّه.

و گفته شده معنای آن تنزیه برای او است، یعنی وجه او منزه است و گفته شده: «إن سبحات وجهه»[به راستی سبحات وجه او]، کلام معترضه ای بین فعل و مفعول است، یعنی اگر آن را بردارد بینایی هر شیئی را می سوزاند، همانطور که گفته می شود: اگر پادشاه – پناه بر خدا – وارد شهر گردد هرکس درون آن است را می کشد.

و معنی مفهومتر این است که اگر از انوار خدا که محجوب از بنده ها است چیزی پرده برداری شود، بر هر که آن نور افتد، نابود می شود چنانکه موسی از پرتو آن بیهوش افتاد و چون خدای تعالی تجلّی کرد، کوه ها تکه تکه و خاک شدند، نووی در شرح صحیح مسلم گفته: سبحات به ضمّ سین و باء یعنی نور او، و مراد از وجه، ذات است و مقصود از آن این است که در دیدرس همه آفریده ها است چون دید خدا محیط به همه آن ها است، یعنی اگر مانع از دید انوارش برداشته شود، جلالش همه چیز را می سوزاند.

و تحقیق این است که این اخبار را ظاهری و باطنی است و هر دو آن ها درست است. ظاهرش این است که خدای سبحان چنانکه عرش و کرسی را با بی نیازی به آنان آفریده در بر آن ها پرده ها و حجاب ها و سرادقاتی آفریده، و از انوار غریبه آفریده خود درون آن ها را انباشته که در دید فرشته ها و برخی پیغمبران و در شنید دیگران، به عنوان مظهر عظمت و جلال و هیبت و وسعت فیض و رحمتش باشند؛ و اختلاف شماره آن ها چه بسا که از نظر نوع و صنف و شخص آن ها است و یا اینکه در برخی تعبیرات با هم، هم شماره شدند و یا از بعضی از آن ها در رویات نام برده شده است.

و امّا باطن آن ها این است که چون حجب مانع از وصول خلق به معرفت کنه ذات و صفات حق بسیارند، برخی از آن ها ناشی از نقص مخلوق و نیروهایش از نظر امکان و نیاز و حدوث و آنچه به دنبال آن ها از نقص و درماندگی است می باشند، که این ها حجب ظلمتند و برخی از این ها ناشی از نورانیّت و تجرد و تقدّس و وجوب وجود و کمال و عظمت و جلال خدا است که حجب نورانیه اند، و محال

است این هر دو حجاب برداشته شوند و اگر از میان بروند جز ذات حق چیزی نمی ماند، آری ممکن است تا اندازه ای این حجب برداشته شوند و آدمی به مقام کشف و شهود برسد به وسیله برکناری از صفات شهوانیّه و اخلاق حیوانیه و تخلق به اخلاق ربانیّه از راه کثرت عبادت و ریاضت و مجاهدت و بررسی علوم حقّه.

پس حجاب های بین او و پروردگارش مرتفع می شوند و در این صورت انوار جلال الهی بر بنده می تابند و تشخص و اراده و شهوت او را می سوزانند، و با دیده یقین کمال خدا و بقائش را می نگرند و فناء و ذل خود را درمی یابند، بی نیازی او و نیاز خود را می نگرند، بلکه هستی عاریه خود را در برابر وجود او نیست می شمارند، و توانائی ناچیز خود را در برابر قدرت کامله او هیچ، بلکه از اراده و دانش و قدرت خود به کنار می روند، و اراده و قدرت و علم خدا در آن ها به کار می افتد، نمی خواهند جز آنچه خدا بخواهد و نیروی حق را در تصرف اشیا به کار می برند، مرده زنده می کنند، خورشید برمی گردانند، ماه را می شکافند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من در خیبر را به نیروی جسمانی نکندم بلکه به نیروی ربانی کندم.

و این معنای فناء فی اللَّه و بقاء باللَّه است که قابل فهم است و منافی با اصول دین نیست. و به عبارت دیگر حجاب های نورانیه مانع از وصول بنده به خدا و شناخت معرفت او از نظر عبادت هستند و از قبیل ریاء و خودبینی و سمعه و جدال و نظیر آن هستند، و حجب ظلمانیه کلیه گناهانی است که مانع وصول به خداوند می شوند، و چون این حجب برداشته شوند خدا در دل بنده تجلّی می کند و محبّت جز او را حتی محبت خودش را می سوزاند، و ان شاء اللّه سخن در این باره در کتاب ایمان و کفر به تمامی می آید ، این همه موجب نمی شود که دست از ظواهر آن اخبار برداشت مگر به واسطه معارضه اخبار صحیحه و صریحه که مایه تأویل آن ها می گردند، و آغاز بی دینی تأویل بی دلیل است، و خداوند است که هدایت کننده به راه راست است.(1)

1- 1. علامه مصنف رحمه اللَّه در اینجا به روش اهل ذوق رفته و مناسب است اشاره ای به آن شود تا سودش اعم و اتم گردد: عالم ماده جهان تکامل است و هر چیزی در آن به سوی کمال می گراید و نفس آدمی هم

که وابسته به بدن مادی است به سوی کمال می گراید تا به سر حد امکان برسد و به وجود اشرف بپیوندد، و باید در دو بخش، منازل بسیاری را به بالا رود: 1- منازل مادی که چون از آن ها بگذرد به مقام تجرد می رسد و از عالم طبیعت می رهد 2- مراتب عالیه بالاتر از آن که صعود در مراتب وجود است تا آنجا که برای ممکن توانائی باشد. و البته هر مرتبه ای از مراتب، مانع و حاجبی است برای رسیدن به مرتبه بالاتر و چون از آن مرتبه بالا رود حجابی را برداشته و به وجود بالاتری رسیده که بهاء و شرف و خرمی دارد، و چون همه قیود عالم ماده را به کنار زند و به مقام تجرد برسد، از همه حجاب های ظلمانی گذشته و از هر گناهی پاک شده و همه اخلاق پست را که سرآمد آن ها حب دنیا است، از خود به دور کرده که پیغمبر (ص) هم فرموده «حب دنیا سر منشأ هر خطاء است» و اینک در برابر حجاب های نورانی قرار دارد که مراتب بی نهایت وجودند و الطف و ادق هستند و برای گذشتن از آن ها نیاز به هوش سرشاری دارند و چه بسا سالک که در مرتبه پائین بماند و آن را پایان سفر خود بپندارد، تا خداوند چه کسی را شایسته بداند و به عنایت خود، او را از این منازل به بالا بکشاند و اینجا است که باید گفت: تا یار که را خواهد و میلش به که باشد، تا نور حق در او بتابد و خدا از جلوه های بینهایت خود برای او پرده ای بردارد و او را پایدار سازد تا این راه دشوار را به سر برساند.

باب ششم : سدره المنتهی و معنی علیین و سجین

آیات:

- وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی.(1) {و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی در همان جا که جنّه المأوی است. آن گاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. }

- کَلاَّ إِنَّ کِتابَ الفُجَّارِ لَفی سِجِّینٍ وَ ما أَدْراکَ ما سِجِّین ... کَلاَّ إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفی عِلِّیِّینَ وَ ما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ کِتابٌ مَرْقُومٌ یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.(2) {نه چنین است

1- 1. نجم / 13-16
2- 1. مطففین / 7-21

[که می پندارند]، که کارنامه بدکاران در «سجّین» است.و تو چه دانی که «سجّین» چیست ... نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است.و تو چه می دانی که «علّیّون» چیست؟ کتابی است نوشته شده. مقرّبان آن را مشاهده خواهند کرد.}

تفسیر:

طبرسی در مجمع البیان می گوید: «و لقد رآه» {البته او را دید} یعنی جبرئیل را با اینکه از آسمان فرود می آمد در صورت اصلیش دید، «نزله اخری» {بار دیگر} چون که او را دو بار به صورت اصلی دید «عند شجره المنتهی» {نزد سدره المنتهی} درختی در سمت راست عرش، بالای آسمان هفتم است، که دانش هر فرشته ای در آنجا به پایان می رسد که این مطلب در روایت کلبی و مقاتل نقل شده، و از ابن مسعود و ضحاک آمده است که سدره المنتهی پایان هر چیزی است که به آسمان برمی آید و هر چیزی از بالایش به فرمان خدا به زیر می آید، و گفته اند پایان عروج ارواح شهیدان است، و گفته اند پایان هر آنچه است که از بالایش به زیر می آید و باید از او دریافت شود، و هر روحی تا آن بالا می آید و از آن دریافت می شود و این درخت، نهایت عروج فرشته ها است و آن را سدره المنتهی گفته اند.

مقاتل گفته، درخت طوبی است، و سدره درخت ازگیل است، «عندها جنه المأوی» {نزد آن است جنّه المأوی} یعنی بهشتی که در آن می مانند و بهشت جاوید است و در آسمان هفتم است و گفته اند، در آسمان ششم است، و جبائی و قتاده گفته اند: بهشتی است که آدم در آن جا گرفت و ارواح شهداء به سوی آن می گرایند، و حسن گفته: جای بهشتیان است، و عطاء از ابن عباس آورده که جای جبرئیل و میکائیل است، «اذ یغشی السدره ما یغشی» مقاتل و حسن گفته اند: فرشته ها آن درخت را فرو می گیرند و مانند کلاغان بر آن می نشینند و از پیغمبر صلی اللّه علیه و اله روایت شده است که: بر هر برگش فرشته ای دیدم که ایستاده بود و خدای تعالی را تسبیح می گفت، حسن گفته: نور و بهاء و زیبائی و صفائی آن را فرو می گیرد که همه دیده ها را خیره می کند و وصفش را پایانی نباشد، و از ابن عباس و مجاهد است که پروانه های طلائی او را فرو می گیرند، و گویا فرشته هایی به صورت پروانه

باشند که خدا را می پرستند، مقصود این است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله جبرئیل را به صورت اصلیش دید در حالی که به فرمان خدا او را سدره و عجائب فرا گرفته بودند، که تنبیه دهنده بر کمال قدرت خدا بودند، و در آنچه او را پوشانیده بود ابهامی است برای تعظیم و تفخیم آن.(1)

«کلا ان کتاب الفجار لفی سجین» {به راستی کتاب بدکاران در سجّین است} از حسن است که: نامه کردار بد و گناهانشان باشد، و گفته اند: در نامه آن ها نوشته که باید در سجّین باشند و از ابن عباس و مجاهد و قتاده و ضحّاک آمده که آن در طبقه هفتم زمین است، و در روایت براء بن عازب آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: سجّین پائینتر از هفت طبقه زمین است.

شمر بن عطیه گفت: ابن عباس نزد کعب آمد و گفت: تفسیر قول خدای تعالی از «إِنَّ کِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ» را به من بگو گفت: جان بدکار را به آسمان می برند و آسمان آن را نمی پذیرد و به زمین فرو می آرند و زمین آن را نمی پذیرد تا آن را به زیر زمین هفتم می برند و او را به سجین که لشکرگاه ابلیس است می رسانند، و معنی آیه این است که نامه عملشان را آنجا می نهند.

و گفته اند: سجّین چاه سربازی است در دوزخ و قلق چاهی سربسته است، این را ابو هریره از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت کرده، ابو مسلم گفته: سجّین نام کتاب آن ها است چنانچه ظاهر آیه است، یعنی آنچه سزای کفار است خدا در کتابی به نام سجّین نوشته که لفظ آن از سجن به معنی سخت و دشوار است.(2)

و در مجمع البیان است که «لَفِی عِلِّیِّینَ» یعنی مراتب بلند با جلال، و گفته شده است در آسمان هفتم که جای ارواح مؤمنان است، و برخی آن را سدره المنتهی دانسته اند که هر چیزی به فرمان خدا به آن می رسد، و از ابن عباس است که آن بهشت است، و فراء گفته: درجات بی نهایت بلندی است.

1- 1. مجمع البیان 9 : 175
2- 1. مجمع البیان 10 : 452

در روایت دیگر از ابن عباس است که لوحی است از زبرجد سبز که زیر عرش آویخته و کردارشان را در آن نوشته است، و از براء بن عازب به روایت خود از پیغمبر صلی اللّه علیه و اله نقل شده که: علیّین در آسمان هفتم زیر عرش است، ابن عمر گفته: اهل علیّین از همان مکانی که در آنند بر اهل بهشت می نگرند و چون یکی از آن ها به بهشت سرمی کشد، بهشت روشن می شود، و گویند یکی از اهل علیّین سرکشیده است.(1)

روایات:

1. علل الشرایع: امام محمد باقر علیه السّلام: همانا سدره المنتهی، به این نام نامیده شد، چون فرشته های دیده بان، کردار اهل زمین را تا آن بالا می برند، فرمود: حافظان گرامی نیک زیر سدره اند، و آنچه فرشته ها از اعمال بندگان در زمین بالا می برند، می نویسند و به سدره می رسانند.

در محاسن هم از ابن محبوب مانند این را آورده است.(2)

2. تفسیر علی ابن ابراهیم: رسول خدا صلی اللّه علیه و اله: چون مرا به آسمان بردند به محل سدره المنتهی رسیدم که یک برگش یک امّتی را فرا می گرفت (سایه می کرد)، و نزدیک پروردگارم، به فاصله دو سر کمان یا نزدیکتر بودم.(3)

3. تفسیر علی ابن ابراهیم: رسول خدا صلی اللّه علیه و اله: سدره المنتهی در آسمان هفتم است، و جنّه المأوی نزد آن است.(4)

4. تفسیر علی ابن ابراهیم: ابی الجارود از امام پنجم علیه السّلام آورده است که فرمود: سجّین، زمین هفتم است و علیّین، آسمان هفتم است.(5)

بیان: در نهایه گفته: «اهل بهشت اهل علیّین را می بینند چنانکه شما ستاره درخشان را در افق آسمان می بینید» علیّین اسم آسمان هفتم است، و گفته اند: نام

1- . مجمع البیان 10 : 455-456
2- . محاسن : 334
3- . تفسیر علی بن ابراهیم : 374

4- . همان : 652
5- . همان : 716

دفتر فرشته های نگهبان است که کردار بنده های خوب به آنجا بالا می رود، و گفته اند: بالاترین جا و شریفترین مراتب و نزدیکترین آن ها به خدا، در سرای دیگر است و گفته شده: سدره المنتهی درختی است در دورترین جای بهشت که علم اولین و آخرین به آن می رسد و از آن نمی گذرد.(1)

5. درّ المنثور: از ابن عباس آمده که از کعب الاحبار پرسید: از این قول خدا «کلا ان کتاب الفجار لفی سجین» {نه چنین است [که می پندارند]، که کارنامه بدکاران در «سجّین» است}؛ گفت: جان بدکار را به آسمان بالا می آورند و آسمان آن را نمی پذیرد، آن را به زمین باز می آورند و زمین هم آن را نمی پذیرد، و آن را زیر هفت زمین می برند تا به سجّین می رسانند که لشکرگاه ابلیس است، و از زیر لشکر (گونه) ابلیس برگ هلاک او را در حساب بر می آورند، و این است قول خدا «چه می دانی که سجّین چیست؟ نامه ای است نوشته شده».

و در مورد قول خدا «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین»ا بودند، و در آنچه او را پوشانیده بود ابهامی است برای تعظیم و تفخیم آن. {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است} گفت: هنگامیکه جان مؤمن را می گیرند، به آسمان برمی آورند و درهای آسمان بر او گشوده می شود، و فرشته ها با مژده او را پیشواز می کنند، تا او را به عرش می رسانند و فرشته ها بالا می روند و از زیر عرش برگی برمی آورند که نوشته و مهر شده، و آن را برای شناخت نجات در حساب روز جزاء، زیر عرش می نهند و فرشته های مقرب گواهی می کنند، و این است، قول خدا «چه می دانی علیّین چیست؟ کتابی است نوشته شده».(2)

6. درّالمنثور: از سعید بن مسیب آمده است که گفت: سلمان و عبد اللّه بن سلام به هم برخوردند، و یکی به دیگری گفت: اگر پیش از من مردی، مرا دیدار کن و بگو پروردگارت با تو چه کرد، و اگر من پیش از تو مردم تو را دیدار می کنم و به تو گزارش می دهم، عبداللّه بن سلام گفت: این چگونه است؟ آیا شدنی است؟ گفت:

1- . نهایه 2 : 154
2- 1. در المنثور 6 : 324

آری، به راستی که جان های مؤمنان در برزخی از زمینند، و هر جا بخواهند می روند و جان کافر در سجین است.(1)

7. درّ المنثور: از قتاده آورده که در تفسیر «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین» {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است} گفت: علیّین بالای آسمان هفتم نزد ستون راست عرش است «کتاب مرقوم» {کتاب نوشته شده} نگارش خوبی های آن ها است «یشهده المقربون» {مقربون آن را مشاهده خواهند کرد} یعنی فرشته های مقرب.(2)

8. درّ المنثور: از ضحاک آمده است که گفت: چون جان مؤمن گرفته شود به آسمان دنیا برآورده می شود و مقربان به همراهش تا آسمان دوم می روند، اجلح گفت: من. گفتم: مقربان کیستند؟ گفت: نزدیکترینشان به آسمان دوم، سپس سوم و چهارم، به ترتیب تا آسمان هفتم، تا برسد به سدره المنتهی، اجلح گفت: به ضحاک گفتم: چرا سدره المنتهی نامیده شد؟ گفت: چون هر چیزی از فرمان خدا به آن منتهی می شود و از آن نمی گذرد، پس می گویند: پروردگارا بنده تو فلان است- او به وی از آن ها داناتر است - و براتی مهر شده برای آسایش او از عذاب نزد آن ها می فرستد، و این است قول خدا {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است. و تو چه می دانی که «علّیّون» چیست؟ کتابی است نوشته شده. مقرّبان آن را مشاهده خواهند کرد.}(3)

9. درّ المنثور: ابن عباس از کعب پرسید از قول خدای تعالی «کلا ان کتاب الابرار لفی علیین» {نه چنین است، در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است} تا آخر آیات، گفت هنگامی که مؤمن را مرگ فرا می گیرد و فرستاده های خدا نزدش می آیند نمی توانند ساعتی آن را پس بیندازند و نه اینکه پیش اندازند تا وقت او برسد و آنگاه که ساعت او برسد، جانش را می گیرند، و به فرشته های رحمت می دهند، و هر چه خدا بخواهد از خوبی به او می نمایانند، سپس جانش را به آسمان

1- . درالمنثور 6 : 325
2- . درالمنثور 6 : 326
3- . درالمنثور 6 : 326

برمی آورند، و مقربان هر آسمانی او را بدرقه می کنند تا او را به آسمان هفتم می رسانند و آن را برابر خود می نهند، و انتظار می کشند تا شما نمازش را بخوانید.

پس می گویند: بار خدایا این فلان بنده تو است و جانش را گرفتیم و به هر چه خدا می خواهد بر او دعا می کنند، ما دوست داریم نامه او را امروز گواه شویم و نامه اش از زیر عرش باز شود و نامش را به گواهی خود بر آن ثبت می کنند، و این است قول خدا {کتابی است نوشته شده، مقربان آن را مشاهده خواهند کرد}؛ و پرسیدش از قول خدا «ان کتاب الفجار لفی سجین» {به راستی کتاب بدکاران در سجّین است} تا آخر آیات، گفت: هنگامیکه مرگ کافر برسد، فرشته های خدا به بالینش می آیند و چون وقتش فرا برسد جانش را می گیرند و به فرشته های عذاب می دهند، و هر بدی که خدا بخواهد به او می نمایند، سپس آن را به زمین هفتم که سجّین است فرو می برند، آنجا پایان پادشاهی ابلیس است و کتابش را در آن ثبت می کنند.(1)

10. درّ المنثور: از عطاء بن یسار آمده است که به مردی از حمیر برخوردم، دانشمند بود و کتاب ها را می خواند به او گفتم: زمینی که بر روی آنیم بر کجاست؟ گفت بر صخره ای سبز، و آن صخره بر کف فرشته ای است، و آن فرشته بر پشت یک ماهی است، (که از زیر عرش بر آسمان ها و زمین تابیده است)؛ گفتم: ساکنان زمین دوم چه کسانی اند؟ گفت: بادی نازا (کشنده) که چون خدا خواست عاد را نابود کند به دربانانش فرمود یک در از آن بگشایند، گفتند: پروردگارا مانند سوراخ بینی گاو؟ فرمود: در این صورت زمین بر اهلش وارونه شود، و آن را تنگ کرد تا به اندازه یک حلقه انگشتر رسید، و به آنجا رسید که خدا آن را پدید آورد.

گفتم ساکنان زمین سوّم کیانند؟ گفت انبار سنگ دوزخ است، گفتم:

ساکنان زمین چهارم کیستند؟ گفت: در آن کبریت دوزخ است، گفتم: ساکن زمین پنجم کیانند؟ گفت: در آن عقرب های دوزخ اند، گفتم: ساکن زمین ششم کیست؟

1- 1. درالمنثور 6 : 327

گفت: در آن مارهای دوزخند، گفتم: ساکن زمین هفتم کیست؟ گفت: آن سجین است، و ابلیس در آن دربند است، دست پیشش به دست پسش بسته است، و پای پیشش به پای پسش، فرشته ها را آزار می داد و از او شکایت شد و در آنجا زندانی شد، او مدّتی است که آزار می شود، و چون به سمت شما فرستاده شود فتنه و آشوبی در مردم اتفاق می افتد که چیزی آنان را چون آن درمانده نکند.(1)

1- 1. درالمنثور 6 : 327

باب هفتم : بیت المعمور

آیات:

و البیت المعمور.(1) {سوگند به آن خانه آباد [خدا]}

تفسیر:

طبرسی رحمه الله علیه در مجمع البیان گفته: از ابن عباس و مجاهد نقل شده که: بیت المعمور در آسمان چهارم برابر خانه کعبه است، و فرشته ها با عبادت در آن، آن را آباد می کنند، و نیز از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که هر روز 70 هزار فرشته در آن درمی آیند که هرگز به آن باز نمی گردند، از زهری از سعید بن مسیّب از أبی هریره است که پیغمبر فرمود: بیت المعمور در آسمان نزدیک تر است، و در آسمان چهارم نهری است به نام حیات، که جبرئیل هر روزی که خورشید برمی آید، در آن درمی آید و چون بیرون می شود یک تکانی به خود می دهد، و از او 70 هزار قطره می چکد و خدا از هر قطره فرشته ای می آفریند که فرمان دارند به بیت المعمور بیایند و در آن نماز بگزارند و آن را به انجام برسانند، سپس هرگز به آن باز نگردند.

و از ابن عباس رسیده است که گفت: در آسمان خانه ای است به نام (ضراح) که برابر خانه کعبه است که اگر بیفتد بر او می افتد، هر روز هزار فرشته در آن در می آیند که هرگز به آن باز نمی گردند، و از حسن است که بیت المعمور همان خانه

1- 2. طور / 4

کعبه است که به حج و عمره معمور است. و آن نخستین مسجدی است که روی زمین برای عبادت درست شده است.(1)

روایات:

1. محاسبه النفس: سید علی بن طاوس رحمه الله علیه به نقل از کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السّلام تألیف عبد العزیز جلودی، به سند خود گفته: ابن کوّاء از امیرالمؤمنین علیه السّلام از بیت المعمور و سقف مرفوع پرسید، فرمود: وای بر تو آن ضراح است، خانه ای در آسمان چهارم برابر کعبه که از یک دانه لؤلؤ، هر روز 70 هزار فرشته در آن درمی آیند و تا روز قیامت به آن باز نمی گردند، نویسنده های اهل بهشت در آنند، از سمت راست در، کردار اهل بهشت را می نویسند، و نویسنده های دوزخیان سمت چپ درند که با مدادهای سیاه کردار دوزخیان را می نویسند، شب هنگام آن دو فرشته بالا می روند و از آن ها آنچه را یک نفر انجام داده، می شنوند و این است تفسیر قول خدای تعالی: «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُون»(2) {این است کتابِ ما که علیه شما به حق سخن می گوید. ما از آنچه می کردید، نسخه برمی داشتیم }.

بیان: «می شنوند» یعنی فرشته های دو سمت در، از آن دو فرشته نویسنده می شنوند «هذا کتابنا» {این است کتاب ما } طبرسی در مجمع البیان گفته: مقصود دفتر نگهبانان است. «ینطق علیکم بالحق» {گویا است بر شما به درستی } یعنی گواه بر شما است به راستی و منظور این است که چنان به خوبی بیان می کند که گویا سخن می گوید «إنا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون» {ما از آنچه می کردید نسخه بر می داشتیم } یعنی از نگهبانان خود می خواستیم آنچه را در دنیا می کردید، بنویسند ...

و گفته اند مقصود از کتاب، لوح محفوظ است که گواه بر هر نیک و بد است که در آن ثبت است، و بنابراین معنی «نسخه برداری» این است که فرشته های

1- 1. مجمع البیان 9 : 163
2- 1. جاثیه / 29

نگهبان آنچه را از کردار بنده ها در آن نوشته است از خزانه داران لوح محفوظ، نسخه می گیرند و این قول ابن عباس است.(1)

2. علل الشرائع: به سندش از أبی خدیجه آورده است که به امام ششم علیه السّلام گفتم: چرا بیت، عتیق نام گرفته است؟ فرمود: خداوند عزّوجلّ حجرالاسود را از بهشت برای آدم فرو آورد و خانه کعبه یک در سپیدی بود، و خداوند آن را به آسمان برد و پایه اش جا ماند، و آن برابر همین خانه است، و هر روز هفتاد هزار فرشته در آن درمی آیند و هرگز به آن باز نمی گردند، و خدا ابراهیم و اسماعیل را دستور فرمود تا خانه را بر همان پایه ها بسازند و بیت عتیق نامیده شد برای آنکه از غرق شدن رها گردید.(2)

3. تفسیر علی بن ابراهیم: «و البیت المعمور» گفت: در آسمان چهارم است و همان «ضراح است» و هر روز 70 هزار فرشته در آن درمی آیند، و دیگر هرگز به آن باز نمی گردند.

4. علل الشرایع: به سندش از ابی حمزه ثمالی آورده است که می گوید: به امام چهارم گفتم: چرا طواف، هفت دور است؟ فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی به فرشته ها فرمود «انی جاعل فی الارض خلیفه»(3) {من در زمین جانشینی خواهم گماشت} و آن ها در برابر خداوند تبارک و تعالی گفتند:

«اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء»(4) {آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد می انگیزد، و خون ها می ریزد؟}، خداوند فرمود «انی اعلم ما لا تعلمون»(5) {من می دانم آنچه را شما نمی دانید} و پیش از آن آنان را از نور خود محجوب نمی کرد و پس از آن 7 هزار سال آن ها را از نورش محجوب ساخت، پس هفت هزار سال به عرش پناه بردند، پس به آن ها مهر ورزید و توبه شان را پذیرفت و بیت المعمور را در آسمان چهارم برایشان ساخت تا پایگاه و محل امن آن

1- 1. مجمع البیان 9 : 80
2- . علل الشرایع 2 : 85
3- 1. بقره / 30
4- 2. بقره / 30

5- 3. بقره / 30

ها باشد و خانه کعبه را زیر بیت المعمور نهاد و آن را پایگاه امنی برای مردم نمود، و هفت دور طواف بر بنده ها واجب شد، اینگونه که در برابر هر هزار سال یک دور شد.(1)

5. علل ابن سنان: امام رضا علیه السّلام: علت طواف به خانه کعبه این است که خداوند تبارک و تعالی به فرشته ها فرمود: {من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد، و خون ها بریزد؟} و چنین به خدا پاسخ دادند، و دانستند که گناه کردند و پشیمان شدند و به عرش پناهنده شدند و آمرزش خواستند، و خداوند دوست داشت به مانند آن بنده ها عبادت شود، پس در آسمان چهارم خانه ای در برابر عرش به نام (ضراح) نهاد، سپس در آسمان دنیا خانه ای به نام بیت المعمور در برابر ضراح نهاد، سپس خانه ای در برابر بیت المعمور نهاد و آدم علیه السّلام را فرمود تا بر آن طواف کرد و خدا توبه اش را پذیرفت و این حکم در فرزندانش تا روز قیامت جاری شد.(2)

6. کفعمی و برسی به سند خود از پیغمبر روایت کردند که جبرئیل گفت:

سوگند به آن که تو را به راستی مبعوث کرده خدا در آسمان چهارم خانه ای ساخت که به آن بیت المعمور می گویند، در هر روزی 70 هزار فرشته به آن وارد می شوند و بیرون می آیند و تا روز قیامت به آن باز نمی گردند.

7. درّ المنثور: ازرقی از علیّ بن الحسین علیه السّلام آورده که مردی از او پرسید: آغاز طواف به این خانه از کی بوده است؟ چرا بوده و از کجا بوده؟ پاسخ داد، امّا آغاز طواف به این خانه این است که خدا به فرشته ها فرمود:

من در زمین جانشینی خواهم گماشت، فرشته ها گفتند: ای پروردگار جایگزینی جز از ما که تباهی در آن برانگیزد و خون ها بریزد، و به یکدیگر حسد ورزند و با هم دشمنی کنند و بر یکدیگر بشورند؟ پروردگارا این جایگزین را از ما قرار بده که ما در زمین تباهی نمی کنیم و خون ها نمی ریزیم و با یکدیگر دشمنی نمی کنیم و به هم حسد نمی بریم و نمی شوریم و ما به حمد تو تسبیح می گوئیم و

1- 1. علل الشرايع 2 : 92
2- . همان : 91

تو را تقدیس می کنیم، تو را فرمان می بریم و گناهت را انجام نمی دهیم؛ خدای تعالی فرمود: من می دانم آنچه را شما نمی دانید.

فرمود: فرشته ها گمان بردند آنچه به خدا گفتند اعتراضی بوده و او بر آن ها از این گفته شان خشم کرده پس تا سه ساعت به عرش پناهنده شدند و سر برداشتند و با انگشتان خود اشاره کردند و از ترس خود زاری و گریه نمودند، خدا به آن ها نظر کرد، و رحمتش بر آن ها جاری شد، و خداوند سبحان زیر عرش خانه ای بر چهار ستون از زبرجد ساخت و آن ها را با روپوش یاقوت سرخ پوشاند، و آن خانه را (ضراح) نامید و آنگاه به فرشته ها فرمود: به این خانه طواف کنید، و عرش را وانهید، فرشته ها به آن طواف کردند و عرش را وانهادند و این بر آن ها آسانتر بود و آن همان بیت المعمور است که خدا ذکر کرده، و هر روز و شب 70 هزار فرشته بر آن وارد می شوند که هرگز به آن باز نمی گردند.

سپس خداوند فرشته هایش را فرستاد و فرمود: به آن اندازه و نمونه برایم در زمین خانه بسازید، و خدای سبحان به هرکس که در زمین بود فرمود: بر آن خانه طواف کنید چنانچه اهل آسمان به بیت المعمور طواف می کنند.(1)

8. درّ المنثور: از مقاتل وارد شده و او حدیث را به پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله کشانده که آدم گفت: پروردگارا چه بدبختم، چیزی از نورت در برم نیست تا آن را بپرستم، و خدا بیت المعمور را به پهنای خانه کعبه بر او نازل کرد و جایش از یک دانه یاقوت بهشت بود، ولی بلندیش از آسمان تا زمین بود و به او فرمود تا بر آن طواف کند، و اندوهی که قبلا داشت از او برطرف کرد، سپس در عهد نوح آن خانه را بالا برد.(2)

9. درّ المنثور: از ابن عباس آمده که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: بیت المعموری که در آسمان است، و هر روز 70 هزار فرشته در آن وارد می شوند

1- 1. درالمنثور 1 : 128
2- . همان : 130

که تا روز قیامت به آن بر نمی گردند، در برابر خانه کعبه است؛(1) و از انس مانند این روایت نقل شده است.

10. درّ المنثور: از أبی هریره آمده است که پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله فرمود: در آسمان دنیا خانه ای است به نام «معمور» که در برابر کعبه است، و در آسمان چهارم نهری است به نام زندگی، جبرئیل هر روز یک بار در آن فرو می شود و آنگاه بیرون می آید و خود را تکانی می دهد و از او 70 هزار قطره می چکد که خدا از آن 70 هزار فرشته می آفریند، و دستور می فرماید تا به بیت المعمور آیند و نماز بخوانند و اعمال را انجام دهند، سپس بیرون شوند و هرگز به آن باز نگردند، و یکیشان را بر آن ها فرمانده می سازد تا آن ها را در آسمان صف کند و تا روز قیامت خدا را تسبیح گویند.(2)

11. درّ المنثور: و از ابن عباس آمده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و اله فرمود: بیت المعمور در آسمان است و به آن «ضراح» می گویند که به مانند خانه کعبه، اگر فرو افتد بر آن می افتد، هر روز 70 هزار فرشته بر آن وارد می شوند که هرگز آن را ندیده اند، و البته در آسمان همان حرمت مکّه را دارد.(3)

12. درّ المنثور: از خالد بن مره، آمده است که مردی به امام علی علیه السّلام گفت: بیت المعمور چیست؟ فرمود: خانه ای است در آسمان که به آن «ضراح» گفته می شود، و در برابر کعبه است، و احترامش در آسمان چون احترام کعبه در زمین است، هر روز 70 هزار فرشته در آن نماز می خوانند که هرگز به آن باز نمی گردند.(4)

13. درّ المنثور: ابن کواء از علی علیه السّلام پرسید: بیت المعمور چیست؟ فرمود: همان «ضراح» است، خانه ای بالای هفت آسمان زیر عرش، که هر روز 70 هزار فرشته در آن وارد می شوند که تا قیامت به آن باز نمی گردند.(5)

1- . در المنثور 6 : 117
2- . درالمنثور 6 : 117
3- . همان

4- . در المنثور 6 : 117
5- . همان

14. درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که: آن خانه ای است در برابر عرش، فرشته ها آن را تعمیر و آباد می کنند و هر شب 70 هزار فرشته در آن نماز می گزارند که به آن باز نمی گردند.(1)

15. درّ المنثور: از ضحاک آمده است که: از بهشت نازل شد و در مکّه آباد بود و در طوفان خدا آن را به آسمان ششم بالا برد و هر روز 70 هزار فرشته بر آن وارد می شوند.(2)

بیان: جمع میان این اخبار با فرض صحت همه آن ها این است که، بیت المعمور در همه این جاها که در اخبار است موجود است و اخبار بسیار دیگری که تعلق به این باب دارد در باب ملائکه می آید.

1- . همان
2- . همان 6 : 117

باب هشتم: آسمان ها، چگونگی و شماره آن ها، اختران و شماره شان، وصفشان و وصف کهکشان

آیات:

- وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ.(1) {و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آن ها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید. به یقین، ما دلایل [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان کرده ایم}.

- إِنَّ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماء.(2) در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آن ها تکبّر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند.

- اللَّهُ الَّذی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُون.(3) {خدا [همان] کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آن ها را ببینید برافراشت، آن گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند. [خداوند] در کار [آفرینش] تدبیر می کند، و آیات [خود] را به روشنی بیان می نماید، امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید.}

1- . انعام / 97
2- . اعراف / 40
3- . رعد / 2

- وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فيهِ يَعْرُجُونَ لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ * وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِى السَّماءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ * وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجيمٍ * إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبينٌ.(1) {و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم که همواره از آن بالا می رفتند، قطعاً می گفتند: «در حقیقت، ما چشم بندی شده ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده ایم.»و به یقین، ما در آسمان برج هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم. و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند.}

- خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُون.(2) {آسمان ها و زمین را به حق آفریده است. او فراتر است از آنچه [با وی] شریک می گردانند.} و فرمود: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُون»(3) {و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند.}

- تَنْزيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلى.(4) {[کتابی است] نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمان های بلند را آفریده است.}

- وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آياتِها مُعْرِضُونَ.(5) {و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه های آن اعراض می کنند.} و فرمود: «يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَىِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُب»(6) {روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه نامه ها در می پیچیم}.

- وَ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلاَّ بِإِذْنِه.(7) {و آسمان را نگاه می دارد تا [مبادا] بر زمین فرو افتد، مگر به اذن خودش [باشد]}.

1- . حجر / 14-18
2- . نحل / 3
3- . نحل / 16
4- . طه / 4
5- . انبياء / 32
6- . انبياء / 104
7- . حج / 65

- وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلينَ.(1) {و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده ایم.} و فرمود: «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ * يَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُون»(2) {بگو: «پروردگار آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» خواهند گفت: «خدا.» بگو: «آیا پرهیزگاری نمی کنید؟»}.

- تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فيها سِراجاً وَ قَمَراً مُنيرا.(3) {[فرخنده و] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج هایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.}

- خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فی ذلِکَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنينَ.(4) {خداوند آسمان ها و زمین را به حقّ آفرید. قطعاً در این [آفرینش] برای مؤمنان عبرتی است.}

- وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ.(5) {و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند}

- «خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها.(6) {آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد}.

- وَ رَبُّ الْمَشارِقِ * إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزينَةٍ الْكَواكِبِ * وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ -الی قوله- فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ.(7) {و پروردگار خاورها. ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم. و [آن را] از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم.(تا آنجا که می فرماید) که شهابی شکافنده از پی او می تازد.}

1- . مؤمنون / 17
2- . مؤمنون 86- 87
3- . فرقان / 61
4- . عنکبوت / 44
5- . روم / 25
6- . لقمان / 10

7- . صافات 5-10

- اللَّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً.(1) {خدا [همان] کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت و آسمان را بنایی [گردانید].}

- ثُمَّ اِسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعینَ * فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ حِفْظاً ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیم.(2) سپس آهنگِ [آفرینشِ] آسمان کرد، و آن بخاری بود. پس به آن و به زمین فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان پذیر آمدیم.» پس آن ها را [به صورت] هفت آسمان، در دو هنگام مقرّر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود، و آسمانِ [این] دنیا را به چراغ ها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم این است اندازه گیریِ آن نیرومند دانا}.

- أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوج.(3) {مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست.}

- وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُک.(4) {سوگند به آسمان مشبّک} «وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ»(5) {و روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است} «وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُون»(6) {و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم، و بی گمان، ما [آسمان] گستریم.}

- وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوع.(7) {سوگند به بام بلند [آسمان]}. «یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْرا»(8) {روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد}.

1- 2. المؤمن / 64
2- 3. فصلت / 11-12
3- 1. ق / 6
4- 2. ذاریات / 7
5- 3. ذاریات / 22
6- 4. ذاریات / 47
7- 5. طور / 5
8- 6. طور / 9

- وَ النَّجْمِ إِذا هَوی.(1) {سوگند به اختر [قرآن] چون فرود می آید}. و همچنین فرموده: «وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْری»(2) {و هم اوست پروردگار ستاره «شِعری»}.

- اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَر.(3) {نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه}.

- الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ وَ السَّماءَ رَفَعَها.(4) {خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند. و بوته و درخت چهره سایانند.و آسمان را برافراشت}. و همچنین فرمود: «فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَکانَتْ وَرْدَهً کَالدِّهانِ»(5) {پس آن گاه که آسمان از هم شکافد و چون چرم گلگون گردد}.

- فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظیمٌ .(6) {نه [چنین است که می پندارید]، سوگند به جایگاه های [ویژه و فواصل معیّن] ستارگان. اگر بدانید، آن سوگندی سخت بزرگ است!}.

- الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً ما تَری فی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسیرٌ * وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطینِ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعیرِ.(7) {همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید. در آفرینشِ آن [خدای] بخشایشگر هیچ گونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی. باز بنگر، آیا خلل [و نقصانی] می بینی؟ باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد. و در حقیقت، آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین [قوای مزاحم] گردانیدیم و برای آن ها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم.}

- وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَه.(8) {و آسمان از هم بشکافد، و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد.}

1- 1. نجم / 1
2- 2. نجم / 49
3- 3. قمر / 1

4- 4. رحمن / 5-7
5- 5. رحمن / 37
6- 1. واقعه / 75- 76
7- 2. ملک / 3- 5
8- 1. حاقه / 16

- يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْل.(1) {روزی که آسمان ها چون فلز گداخته شود.}

- أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً.(2) {مگر ملاحظه نکرده اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است؟ و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد.}

- وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَديداً وَ شُهُباً وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَدا.(3) {و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم، [امّا] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد.}

- فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ.(4) پس وقتی که ستارگان محو شوند، و آن گاه که آسمان بشکافد.

- وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً * وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً.(5) {و بر فرازِ شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. و چراغی فروزان گذاردیم.}

- وَ إِذَا السَّماءُ كُشِطَت ... فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوارِ الْكُنَّس.(6) {و آن گاه که آسمان زجا کنده شود، نه، نه! سوگند به اختران گردان، [کز دیده] نهان شوند و از نو آیند.}

- إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ * وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَتْ.(7) {آن گاه که آسمان ز هم بشکافد،و آن گاه که اختران پراکنده شوند.}

1- 2. معارج / 8
2- 3. نوح / 15 و 16
3- 4. جن / 8-9
4- 1. مرسلات / 8-9
5- 2. نبأ / 12-13
6- 3. تكوير / 11-16

7- 1. انفطار / 1-2

- إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ * وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ.(1) {آن گاه که آسمان ز هم بشکافد، و پروردگارش را فرمان بَرَد و [چنین] سِزَد.}

- وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ.(2) {سوگند به آسمانِ آکنده ز برج}.

- وَ السَّماءِ وَ الطَّارِقِ * وَ ما أَدْراکَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ... وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ.(3) {سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد. و تو چه می دانی که اختر شبگرد چیست؟آن اختر فروزان ... سوگند به آسمانِ بارش انگیز.}

- وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ.(4) {و به کوه ها که چگونه برپا داشته شده؟}

- وَ السَّماءِ وَ ما بَناها.(5) {سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت}.

تفسیر:

«جعل لکم النجوم» {اختران را برای شما قرار داد} یعنی به سود شما آفرید «لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر» {تا در تیرگی های خشکی و دریا بدان ها راه یابید} یعنی در تیرگی شب در خشکی و دریا، و نسبت تیرگی به آن ها برای مناسبت با آن است یا مقصود راه های ناشناس است که آن را به تیرگی تعبیر کرده، و این یکی از سودهای ستارگان است که پس از ذکر کلّ آن یادآوری کرده، و در اخبار، ستارگان به ائمه اطهار علیهم السلام تأویل شده اند که هدایت گران در تیرگی های فتنه و شبهه اند، و این با ظاهر منافات ندارد؛ «قد فصلنا الآیات» {البته تفصیل دادیم آیات را} یعنی آن را فصل به فصل بیان کردیم. «لقوم یعلمون» {برای مردمی که می دانند} زیرا از آن بهره می برند.

«لا تفتح لهم ابواب السماء» {درهای آسمان برایشان گشوده نمی شود} یعنی برای دعاء و کردارشان و یا جان هایشان، چنانچه برای کردار و جان های مؤمنان گشوده می شوند، و دلالت دارد که آسمان درهایی دارد و چه بسا این بر مجاز حمل

1- 2. انشقاق / 1-2
2- 3. بروج / 1

3- 4. طارق / 1-11
4- 5. غاشیه / 18
5- 1. شمس / 5

شود. «بغیر عمد ترونها» {بی ستونی که آن را ببینید} رازی در تفسیرش گفته: در «ترونها» {ببینیدش} چند قول است:

1. جمله جدائی است و سخن مستقلی، و مقصود این است که آسمان ها را بی ستون آفریده، سپس گوید: شما آسمان ها را می بینید که بی ستون برافراشته اند.

2. حسن گفته: در آیه تقدیم و تأخیری صورت گرفته و مقصود این است که:

آسمان ها را افراشته که بی ستون آن ها را می نگرید.

3. مقصود این است که «ترونها» صفت برای ستون است و این یعنی آسمان ها، ستون دیدنی ندارند ولی ستون نامرئی دارند، که ما آن ها را نمی بینیم؛ گفته اند:

ستون های آسمان بر کوه قاف هستند، که کوهی است از زبرجد در گرد دنیا، که شما آن را نمی توانید ببینید، و این تأویل در نهایت سقوط است، زیرا خدای تعالی خواسته این کلام را ذکر کند تا حجتی بر وجود اله قادر بیاورد، و اگر مقصود این باشد که آن ها گفته اند، حجت تمام نیست، زیرا گفته می شود اگر آسمان ها بر کوه قاف استواراند، چه دلیلی بر وجود خدا باقی می ماند؟

و نزد من وجه دیگری است که بهتر از همه است و آن این است که ستون تکیه گاه است و ما ثابت کردیم به قدرت خدا این اجسام همه در فضا بر جای خود استوارند و بنابراین ستونشان همان قدرت خدا است و پس بنابراین درست است که گفته شود: ستون قابل مشاهده برای شما ندارند، یعنی در حقیقت ستونی دارند که نگهداری و قدرت خدا است که آن ها را در فضا باقی گذاشته و شما آن تدبیر را به چشم نمی توانید دید و چگونگی آن نگهداری را نمی فهمید (پایان).

می گویم: این وجه آخر را که به آن بالیده و به خود بسته، استاد طبرسی رحمه الله علیه در مجمع البیان از ابن عباس و مجاهد روایت کرده است.

«و سخّر الشمس القمر» {و خورشید و ماه را مسخر کرده} این به چند وجه دلالت بر وجود خدای بر حق و بر حکمت و قدرتش دارد، زیرا اصل

این حرکات سریعه و استمرار آن ها، و به اندازه مخصوص بودن آن ها، و اینکه برخی از آن ها رو به مشرق و برخی رو به مغرب، برخی به سوی شمال و برخی به سوی جنوب اند، دلیل قطعی است بر وجود مدبّر قاهر قادر کامل در دانش و حکمت و لطف و

رحمت «کل یجری لأجل مسمی» {هر کدام تا مدتی جریان دارند} رازی در تفسیرش گفته: در آن دو قول است:

1. ابن عباس گفته خورشید 180 منزل دارد و در شش ماه هر روز در یک منزلی است، سپس منزل به منزل در مدت شش ماه دیگر برمی گردد و همچنان ماه 28 منزل دارد و مقصود از آیه «کل یجری لأجل مسمی» این است و بنابراین خدا برای هر کدام از این کواکب سیری خاص به سوئی خاص با اندازه خاص در تندی و کندی مقدر کرده، و مادامیکه چنین است، لازم می آید که در هر لحظه ای حال تازه ای داشته باشند که قبل از آن، آن حال را نداشته اند.

2. مقصود این است که تا روز قیامت در حرکتند و آنگاه که این روز فرا می رسد از حرکت می مانند که خدای تعالی فرموده: {چون خورشید فرو افتد و چون اختران تیره شوند، و چون آسمان شکافته شود، و چون آسمان از هم بپاشد، و خورشید و ماه گرد هم شوند.}(1)

«یدبّر الامر» {امر را تدبیر می کند} بیضاوی در تفسیرش گفته: یعنی کار ملکوتش از موجود کردن و نیست کردن، و زنده کردن و میراندن و جز آن «یفصل الآیات» {تفصیل می دهد آیات را} فرود می آورد و به طور روشن شرح می دهد یا پی در هم دلیل می آورد «لعلکم بلقاء ربکم توقنون» {شاید شما با دیدار پروردگار خود یقین نمائید} و تا بیندیشید در آن و کمال قدرتش را باور کنید و بدانید آنکس که بر آفرینش این ها و تدبیرشان توانا است می تواند آن ها را بازگرداند و سزا دهد.(2)

قول خداوند تعالی «و لو فتحنا علیهم بابا» {اگر دری بر آن ها بگشائیم} ظاهرش این است که شکاف بر آسمان ها رواست، گرچه ممکن است از قبیل تعلیق امر بر محال باشد «و قد جعلنا فی السماء بروجا» {در آسمان برج هایی قرار دادیم} بیشتر مفسران آن ها را بروج 12 گانه معروفه می دانند، و گفته اند مقصود ستارگانند؛ طبرسی رحمه الله علیه گفته:

1- 1. مفاتیح الغیب 5 : 261
2- . انوار التنزیل 1 : 614

منازل خورشید و ماه اند «زیناها للناظرین» {آن ها را برای بیننده ها آراستیم} امام ششم فرمود: با ستارگان درخشان، و از ابن عباس و حسن و قتاده است که بروج همان ستاره هایند «و حفظناها» {و نگهداشتیم آن را} یعنی آسمان را.

«من کل شیطان الرجیم» {از هر دیو رانده شده} یعنی با تیر شهاب خورده رانده شده و گفته اند: دیو ملعون نفرت انگیز، و حفظ آسمان از شیطان جلوگیری از او است که درون آن نرود و نتواند به جایی برود که استراق سمع کند به وسیله شهابی که برای راندنش آماده است، «الا من استرق السمع» {جز کسی که بخواهد از آسمان پنهانی خبری بگیرد} و به دنبالش باشد که در این صورت شعله ای آتشین که مردم آن را به طور روشنی می بینند دنبال می کند، و ما به چشم می نگریم که گویا با ستاره آن ها را تیر باران می کنند؛ شهاب یک ستون آتش درخشان است. و از ابن عباس روایت است که در جاهلیت کاهنانی بودند و با هر کدام دیوی بود که از فرشته های آسمان خبرگیری می کرد که در زمین چه خواهد بود، و به آن کاهن خبر می داد، و او برای مردم پیشگوئی می کرد، و چون خدا عیسی علیه السّلام را فرستاد، از سه آسمان ممنوع شدند و چون محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم را فرستاد همه آسمان ها بر آن ها غدقن شدند و با ستارگان و شهاب نگهبانی شدند که شهاب از معجزه های پیغمبر ما است، زیرا پیش از دوران نبوتش دیده نشدند، و گفته شده شهاب دیوها را می کشد و گفته شده که نمی کشد.(1)

«خلق السماء و الارض بالحق» {آسمان ها و زمین را به حق آفریده} یعنی برای کاری درست که عبادت و معرفت است یا به اندازه و اشکال و اوضاع و اوصاف گوناگون طبق حکمت خود تقدیر کرده«تعالی عما یشرکون» {برتر است از آنچه شریک او می آورند} که خود در هستی و بقایش به او نیاز دارد و از آنچه توانائی به آفرینش آن ندارد «و علامات»و نشانه هایی} یعنی در زمین نشانه هایی ساخت که دلیل رهگذران باشند، چون کوه و چشمه سار و باد و مانند آن «و بالنجم هم یهتدون» {و به ستاره راه می یابند} شبانه در بیابان ها و دریاها، ویژه با ستاره ثریا و فرقدان و بنات النعش و جدی و به ویژه قریشیان که بسیار به سفر تجارت می

1- 1. مجمع البیان 6 : 331

رفتند و در راه های خود از ستارگان رهیابی می کردند در بسیاری روایات است که نشانه ها، ائمه علیهم السّلام اند و نجم رسول خدا صلی اللّه علیه و اله است.

«و جعلنا السماء سقفا محفوظا» {و آسمان را سقفی محفوظ ساختیم» از اینکه فرو افتد یا تباه شود و از هم بپاشد تا وقتی که خدا با مشیت خود بخواهد، یا از استراق سمع به وسیله شهاب محفوظ نگاه داشتیم «و هم عن آیاتها» {و آنان از آیاتش} یعنی از حالاتش که دلیل بر وجود صانع و یگانگی او و کمال قدرت و حکمت بالغه او است «معرضون» {روگردانند} درحالیکه تفکر نمی کنند.

«یوم نطوی السماء» {روزی که آسمان را درمی پیچیم} طبرسی رحمه الله علیه در مجمع گفته: مقصود همان لوله کردن آن است به مانند برگ کاغذ زیرا خدا به قدرت خود آسمان را درمی پیچد، و از حسن است که طی آسمان از میان رفتن آن است «کطی السجل للکتب» {مانند درپیچیدن صفحه نامه ها} سجل صحیفه ای است که در آن کتاب ها وجود دارند. و گفته اند: سجلّ نام فرشته ای است که کردار بنده ها را می نویسد، گفته اند نام نویسنده ای بود که از آن پیغمبر صلی اللّه علیه و اله بود.(پایان)(1)

و من می گویم: این آیه دلالت دارد بر حدوث آسمان ها و امکان شکاف آن ها و نابود شدن و دگرگونی حالاتشان که به عنوان ردّی است بر حکماء که منکر همه این هایند.

«ان تقع علی الارض» {که فروافتد بر زمین} زیرا به صورت خودداری آن را آفریده که جز به خواست او فرو نیفتد و آن در قیامت است و این رد قول کسی است که می گوید به ذات خود برپا است، چون که او همچون اجسام دیگر پذیرای میل و فرو افتادن است.(2) (پایان)

«سبع طرائق» {هفت طریقه} یعنی هفت آسمان، رازی در تفسیرش گفته: به آن طرائق گفته اند چون به این معنی است که بعضی از آن ها فوق بعضی دیگر هستند، هنگامیکه گفته می شود: «طارق الرجل نعلیه» به این معنی است که مرد دو

1- 1. مجمع البيان 7 : 66
2- . انوار التنزيل 2 : 110

کفش خود را روی هم بگذارد، و همچنین به هنگامی که لباسی را روی لباس دیگر بپوشد گفته می شود؛ این گفته خلیل و زجاج است که او گفته این به معنی قول خدا است که فرموده «سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً»، علی بن عیسی گفته: چون راه های فرشته هایند در بالا رفتن و پائین آمدن و پریدن، به این نام نامیده شده است و دیگران گفته اند: چون راه گردش ستارگانند و وجه نعمت بودن این ها برای ما برای آن است که خدا آن ها را وسیله روزی ما کرده و باران از آن می بارد، و پایگاه فرشته ها است، و مکان ثواب است و چون مکانی است که پیامبران از آن فرستاده می شوند و وحی از آن فرود می آید، و در قول خداوند «و ما کنا عن الخلق غافلین» {ما بی خبر از خلق نبودیم} چند وجه است:

1. ما از مردم بی خبر نبودیم بلکه نگهدارشان بودیم از این که هفت آسمان بر آن ها فرو افتند و آن ها را نابود سازند.

2. ما با توجه به مردم آن ها را بالای سرشان آفریدیم تا روزی ها و برکات از آن ها بر آنان فرود آیند.

3. ما این چیزها را آفریدیم که دلیل کمال قدرت ما باشند و از مردم بی خبر نیستیم و گفتار و کردار و نهاد آن ها را در نظر داریم و این خود مایه نهایت دور کردن آن ها از گناه است.

4. ما از آفرینش آسمان ها بی خبر نیستیم، بلکه نگهدارشان هستیم تا از آن تقدیری که می خواهیم به در نشوند، مانند قول خدای تعالی «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» {هیچ تفاوتی در آفریده های خدا نمی بینی} (1) (پایان).

«تبارک الذی جعل فی السماء بروجا» {مبارک باد خدائی که در آسمان برج هایی قرار داده است} رازی در تفسیرش گفته: برج کاخ بلند است و نام منازل کواکب را برج نهادند چون مانند منزل برای سکان آن ها است، و برج به معنی نمایش است و از ابن عباس آمده است که بروج خود ستارگان بزرگند، و تفسیر اول بهتر است و چراغ خورشید است.(2)(پایان)

1- 1. مفاتیح الغیب 7 : 620

2- 1. مفاتيح الغيب 6 : 495

«بأمره» {به امرش} یعنی صرف خواستش، «و رب المشارق» گفته شده به معنی طلوع گاه همه ستارگان یا خصوص خورشید در طول سال که 360 بار است و هر روز از یکی از آن ها طلوع می کند و هر مشرقی دارای مغربی است و از این رو به ذکر مشرق اکتفاء کرد، به علاوه اینکه طلوع بر توانائی راه نماینده تر است و در رساندن نعمت بلیغ تر است. «انا زینا السماء الدنیا» {آسمان دنیا} یعنی نزدیکتر به شما که ستارگان زیور آن اند و به وسیله شهاب ها راننده دیوهای خارج شده از اطاعت الهی از آن اند؛

«قرارا» یعنی زمین پایگاه شده که روی آن استقرار دارید و آسمان بالای آن ساخته شد و به هم چسبیده نشدند تا مخلوقین بتوانند از آنچه بین آن دو است بهره ببرند. «کیف بنیناها» {چگونه آن ها را بنا کردیم} آن ها را بدون ستون استوار کردیم و با ستارگان زینت دادیم. «و ما لها من فروج» {هیچ رخنه ای ندارند} مانند ساختمان های زمین که با سنگ و خشت ساخته شده اند، رخنه و شکاف ندارند بلکه پیوسته اند، این یعنی شکاف های ظاهر مرئی در آن ها نیست و این منافات با درهای نامرئی آن ها ندارد، کسائی گفته معنایش این است که تفاوت و اختلافی ندارند. رازی در تفسیرش گفته: فلاسفه می گویند این آیه دلیل است بر اینکه آسمان رخنه ناپذیر است و همچنین قول خدا «هل تری من فطور» {آیا در آن خلل و نقصانی می بینی} و قول خداوند «سبعا شدادا» {هفت آسمان سخت} نیز دلیل بر آن است.

ولی در این مسأله به ناروا سخن گفته اند، زیرا آیه ای که می گوید: رخنه ندارند، صریح در نداشتن رخنه است و خبر دادن از عدم یک شیء، خبر دادن از عدم امکان و ممکن بودن آن ها نیست، کسی که می گوید«فلانی مالی ندارد» این دلالت نمی کند به نفی امکان مال داشتن برای او، به علاوه خدا خلافش را بیان کرده که می فرماید «و اذا السماء فرجت» {و آنگاه که آسمان بشکافد} و قول خداوند «و اذا السماء انفطرت» {و آنگاه که آسمان از هم بشکافد} و قول خداوند «فهی یومئذ واهیه» {و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد} در برابر این است که فرمود: «سبعا شدادا» {هفت آسمان سخت} و فرموده «فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَكانَتْ وَرْدَةً

كَالدِّهان» {پس آن گاه كه آسمان از هم بشكافد و چون چرم گلگون گردد} و آيات ديگر و همه در رد گفته آن ها صريح اند، و استدلال آن ها به آيات درست نيست، و دليل عقلى آن ها ضعيف تر و رسواتر از دليل نقلى آن ها است.

«ذاتِ الْحُبُكِ» راه راه، بيضاوى در تفسيرش گفته: يعنى داراى راه ها، و مراد از آن يا راه هاى محسوسى است كه مسير ستارگان است يا راه هاى انديشه متفكران براى نيل به معارف، يا مقصود خود ستارگان است كه هر كدام راهى دارند، يا مقصود اين است كه ستاره ها آن را به صورت پارچه راه راه نشان مى دهند و طبرسى در مجمع البيان گفته: يعنى راه هاى خوبى دارد كه ما آن ها را نمى نگريم چون از ما دورند، يا اخلاق خوب و پسنديده دارند، و از امام على عليه السّلام روايت شده كه زيبائى و زيور دارند.(1) (پايان)

من گويم: تفسير ديگرى در روايت امام رضا عليه السّلام برايش بيان مى شود.

«و فى السماء رزقكم» {و روزى شما در آسمان است} يعنى اسباب روزى يا تقدير روزى، و گفته اند مقصود از آسمان ابر است و مقصود از روزى باران كه سبب قوت است «و ما توعدون» {و آنچه وعده داده شده ايد} يعنى ثواب چون بهشت بالاى آسمان هفتم است يا اينكه اعمال و ثواب آن ها در آسمان مضبوطند و منظور از «أيد» نيرو است، «و إنا لموسعون» يعنى توانائيم كه از وسع به معنى توانائى گرفته شده و موسع كسى است كه قادر بر انفاق كردن است يا اينكه پهن كرديم آسمان يا آنچه بين آن و زمين است يا مقصود روزى است، و گفته اند يعنى قادريم بزرگتر از آن را بيافرينيم؛

«والسقف المرفوع» {سقف برافراشته شده}همان آسمان است كه از امام على عليه السلام نقل شده است. «يوم تمور السماء مورا» يعنى به شدت بگردد و با حالت آشفته مانند موج به حركت درآيد، «و النجم» مراد از آن هر ستاره يا خصوص ثريا است كه نام آن شده است و در برخى از اخبار مراد از آن رسول خدا صلى اللّه عليه و اله است؛ «اذا هوى» {وقتى فرو افتد} يعنى غروب كند يا در روز قيامت پراكنده شود يا سقوط كند يا طلوع كند، يا به سمت بالا رفته و مرتفع شود و اگر مقصود

1- 1. مجمع البيان 9 : 153

پیغمبر باشد منظور معراج او یا نزولش از معراج است «و انه هو رب الشعری» {و او است پروردگار شعری} نام این ستاره را برده برای آنکه خزاعه آن را می پرستیدند.

«وانشق القمر» {و ماه شکافت} رازی در تفسیرش گفته: مفسران همه اتفاق دارند که ماه شکافت و شکاف در آن پدیدار شد، و اخبار صحیحه بر آن دلالت دارند، و در امکانش شکی نیست و مخبر صادق از آن خبر داده و باید به آن معتقد شد و امتناع خرق و التیام در فلکیات گفته مردمان پستی است، و خرق و ویرانی بر آسمان ها ثابت شده است.(1) (پایان)

«الشمس و القمر بحسبان» { خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند.} یعنی به حساب مقدر و معلومی در بروج و منازل خود روانه اند، و امور کائنات زمینی به وسیله آن ها منظم می شوند، و اختلاف فصول و اوقات پدیدار می شود و مردم سال ها و حساب خود را می دانند «و النجم و الشجر» {و بوته و درخت} مشهور است که مقصود از نجم، گیاه بی ساقه است و منظور از درخت، گیاه ساقه دار، و برخی گفته اند: مقصود همان ستاره آسمان است و هر دو برای خدا فرمانبردارند، به طوری که از روی اختیار برای خداوند از روی تکلیف سجده می کنند.«والسماء رفعها» یعنی آن را در محل و مرتبه ای رفیع قرار داد، زیرا آن منشأ قضاهای خداوند و قرارگاه احکام و جایگاه فرشتگان اوست.

«فإذا انشقت السماء» {آن هنگام که آسمان از هم شکافته شود} یعنی روز قیامت، «فکانت ورده» یعنی به رنگ قرمز درآید، سپس جریان یابد، «کالدهان» {چرم گلگون} و آن جمع دهن است هنگامی که کار به پایان برسد. و آن مانند چرم گلگون است که با رنگ های مختلف سرازیر می شود؛ «فلا اقسم» گفته شده: هنگامی که امر روشن تر از آن باشد که نیازی به قسم داشته باشد یا به معنی این است که قسم می خورم. «بمواقع النجوم» {قسم به مواقع نجوم} یعنی محل غروب ستارگان که دلیل است بر زوال اثر آن ها و بر وجود مؤثری که همیشه اثر دارد یا مقصود منازل و مجاری آن ها است، و گفته اند مقصود ستارگان قرآن است و اوقات نزول آن ها که «و إنه لقسم لو تعلمون عظیم» {و آن به راستی اگر بدانید

1- 1. مفاتيح الغيب 7 : 779

سوگند بزرگی است} چون متعلق آن دلیل بر عظمت قدرت و کمال حکمت و فرط رحمت است، «طباقا» یعنی به طور مطابقت که بعضی از آن ها روی بعضی دیگر هستند، و گفته شده مراد از مطابقت مشابهت است یعنی بعضی از آن ها با بعضی دیگر در استواری و محکمی مشابه است.

«ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» {در خلق خدا هیچ تفاوتی نمی بینی} یعنی حکمت خدا در همه یک نواخت است گر چه صورت و شکلشان اختلاف دارد و گفته اند: یعنی در خلق آسمان ها عیب و کجی نمی بینی و همه با بزرگی که دارند، درست و استواراند.

«فارجع البصر» {باز بنگر} یعنی هر چه خواهی در آفرینش خدا بررسی کن و اندیشه نما و باز هم بنگر و بیندیش، ببین شکستی و یا سستی در آن می بینی بلکه دیده را خسته و رانده می سازی و به خود رنج می دهی.

«و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح» {آسمان نزدیک تر را به زیور چراغ ها آراستیم} یعنی ستارگان درخشان که مانند چراغ ها آویخته اند.

و بدان که در اینجا اشکالی مشهور وجود دارد، چون دانشمندان هیئت اتفاق دارند که در آسمان یکم، جز ماه نیست، و سیاره های دیگر هر کدام در فلکی می باشند و ثوابت، همه در فلک هشتم اند با اینکه آیه دلالت دارد که همه یا بیشترشان در آسمان یکم هستند و از این اشکال به چند وجه جواب گفته اند:

1. چون همه از آسمان یکم دیده می شوند زیور آن اند، مانند چراغی که از پشت شیشه دیده می شود و زیور آن می باشد و یا اینکه چون در آن احساس شوند، پندار می شود که در آنند و زیور آنند و این جواب گرچه موافق با اصول منجمان و ستاره شناسان است ولی با آیات بسیاری به طور درست تطبیق نمی شود.

2. رازی در تفسیرش گفته: دور نیست که زیر کره قمر کره دیگری باشد و در کندی مانند کره ثوابت باشد، و همه ستارگان نزدیک به دو قطب زمین در آن باشند، و این دور نیست که دو کره مختلف بزرگ و کوچک در حالیکه در حرکت مشابه هم

اند وجود داشته باشند، و بنابراین، این ستارگان در آسمان نزدیکترند، پس ثابت شد که قول فلاسفه در این باب ضعیف است(1) (پایان).

من می گویم: خلاصه سخن این است که حکماء نه فلک را ثابت کرده اند، زیرا برای همه ستارگان در نظر اول حرکتی سریع از مشرق به مغرب دیدند، که طلوع و غروب آن ها بسته به آن است، و شب و روز از آن است و حرکت یومیه نام دارد و حرکت اولی و حرکت کل نیز به آن گویند. و برای آن یک فلکی ثابت کردند که همه را داراست، سپس برای هر کدام از هفت کوکب سیّاره معروفه حرکتی مخالف آن از مغرب به مشرق یافتند، که مخالف هم در تندی و کندی اند، و برای هر کدام هم فلکی ثابت کردند و سپس یافتند که همه کواکب جز کواکب سبعه سیاره، حرکت بسیار کندی به سوی مغرب دارند و برای آن هم فلکی ثابت کردند، پس نه فلک برای نه حرکت شد، و آن ها را افلاک کلیه نامیدند و در ترتیب سیاره ها به ترتیب از پائین به بالا می گویند:

قمر است که در فلکی قرار دارد که به ما نزدیک تر است و سپس عطارد و سپس زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل، سپس فلک ثوابت و بعد فلک اطلس که دارای ستاره نیست. و آسمان ها را که در زبان شرع آمده، افلاک سیّارها می دانند و کرسی را فلک البروج که همان فلک هشتم است، و عرش را فلک نهم می شمارند، و ترتیب افلاک را اینگونه استدلال می کنند که زحل بعضی ثوابت را دچار کسوف می کند، پس آن ثوابت زیر زحل هستند، و خودش توسط مشتری دچار کسوف می شود، پس معلوم است که مشتری فوق آن است، و مشتری به وسیله مریخ دچار کسوف می شود، پس مریخ فوق آن است و این سه را علویه می خوانند.

و اما اینکه خورشید زیر آن است زیرا برای آن اختلاف منظری وجود دارد که برای سیارات علویه نیست. و امّا زهره و عطارد معلوم نشده که زیر خورشیدند یا بالای آن، زیرا جز ماه برای آفتاب انکساف نمی آورد، و کسوف آن به هیچیک از ستارگان دیگر نمی رسد، و ستارگان دیگر در مقارنه با آن محو می شوند، و اختلاف

1- 1. مفاتیح الغیب 8 : 246

منظر هم به واسطه اینکه تا اندازه نصف النهار از خورشید به دور نمی شوند محقق نمی گردد، چون ابزاری که اختلاف منظر را نشان می دهد در سطح دائره نصف النهار نصب می شود، و حکم آنان به اینکه عطارد و زهره زیر خورشیدند، استحسانی بیش نیست، برای آنکه خورشید در وسط رشته سیّارات است، مانند نگین وسط گلوبند، و مناسبات دیگر هم برای آن آورده اند.

و شیخ (ابن سینا) و برخی پیش از او، گفته اند: که زهره را چون خالی بر چهره خورشید دیده اند و برخی مدعی شدند که آن را با عطارد چون دو خال بر آن دیده، و از این رو در زمره سفلیّات شمرده شدند و زهره بالای عطارد است، چون عطارد او را منکسف می کند، و ماه زیر همه است چون همه را منکسف می سازد.

و امّا انحصار افلاک به نه و اینکه کمتر از آن نیستند نزد بیشتر فلاسفه قطعی است، و محقق طوسی رحمه الله علیه گفته که ممکن است افلاک هشت تا باشند، آنجا که در تذکره گفته: وابسته بودن یکی از دو حرکت نخست (حرکت شبانه روزی و حرکت ثوابت) به مجموع افلاک، اگر تا هشت فلک باشند مانعی ندارد، ولی آن را نگفته اند؛ و صاحب تحفه گفته: من از استاد خودم شنیدم این احتمال محقق طوسی بنا بر آن است که مجموع هشت فلک، نفسی داشته باشند و فلک هشتم نفسی دیگر، و دائره بروج دو منطقه، هر دو بر محدب فلک هشتم باشند.

من گفتم: بنابراین ممکن است که افلاک کلی تنها هفت تا باشند اینگونه که ثوابت در ممثل زحل میخکوب باشند، و دوائر بروج هم بر محدب آن فرض شوند و به حرکت سریع آن بچرخند، نه حرکت کنند، و هر هفت تا یک نفس عمومی داشته باشند که آن را به حرکت شبانه روزی بچرخاند، و نفس دیگری از آن که ممثل زحل باشد و آن را به حرکت کند ثوابت بچرخاند، و نفس مخصوص دومی هم از آن خارج مرکز زحل باشد و او را به حرکت مخصوص زحل بچرخاند، و شش فلک دیگر به حال خود باشند، او آن را آفرین گفت و مرا ستود. (پایان)

محقق دوانی گفته: رواست که فلک کلی همان دو تا باشند به این صورت که همه فلک های خارج مرکز به جز خارج مرکز ماه در ثخن یک ممثل باشند، و

سطوحی که فلاسفه میان ممثل ها ثابت می دانند نباشند، مگر میان این ممثل کلی و ممثل فلک ماه و فلک کلی تنها دو تا باشد (پایان).

این گفتگوها از نظر کمی شماره افلاک است ولی از نظر فزونی بر نه تا، دلیل قطعی نیست، زیرا محتمل است هر ستاره ثابت یا هر گروهی از آن ها یک فلک جداگانه داشته باشند، یا فلک های بی ستاره فراوانی وجود داشته باشند، این است آنچه در این باب گفته اند.

اکنون برگردیم به آن چه مناسب کتاب است و می گوئیم: ممکن است أکثر کواکب ثابته که در گذرگاه ثوابت نیستند، در یک فلک جزء ماه باشند، که حرکتی برابر حرکت ثوابت دارد، زیرا فلاسفه افلاک جزئیه را هر کدام برای رفع اشکالی در تنظیم حرکات کواکب ثابت کرده اند، و با این حال اشکالات لاینحلی هم دارند، و مانع نیست از اثبات یک فلک دیگر برای تطبیق آیات و اخبار بر آن به طوری که مخالف با قواعد تخمینی آن ها نباشد، و با شرطی که ذکر شد اعتراض هم از جهت وقوع انکساف نسبت به برخی ثوابت لازم نمی آید.

3. آنچه به نظر قاصر رسیده، این است که هشت فلکی که برای همه کواکب اثبات کردند، یک فلک محسوب شوند به نام آسمان دنیا، و شش فلک بی ستاره دیگر هم باشد که بشود هفت آسمان، چنانچه برای هر ستاره، سیّاره افلاک جزئی چندی ثابت می کنند و همه را یک فلک کلی می نامند، و این با اصول آن ها منافات ندارد، گرچه خلاف اصطلاح آن ها است، و آن هم باکی ندارد، برخی فلاسفه قدیم هم معتقد بودند که ثوابت، همه در فلک ماه می باشند.

بلیناس حکیم در کتاب «علل الأشیاء» گفته: هفت آسمان در درون یکدیگرند، و هر کدام یک ستاره دارند جز آسمان ما، که ستاره هایش از هم پاشیده و به واسطه بادهای فراوانی که با آن آمیخته و از زمین بالا رفته، تکه تکه شده است؛ و در جای دیگر گفته: امّا آسمان دنیا به راستی که ستاره هایش تکه تکه شده اند، چون رخنه ها و پایه ها برداشته شده و ستاره ها به آن پایه ها چرخیده اند. در باب ذکر فرشته ها گفته: ساکنان روحانی فلک قمر، پر مهر و کم شرّند، حیوان دوست و گیاه پرورند و پیوسته در شادی آدمیزاده کوشایند و به آن ها پیوسته اند. و برای این است

که گاهی به دیدن آن ها می آیند و دوستانه و با مهر و الفت با آن ها سخن می گویند و آن ها بر آسمان تسلّط دارند و آن را از شیطان و فرزندانش نگه می دارند تا از فرشته های والای روحانی پیوسته به فلک خورشید سخن دزدی نکنند، زیرا فرشته های گماشته به خورشید، هنگام بر آمدن آفتاب، همه چیزی که آن روز در جهان رخ می دهد را می دانند، و شیطان و فرزندانش آنچه را که به آن ها وحی می شود، می دزدند، و فرشته های فلک قمر ستاره ها را می پرورند تا آتش زا شوند، و شیاطین را به وسیله آن ها تیر زده و به گریز وا می دارند (تا آخر آنچه گفته است).

4. مقصود از کواکب در آیه کریمه شهاب های پرّان نزدیک آن ها هستند، و چون دورنمای آن ها سطح آسمان است زیور آنند و تتمه آیه هم مؤید آن است، چنانچه به زودی خواهی دانست.

5. مقصود از دنیا، نزدیکی به ناحیه علیا و عرش اعلی می باشد که در سیاق قول خدای تعالی «دنی فتدلی» تطبیق بر فلک هشتم می شود.

«دنی فتدلی» {نزدیک آمد و نزدیکتر شد} زیرا اگر ترتیب افلاک را از طرف ما آغاز کنیم فلک ماه یکم و نزدیکترین آن ها است و اگر از بالا آغاز کنیم فلک ثوابت نخستین فلک ستاره دار است و نزدیکتر از همه به عرش است، و بر آن اعتراض می شود که در زبان شرع آن را چنانچه گذشت کرسی می خوانند.(1)

1- 1. وجود افلاک به آن معنا که هیئت بطلمیوسی می گوید و مصنف رحمه الله علیه نقل کرد و ترتیب عناصر اربعه که تتمه آن است به کلی باطل شده و جز لانه عنکبوتی نبوده که چنگال بلند اندیشه حکماء یونان آن را تنیده و حکماء اسلامی هم، چون مگسی در آن گرفتار شدند و این همه حرف و اعتراض و جواب و دردسر به وجود آمده، و محقق است که در فضای نامتناهی بالای سر هیچ جسمی مدور و محیط به کره زمین وجود ندارد و کره نار هم وجود ندارد و همه فضاء است و ستاره های آویزان که در آن به دور خود و به دور یک دیگر می چرخند، و همه، منظومه های شمسی هستند و میلیاردها ستاره و کهکشان که مجموعه ای از ستاره ها را در بر دارند و مقصود از آسمان در زبان شرع، همان فضای بالا است و ماده بخاری که سراسر آن را به شکل گاز و ماده های گازدار و گاز آفرین

پر کرده و شماره ستاره ها و عمق فضا بیشتر از آن است که حکمای پیش از گالیله و کپرنیک فهمیده بودند، و فلک و آسمان که در آن گردش و چرخندگی است همان ستاره و مدار آنند که بیشمارند و تعبیر به هفت، یا هم آهنگی با هفت مدار کواکب سیاره است که در آن تاریخ شناخته شده بودند، یا مقصود هفت طبقه این جو است که هیئت دانان امروزه تشخیص داده اند. 2. طبقه منظومه های شمسی پابرجا، که به هزارها می رسند. 3. طبقه ستاره های رسیده و تمام که در فضا می چرخند و هنوز در منظومه ای مستقر نشده اند. 4. طبقه ستاره های نیمرس که در حال تکاملند و خرده خرده ستاره کامل می شوند. 5. تکه های مه و ماده که از کره های مادی لوله وش و طوفانی جدا شده و آماده شده اند تا ستاره شوند. 6. مه های لوله شده که مانند گردبادی پیوسته به دور خود می چرخند. 7. تکه پهناور ماده، که بر اثر کشمکش پیوسته از محیط ماده نامتناهی جدا شده اند و تبدیل به لوله های طوفانی نشده اند. 8. فضای نامحدود ماده صامت که بر همه این ها احاطه دارد. و ممکن است هفت آسمان در زبان شرع به این هفت طبقه اشاره داشته باشد، و درهای آسمان و ساکنان آسمان و این تعبیرات را هم می توان به معانی مناسبی تفسیر کرد (شرح مترجم).

«و جعلناها رجوما للشیاطین» {آن را مایه طرد شیاطین [قوای مزاحم] گردانیدیم} بیضاوی در تفسیرش گفته:

برای آن فائده دیگری قرار دادیم که راندن دشمنان شما به وسیله ی ستارگان است، و گفته اند مقصود این است که ستارگان مایه تخمین و گمان شیاطین انس اند که همان منجم هایند که از آن ها کورکورانه احکامی استخراج می کنند «و اعتدنا لهم عذاب السعیر» {و برای آن ها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم} در آخرت پس از سوختن آن ها به شهاب ها در دنیا.(1) (پایان)

می گویم بنا بر جواب چهارم نیاز به تکلفی در تفسیر آیه نیست.

«وانشقت السماء» {و آسمان از هم شکافته شد} رازی در تفسیرش گفته: یعنی برای فرود آمدن فرشته ها «فهی یومئذ واهیه» {و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد}، مانند پنبه زده پس از آنکه محکم و سخت بوده است.(2)

«کالمهل» {چون فلز گداخته شده} گفته شده مانند: ته مانده زیت(روغن) یا ته نشین قطران «سبع سموات طباقا» {هفت آسمان طبقه شده بر هم} رازی در تفسیرش گفته: یعنی روی همدیگر و باید رخنه ای میان آن ها نباشد پس چگونه فرشته ها در آن ها ساکن هستند؟ و جوابش این است که فرشته ها ارواحند و جا نمی خواهند یا مقصود این است که موازی هم اند نه چسبیده بهم.

1- 1. انوار التنزیل 2 : 533
2- 2. مفاتیح الغیب 8 : 283

«و جعل القمر فیهن نورا» {و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش گردانید} بیضاوی در تفسیرش گفته:

یعنی در آسمان ها با اینکه خودش در آسمان دنیا است و نور را به حسب مناسبت به همه نسبت داده است. «و جعل الشمس سراجا» {و خورشید را [چون] چراغی قرار داد}، آن را مانند چراغ خواند، چون تاریکی شب را از روی زمین برمی اندازد چنانچه چراغ را از گرد خود برمی دارد.

«و انا لمسنا السماء» {و ما بر آسمان دست یافتیم} یعنی خواستیم به آن یا خبر آن برسیم و فرشته های پاسبان و ستاره های سوزان یافتیم «و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع» {و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم} یعنی کمین گاه هایی خالی از نگهبان و شهاب و مناسب برای رصد کردن اخبار و گوش دادن «شهابا رصدا» {تیر شهابی در کمین خود} یعنی شهابی که در کمین او بوده و به وسیله آن تیر، او را از گوش دادن منع می کرده است. یا دارای شهابهایی که کمین می کردند مبنی بر اینکه اسم جمع برای راصد باشد.

«طمست» یعنی محو شد و نورش رفت «فرجت» یعنی شکافته شد «سبعا شدادا» یعنی هفت آسمان که قوی و محکم هستند که گذشت زمان در آن ها مؤثر نیست «و جعلنا سراجا وهاجا» یعنی متلألئ و درخشان یا مراد این است که به حرارت زیادی رسیده است و مراد از آن خورشید است. «و اذا النجوم انکدرت» یعنی به پایان رسد و ظلمانی گردد «و اذا السماء کشطت» یعنی از جای برکنده شود و زایل گردد همانگونه که پوست قربانی از آن کنده می شود.

«فلا اقسم بالخنس * الجوار الکنس» {نه، نه! سوگند به اختران گردان، [کز دیده] نهان شوند و از نو آیند} رازی در تفسیرش گفته: ... خنوس در هم شدن و نهان خواستن است، کنوس در لانه خزیدن آهو است و در وصف کردن ستارگان به خنوس و کنوس سه وجه است:

1. قول اول که روشنتر است این است که این اشاره است به وضع رجوع و استقامت پنج سیّاره، که جز خورشید و ماهند؛ و برگشت آن ها از حرکت خاصه

خود، خنوس آن ها است، و نهانی آن ها در پرتو خورشید کنوس آن ها است و تردیدی نیست که این یک وضع عجیبی است و رازهای بزرگ و خیره کننده دارد.

2. آنچه از امام علیّ علیه السّلام و جز او روایت شده که این دو وصف همه ستارگانند و خنوس آن ها این است که در روز از دیده ها نهانند و کنوس آن ها دیده شدن آن ها در شب است که مانند آهوی وحشی در جایگاه خود جلوه دارند.

3. مقصود هفت سیّاره اند و چون مطلع آن ها مختلف است و دور و نزدیک می شوند، طلوع آن ها در نزدیکترین مطلع و مغرب خود به بالای سر کنوس آن ها است که بیشتر دیده می شوند و دوری آن ها از آن مطلع، خنوس آن ها است که نهانترند؛ بنا بر قول یکم منظور همان خمسه متحیره است و بنا بر دوم همه ستارگان و بنا بر سوم هفت سیّاره. و قول دیگری وجود دارد که می گوید: متعلّق قسم گاو وحشی و آهو است که برای خفگی بینی، آن ها را خنّس گفته و برای لانه رفتن کنّس وصف کرده اند، و قول سابق با آیات دنبالش مناسب تر است. به علاوه محل سوگند، خداوند است که هرقدر بزرگ تر و عالی تر باشد سزاوارتر است.(1) (پایان)

من می گویم: خمسه متحیره پنج سیاره سرگردان جز خورشید و ماه از سبعه سیّاره اند و آن ها را سرگردان خوانده اند، برای آنکه گاهی به حرکت مخصوص خود به سوی مغرب روانند، و گاهی متوقف از حرکت و گاهی برگشت به مشرق دارند و برای همین، چند فلک تدویر برای آن ها ثابت کرده اند، زیرا گمان کرده اند، در حرکت یک فلک اختلاف نیست.(2)

«اذا السماء انفطرت» یعنی از هم بشکافند «و اذا الکواکب انتثرت» {آن گاه که آسمان از هم بشکافد،و آن گاه که اختران پراکنده شوند} زیرا چون آسمان از هم بپاشد ناچار باید ستارگان روی زمین پراکنده شوند؛ چنانچه رازی در تفسیرش گفته و افزوده که فلاسفه منکر امکان شکستن و بهبود یافتن در افلاک اند و دلیل ما بر امکان آن این است که همه اجسام مثل هم و یک نواخت اند و از این رو می توان

1- 1. مفاتیح الغیب 8 : 482

2- 1. سزاوارتر به مقام قرآن، همان قول دوم است که از امام علی علیه السّلام نقل شده، زیرا قرآن برای عموم مردم است و وضع خمسه متحیره و کواکب سبعه را جز دانشمندان نمی دانند و نمی فهمند (شرح مترجم).

آن ها را به آسمانی و زمینی بخش کرد و جوهر آن ها مشترک است و علویات و سفلیات هر دو جسم اند و بنابراین هر چه در اجسام زمینی روا باشد باید در اجسام آسمانی هم روا باشد، چون دو مانند را یک حکم است، و هر چه بر یکی جایز باشد بر آن دیگری هم روا است.

و در تفسیر قول خدا سبحانه «اذا السماء انشقت» {چون آسمان شکافته شود} گفته: شرحش در چند جا گذشت، و از امام علی علیه السّلام روایت است که از کهکشان شکاف برمی دارد «و اذنت لربها و حقت» {و پروردگارش را فرمان بَرَد و [چنین] سِزَد} یعنی در جرم آسمان مانعی از تأثیر قدرت خدا در از هم پاشیدن اجزاء آن نیست؛ و در اثر پذیری چون بنده ای فرمانبر، در برابر فرمان آقای خود است، که در برابر او سکوت می کند و اذعان نموده و امتناع نمی نماید و به همین معنا است که فرموده «قالتا اتینا طائعین» {آمدیم به دلخواه و فرمان گذار} که آن هم دلالت دارد بر نفوذ قدرت خدا در ابداع و ایجاد بدون هیچگونه مانعی، چنانچه این آیه «أَذِنَتْ لِرَبِّها» در اینجا دلالت بر نفوذ قدرت او در تفریق و اعدام و نابود کردن بی هیچ مانعی دارد. و اما اینکه فرمود: «و حقّت» یعنی او را می سزد که پذیرا باشد و امتناع نکند، چون جسم است و هر جسمی ممکن بالذات است و وجود و عدم برای او یکسان است و هر چیزی که اینگونه باشد ترجیح عدمش بر وجودش به خواست خدا و ترجیح او است و قدرت او در ایجاد و اعدامش بی هیچگونه مانعی رواست، و برای ممکن جز پذیرش و آمادگی چیزی نیست، و مانند این چیز شایسته است که یک بار پذیرای هستی شود و بار دگر به خواست واجب الوجود پذیرای نیستی گردد.(1)

و در تفسیرش در قول خدای تعالی «و السماء ذات البروج» {سوگند به آسمانِ آکنده ز برج} گفته در آن سه قول است:

1. همان 12 برج آسمانی، و سوگند به آن ها نیکو است برای آنکه حکمتی شگفت آور دارند، چون خورشید در آن ها روان است و بی تردید مصالح جهان

1- 1.مفاتیح الغیب 7 : 509

فروتر به حرکت خورشید وابسته است و همین خود دلیل است که برای آن صانع حکیمی وجود دارد.

2. مقصود از بروج، منازل ماه است و سوگند به آن ها شایسته است، برای آنکه در گردش و جنبش ماه آثار عجیبی وجود دارد.

3. مقصود از بروج ستارگان بزرگ و پرتو اندازند چون آشکارا هستند.(1) (پایان)

من می گویم: در برخی اخبار (سماء) در اینجا به پیغمبر خاتم تأویل شده و بروج به دوازده امام علیهم السلام.

«والسماء و الطارق» {سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد} رازی در تفسیرش گفته (طارق) هر چیزی است که شب می آید، اختر باشد یا دیگری، «و ما ادریک ما الطارق» {و تو چه می دانی که اختر شبگرد چیست} سفیان بن عیینه گفته: هر کجا در قرآن «ما ادریک» است به رسول خدا خبر داده اند، و هر کجا «ما یدریک» است به او خبر داده نشده، مانند «وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ»(2) {و تو چه می دانی شاید روز قیامت نزدیک باشد}، سپس فرموده «النجم الثاقب» {آن اختر فروزان} یعنی شب گرد والامقامی است که راهنما در تاریکی های بیابان و دریا است، و موجب معرفت به اوقات باران است، و او را به چند وجه ثاقب خوانده: یکم: با پرتو خود پرده تاریکی را سوراخ می کند و در آن فرو می رود، دوّم: چون از مشرق برمی آید، هوا را مانند متّه سوراخ می کند، سوم: آن را به سوی شیطان پرتاب می کنند و او را سوراخ می کند و می سوزاند، چهارم: فراء گفته اختر بالاتر از همه اختران است، و عرب هنگامی که پرنده ای بسیار اوج می گیرد می گویند سوراخ کرد.

در خود نجم هم اختلاف است، برخی گفته اند مقصود همه اختران است مانند «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»(3) و دیگران گفته اند: اختر مخصوص منظور است، ابن زید

1- 2. مفاتیح الغیب 8 : 518
2- 1. شوری / 17

3- 1. عصر / 2

گفته: ثریا است، فرّاء گفته: زحل است که به نور خود هفت آسمان را سوراخ کند، و دیگران گفته اند شهاب هایی است که به دیوها پرتاب می شوند، چون خدا فرموده«فأتبعه شهاب ثاقب» {که شهابی شکافنده از پی او می تازد }.(1)

«وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ» طبرسی رحمه الله علیه در مجمع گفته:

اکثر مفسران گویند یعنی دارای باران، و گفته اند: یعنی خورشید و ماه و ستارگانش را با طلوع و غروب آن ها برگردان می کند، و گفته اند، برگردانی آسمان این است که در هر حال به مرور زمان خیر می دهد و باران و روزی و جز آن برمی گرداند.(2) (پایان)

من می گویم: دور نیست که این مطلب چنانچه گذشت، اشاره به برگشت خمسه متحیره باشد؛ «و الی السماء کیف رفعت» { و به آسمان که چگونه برافراشته شده } در مسافتی دور، بدون وسیله نگهداری و بی ستون «وَ ما بَناها» یعنی کسی که او را ساخته.

دنباله است: [در رانده شدن دیوها به وسیله شهاب ها]

رازی در تفسیرش گفته: در ستارگان سودهای فراوانی است.

1. خدا با آن ها آسمان را زیور نموده است.

2. در شب تا اندازه ای روشنی می دهند و از این رو اگر ابرها در شب درهم شوند، تاریکی بزرگتر می شود، چون ابر جلو پرتو آن ها را می گیرد.

3. در احوال چهار فصل اثر می بخشند زیرا اجسام بزرگ و نورانی اند و چون خورشید با ستاره ای گرم کننده همراه شود، در تابستان گرما سخت تر می شود، زیرا مانند آتشی است که با آتش دیگر می پیوندد و شک نیست که اثر هر دو با هم بیشتر است.

4. نشانه های راهیابی از طرف خدایند و در تاریکی های خشکی و دریا مایه هدایت اند، چنانچه فرموده «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ»(3).

1- 2. مفاتيح الغيب 8 : 528
2- 3. مجمع البيان 10 : 472
3- 1. نحل / 16

5. خدا آن ها را وسیله راندن دیوها ساخته که مردم را از نور ایمان به ظلمت کفر می برند، روایت شده است که سببش آن است که جن، از آسمان خبرگیری می کردند و چون محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم مبعوث شد، آسمان پاسبانی شد و دیوها کمین گرفتند و هر کدام برای گوش گرفتن اخبار آسمان می آمدند، شهابی بر آن ها پرتاب می شد و او را می سوزاند تا خبر را به زمین نبرد و به مردم برساند و کار پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم را مخلوط کند و مردم را در صحت خبر آسمانی او در شک اندازد، و این سبب پرش شهاب ها شد، و همین مقصود از قول خدای تعالی است «و جعلناها رجوما للشیاطین» {و آن ها را مایه راندن دیوها ساختیم} و برخی مردم از چندین راه در این مورد طعن زده اند:

1. پرش کواکب در کتاب های فلاسفه قدیم یاد شده و گفته اند، از بخار زمین که به واسطه گرم شدن به آفتاب برمی آید، چون به کره آتش می رسد آتش می گیرد و شعله می دهد و همان شهاب است.

جواب: ما منکر نیستیم که شهاب ها پیش از بعثت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم هم بودند، ولی منافات ندارد که سبب دیگری هم به آن ها افزوده که دفع جن بوده، و روایت است که به زهری گفتند: شهاب در جاهلیّت هم پرتاب می شد؟ گفت: آری، سائل گفت: بگو از قول خدای تعالی «وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَدا»(1) {و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم، [امّا] اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد} گفت: چون پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلم مبعوث شد سخت تر و بیشتر شدند.(2)

2. چگونه جن یکی و هزارتا از جنس خود را ببینند که برای گوش دادن می سوختند و باز به دنبال آن می روند، و خردمند چون چیزی را یک بار و یا چند بار هلاکت بار و ناسودمند ببیند به دنبالش نمی رود. جواب: چون تقدیر آید دیده نابینا

1- 1. جن / 9
2- 2. و به علاوه امروزه ثابت شده که زیر ماه کره آتشی وجود ندارد، و همه فضا سرد و یکسان است، تا برسد به ماه و بالاتر از آن.

شود، و چون خدا خواهد گروهی از سرکشان جن را هلاک کند، آن ها را به این راه وامی دارد و به طمع می اندازد.

3. گفته اند: کلفتی آسمان پانصد سال راه است و اگر جن آن را بشکنند و در آن بالا روند نشدنی است، زیرا خدا شکاف برداشتن آن را نفی کرده و فرموده «آیا در آن شکافی می بینید؟» نه، و اگر در آن نفوذ نکنند چگونه از این مسافت دور اسرار فرشته ها را بشنوند و چرا از روی زمین نشنوند؟

جواب: دوری زمین از آسمان پانصد سال راه است و چه بسا که کلفتی آسمان بسیار نباشد.(1)

4. فرشته ها چه آینده را از لوح محفوظ دریابند و چه از وحی الهی چرا راز داری نکنند تا پریان آن را بدزدند؟

جواب: آن است که زهری به سندی از ابن عباس روایت کرده که گفت در این میانه که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در میان جمعی از یارانش نشسته بود، ستاره ای پرتاب شد و درخشید، فرمود: در جاهلیّت برای این پدیده چه می گفتید؟ گفتند: می گفتیم بزرگی زاده یا بزرگی مرده؛ پیغمبر فرمود: این برای مرگ یا زندگی کسی پرتاب نمی شود، ولی چون خدا فرمانی در آسمان صادر کند، حمله عرش تسبیح برآرند و سپس اهل هر آسمانی تسبیح برآرند، تا به این آسمان می رسد و اهل آسمان از حمله عرش گزارش می خواهند که پروردگار شما چه فرموده: و به آن ها گزارش می دهند، و این گزارش آسمان به آسمان می آید تا به این آسمان می رسد، و جن آن را می ربایند و تیر می خورند، اگر همان را بیاورند درست است ولی به آن می افزایند.

5. دیوان از آتشند، و آتش آتش را نمی سوزاند، بلکه نیرو می دهد، و چگونه گفته می شود، شیطان به شهاب سوزان رانده می شود.

جواب: بسا که آتشی از آتش دیگر نیرومندتر است و آن را نابود می سازد.

6. اگر این تیر پرانی برای نبوت بوده چرا پس از وفات پیغمبر صلی اللّه علیه و اله بجا مانده است؟

1- 1. بیان کردیم که آسمان جسم، مانع از نفوذ نیست بلکه فضای ماده است و قابل نفوذ است.

جواب: برای آنکه پیغمبر خبر داد که کهانت باطل شده و اگر بجا نمی ماند، کهانت باز می گشت و خبر پیغمبر دروغ می شد.

7. این شهاب های پران نزدیک زمین پدیدار می شوند که ما حرکت آن ها را به چشم می نگریم، و اگر نزدیک آسمان بود آن را نمی دیدیم، چنانچه حرکات کواکب را نمی بینیم و چون ثابت شود که این شهاب ها نزدیک زمین پدیدار می شوند، چگونه مانع رسیدن دیوها به آسمان هستند؟

جواب: دوری به عقیده ما مانع شنیدن نیست، و شاید خدا می خواهد که چون به همین جا می رسند سخن فرشته ها را بشنوند.

8. این دیوان اگر توانا بودند اخبار فرشته ها را که نهانی است به کاهنان برسانند، چرا اسرار مؤمنان را به کفار نمی رسانند تا با کشف آن به زیانشان بپردازند؛

جواب: بسا که خدا به آن ها قدرت شنیدن غیب را از فرشته داده ولی آن ها را از رساندن اسرار مؤمنان به کفار عاجز کرده.

9. چرا خدا اساساً آن ها را از بالا رفتن به آسمان باز نداشته تا نیازی به این تیراندازی نباشد؛

جواب: خدا است که هرچه بخواهد می کند، و هر چه اراده کند حکم می راند، این است مختصری از آنچه مربوط به این باب است. (پایان)

من می گویم: در پاسخ اعتراض سوم درست تر است که گفته شود: روشن است که برای آسمان درهایی است، فرشته ها از آن ها بالا می روند و پیغمبر ما صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و عیسی و ادریس علیهما السّلام از آن بالا رفتند، بلکه اجساد انبیاء و اوصیاء دیگر را بنا بر قولی از آن بالا می برند، و در اخبار آمده که جن پیش از عیسی علیه السّلام تا زیر عرش بالا می رفتند و پس از بعثت او تا آسمان چهارم بالا می رفتند، و پس از بعثت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله از رفتن به آسمان به وسیله شهاب ها ممنوع شدند و صعود آن ها یا از درهایشان بوده، یا چون لطیفند در جرم آن ها نفوذ می کردند، و مقصود از فطور که از آسمان ها نفی شده یا این است که شکاف و سوراخی در آن ها دیده شود، یا ویران شوند و اجزائشان بپاشد و اشکالی در آن نیست.

ص: 101

روایات:

1. علل و عیون و خصال: در خبر شامی است که از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید: آسمان ها از چه آفریده شدند؟ فرمود: از بخار آب، پرسید آسمان دنیا از چیست؟ فرمود، از موجی خوددار، پرسید پهنا و درازای ستارگان چند است؟ فرمود: 12 فرسخ در 12 فرسخ، و از رنگ هفت آسمان و نامشان پرسید، فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و از آب و دود است، و نام آسمان دوم «قیدوم» است و به رنگ مس، و نام آسمان سوّم «ماروم» به رنگ مس زرد، نام چهارم «ارفلون» به رنگ نقره، و نام پنجم «هیعون» و به رنگ طلا است و نام ششم «عروس» و از یک دانه یاقوت سبز است و نام هفتم «عجماء» و یک در سپید است (الخبر).(1)

بیان: «من موج مکفوف» به معنی جسم مواج است که به قدرت خدا جریان ندارد یا آن را بسته بعد از آنکه سیال بوده، و بسا کنایه از این است که از جسمی لطیف است که در جایگاه خود بر قرار است، نه فرو ریزد و نه روان گردد، یا موجش کنایه از درخشش ستارگان در آن است، بنابر اینکه جای آن ها است، و بسا اندازه ای که برای اختر داده از خردترین ستاره های کهکشان است، زیرا ستاره های شماره شده در رصد، بسیار از این بزرگترند بلکه به جز ماه و زهره و عطارد هر کدام چند برابر زمین هستند، برخی عرفاء رنگارنگی آسمان ها را که در این خبر است به اختلاف نوع و طبع آن ها تفسیر کرده، و بر عقیده فلاسفه رفته که گویند آسمان ها بی رنگ اند، چنانچه می فهمی ان شاء اللّه؛ و سید داماد رحمه الله علیه اندازه ستارگان را تأویل غریبی کرده که در جای دیگری نقل کردم، گرچه گفته هایشان جز گمانی بیش نیست.(2)

2. تفسیر علی بن ابراهیم: رسول خدا صلی اللّه علیه و اله فرمود: چون به آسمانم بردند در آسمان هفتم دریاها دیدم که از نور می درخشید تا آنجا که نزدیک

1- 1. الخصال : 3 ، العیون 1 : 241 ، العلل 2 : 280
2- . بسا که مقصود نیم درجه از 360 درجه مدار کوکب است که به میلیون ها فرسخ می رسد زیرا 12 فرسخ در حدود نیم درجه از مدار کره زمین است (شرح مترجم)

بود درخشش آن ها دیده ها را برباید، و در آن، دریاها از ظلمت بود و دریاها از برف که می لرزیدند (الخبر).(1)

بیان: «ترعد» یعنی می غریدند یا می لرزیدند.

3. علل: به سندش آورده تا آنجا که یهودی از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسید چرا آسمان را سماء نامیدند؟ فرمود: چون وسم آب یعنی معدن آب است .(2)

بیان: تفسیر وسم به معدن برای این است که نشانه آن است، و شاید سماو از آن مشتق به اشتقاق کبیر است چون سموّ با وسم هم حروفند و آن به معنی بلندی است یا آنکه وسم قلب شده به سمو چنانچه واژه اسم هم از سمو است.

4. علل: به سندش از ضحاک بن مزاحم آورده که سؤال شد از امام علی علیه السّلام از «طارق»؟ فرمود: زیباترین ستاره آسمان است و مردم آن را نمی شناسند، و همانا طارقش می نامند چون نورش از آسمانی به آسمانی می رود تا هفت آسمان و سپس برمی گردد تا به جای خود می رسد.(3)

5. احتجاج: ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السّلام پرسید از کهکشانی که در آسمان است؟ فرمود: آن کانال و رودخانه آسمان است و امان اهل زمین است از غرق شدن، و از آن بود که خدا قوم نوح را به آبی تند جریان غرقه کرد.(4)

بیان: «شرج» نام کهکشان است و چه بسا آن را به حلقه های کیسه و چمدان تشبیه کرده اند که با آن ها آن را می بندند، یا به رودخانه آب که مجرای اصلی آن است، چنانچه در خبر است یا به رودخانه میان دشت، و در قاموس به معنی شکاف کمان و فرقه و کانال و بستن بقچه آمده.(5)

1- 2. تفسیر قمی : 373
2- 1. علل الشرایع 1 : 3
3- 2. علل الشرایع 2 : 264

4- 1. احتجاج : 138
5- 2. کهکشان ها امروزه مهمترین نظرگاه دانشمندان فلکی است و تا آنجا معلوم شده که مرکز جهان ماده و همه پدیده های این فضای بی نهایتند و فعل و انفعالات اساس ماده که به پیدایش ملیاردها اختر و ملیون ها منظومه شمسی می گراید از آن ها است و در حقیقت کارخانه های منظومه سازی هستند که ماده در آن ها طوفانی می شود و به صورت لوله های چرخنده در می آید و کم کم کره ای و اختری می گردد و شماری از آن ها از مرکز کهکشان مربوطه صادر می شوند و در گوشه ای از فضا به دور هم فراهم می شوند و منظومه ای تشکیل می دهند و امام در جواب نفرمود کهکشان در آسمان است، فرمود رودخانه آسمان است یعنی چون نهری است که همه ستارگان از آن به همه جای فضای آسمانی روانه می شوند و سرچشمه ای است که همیشه در کار ساختن و پرداختن و فرستادن است و این تعبیر بسیار لطیف و پر معنا و معجزه آسا است (شرح مترجم).

6. تفسیر علی بن ابراهیم: به سندش از امام ششم علیه السّلام در خبر ادریس آورده که ملک الموت فرموده است: کلفتی آسمان چهارم 500 سال راه است و فاصله اش تا آسمان سوّم هم 500 سال راه و همچنان است آسمان تا آسمان دوم و هر آسمانی و میانه هر دو آسمانی چنین است.(1)

7. علل: در خبر یزید بن سلام است که از پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله پرسید، چرا ستارگان خرد و درشت به چشم می آیند با اینکه همه در اندازه برابرند؟

فرمود: چون میان آن ها و آسمان دنیا دریاهای پر موجی است که باد بر آن ها می وزد، از این رو خرد و درشت دیده می شوند، و اندازه همه یکی است.(2)

بیان: شاید مقصود سائل این است که چرا یک ستاره خرد و درشت دیده می شود با اینکه در همه حال یک اندازه دارد، چنانچه خورشید و ماه در افق بزرگتر دیده می شوند تا در بالای سر، چون در افق بخار زیاد است و با برخورد شعاع دید به بخار غلیظ منبسط می شوند، چنانچه در علم مناظر بیان شده و چه بسا که دریاها کنایه از بخار باشند.

8. تفسیر علی بن ابراهیم: به سندش تا أمیر المؤمنین علیه السّلام آورده که فرمود: این ستاره ها که در آسمانند شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمینند و هر کدام با ستونی از نور وابسته اند که درازیش در آسمان، مسافت 250 سال است.(3)

می گویم: به زودی خبر حسین بن خالد از امام رضا علیه السّلام در باب وصف ارضین می آید.

1- 1. تفسیر قمی : 412
2- . علل الشرایع 2 : 156
3- . تفسیر قمی : 554 . یعنی در ستارگان فضا، آبادی و موجودات زنده وجود دارند، در آن کره های دور دست که بیرون از منظومه خورشیدی این جهان است و هنوز بشر زمین به آن دسترسی ندارد، و ستون نور، بسا

نیروی وابستگی منظومه های خورشیدی با کهکشان است که مرکز آن ها است (شرح مترجم).

9. توحید صدوق: به سندش از جمیل آورده که گفت: از امام ششم پرسیدم در آسمان دریاهائی است؟ فرمود: آری، پدرانم از رسول خدا صلی اللّه علیه و اله به من خبر دادند که فرمود: در آسمان های هفتگانه دریاهایی است که ژرفای یکیشان پانصد سال راه است(1).

10. منتخب البصائر: به سندش از عبد اللّه دهقان آورده که از امام رضا علیه السّلام پرسیدم، می فرمود: راستی برای خدا در پشت این آسمان یک دانه زبرجد سبز است که آسمان از آن سبز شده است، گفتم نطاق چیست؟ گفت: حجاب، برای خدای عزّوجلّ در پس آن 70 هزار عالم است، پرشماره تر از جن و انس و همه فلان و فلان را لعن می کنند.

11. ارشاد مفید: أبو بصیر از امام پنجم علیه السلام در ضمن حدیث طولانی روایت کرده که فرمود: چون قائم علیه السّلام ظهور کند به سمت کوفه روانه شود، و چهار مسجد را ویران سازد و کنگره همه مسجدها را ویران کند و آن ها را هموار نماید و خیابان بزرگ را پهن کند، و هر پره ای که به آن برآورده اند از ساختمان های اطراف همه را بردارد، و همه مستراح ها و ناودان ها را از راه ها براندازد، و هر بدعتی را از میان ببرد و هر سنت و دستور خدائی را اجراء کند و شهر قسطنطنیه و چین و کوه های دیلم همه را بگشاید و هفت سال که هر سالی برابر ده سال شما است در زمین بماند، سپس هر چه خدا خواهد انجام دهد.

گفت: گفتم: قربانت چگونه سال ها طولانی شوند؟ فرمود: خدا فلک را می فرماید تا کند شود، و روز و سال دراز شوند، گوید: گفتم: آن ها می گویند اگر فلک دگرگون شود تباه گردد؟ فرمود: این گفته زندیقان است و مسلمانان را با آن راهی نیست، با اینکه خدا ماه را برای پیغمبرش صلی اللّه علیه و آله و سلم شکافت، و پیش از آن خورشید را برای یوشع بن نون برگردانید، و خبر داد که روز قیامت دراز گردد، و چون هزار سال شماها باشد.(2)

1- . توحید : 204
2- 1. ارشاد مفید : 344

12. النجوم: امام حسن علیه السّلام، به این بیان ستارگان را وصف کرده: سپس روان کرد در آسمان چراغ هایی را که پرتو افکنند، و به وسیله آن ها نگهبانیش کرد و شهاب هایش را از ستارگان درخشان پرتو افکننده اش چرخانید، که اگر پرتوشان نبود، بنده ها در تاریکی شب تار در امواج تاریک و درهم آن دیدی نداشتند، و آن ها را رهبر مردم در سفرهاشان و در رفتن و آمدن به هر دیار کرد.

13. غارات: به سندی آورده که ابن کواء از امیرالمؤمنین پرسید از تفسیر قول خدای تعالی «والسماء ذات الحبک»(1) {سوگند به آسمان مشبّک} فرمود: یعنی خوش رفتار، گفت: پس کهکشان چیست؟ فرمود: وای بر تو، برای فهمیدن بپرس نه برای رنج دادن، ای وای بر تو از آن بپرس که بایدت، گفت: به خدا آنچه از تو پرسیدم البته باید می پرسیدم، فرمود:

کهکشان، رودخانه آسمان است، و از آن بود که آسمان بارانی سیل آسا در زمان طوفان بر قوم نوح علیه السّلام فرو ریخت، گفت: میان آسمان و زمین چه اندازه است؟

فرمود: به اندازه دید چشم و شنود ذکر خدا، جز آن نمی گوئیم.

بیان: «جز آن نمی گوئیم» یعنی اندازه مسافت را به مردم خبر نمی دهیم زیرا مصلحتی برای آن ها ندارد و این است که اندیشه در امثال این امور ممنوع است، نه چنان است که فلاسفه می پندارند کمال نفس است و برای تحصیل سعادت جاودان باید در آن اندیشه کرد و آن را فهمید.(2)

1- 2. ذاریات / 7
2- 1. این حدیث دلیل روشنی است که (سماء) همان فضای بالا است و تا هر جا دیدرس است، گو اینکه به وسیله تلسکوپ های نیرومند باشد که تا ژرفای ژرف فضا را دیدرس می کنند، و همه آسمان است و حقیقت همین است نه آنکه آن حضرت نخواسته مسافت حقیقی را بیان کند، زیرا جز همین حقیقتی نیست از نظر معنوی (سماء) مقام بلند خدا است که فاصله آن، همان دعوت خدا و ذکر او است که در پیشگاه پروردگار شنوده می شود گرچه همان راز گوئی باشد زیرا خدا از رگ گردن هم به بنده نزدیکتر است و از این بیان مقصود، غدقن کردن از اندیشه در آفرینش و خصوص

آفرینش آسمان ها نیست که خدا خردمندان را در آیات آخر سوره آل عمران به آن ستوده «و اندیشه کنند در آفرینش آسمان ها و زمین که پروردگارا آن ها را بیهوده نیافریدی» (شرح مترجم).

14. الغارات: به سندش از ابن نباته آورده که پرسش شد از امیرالمؤمنین علیه السّلام که چه اندازه است میان آسمان و زمین؟ فرمود: کشش دیده، و دعای ستم رسیده، پرسش شد، چه اندازه است میان مشرق و مغرب؟ فرمود: یک روز رفت و آمد خورشید، و پرسش شد از کهکشان؟ فرمود: درهای آسمان است که خدا آن ها را بر قوم نوح گشود و سپس بست و باز نکرد، و پرسش شد از رنگین کمان ها، فرمود: امان همه روی زمین از غرق شدن است، چون که آن را در آسمان می نگرند.

بیان: «یوم طراد» یعنی روز کامل و تام یا کوتاه یا روزی که خورشید در آن جریان دارد. بدان که حکماء در کهکشان اختلاف دارند، گفته شده: اثر احتراق خورشید این است که در زمان پیشین پدیدار شده و این حلقه کهکشانی را پدید آورده و به آن اعتراض شده که این گفته مخالف قواعد فلاسفه یونانی است که گویند قرص خورشید جسمی است آسمانی و حرارت ندارد و سوخته نمی شود و به علاوه فلک اثرپذیر نیست و گفته اند: بخار دودگونی است در حلقه ای از هوا و اعتراض شده که اگر چنین بود در تابستان و زمستان باید مختلف شود، و گفته اند: ستاره های خردی است که نزدیک هم و اندر هم شده اند و در دید آدمی ممتاز نمی شوند و از بس در هم شده اند و ریزند که به مانند تکه های ابر نمودار شدند و این نزدیکترین وجوه به باور است.(1)

15. علل: از محمّد بن علیّ بن ابراهیم آورده که فرمود: معنی آسمان این است که بالا است، و معنی زمین این است که پائین است و هر چیزی که پایین است، زمین است.(2)

16. نهج: آورده که فرمود: بار خدایا پروردگار سقف بلند، و فضای خوددار، آنکس که آن را فرودگاه شب و روز ساختی، و روانگاه خورشید و ماه و جای رفت

1- 1. چنانچه در پاورقی، قبلا بیان شد کهکشان مرکز جهان ماده است و در آن تکه های ملیاردی از مه و ماده متراکم و شماره های ملیونی از ستاره های نارس و رسیده وجود دارد و مادر همه ستارگان، آسمان است که از آن به فضاء برمی آیند و تأثیر آن در طوفان شاید برای فشاری بوده

که به مواد مه نمای خود وارد ساخته و آن ها را آب کرده و به سوی زمین سرازیر شدند و طوفان را به وجود آوردند (شرح مترجم).
2- . و این دلیل روشنی بر تفسیری که برای آسمان نمودیم می باشد. (شرح مترجم)

و آمد ستارگان گردنده، و ساکنانش را گروهی از فرشته هایت نمودی، که از پرستشت خسته نمی شوند، و پروردگار این زمین که آن را پایگاه مردم ساختی و گردشگاه خزنده ها و چهارپایان نمودی، و آنچه شماره نشوند از دیدنی ها و نادیدنی ها، و پروردگار کوه های لنگر مانند که آن ها را میخ های زمین ساختی، و پشتیبان آفریده ها گردانیدی.

بیان: سقف مرفوع آسمان است، جوّ هوا است و میان آسمان و زمین که به هم پیوسته است و بعضی جوّ مکفوف را هم به آسمان تفسیر کرده اند و ظاهر این است که همان هواء میان آسمان و زمین است که محدود به آسمان شده و در دعاء آمده «و سد الهواء بالسماء»[و بسته هوا را به آسمان]. غاض الماء: فرو کشید و کم شد، و آسمان فرودگاه شب و روز و خورشید و ماه است که در آن نهان می شوند، و اگر به هوا تفسیر شود برای آن است که دیدگاهش هوا است، و گفته اند مقصود از جوّ هوا و فضای میان آسمان ها است که به وسیله آنها واداشته است و چه بسا همان بعد موهوم یا موجودی باشد که جای فلک است و محدود و مضبوط به وجود آسمان ها است، و ممکن است که وصف فرودگاه و دنبال آن برای سقف و جوّ هر دو باشند که به هم پیوسته اند و یکی شمرده شدند چون هر دو محل فی الجمله محل این آثار و اجرامند و جولانگاه ستارگان گردنده اند.

ابن میثم گفته: مقصود از جوّ آسمان است و فرودگاه شب و روز است برای آنکه خورشید را با خود به روی زمین می آورد و شب نهان می شود و از آن می برد و روز نهان می شود، و چون فرودگاه هر دو است، و گفته اند: غیضه بمعنی بیشه است که پر از درخت است و گویا فلک بیشه ای است که در آن درخت، شب و روز می روید، کیدری گفته: مغیض کنایه از کوتاه و بلند شدن شب و روز در فصول سال بر اثر حرکت خورشید است.

و گفته: جو مکفوف هوا است که آسمان مرز آن است و جوّ میان آسمان و زمین است و چنان است که جلوش از تجاوز بسته شده، ابو عمرو گفته: جوّ وادی پهناور است و هر چیز گردی هم، کفّه است به کسر کاف، و مقصود هوا است که حلقه و گرد است، چون درون فلک است که شکل کره دارد، یا مقصود از جوّ فلک

پهناور است و مکفوف یعنی کفه دار، زیرا کفه کهکشان و ستارگان بر آن است، یا مقصود از مکفوف چرخ سخت آفرینش و برکنار از خلل و شکاف است، چون «چمدان بسته» (پایان).

ابن میثم گفته: هر که خواهد معنی گفته آن حضرت «مما یری و مما لا یری»[دیدنی و نادیدنی] را خوب بفهمد، شبانه آتشی خرد در بیابان هنگام تابستان بیفروزد، و بنگرد چه جانوران ناشناسی از انواع جانداران عجیب الخلقه گرد آن می آیند که او و جز او آن ها را ندیده است؛ من گویم چه بسا مقصود از (نادیدنی) آن باشد که به دید در نیاید برای ریزی آن، مانند اتم و یا لطافتش مانند پری و فرشته. و «اعتماد» به معنی اتکاء و تکیه کردن است، زیرا کوه ها جایگاه های بعضی از آن ها است و از آن جا است که منافع آن ها به دست می آید.

17. نهج البلاغه: از نوف بکالی آمده که امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبه ای فرمود: از آفریده ها که گواه اویند، آفرینش آسمان ها است که بی ستون برپایند، و بی تکیه گاه برجایند، آن ها را خواند و گردن گزار و فرمانبردار شدند، نه سستی کردند و نه کندی، و اگر معترف به پروردگاری و دل نهاده به فرمانش نبودند، آن ها را جایگاه عرش خود نمی ساخت، و نه مسکن فرشته هایش، و نه فرازگاه سخن های پاک و کردار خوب آفریده هایش نمی کرد، ستارگانشان را نشانه و راهنمای سرگردان در هر درّه زمین ساخت، پرده های تاریک شب جلوگیر پرتو آن ها نشدند، و سرپوش های سیاه تیر گی ها، آنچه را از روشنی ماه در آسمان ها می افروزد، برنگرداندند. (تا آخر خطبه).

توضیح: مقصود از شواهد، خلق آیات بر آفریدن و نشانه های تدبیر محکم او است، یا گواهی خلق به هستی و تدبیر و دانش او، یا وجود انکار ناپذیر آفریده ها است که نشانه حکمت اویند ... مسکن ملائکه شدند: شاید مقصود از آن ها مقربانند، یا بیشتر آن ها زیرا دسته ای از آن ها ساکن در هوا و زمین و آب هستند، برآمدن سخن پاک و کردار خوب به وسیله بالابردن نویسنده ها نامه اعمال را به آسمان ها است، و اشاره دارد به قول خدای سبحان «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ

يَرْفَعُه»(1) {سخنان پاكيزه به سوى او بالا مى رود، و كار شايسته به آن رفعت مى بخشد} و پذيرائى شان اشاره است به گفته خداى تعالى«ثُمَّ اِسْتَوى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا أَتَيْنا طائِعينَ»(2) {سپس آهنگِ [آفرينشِ] آسمانَ كرد، و آن بخارى بود. پس به آن و به زمين فرمود: «خواه يا ناخواه بياييد.» آن دو گفتند: «فرمان پذير آمديم.» } و سخن در تأويل آيه گذشت.

و گفته اند در اينجا منظور از اعتراف آن ها به ربوبيت پروردگار، گواهى حال ممكن است به نياز به پروردگار و پذيرش قدرتش است، و روشن است كه اگر ممكن نبود و پذيرش قدرت و تدبيرش را نداشت در آن عرشى نبود و مسكن فرشته ها و فرازگاه سخنان پاك و كردار نيك خلق نمى شد(پايان).

و اما اينكه آسمان را مخصوص طاعت نموده و نامى از زمين كه قرين او است نبرده، براى اين است كه ماده او پذيراتر بوده يا شرافت دارد، و منظور از استدلال سرگردان به دره هاى اقطار زمين، اين است كه در رفت و آمد راهنماى آن ها است، يا هر كدام به سوئى مى روند كه ديگرى نمى رود، چون اختلاف مردم در رأى ...

18. كتاب مثنى بن وليد حناط: از أبى بصير آورده كه از امام ششم عليه السّلام از هفت آسمان پرسيد، فرمود: هيچ آسمانى نيست جز اينكه خلقى دارد و ميان آن و آسمان ديگر هم آفريده ها است تا به آسمان هفتم مى رسد، گفتم: زمين ها؟ فرمود: هفت تا است و در پنج تا از آن آفريده هاى خدا است و در دو تا جز هوا نيست.

19. در كتاب زيد نرسى است كه امام ششم فرمود: چون نگاه به آسمان مى كنى بگو: و دعا را ذكر كرده تا گفته: بار خدايا پروردگار سقف مرفوع و دريای خوددار، و چرخ آكنده، و ستارگان مسخر شده، و پروردگار هور بن ايسيّه، رحمت فرست بر محمّد و خاندان محمّد- تا آخر دعاء- گويد: گفتم: هور بن ايسيّه چيست؟

1- 1. فاطر / 10
2- 2. فصلت / 11

فرمود: ستاره ای است کم نور، زیر سه ستاره دنبال بنات النعش، که آن امان است از آنچه گفتم.

20. درّ المنثور: به نقل از هفت کتاب عامّه، از ابن مسعود نقل کرده که گفت: میان آسمان و زمین پانصد سال راه است، و میان دو آسمان 500 سال، کلفتی هر آسمان و زمین هم 500 سال و میان آسمان هفتم تا کرسی 500 سال و میان کرسی تا آب 500 سال و عرش بر روی آب است.(1)

21. کافی: امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: راستی خدا عزّ ذکره چون بخواهد دولت قومی را نیست کند چرخ را می فرماید تا تند بچرخد و آن دولت به اندازه ای شود که او بخواهد.(2)

بیان: فرمان به فلک، کنایه از وسیله سازی برای نابودی دولت آن ها است و چه بسا که دولت ها چرخی جدا داشته باشند از افلاک معروفه، و برای دولت آن ها چند دور تقدیر شده باشد. و چنانچه خدا طولانی شدن مدت آن ها را بخواهد، امر به کند شدن آن در حرکت می نماید و هنگامی که سرعت فنای آن ها را بخواهد امر به سرعت آن می کند.

22. کافی: به سندش از جابر آورده که گفت: ما نزد امام پنجم بودیم و سلطنت بنی امیه را ذکر کردند و امام علیه السّلام فرمود: هیچ کس بر هشام بپا نخیزد، جز اینکه کشته شود، و فرمود: بیست سال پادشاهی کند، گوید: ما بیتابی کردیم، فرمود: چه می شود شما را، چون خدای عزّوجلّ بخواهد سلطنت مردمی را نابود سازد، به فرشته می فرماید گردش چرخ را تند کند، و به اندازه ای که می خواهد برساند.(3)

23. توحید مفضل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل بیندیش در ستارگان و اختلاف حرکاتشان، برخی از مرکز خود جدا نمی شوند و گرد هم می چرخند، و برخی آزادانه در بروج جابجا می شوند و در سیر خود از هم جدا هستند،

1- 1. در المنثور 1 : 44
2- 2. روضه کافی : 163

3- 1. روضه کافی : 394

هر کدام دو گردش مختلف دارند، یکی عمومی به همراه چرخ به سوی مغرب، و دیگری ویژه خود به سوی مشرق، مانند مورچه روی سنگ آسیاب، که سنگ به سوی راست می چرخد و مورچه به سوی چپ می رود و دو حرکت دارند: یکی از خود به سوی پیش و دیگری به ناخواه او است، و سنگ آسیا آن را پس می برد، بپرس از آن ها که می پندارند ستاره ها بیخود و بی سرپرست به این وضع موجود درآمده اند، چرا همه بر جای خود نیستند و چرا همه جابجا نمی شوند؟ چون سر خود بودن یکی است، و چرا دو حرکت جدا با سنجش و اندازه دارند ؟ این خود روشن می کند که روش هر دو دسته به فرمان و تدبیر است نه از روی حکمت و اندازه گیری، نه بیخودی، چنانچه منکرین صانع می پندارند.

و اگر کسی بگوید: چرا برخی ستاره ها، ستاره ثابتند و برخی سیّار، گوئیم اگر همه ثابت بودند، دلالت سیّاره ها از نقل در هر انتقالی وجود نداشت، و نمی شد حوادث جهان را از نقل خورشید و نجوم در منازل خود پیش بینی کرد، و اگر همه سیّاره بودند منزل آن ها شناخته نمی شد و نشانه ای نداشت، زیرا اسیر سیارات و مواقف آن ها به وسیله ستاره های ثابت که بروج را تشکیل می دهند شناخته می شود (که گویند در برج حمل یا ثور است)، چنانچه سیر مسافر در زمین را از منازل ثابت او تشخیص می دهند که به آن ها گذر می کند، و اگر همه جابجا می شدند به یک وضع نظام آن ها مختل می شد، و مقاصدی که از آن ها منظور است نابود می شد، و چه بسا کسی می گفت: این یکنواختی به طوری که ما گفتیم دلیل بی صانع بودن آن ها است، و اختلاف سیر و دگرگونی آن ها و هدف ها که به دست می دهند، دلیلی روشنتر است که تعمّد و تدبیر مدبّر در آن ها حکمفرما است.

بیندیش در این ستاره ها که برخی از سال هویدا می شوند و در برخی نهان می باشند چون ثریا، جوزاء، و دو شعرا، و سهیل که اگر در همه وقت آشکار بودند مردم از آن ها چیزی نمی فهمیدند، و به برخی کارهاشان پی نمی بردند، چنانچه اکنون از طلوع نور و جوزاء می فهمند و از نهان شدن آن ها، و پیدائی و نهانی هر یک، در وقتی جز وقت دیگر برای این است که مردم از هر کدام جداگانه سودی ببرند، و چنانچه نهانی و آشکاری ثریا یک مصلحتی دارند، آشکاری پیوست بنات

النعش هم مصلحت دیگری دارد، و آن این است که مردم در خشکی و دریا برای راه های ناشناخته از آن راهیابی می کنند، چون همیشه در دید چشم است و هر وقت بخواهند به هر جا می خواهند، به آن راهنمائی می شوند.

و این هر دو مصلحت جوئی و برآوردن نیاز است، با اینکه دو گونه اند و در آن ها مقاصد دیگری هم هست، و نشانه اوقات بسیاری از کارهای زندگی هستند، مانند زراعت و درختکاری و سفر خشکی و دریا و پدیده شناسی در آینده از باران و باد و گرما و سرما و به وسیله آن مسافران در شب های تاریک و بیابان های هراسناک و دریاها در شبهای تار راه نمائی می شوند، با اینکه در رفت و آمد آن ها در جگرگاه آسمان و طلوع و غروبشان عبرت ها است، زیرا شتابانترین سیر را دارند، و اگر نزدیک بودند، سرعت آن ها و پرتو فروزنده آن ها دیده ما را خیره می کرد و می ربود چنانچه برق های پیاپی و پریشان گاهی دیده می شوند.

و همچنان اگر مردمی زیر گنبدی باشند و زنجیره ای از چراغ ها بر گرد آن ها به تندی بچرخند، چنان دیده هاشان خیره می شوند که روی بر خاک می نهند، بنگر چگونه گردش آن ها را بسیار دور نموده تا به دیده ها زیان نرسانند و آن ها را دردمند کنند، و پر شتابان کرده تا به اندازه نیاز به سیر خود پس نیفتند و اندک پرتوی به آن ستارگان داده تا در شب هایی که ماه نیست، جای گیر پرتو ماه باشند، و بتوان برای ضرورت در پرتو آن ها شبانه در بیابان ها راه رفت و اگر هیچ روشنی نبود که راهنما باشد، کسی نمی توانست راه را طی کند، بیندیش در این لطف و حکمت که تاریکی را برای نیاز به آن، دولت و مدتی داده و در این میانه کمی روشنی نهاده که برآورنده نیاز باشد، چنانچه شرح دادیم.

بیندیش در این چرخ با خورشید و ماه و ستارگانش و بروجش که در جهان به اندازه و سنجش می چرخد، و این نظام شبانه روز و چهار فصل را پیاپی با انواع جاندار و گیاه طبق مصالح گوناگون پدید می آورد، چنانچه به طور خلاصه برایت بیان کردم، آیا بر خردمندی نهان است که این اندازه گیری های دقیق و درست و با حکمت از مقدّری حکیم است؟

اگر کسی بگوید: این چیزی است که بر حسب تصادف به وجود آمده، باید درباره چرخ آبکشی هم که می گردد و درخت و زراعتی را آب می دهد بگوید به تصادف وجود پیدا کرده و ابزار منظم آن خود به خود پیدا شده. و آیا اگر کسی چنین بگوید مردم به او چه می گویند؟، و بر او انکار می کنند که یک چرخ چوبی که با اندک تدبیری برای اصلاح تکه زمینی است بی صانع و مدبّر باشد، و فرض می شود این چرخ اعظم با حکمتی که وجود دارد و اندیشه از آن عاجز است و همه روی زمین را با آنچه در آن است اصلاح می کند به تصادف پدید شده و صانع و مقدّری نداشته باشد؟، اگر این چرخ معیوب شود چنانچه ابزار صنعت و جز آن معیوب می شوند، چه چاره ای در نزد مردم برای اصلاح آن است؟

بیان: «لاتفارق مراکزها»[از مراکز خود جدا نمی شوند] چه بسا مقصود این است که حرکت آن ها مانند سیّارات روشن نیست، یا اینکه مانند آن ها به هم دور و نزدیک نمی شوند، یا اینکه از بروج خود به در نمی روند، چون بر حسب اصطلاح نقل کواکب، این است که از برخی به برج دیگر روند، چنانچه مقصود از اینکه برخی آزادند، همین است یعنی به طور آشکار از برجی به برجی دیگر می روند.

قول امام علیه السلام«اهمال یک معنی دارد» چه بسا مقصود این است که طبیعت یا دهر که منکران خدا آن را مؤثر در پدید شدن اشیاء می دانند، یک امر بی شعور و بی اراده است و ممکن نیست دو معلول مختلف از آن پدید آید، یا منظور این است که عقل حکم می کند که وجود دو امر منظم با حکمت پدیدار نمی گردد، جز از مؤثری حکیم و متوجه به دقائق حکمت، یا اینکه بی نیازی از علّت و ترجیح بلا مرجح که شما می پندارید در هر دو یکی است پس چرا یکی ثابت است و یکی سیّار و چرا وارونه نیست؟ و معنی اول اظهر است، چنانچه پوشیده نیست.

«دلالت ها باطل می شدند» ظاهر است در اینکه اوضاع نجومی نشانه حوادث می شوند؛ «در بروج ثابته» به حسب ظاهر دلالت دارد که انتقال بروج به اعتبار برابری با نفس شکل های ستاره های هر برجی است، مانند شکل عقرب و میزان، نه جزئی از فلک که این ستاره ها در آن دیده می شوند ولی ممکن است

مقصود بیان حکمت کندی حرکت ستاره ها باشد تا نشانه بودن این اشکال برای بروج درست باشد و لو به اینکه نزدیک آن ها باشند نه در خود آن ها، ولی بعید است.

«دو شعری» جوهری گفته: شعری ستاره ای است که پس از جوزاء در شدت گرما طلوع می کند و دو تا هستند یکی شعری عبور، که در خود جوزاء است و شعری قمیصاء که در ذراع است، عرب می پندارد هر دو خواهر ستاره سهیل اند. (پایان) ...

24. المتهجد: در تعقیب نماز امیرالمؤمنین علیه السّلام: خواستارم از تو به آن نامت که به آن چرخ را روان کردی و آن را نشانه گاه خورشید و ماهت نمودی، و نامت را بر آن نگارش کردی.

25. درّ المنثور: سیوطی به نقل از 19 کتاب خودشان(اهل سنت) از عباس بن عبد المطلب، آورده که گفت: ما نزد پیغمبر صلی اللّه علیه و اله بودیم، فرمود: آیا می دانید میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ گفتیم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: پانصد سال راه، و از هر آسمانی تا دیگری 500 سال راه، و کلفتی هر آسمانی هم 500 سال راه است، و بالای آسمان هفتم دریائی است که از بالا تا پائینش به اندازه میان آسمان و زمین است، سپس بالایش هشت گوزن است که از زانو تا سم آن ها به اندازه از آسمان تا زمین است، و آنگاه بالایش عرش است که از بالا تا پائین به اندازه از آسمان تا زمین است.(1)

26. درّ المنثور: از چند کتاب به سندشان(اهل سنت) از ابی ذرّ آورده که رسول خدا صلی اللّه علیه و اله فرمود: میان آسمان و زمین 500 سال راه است و کلفتی هر آسمانی 500 سال راه، و میان هر دو آسمان 500 سال راه تا آسمان هفتم، و زمین ها هم چنین اند و از آسمان هفتم تا عرش مانند همه این ها است، و اگر گوری برای یار خود بکنید و او را در آن سرازیر کنید، خدا را در آنجا یابید یعنی به آن دانا است.(2)

1- 1. در المنثور 1 : 43
2- 1. در المنثور 1 : 44

27. درّ المنثور: به چند سند دیگر از پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله نقل کرده که گفت: نزد او نشسته بودیم و ابری گذشت، فرمود: می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: این غیابه است، خدا آن را به مردم شهری می راند، که نه او را می پرستند و نه شکر می کنند، می دانید بالایش چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: بالایش موجی است واداشته، و سقفی نگهداشته، می دانید بالای آن چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: آسمانی دیگر، می دانید میانشان چه اندازه است؟ گفتند خدا و رسولش داناترند، فرمود: 500 سال راه، تا هفت آسمان شمرد و فرمود میان هر دو 500 سال راه است.

سپس فرمود: می دانید بالای آن ها چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: عرش است، می دانید میان آن دو چه اندازه است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: چون میان دو آسمان، سپس فرمود: می دانید این چیست؟ این زمین است، می دانید زیر آن چیست؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: زمین دیگر و میان هر دو 500 سال راه تا هفت زمین برشمرد که میان هر دو زمین 500 سال راه است.(1)

28. درّ المنثور: از عبد اللَّه بن عمر آورده که نگاهی به آسمان کرد و گفت:

تبارک اللَّه. چه سپید است، و دومی سپیدتر است از آن و همچنان تا رسید به هفت آسمان، و بالای آسمان هفتم آب آفریده و عرش را بالای آب نهاده و بالای آسمان دنیا خورشید و ماه و ستاره ها و شهاب های راننده نهاده است.(2)

29. درّ المنثور: از ابن عباس آمده که مردی گفت: یا رسول اللَّه این آسمان چیست؟ فرمود:

موجی واداشته از شما.(3)

30. درّ المنثور: از ربیع بن انس نقل شده که گفت: آسمان دنیا موجی است واداشته، و دومی مرمری است سپید و سومی آهن، و چهارم مس، پنجم نقره، ششم

1- 1. در المنثور 1 : 44
2- . همان
3- . در المنثور 1 : 44

طلا، هفتم یاقوت سرخ، بالایش بیابان های نور، و بالایش را جز خدا نمی داند و بر حجب فرشته ای گماشته شده به نام «میطاطروش».(1)

31. درّ المنثور: از سلمان فارسی رحمه الله علیه آورده که

فرمود: آسمان دنیا از یک دانه زمرد سبز است به نام «رفیعا» و دوم از نقره سپید است به نام «اذقلون» و سوّم از یک دانه یاقوت سرخ به نام «قیدوم»، چهارم از یک درّ سفید به نام «ماعونا» پنجم از طلای سرخ به نام «دیقا» ششم از یاقوت زرد به نام «دفنا» هفتم از نور به نام «عربیّا».(2)

32. درّ المنثور: و از امام علی علیه السّلام آمده است که فرمود: نام آسمان دنیا رفیع است و نام آسمان هفتم ضراح.(3)

33. درّ المنثور: از ابن عباس آمده است که سید آسمان ها آن است که عرش بر آن است و سید زمین ها آنکه شما بر آنید.(4)

34. درّ المنثور: شعبی گفت: ابن عباس در پاسخ پرسش جحدری که از او پرسیده بود آسمان چیست؟ نوشت: آسمان از موجی است واداشته.(5)

35. درّ المنثور: از حبه عرنی آمده که گفت: شنیدم علی علیه السّلام یک روز سوگند می خورد: سوگند به آن که آسمان را از دود و آب آفریده است.(6)

36. درّ المنثور: و از کعب که گفت: آسمان سپیدتر از شیر است.(7)

37. درّ المنثور: و از سفیان ثوری که گفت: زیر زمین یک صخره است و به ما رسیده که سبزی آسمان از آن است.(8)

1- . در المنثور 1 : 44
2- . در المنثور 1 : 44
3- . در المنثور 1 : 44
4- . همان
5- . همان

6- . همان
7- . همان
8- . همان

38. درّ المنثور: از قتاده در بیان قول خدا «فسویهن سبع سموات» {آن ها را به صورت هفت آسمان ساخت} که بعضی از آن ها بر یک دیگرند و میان هر دو آسمانی 500 سال راه است.(1)

39. درّ المنثور: از ابن جبیر است که هرقل نوشت به معاویه و گفت: اگر در میان آنان چیزی از نبوت به جا مانده است به من پاسخ دهند از آنچه می پرسم، و نوشت و پرسید از کهکشان، و از رنگین کمان، و از جایی که جز یک ساعت خورشید بر آن نتابیده است، گوید: چون نامه به معاویه رسید، به همراه پیک گفت: گمان نمی کردم که تا امروز کسی این پرسش را از من بکند، کی می تواند پاسخ آن را بدهد؟ گفتند: ابن عباس، معاویه نامه را پیچید و نزد ابن عباس فرستاد و او در جواب نوشت: اما رنگین کمان، امان مردم زمین است از غرق، و کهکشان در آسمان است که از آن شکافته و اما آنجا که جز یک ساعت آفتاب بر آن نتابیده، دریائی است که برای بنی اسرائیل باز شد تا از آن گذشتند.(2)

40. درّ المنثور: از ابی صالح در تفسیر قول خدا «کانتا رتقا ففتقناهما»(3) {هر دو بسته بودند و آن ها را گشودیم} فرمود: یک آسمان بود و گشوده شد و هفت آسمان شد، و یک زمین بود، از آن هفت زمین برگشاده شد.(4)

41. درّ المنثور: از حسن و قتاده: هر دو [آسمان]با هم بسته بودند و خدا با این هوا میان آن ها را جدا کرد.(5)

42. درّ المنثور: از ابن جبیر: که آسمان ها و زمین ها بسته بودند و به هم چسبیده و چون خدا آسمان را بالا برد و از زمین دورش کرد، گویا آن را گشود [که این گشودن همان است که] خدا یاد کرده است.(6)

1- . در المنثور 1 : 44
2- . در المنثور 1 : 69
3- 2. انبیاء / 30
4- . در المنثور 4 : 317
5- . همان
6- . همان

43. درّ المنثور: از ابن عباس در تفسیر قول خدا «و السماء ذات الحبک» {سوگند به آسمان مشبک} گفت: مقصود زیبائی و استواری آن است.(1)

44. درّ المنثور: باز از او روایت است که: دارای خرمی و زیبائی است و اینکه ساختمانش چون تگرگ به هم پیوسته است.(2)

45. درّ المنثور: در روایت دیگری از او آمده است که راه هایی و خلق نیکو دارد.(3)

46. درّ المنثور: از علی علیه الصلاه و السّلام آمده است که آن آسمان هفتم است.(4)

47. درّ المنثور: خوش آفرینش و آراسته به ستارگان است.(5)

48. از ابی الطفیل است که ابن کوّاء از امیر المؤمنین علی علیه السّلام از کهکشان پرسید فرمود: آن درخت (رودخانه) آسمان است، و آسمان از آن آبی سیل آسا فرو ریخت و سپس این آیه را خواند که «فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ بِماءٍ مُنْهَمر»(6) {پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.}

49. از ابن عباس در تفسیر قول خدا «فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه»(7) {در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است}، آمده است که گفت نهایت امر او از فروترین زمین ها تا بالای هفت آسمان 50 هزار سال است، و روز هزار سال، به این معنا است که فرمانش از آسمان به زمین می آید و از زمین در یک روز به آسمان برمی آید، و این خودش مسافت هزار سال است زیرا میان آسمان و زمین 500 سال راه است.

1- . همان
2- . همان
3- . درالمنثور 4 : 317
4- . همان 6 : 112
5- . همان 6 : 112
6- . قمر / 11

7- . معارج / 4

50. درّ المنثور: نیز از او است که کلفتی هر زمینی 500 سال راه است، و میان هر زمین و زمین دیگر 500 سال و میان دو آسمان 500 سال و کلفتی هر آسمان 500 سال، و این می شود 14 هزار سال، و میان آسمان و عرش 36 هزار سال، و این است معنی قول خدا «در روزی که 50 هزار سال است».(1)

51. درّ المنثور: از وهب است که اندازه از فروترین زمین تا عرش 50 هزار سال است.(2)

52. درّ المنثور: از حسن در تفسیر قول خدا «سبع سموات طباقا» {هفت آسمان برابر} آمده است که گفت: برخی بالای یکدیگرند، هر آسمان و زمینی خلق است و امر.(3)

53. درّ المنثور: از ابی ذر است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ» را تا پایان خواند، سپس فرمود: راستی من می بینم آنچه را شما نمی بینید و می شنوم آنچه را شما نمی شنوید، آسمان سنگین است و می سزد که سنگین باشد، در آن جای چهار انگشت نیست جز آنکه فرشته ای در آن سر به سجده دارد، به خدا اگر آنچه می دانم می دانستید کم می خندیدید و پر می گریستید، و با زنان هم بستر نمی شدید که کام گیرید، و به تپه ها بر می آمدید و به خدای عزوجل پناهنده می شدید.(4)

54. درّ المنثور: از علی علیه السّلام است که فرمود: سقف مرفوع آسمان است و بحر مسجور دریائی در آسمان است که زیر عرش است.(5)

بیان: در نهایه گفته: «الوعول» و «الاوعال» قله های رأس کوه هستند و واحد آن ها «وعل» به کسره عین است و در تفسیر قول خداوند این حدیث از این جا آمده که فرموده «و یحمل عرش ربک یومئذ فوقهم ثمانیه»(6)[وعرش پروردگارت را

1- . در المنثور 6 : 264
2- . همان 6 : 264
3- . همان 6 : 268

4- . در المنثور 6 : 297
5- . همان 6 : 118
6- 3. الحاقه / 17

آن روز هشت فرشته برمی دارند] گفته شده هشت وعل یعنی هشت فرشته که به صورت رأس و قله های کوه هستند. این گفته «لوجدتم الله ثمه» یعنی نسبت خداوند سبحان به عرش و تحت آن و همه اماکن متساوی است از آن حیث که به ذات خود در هیچیک از آن اشیاء حاصل نیست، و به جمیع آن ها احاطه علمی و قدرتی دارد. و طیبی گفته: در آنچه که روایت کرده اند:«لو دلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله» «دلیتم» یعنی ارسال شوید و بر خدا یعنی بر علم و قدرت و سلطنتش و در نهایه آمده است: «غیابه» هرچیزی است که روی سر انسان سایه می اندازد، مانند ابر و غیر آن.(پایان) «موج مکفوف» طیبی گفته: یعنی از استرسال و رهایی بازداشته شده است. خدا آن را حفظ کرده از اینکه بر روی زمین بیفتد، و آن معلق و بدون ستون است مانند موج بازداشته شده.

55. درّ المنثور: از علی علیه السّلام در تفسیر قول خدا «فلا اقسم بالخنس» {نه، نه، سوگند به خنّس» آمده است که فرمود: آن ها ستارگانند که شب نمایانند و روز نهان شده و دیده نمی شوند.(1)

56. درّ المنثور: از علی علیه السّلام آمده است که در تفسیر قول خدا «فلا اقسم بالخنس» {نه، نه، سوگند به خنّس} فرمود: پنج ستاره اند زحل، عطارد، مشتری، بهرام، زهره، و نیست ستاره ای که کهکشان را بپیماید جز این ها.(2)

57. درّ المنثور: از ابن عباس است که: خنس ستاره هایند که کهکشان را به مانند اسب روان می پیمایند.(3)

58. درّ المنثور: از ابن عباس در قول خدا «بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ» آمده است که گفت ستاره های هفتگانه اند: زحل، بهرام، عطارد، مشتری، زهره، خورشید و ماه، خنوس آن ها برگشت آن ها به روی زمین و کنوسشان نهانی آن ها در روز است.(4)

1- . همان 6 : 320
2- . در المنثور 6 : 320
3- . همان 6 : 321
4- . همان 6 : 320

59. درّ المنثور: از أعمش است که شاگردان عبد اللَّه در تفسیر قول خدا «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ» می گفتند یعنی آسمان دارای کاخ ها.(1)

60. درّ المنثور: أبی صالح گفته: «ذاتِ الْبُرُوجِ» ستاره های بزرگند.(2)

61. درّ المنثور: از جابر بن عبد اللَّه آمده که پرسش شد پیغمبر صلی اللَّه علیه و اله از سماء ذات البروج، در پاسخ فرمود: ستاره ها و پرسش شد از اینکه «الذی جعل فی السماء بروجا» {آنکه در آسمان ها بروج نهاده} فرمود: بروج ستاره ها هستند، گفته شد: بروج مشیده چیست؟ فرمود: کاخ ها.(3)

62. درّ المنثور: از قتاده در قول خدا «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ» گفت بروج آن ستارگان آن است و «یوم موعود» روز قیامت است و «شاهد و مشهود» دو روز معظم خدا در دنیا است، به ما می گفتند که «شاهد» روز قیامت است، و مشهود: روز عرفه می باشد.(4)

63. درّ المنثور: از حسن در تفسیر قول خدا «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ» آمده است که گفت: زیور شده به آفرینش خوب، و سپس به ستاره ها، و در «یوم موعود» گفت: روز قیامت است.(5)

64. درّ المنثور: از مجاهد در مورد «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ» آمده که گفت: دارای ستاره ها، در «شاهد و مشهود» گفت شاهد آدمی زاده است و مشهود روز قیامت.(6)

یک فائده: [در باره ابعاد ستارگان و سیارات]

دانشمندان هیئت ابعاد(7) را چنین گفته اند:

1- . همان 6 : 331
2- . همان
3- . در المنثور 6 : 331
4- . در المنثور 6 : 331
5- . در المنثور 6 : 331
6- . در المنثور 6 : 331

7- . ابعاد در هیئت جدید، قطر ماه 579 فرسخ و جرمش 7/ 1* 7/ 1 جرم زمین قطر عطارد 805 فرسخ، و جرمش 24/ 1 زمین، قطر زهره 2016 فرسخ، و جرمش 10/ 9 جرم زمین، قطر مریخ 1200 فرسخ، و جرمش 1300 برابر زمین، قطر مشتری 11500 فرسخ، و جرمش 1300 برابر زمین، و آن بزرگترین سیاره است، قطر زحل 10000 فرسخ، و جرمش 950 برابر زمین، همه این ها تقریبی است، و چون در این حساب ها مسامحه می شود، در تعیین اندازه اختلاف بسیار است، و شماره های دیگری هم جز آنچه بیان شد گفته اند.

دوری سطح زیرین فلک قمر از مرکز عالم 41936 فرسخ، دوری سطح زیرینش که چسبیده به سطح زیرین فلک عطارد است به گمان آن ها 85703 فرسخ، دوری سطح زیرین فلک زهره 275380 فرسخ، دوری سطح زیرین فلک خورشید، 40934 + 18 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک مریخ 1027934 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک مشتری 4770672 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک زحل 23991215 فرسخ و دوری سطح زیرین فلک ثوابت 33509188 فرسخ، و دوری سطح زیرین فلک اعلی 33524609 فرسخ، و دوری سطح زیرین آن را جز خدا تبارک و تعالی و کسی که به او وحی کند نمی داند.

گفته اند: قطر ماه 731 فرسخ است و جرمش 7/ 1* 6/ 1 از جرم زمین، و گفته اند: 39/ 1 آن است، قطر عطارد 109 فرسخ، و جرمش 12769/ 1 جرم زمین، قطر زهره 965 فرسخ و جرمش 3/ 1* 9/ 1 جرم زمین، و گفته اند: 37/ 1 جرم زمین است، قطر خورشید 17538 فرسخ و جرمش 328 برابر جرم زمین، و گفته شده 166 برابر، قطر مریخ 3795 فرسخ، و جرمش 3 برابر جرم زمین، و گفته شده 2/ 1 1 آن است، قطر مشتری 14596 فرسخ، و جرمش 188 برابر زمین، و گفته شده 4/ 1 82 آن است، قطر زحل 14435 فرسخ، و جرمش 182 برابر زمین و گفته شده 77 برابر.

ستاره های رصد نشده را جز خدای تعالی و حججش نمی دانند و آنچه رصد شدند 1022 ستاره است، که بزرگترشان را «نود و هشت و یک ششم» برابر زمین دانسته اند و خردتر را 23 برابر زمین و آن ها را شش پایه نمودند که هر پایه یک ششم قطر از پایه بالا کمتر است، در پایه نخست بزرگتر 15 ستاره دارد، دوم 45، و سوم 208 و چهارم 474، و پنجم 217، و ششم 49، و 14 ستاره هم درون پایه اند، نه کم نور به نام تیره، و پنج ابری که گویا تکه ابرند، و بسا سه تا بر آن ها افزوده شود به نام «صفیره».

سپس صورت هائی برای شناساندن ستارگان توهم کرده اند، که این ستارگان در میان آنند یا بر خطوط تصویری آن یا نزدیک به آن، و آن ها 48 صورتند، 21 در شمال، 12 بر منطقه که صورت های بروج مشهوره اند (حمل و ثور- تا آخر- و 15 در جنوب، این است آنچه گفته اند و از قواعد خود درآورده اند، و خدای تعالی حقائق امور را می داند.

و برخی از آن ها گفته اند: تا کسی بگوید 1، سطح زیرین فلک أعظم 1732 فرسخ طی می کند، پس خدا می داند که سطح زبرینش چه اندازه طی می کند، این شتابانترین حرکات است، و از مشرق به سوی مغرب است، و در یک شبانه روز تقریباً یک دور می گردد، و دو قطبش را دو قطب جهان می نامند و منطقه اش را معدّل النهار که جهان را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می کند.

و دائره های کوچک و برابر که از هر نقطه در دو سویش رسم می شود، مدارات یومیه نام دارند، و حرکات دیگر ستارگان، همه از مغرب به سوی مشرق اند، که مخصوص به ستاره هایند و به ترتیب بروج (از حمل به ثور و از آن به جوزا- تا آخر-) و کندتر از همه حرکت فلک ثوابت است که ممثّل همه افلاک به همراه آن اند و در هر 25200 سال یک چرخ می زند، و در هر سال ده فرسخ و تا 50 سال حرکت آن ها احساس نمی شود و واقف به نظر می آیند، و دو قطبش را دو قطب بروج می خوانند و منطقه اش، منطقه البروج که معدل النهار را در دو نقطه اعتدال بهاری و پائیزی قطع می کند و دورترین اجزائش را به آن نقطه، انقلاب تابستانی و زمستانی می گویند و نهایت این دوری منطقه البروج را از معدل، میل کلی گفته اند و طبق رصد نو 23 درجه و 30 دقیقه است، و با این چهار نقطه (2 اعتدال و 2 انقلاب) منطقه البروج چهار بخش می شود که خورشید در هر فصلی یکی از آن ها را طی می کند.

و مدارات خرد موازی دارد، مانند دائره معدل که آن ها را مدارات عرض می خوانند، و در هر بخشی از این چهار بخش دو نقطه فرض شده که آن را به سه بخش برابر می کنند و 12 برج پدید می گردد، که حمل و ثور و جوزاء بهاری باشند، و سرطان و اسد و سنبله تابستانی، و میزان و عقرب و قوس پائیزی، و جدی و دلو و

عقرب زمستانی و با حرکت خاصه خورشید در این بروج چهار فصل هر سال پدید می آیند.

و ماه در هر «بیست و هفت روز و یک سوم» تقریباً همه این بروج را می چرخد و عطارد و زهره تقریباً در یک سال، و مریخ در یک سال و ده ماه و 21 روز و 22 ساعت و 50 دقیقه، و مشتری در 11 سال و 2 ماه و 13 روز و 11 ساعت و نه دقیقه و محقق طوسی رحمه الله علیه گفته در 12 سال تقریباً، و زحل در 30 سال؛ به خورشید و ماه نیران می گویند، و به زحل و مشتری علویان، و به عطارد و زهره، سفلیّان، مشتری و زهره را دو سعد می خوانند، و زحل و مریخ را دو نحس می گویند.

سپس حکماء قدیم گفته اند: هر کدام از افلاک سبعه سیّاره افلاک در درون خود جدا از آن فلک کلّ، جزء دارند، با حرکتی جز حرکت آن برای اینکه حرکت این کواکب گاهی بسیار تند است و گاهی کند و گاهی میانه و گاهی راستا و گاهی متوقّف و گاهی در برگشت، بعضی دور نقطه ای جز مرکز زمین حرکت متشابه دارند، یعنی در ازمنه برابر، زاویه های برابر و کمانه های برابر طی می کنند، و گاهی به آن نزدیک اند و گاهی دور و اختلافات دیگر هم دارند که باید ناشی از تعدد افلاک آن ها باشد، برای فلک خورشید یک فلک جزء گرد زمین ثابت کرده اند که مرکزی بیرون از مرکز عالم دارد و به سوی فلک کلی میل دارد که سطح بالایش با سطح فلک کلی در یک نقطه به نام اوج چسبیده است و سطح زیرینش با سطح زیرین فلک کلی در یک نقطه به نام حضیض چسبیده است و به این سبب از فلک کلی دو تکه هلالی جدا می شوند که نهایت کلفتی آن دو، برابر فاصله دو مرکز است و یکی حاوی فلک خارج مرکز است و دیگری درون آن است و محوی حاوی از سمت اوج نازک است و از سمت حضیض کلفت و محوی برعکس و هر دو را متمم می خوانند و جرم خورشید، در کلفتی خارج مرکز در نیمه میان دو قطب جایگیر است و چسبیده به دو سطح آن در دو نقطه زیر و بالا است.

و افلاک کواکب علویه و زهره همه به همین صورت اند، جز اینکه تداویری دارند که در خارج مرکز آن ها قرار دارد مانند همان خارج مرکز خورشید و در دو

نقطه با فلک خود به هم چسبیده اند، و فلک قمر هم، چنین است جز اینکه او را فلک دیگری است که مرکزش مرکز عالم است و محیط به همه افلاک دیگر است به نام جوزهر و اما عطارد مرکز فلک خارج مرکزش، جز مرکز عالم است و آن را مدیر می خوانند و آن در کلفتی فلک کل آن است که مرکزش مرکز عالم است و او را دو خارج مرکز باشد، و دو اوج و دو حضیض و چهار متمم دارد؛ افلاک کلی را ممثل می خوانند که با منطقه البروج هم مرکز و هم حرکت و هم منطقه و هم قطب اند، و خارج مرکزها را جز مدیر عطارد، همه حامل می نامند، و دورترین بعد تدویرها را ذروه می نامند، و نزدیکتر را حضیض می گویند.

این است آنچه قدماء در اینجا گفته اند، ولی متأخرین افلاک جزئیه دیگری قائلند، برای حل مشکلات این فن که ما آن ها را ذکر نکردیم و متعرض جهات حرکات این افلاک و اندازه آن ها و قطب ها و دوائر آن ها و هم منطقه های آن ها که در کتب أهل هیئت مذکور است نشدیم، چون مناسب این کتاب نیست، و هر آنچه گفته اند بر پایه توهمات و خیالات، برای درست کردن حرکات کواکب است، و در بسیاری از آن ها هم باز سرگردان مانده اند و حقیقت آن ها را جز آفریننده آن ها و کسانی که خدا علمش را به آن ها داده از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام نمی دانند.

باب نهم : در خورشید و ماه و احوال و صفات آن ها و در شب و روز و آنچه به آن ها وابسته است

آیات:

- يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج.(1) {درباره [حکمت] هلال ها [ی ماه] از تو می پرسند، بگو: «آن ها [شاخصِ] گاه شماری برای مردم و [موسم] حجّ اند.» }

- تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ.(2) {شب را به روز در می آوری، و روز را به شب در می آوری. }

- فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیم.(3) {[هموست که] شکافنده صبح است، و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده. این اندازه گیریِ آن توانای داناست. }

- یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمْرِه.(4) {روز را به شب- که شتابان آن را می طلبد- می پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد]. }

- هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِکَ إِلاَّ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ * إِنَّ فی اخْتِلافِ

1- 1. بقره / 189
2- 2. آل عمران / 27
3- 3. انعام / 96
4- 4. اعراف / 54 .

اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ.(1) اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزل هایی معین کرد تا شماره سال ها و حساب را بدانید. خدا این ها را جز به حقّ نیافریده است. نشانه ها [ی خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند. به راستی، در آمد و رفتِ شب و روز و آنچه خدا در آسمان ها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند دلایلی [آشکار] است.} و همچنین فرموده است:«هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُون»(2) {اوست کسی که برای شما شب را قرار داد تا در آن بیارامید و روز را روشن [گردانید]. بی گمان، در این [امر] برای مردمی که می شنوند نشانه هایی است.

- وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی-الی قوله- یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهار.(3) {و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند ... روز را به شب می پوشاند.}

- وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دائِبَیْنِ وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهار.(4) {و خورشید و ماه را- که پیوسته روانند- برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخّر شما ساخت.}

- وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُون.(5) {و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخّر شده اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست.}

- وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ وَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصیلا.(6) و

1- . یونس / 5-6
2- . همان / 67
3- . رعد / 2-3
4- . ابراهیم / 33
5- . نحل / 12

6- . اسراء / 12

شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن،] فضلی از پروردگارتان بجویید، و تا شماره سال ها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.}

- حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً-الی قوله- حَتَّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً.(1) {تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند، و نزدیک آن طایفه ای را یافت... تا آن گاه که به جایگاهِ برآمدنِ خورشید رسید. [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.}

- وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ.(2) {و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند.}

- ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ.(3) {این بدان سبب است که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد، و خداست که شنوایِ بیناست.}

- وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ أَفَلا تَعْقِلُونَ.(4) {و اختلاف شب و روز از اوست. مگر نمی اندیشید؟}

- یُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فی ذلِکَ لَعِبْرَهً لِأُولِی الْأَبْصار.(5) {خداست که شب و روز را با هم جابجا می کند. قطعاً در این [تبدیل] برای دیده وران [درس] عبرتی است.}

- أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً * ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً * ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَیْنا قَبْضاً یَسیراً * وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ

1- . کهف / 86-90

2- . انبياء / 33
3- . حج / 61
4- . مؤمنون / 80
5- . نور / 44

سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُورا.(1) {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟ و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد، آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم. پس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی گیریم. و اوست کسی که شب را برای شما پوششی قرار داد و خواب را [مایه] آرامشی. و روز را زمان برخاستن [شما] گردانید.} و همچنین فرموده است:«تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنیراً* وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً»(2) {[فرخنده و] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج هایی نهاد، و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد. و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.}

- أَمَّنْ یَهْدیکُمْ فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ.(3) {یا آن کس که شما را در تاریکی های خشکی و دریا راه می نماید.} و همچنین فرموده است:«أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُون»(4) {آیا ندیده اند که ما شب را قرار داده ایم تا در آن بیاسایند، و روز را روشنی بخش [گردانیدیم]؟ قطعاً در این [امر] برای مردمی که ایمان می آورند مایه های عبرت است.}

- قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَرْمَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتیکُمْ بِضِیاءٍ أَ فَلا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمُ النَّهارَ سَرْمَداً إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتیکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فیهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ * وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْکُنُوا فیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.(5) {بگو: «هان، چه می پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟ آیا نمی شنوید؟» بگو: «هان، چه می پندارید اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما

1- . فرقان / 45-47
2- . فرقان / 61-62
3- . نمل / 63
4- . نمل / 86
5- . قصص / 71-73

شبی می آورد که در آن آرام گیرید، آیا نمی بینید؟»و از رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این [یک] بیارامید و [در آن یک] از فزون بخشی او [روزی خود] بجویید، باشد که سپاس بدارید. }

- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.(1) {و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را [چنین] رام کرده است؟» حتماً خواهند گفت: «اللّه» پس چگونه [از حقّ] بازگردانیده می شوند؟ }

- وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.(2) {و از نشانه های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز و جستجوی شما [روزی خود را] از فزون بخشی اوست. در این [معنی نیز] برای مردمی که می شنوند، قطعاً نشانه هایی است. }

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ.(3) {این [ها همه] دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است، و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است. }

- يُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ.(4) {شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا هنگامی معیّن روانند این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی از آنِ اوست. }

- وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ*وَ الشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ*وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَديمِ*لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغی لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.(5) و

1- . عنکبوت / 61
2- . روم / 23
3- . لقمان / 29

4- . فاطر / 13
5- . يس / 37-40

نشانه ای [دیگر] برای آن ها شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند. و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیرِ آن عزیز دانا این است. و برای ماه منزل هایی معین کرده ایم، تا چون شاخکِ خشکِ خوشه خرما برگردد. نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند. }

- وَ رَبُّ الْمَشارِقِ.(1) {و پروردگار خاورها. }

- خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ.(2) {آسمان ها و زمین را به حقّ آفرید. شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدّتی معیّن روانند. آگاه باش که او همان شکست ناپذیر آمرزنده است. }

- اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ.(3) {این است خدا، پروردگار شما [که] آفریننده هر چیزی است: خدایی جز او نیست. پس چگونه [از او] بازگردانیده می شوید؟ }

- وَ مِنْ آياتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.(4) {و از نشانه های [حضورِ] او شب و روز و خورشید و ماه است نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه، و آن خدایی را سجده کنید که آن ها را خلق کرده است اگر تنها او را می پرستید. }

- الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ.(5) {خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند. } و همچنین فرموده است:«رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ*فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ»(6) {پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را

1- . صافات / 5
2- . زمر / 5

3- 3. غافر / 61
4- 1. فصلت / 37
5- 2. رحمن / 5
6- . رحمن / 17-18

منکرید؟ }

- يُولِجُ اللَّيْلَ فِی النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّيْلِ.(1) {شب را در روز درمی آورد و روز را [نیز] در شب درمی آورد. }

- فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِب.(2) {[هرگز،] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم. }

- وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجاً.(3) {و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش گردانید و خورشید را [چون] چراغی قرار داد. }

- كَلاَّ وَ الْقَمَرِ*وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ*وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ*إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ.(4) {نه چنین است [که می پندارند!] سوگند به ماه، و سوگند به شامگاه چون پشت کند، و سوگند به بامداد چون آشکار شود، که آیات [قرآن] از پدیده های بزرگ است. }

- وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً * وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً * وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً * وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً * وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً.(5) {و خواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم. و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. و بر فرازِ شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم.و چراغی فروزان گذاردیم.

- إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ*وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ –الی قوله تعالی- وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ*وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ.(6) {آن گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند... سوگند به شب چون پشت گرداند، سوگند به صبح چون دمیدن گیرد. }

- وَ الْفَجْرِ*وَ لَيالٍ عَشْرٍ*وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ*وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ.(7) {سوگند به سپیده دم، و به شب های دهگانه، و به جُفت و تاق، و به شب، وقتی سپری شود. }

1- . حدید / 6
2- . معارج / 40
3- . نوح / 16

4- . مدثر / 32-35
5- 4. نبأ / 9-13
6- 1. تكوير / 1-18
7- . فجر / 1-4

- وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها*وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها*وَ النَّهارِ إِذا جَلاَّها*وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها.(1) {سوگند به خورشید و تابندگی اش، سوگند به مَه چون پی [خورشید] رَوَد. سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند، سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد. }

- وَ الضُّحی*وَ اللَّيْلِ إِذا سَجی.(2) {سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد. }

- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ*مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ*وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ.(3) {بگو: «پناه می برم به پروردگار سپیده دم، از شرّ آنچه آفریده، و از شرّ تاریکی چون فراگیرد. }

تفسیر:

«و یسئلونک عن الاهله» {و از تو درباره ماه های نو می پرسند } بیضاوی در تفسیرش گفته: معاذ بن جبل و ثعلبه بن غنم از او پرسیدند، چرا ماه نو مانند رشته ای باریک برمی آید؟ سپس می افزاید تا تمام گردد و باز پیوسته می کاهد تا چون آغاز خود باز آید، سپس این آیه نازل شد «قل هی مواقیت للناس و الحج» {برای وقت شناسی مردم و برای حج } آن ها از حکمت اختلاف حال ماه پرسیدند و خدا پاسخ داد، حکمت روشن آن رعایت وقت شناسی مردم و رعایت وقت اداء و یا قضاء حج است و در تفسیر «تولج اللیل فی النهار» {فرو می بری شب را در روز) گفته فرو بردن شب و روز در یکدیگر به این است که دنبال هم اند یا فزون و کم می شوند.

و در آیه «فالِقُ الْإِصْباحِ» گفته: یعنی شکافنده عمود سپیده از تاریکی شب یا از روشنی روز شکافنده تاریکی بامداد ... «جاعل اللیل سکنا» {و شب را مایه آرامش ساخت } که از رنج روز در آن برای آسایش ساکن می شوند، یا مردم به مسکن خود می روند و این کار پیوسته در هر زمانی باشد، و خورشید و ماه را دوره

1- . شمس / 1-4
2- . ضحی / 1-2
3- . فلق / 1-3

دوره گردش داد تا وقت را شماره کنند و اندازه آن ها را مضبوط نمود و در قول خدا «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ» گفته: یعنی بپوشاندش به او و وارونه اش را نگفته چون معلوم است یا از خود لفظ با اختلاف قرائت برمی آید ... (پایان).

رازی در تفسیرش گفته: در قول خدا «یَطْلُبُهُ حَثِیثاً» {او را شتابان دنبال می کند} بدان که خدا این حرکت را به سرعت و شدت وصف کرده و آن را سزد، زیرا دنبال هم بودن شب و روز همانا به حرکت فلک اعظم است و این تندترین حرکات و سخت ترین آن ها است، و بررسی کنندگان موجودات گفته اند: چون آدمی به تندی تمام بدود تا یک گام بردارد و بنهد، فلک أعظم 3 هزار میل راه می رود و بنابراین حرکت او در نهایت شتاب و شدّت است، و برای این خدا فرمود «شتابان به دنبال او است»(1) و در آن نکته سنجی ها است:

1. خورشید خودش یک حرکتی دارد در یک سال تمام که سال خورشیدی از آن است و حرکتی دیگر دارد به وسیله فلک أعظم که در یک شبانه روز می چرخد، چون این را دانستی، گوئیم شب و روز زائیده حرکت خود خورشید نیستند، بلکه از حرکت بلندترین آسمان به نام عرش هستند، و برای همین چون عرش را ذکر کرد که «ثم استوی علی العرش» {سپس بر عرش استوار شد} بدان وابسته که «یغشی اللیل النهار» {بپوشاند شب، روز را} تا آگهی دهد که شب و روز از حرکت عرش[فلک دورتر] اند نه حرکت خورشید و ماه.

2. چون خداوند کیفیت آفرینش آسمان ها را شرح داد فرمود: «فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها»(2) { پس آنها را [به صورت] هفت آسمان، در دو هنگام مقرّر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود} و این دلیل است که خدا هر کدام را مخصوص به یک لطیفه ربانیه از عالم امر نمود و آن اشاره است به اینکه هر چه جز خدا یا از عالم خلق است و یا از عالم امر، آنچه از عالم خلق است به معنی تقدیر جسم است و جسمانی و اندازه معین

1- 1. این بر اساس فرضیه هیئت بطلمیوسی است، و برای فیثاغورس و پیروانش و هیئت جدید، شب و روز از حرکت وضعی زمین هستند.

2- . فصلت / 12

دارد، و هر چه بی حجم و اندازه است از عالم ارواح و عالم امر است، و این دلیل است که هر جرم فلکی و همه ستارگان عالم خلق، مخصوص به فرشته ای از عالم امر هستند، و اخبار صحیحه هم بر آن دلالت دارند، چون اخباری که گویند خدا فرشته هایی دارد که خورشید و ماه را هنگام طلوع و غروب می چرخانند، و همچنان ستارگان دیگر را، و نیز قول خدای سبحان « وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ»(1) {و عرش پروردگارت را آن روز، هشت [فرشته] بر سر خود بر می دارند}، اشاره است که فرشته های حافظ عرش هشت نفر اند و با دقت نظر باید گفت که تمام عالم خلق مسخر خدایند، و تمام عالم امر به تدبیر خدایند، و روحانیات به تقدیر او بر جسمانیات تسلّط دارند، و از این رو فرمود: «الا له الخلق و الامر»(2) { آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آنِ اوست.}

سپس مسخر بودن خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او چند وجه دارد:

1. دلیل آوردیم که همه جسم ها مانند هم اند، و چون چنین باشند اختصاص جسم خورشید به این روشنی خاص و تابندگی خیره آور و گرمی سخت و تدبیر عجیب در عالم علوی و سفلی، باید به تدبیر خدای حکیم توانا باشد که این اوصاف را خاص او ساخته و جسم هر کدام از کواکب و نور داران در پذیرش این نیروها و خواص، مسخّر آن مدبّر حکیم باشند.

2. هر کدام از ستارگان ثابت و سیّار حرکت کندی دارند از مغرب به مشرق، و حرکت تندی بر عکس به دنبال حرکت فلک أعظم، و خدا به آن نیروئی بیش از دیگر افلاک داده و آن را مسلّط بر چرخاندن همه آن ها به زور از مشرق به مغرب کرده، و همه مسخر آنند. گویم: سپس وجوه بی فائده دیگر آورده و همین هم که از او نقل شد مخالف اصول مسلمانان است و مورد اعتراضاتی روشن بر متدبّران است.

« هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً»(3) {اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید}. بیضاوی در تفسیرش گفته: ضوء روشنی ذاتی است و نور کسبی، و خدا

1- . الحاقه / 17
2- . اعراف / 54

3- 1. يونس / 5

خبر داده است که خورشید خودش درخشان آفریده شده و ماه از آن روشنی می گیرد، و هر کدام را منازلی است یا خصوص قمر را منازلی است چون تندرو و در دید چشم است، و موضوع احکام شرع است که فرمود:

«لتعلموا عدد السنین و الحساب»(1) {تا شماره سال ها و حساب را بدانید} یعنی حساب اوقات ماه ها و معاملات خود را.(2)

«إن فی اختلاف اللیل و النهار» {راستی که در اختلاف شب و روز} یعنی به دنبال هم بودن آن ها یا کم و فزونی آن ها را در چهار فصل «و ما خلق الله فی السموات و الارض» {و آنچه خدا در آسمان ها و زمین آفریده} از ستارگان و فرشتگان و موالید و انواع روزی و نعمت ها «لآیات» {البته نشانه هایی است} بر وجود صانع تعالی و علم و قدرتش و حکمتش و لطف و رحمتش ...

«و سخر الشمس و القمر» {و مسخر کرد خورشید و ماه را} رازی در تفسیرش گفته: در این سخن دو نوع دلیل است:

1. دلیل بر وجود صانع قادر از حرکات این اجرام، زیرا جسم ها یکسانند و اختصاص آن ها به حرکت پیوسته، مؤثری می خواهد و به علاوه هر کدام کیفیتی از تندی و کندی دارند و آن هم مؤثری می خواهد، و باز اندازه مخصوص این حرکات که دوره ها و بازگشت هر کدام برابر باشد شگفت آور است و مقدّری لازم است، و حرکاتی که برخی به سوی مشرق و برخی به سوی مغرب و برخی به سوی شمال و یا جنوب توجه دارند، جز به تدبیر کامل و حکمت بالغه صورت پذیر نیستند.

2. «کل یجری لاجل مسمی» {هر کدام تا مدتی نامبرده جریان دارد} و در آن دو قول است: یکم، ابن عباس گفته: خورشید 180 منزل دارد و در شش ماه هر روز در منزلی است و باز می گردد در همان جا تا شش ماه دیگر، و ماه هم 28 منزل دارد و مقصود از مدت نامبرده این است؛ دوم اینکه تا روز رستاخیز- می چرخند و آنگاه می مانند.

1- 1. همان

2- 2. انوار التنزيل 1 : 529

و در جای دیگر گفته: در معنی «دائبین» پیوسته در گردش و نور بخشی و رفع تاریکی و اصلاح گیاهان و جانورانند، زیرا خورشید پادشاه روز است، و ماه پادشاه شب، و اگر خورشید نبود چهار فصل نبودند و مصالح جهان به کلی نابود می شدند.(1)

و در تفسیر قول خدا «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ»(2) {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم } گفته: در آن دو قول است:

1. مقصود خود شب و روزند و هر دو دلیل اند برای مصالح دین و دنیای مردم، اما از نظر دینی چون ضد و معاند ضد، و پیوسته در پی هم اند و این خود دلیل روشنی است که خود به خود وجود ندارند و نیاز به صانع مقدر دارند که اندازه آن ها را نگهدارد و اما در دنیا چون مصالح دنیا بی شب و روز انجام نمی گیرد، اگر شب نباشد آسایش نیست، و اگر روز نباشد کسب و زندگی نیست و محو شب، ظلمت آن است در برابر اینکه روز روشن است.

2. مقصود این است که دو تابنده شب و روز که خورشید و ماهند، نشانه اند و نشانه شب که ماه است محو شده، و در محو ماه دو قول است: یکی اینکه در روشنی خود کم و بیش دارد و نخست به صورت تیغه ماه نو برمی آید، و سپس می افزاید تا بدر تمام شود سپس خرده خرده کم می شود، تا به محاق می رسد، دوّم اینکه مقصود از محو ماه، تیرگی چهره آن است، روایت است که خورشید و ماه در درخشانی برابر بودند و خدا جبرئیل را فرستاد تا پر به روی ماه کشید و تابشش رفت و معنی محو در لغت زدودن اثر است. گویم: حمل محو به معنی یکم بهتر است که فرموده «لتبتغوا فضلا من ربکم» {تا [در آن،] فضلی از پروردگارتان بجویید } چون محو به این معنا در طلب فضل خدا اثر دارد، چون فزونی و کمی نور ماه، چنانچه اهل تجربه گفته اند، اثر بزرگی در مصالح جهان دارد، مانند مدّ و جزر دریا و پدید شدن بحران در بیماران، طبق گفته پزشکان در کتبشان، و نیز کم و بیش نور ماه سبب پدید شدن ماه ها است، و از برگشت ماه ها، سال های عربی پدیدار می شوند

1- 1. مفاتیح الغیب 5 : 355
2- 1. اسراء / 12

که به رؤیت ماه نو وابسته اند، چنانچه فرموده: «و لتعلموا عدد السنین و الحساب» {و تا شماره سال ها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید}.

و من می گویم: اگر محو همان تیرگی در چهره قمر باشد باز هم برهانی است قاطع بر صحت گفته مسلمانان در مبدأ و معاد، اما در مبدأ برای آنکه جرم ماه نزد فلاسفه بسیط است و باید یک رنگ باشد و اختلاف او به سبب محو،، دلیل است که به طبع خود نیست و تأثیر فاعل مختار نور چهره آن را کم و بیش ساخته، و آخرین سخن فلاسفه درباره آن، این است که به روی ماه اجسامی کم نور چسبیده اند مانند ستارگان که بر جرم آسمان اند، و برای آن این تیرگی بر روی ماه مانند خال به روی آدمی پدیدار شده، ولی این عذر سودی برای فلاسفه ندارد، زیرا این پرسش به میان می آید که چون ماه جسمی بسیط است چرا این اجرام تیره به برخی از آن چسبیده و به همه نچسبیده، و همین دلیل در جرم ستارگان هم، گوئیم چرا با اینکه فلک جسم، یک طبع و بسیط است، ستارگان، به یک جزء آن فرو شده نه در جزء دیگر و این خود دلیل است که اختصاص ستاره، به جای معینی به واسطه فاعل مختار است که حکیم است.

و اما در فرموده او «و جعلنا آیه النهار مبصره» {و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم} دو وجه است:

1. تابنده کردیم چون تابندگی وسیله بینائی است.

2. ابو عبیده گفته: معنایش این است که مردم در آن بینا می شوند ... «و لتعلموا عدد السنین و الحساب» {و تا شماره سال ها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید} بدان که حساب چهار درجه دارد، ساعات، روزها، ماه ها و سال ها، حساب در کمتر از سال است که ماه ها و روزها و ساعات است و پس از آن همه مکررات است، چنانچه عدد را چهار مرتبه می دانند، آحاد، عشرات، مئات و الوف و پس از آن هر عدد دیگر تکرار آن ها است.(1)

از ابوذر نقل است که گفت: پشت سر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر شتری سوار بودم. حضرت خورشید را در هنگامی که غروب کرد دید. به من فرمود:

1- 1. مفاتيح الغيب 5 : 555

ای اباذر، می دانی این کجا غروب می کند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: به راستی در چشمه ای حامیه (داغ) غروب می کند. این قرائت ابن مسعود و طلحه و ابو عمرو است. دیگران حمئه خوانده اند و این قرائت ابن عباس است. اتفاق افتاد که ابن عباس نزد معاویه بود. او حامیه خواند. ابن عباس گفت: حمئه. معاویه به عبد اللّه بن عمر گفت: تو چگونه می خوانی؟ گفت: مانند امیر المؤمنین. سپس رو به کعب الاحبار کرد و گفت: به نظر تو خورشید چگونه غروب می کند؟ گفت: در آب و گِل. در تورات چنین می یابیم. حمئه آن است که در آن گل سیاهی است.

بدان که منافاتی میان حمئه و حامیه نیست و چه بسا که آب هر دو وصف را داشته باشد. سپس بدان که با دلیل ثابت شده زمین کره ای است و آسمان به دور آن است و شک نیست که خورشید در آسمان است. و همچنین گفته است: « وَجَدَ عِنْدَها قَوْما.» {و نزدیک آن طایفه ای را یافت.} معلوم است که مردم نمی توانند در نزدیکی خورشید باشند. به علاوه خورشید چند برابر زمین است. چگونه معقول است که در یک چشمه زمین داخل شود؟ چون این مطلب ثابت است، می گوئیم در تأویلش چند وجه است: اول این که هنگامی که ذو القرنین در مغرب زمین به جائی رسید که پس از آن عمارت و آبادانی نبود، خورشید را این گونه یافت که گوییا در یک گودال تاریک فرو می رود هرچند در واقع این چنین نبوده باشد. چنانچه کسی که در دریا نشسته در صورتی که کناره دریا را نبیند، به دیدش می آید که خورشید در دریا فرو می رود در حالی که در حقیقت خورشید پشت دریا غروب می کند. جبائی چنین گفته است. دوم اینکه در غرب زمین سکونت گاه هایی است که دریاها بر آن ها احاطه دارد. نگاه کننده به خورشید گمان می برد که خورشید در آن دریاها غروب می کند. شکی نیست که سرزمین های غربی شدیدا داغ هستند و بنابراین گرمند و همچنین به جهت زیادی گل سیاه در آن ها گل آلود هستند. این جمله که « تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَه.» {[خورشید] در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند.} اشاره به آن است. سوم اینکه اهل اخبار گفته اند: خورشید در چشمه ای بسیار گرم و پُر گِل فرو می رود. این بسیار بعید است. چون اگر کسوفی را بررسی کنیم که به دید اهل مغرب اول شب بیاید، به دید مردم مشرق اول روز می آید. پس می فهمیم که

ابتدای شب در نزد مردم مغرب ابتدای روز در نزد مردم مشرق است. بلکه آن وقتی که آغاز شب ما است عصر منطقه ای دیگر است و هنگام ظهر در منطقه دیگری است و هنگام چاشت در سرزمین سوم است و هنگام طلوع آفتاب در سرزمین چهارم و نیمه شب در سرزمین پنجم است. هنگامی که این حالات با استقرا و آزمایش معلوم باشد و بدانیم خورشید در همه این اوقات تابان و آشکار است، اینکه گفته می شود: خورشید در گل و لجن فرو می رود، سخنی خلاف یقین خواهد بود و کلام خدا از ابهام به دور است. بنابراین راهی نمی ماند مگر این که به همان تأویلی که گفتیم معتقد شویم. ضمیر ها در « وَجَدَ عِنْدَها قَوْما.» نیز به شمس بر می گردد، زیرا هنگامی که انسان گمان کند خورشید در آنجا غروب می کند، ساکنان آنجا نیز گویا در نزدیکی خورشید زندگی می کنند. یا اینکه ضمیر به عین برگردد. درباره قول خدا که « وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا.» {[خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.} در آن دو قول است. اول این که کناره دریا بوده و کوه و چیز دیگری نبوده که مانع از پرتو نور خورشید بشود. برای همین در هنگام بیرون آمدن خورشید به جاده هایی در زیر زمین می رفتند یا زیر آب می رفتند، چون تاب گرمی خورشید را نداشتند و پس از غروب به کسب معاش می پرداختند و حالشان بر عکس باقی مردم بود. دوم این که مانند جانداران دیگر لخت و بی جامه بودند. در کتب هیئت است که بیشتر سیاه پوستان و ساکنان سرزمین های نزدیک خط استواء چنین هستند. در کتب تفسیر آمده که فردی از اهل تفسیر گفته است: سفری کردم تا هنگامی که از چین گذر کردم. پس از مکان این قوم پرسیدم. گفته شد: تا آن ها یک شبانه روز راه است. به نزد آن ها رسیدم. ناگهان دیدم هر کدام از آن ها یک گوش خود را بستر می کند و دیگری را روی خود می کشد. هنگامی که نزدیک طلوع خورشید شد، آوازی مانند آواز زنجیر شنیدم و بیهوش شدم. سپس به هوش آمدم. هنگامی که آفتاب بیرون آمد، گویا خورشید روی آب مانند روغن زیتون پهن است.

آن ها در میان جامه خود رفتند. هنگامی که خورشید بالا رفت، شروع به شکار ماهی کردند و در آفتاب انداختند تا پخته شد.(1)

« كُلٌّ فِی فَلَکٍ.»(2) {هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند.} یعنی هر دوی خورشید و ماه یا هر دو به همراه ستارگان به قرینه اینکه فعل آن به صورت جمع آمده است، در یک فلک هستند یا این که هر کدام از ماه و خورشید یا ستارگان دیگری در فلکی مخصوص به خود هستند. «یَسْبَحُونَ.» یعنی حرکت می کنند. رازی گفته است: جائز نیست که «یَسْبَحُونَ.» به صورت جمع به کار برود مگر اینکه ستارگان هم با خورشید و ماه باشند تا اینکه معنی جمع و کلیت درست باشد. سپس گفته است: فلک در زبان عرب هر چیز گرد را می گویند و جمعش افلاک است. عقلا در آن اختلاف دارند. بعضی مانند ضحاک گفته اند: فلک جسم نیست و همان مدار ستارگان است. بیشتر علما گفته اند: افلاک جسم هستند و ستارگان به دور آن می چرخند و این به ظاهر قرآن نزدیک تر است. سپس در کیفیت آن جسم اختلاف کرده اند. یکی گفته است: فلک موجی ایستاده است که خورشید و ماه و ستارگان در آن روان هستند. کلبی گفته است: آبی گرد هم آمده است که ستارگان در آن شناگرند و استدلال کرده است که شنا جز در آب نمی شود. ما آن را نمی پذیریم. چون به اسبی که دو دستش را در دو می کِشد هم شناگر (سابح) می گویند. عموم فلاسفه و هیئت دانان می گویند: آن ها جرم های سخت هستند که نه سبک و نه سنگینند. شکاف برداشتن و چسبیده شدن ندارند، رشد و ضعف نمی پذیرند. حق آن است که حقیقت آسمان ها را جز با روایت نمی توان شناخت.

مردم درباره حرکت ستارگان در آسمان اختلاف کرده اند و آنچه درباره آن تصور شود سه وجه است، زیرا یا این گونه است که فلک ایستاده است و ستارگان در آن مانند گردش ماهی در آب ایستاده می گردند. یا این گونه است که فلک می گردد و ستارگان هم یا مخالف جریان حرکت فلک و یا موافق آن و یا به همان سرعت فلک و یا به سرعتی غیر آن در آن می گردند یا این گونه است که فلک می

1- . مفاتیح الغیب 1 : 755 نقل به معنی
2- . انبیاء / 33، یس / 40

چرخد و ستارگان هم در آن ثابت هستند. اما نظر اول را فلاسفه باطل دانسته اند، چون سبب شکاف یافتن فلک است و آن نزد آن ها محال است. اما نظر دوم اگر جهت حرکت ستارگان مخالف جهت حرکت فلک باشد این نیز سبب شکاف در فلک می شود. اگر جهت حرکت آن ها یکسان باشد نیز در صورتی که سرعت حرکت یکسان نباشد سبب شکاف می شود. اگر در جهت و سرعت یکسان باشند نیز شکاف لازم می آید، زیرا حرکت ستارگان به سبب حرکت فلک است و بنابراین حرکت ذاتی فلک باقی می ماند و شکاف لازم می آید. پس به جز وجه سوم وجهی باقی نمی ماند که ستارگان ایستاده اند و در فلک فرو رفته اند و به سبب حرکت افلاک حرکت می کنند. بدان مدار این قول عدم امکان وقوع شکاف در فلک است و این باطل است و حق این است که هر سه نظر ممکن است و خدا بر همه ممکنات توانا است و آنچه لفظ قرآن بر آن دلالت می کند، این است که افلاک ایستاده اند و ستارگان در آن به مانند ماهی در آب می گردند.

ابن سینا نسبت به زنده بودن و خردمندی ستارگان به قول خدا «یَسْبَحُونَ.» استدلال کرده است، زیرا جمع با واو و نون جز برای عاقلان به کار نمی رود. همچنین به قول خدا « إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِین.»(1) {من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آن ها] برای من سجده می کنند.» } استدلال کرده است. جوابش این است که برای این واو ضمیر عقلاء به کار رفته است که آن ها به کار عقلاء که همان شنا است متصف شده اند. اگر بگوئی خورشید و ماه هر کدام در فلکی جدا گردش می کنند؛ پس چگونه فرمود: همه آن ها در یک فلک می چرخند. جواب می دهم: این تعبیر همان معنا را دارد. چنانچه می گویند: امیر جامه بر تن آن ها پوشید و شمشیر به کمرشان بست و مراد هر یک از آنان است.(2)

1- . یوسف / 4
2- . مفاتیح الغیب 6 : 145-150 نقل به معنی با خلاصه کردن

« وَ لَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَ النَّهار.»(1) {و اختلاف شب و روز از اوست.} بیضاوی گفته است: یعنی این دنبال آمدن آن ها مختص به او است و دیگری بر آن توانا نیست. پس رد وابستگی به خورشید است. یا اینکه پیاپی بودن شب و روز و کمی یک کدام و زیادی دیگری به فرمان او و به جهت قضای او است.(2)

درباره این سخن خدا که « يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ.» {خداست که شب و روز را با هم جا به جا می کند.} نیز گفته است: جا به جا کردن به پیاپی آوردن شب و روز یا به کم کردن یکی و زیاد کردن دیگری یا به دگرگون ساختن حالات آن دو از قبیل گرمی و سردی و تاریکی و روشنی یا به چیزی که این ها را در بر بگیرد است. « إِنَّ فِی ذلِکَ» {قطعاً در این [تبدیل]} در آنچه ذکرش گذشت « لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ.»(3) {برای دیده وران [درس] عبرتی است.} به خاطر دلالت آن برای کسی که بصیر باشد بر وجود سازنده ای قدیم و کمال توانایی وی و احاطه دانش او و نفوذ اراده او و به دور بودن او از نیازمندی و آنچه سبب نیازمندی می شود.(4)

« أَلَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ» {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟} علما در تاویل این آیه راه هایی دارند. اول اینکه معنی آن این باشد که آیا نمی نگری به کار پروردگار که چگونه آن را می گستراند؟ یا آیا نمی نگری به سایه که چگونه پروردگار آن را می گستراند؟ پس نظم کلام را تغییر داد تا این تغییر را قرینه بسازد بر اینکه آنچه از این کلام معقول است به جهت آشکاریِ برهان آن که همان دلالت کردن واقع شدن سایه و تصرف کردن در آن به وجهی سودمند با سبب هایی که امکان داشته باشد، بر اینکه این فعل سازنده حکیم است. این برهان مانند چیز مشاهده شده دیده شده است تا چه رسد به چیزی که از او احساس شده است. یا مقصود این باشد که: آیا دانشت نمی رسد به این که خدا در زمان میان روشنایی سپیده دم تا بیرون آمدن خورشید، چگونه سایه را گسترانده است. این زمان بهترین زمان ها است، زیرا طبع از تاریکی مطلق نفرت دارد و این

1- . مومنون / 80
2- . انوار التنزیل 2 : 126
3- . نور / 44

4- . انوار التنزيل 2 : 147

تاریکی راه چشم را می بندد. پرتو خورشید نیز هوا را گرم و چشم را حیران می کند. به همین جهت نیز بهشت را به آن وصف کرده است در جایی که گفته است: « وَ ظِلٍّ مَمْدُود»(1) {و سایه ای پایدار.} « وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً.» {و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد.} یعنی ایستاده از (سکنی) یا بلند از (سکون) به این که خورشید را بر یک وضع یکسانی بر پا می داشت. « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا.»(2) {آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.} زیرا برای حس آشکار نمی گردد تا زمانی که خورشید طلوع کند و نور آن بر اشیاء بیفتد، زیرا سایه به جز در اثر حرکت خورشید به وجود نمی آید و در آن تفاوتی ایجاد نمی شود. « ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيرا.» (3) {سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی گیریم.} یعنی سایه را با قرار دادن پرتو نور به جای آن کم کم به اندازه ای که خورشید اوج می گیرد از میان می بریم تا مصالح وجود به واسطه آن منظم شود و سودهای بی شماری برای آفریده ها به وسیله آن فراهم گردد. آمدن (سپس) در دو آیه به جهت برتری داشتن یکی از امور یا برتری داشتن آغاز وقت پیدایش آن ها است.

دوم اینکه معنی این باشد که سایه را در هنگامی که آسمان را بنا کرد، بدون اینکه خورشیدی باشد ساخت. زمین را در زیر آسمان ساخت و سایه آن را بر روی زمین انداخت و اگر می خواست سایه را ثابت قرار می داد. سپس خورشید را به عنوان راهنمای سایه قرار داد. یعنی خورشید را بر آن ها مسلط ساخت و آن ها همان گونه که مدلول در پی دلیل می آید، در پی خورشید می آیند. یا اینکه منظور راهنمای راه باشد که هر که راه را بیابد به واسطه حرکت خورشید راه بر او تفاوت کند و با دگرگون شدن خورشید دگرگون شود. « ثُمَّ قَبَضْناهُ إِلَيْنا قَبْضاً يَسِيرا.» یعنی کم کم تا آنجا که کمی آن به پایان خود برسد یا این که منظور باز گرفتن در هنگام برپایی قیامت باشد که به واسطه بازگرفتن اسباب سایه از قبیل اجرام سایه انداز و

1- . واقعه / 30
2- . فرقان / 45
3- . فرقان / 46

آنچه بر اجسام سایه می اندازد، سایه هم بازگرفته می شود. این دو وجه را بیضاوی و دیگر مفسران ذکر کرده اند.

سوم اینکه مقصود از سایه روح است، چون عالم ارواح را عالم ظلال (سایه ها) می خوانند یا چون پیرو بدن است یا برای آنکه جسمی لطیف یا اگر قائل به تجرد باشیم مجرد است. « وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً.» {و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد.} و آن را وابسته به تن نمی ساخت. منظور از خورشید خورشید عالم وجود است که همان پروردگار متعال است و ممکنات را به وجود و هر کمال دیگر راهنمایی می کند. منظور از بازگرفتن بازگرفتن کم کم روح از بدن است تا آنکه صاحبش بمیرد. این نیز که فرمود: « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً.» {آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.} بیانگر نوع اختلاف و تفاوت است.

چهارم اینکه مقصود از ظل پیامبران و اوصیاء هستند که به جهت اینکه پیرو اراده خدا و متخلق به اخلاق او و سایه های رحمت او بر بندگانش هستند، سایه های خدا به حساب می آیند. « وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساكِناً.» {و اگر می خواست، آن را ساکن قرار می داد.} یعنی آن ها را به سوی مردم نمی فرستاد. « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً.» {آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.} یعنی خورشید وجود را دلیل و راهنمای آنان ساخت تا به کمالاتشان رسیدند و بازگرفتن آن ها جذب شدن آن ها به عالم قدس است.

پنجم اینکه مقصود از سایه ها اعیان ثابته و حقائق امکانیه به پندار صوفیان باشد و گستراندن آن عبارت از فیض اقدس است. یعنی ماهیّات را قرار داده و خورشید عبارت از فیض مقدس است که همان اعطاء وجود است. باز گرفتن کم کم هم به گمان ایشان اشاره به نو شدن امثال و از بین بردن همه چیز و به وجود آوردن آن در هر لحظه است و سخن خدای سبحان که « بَلْ هُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.»(1) {بلکه آن ها از خلق جدید در شبهه اند.} را هم به همین معنا تأویل کرده اند. چه بسا ظل آن گونه که ذوق حکیمان الهی است به عالم مثال حمل شود. این ها احتمالاتی در این آیه است که از آیه های متشابه به حساب می آید و تاویل

1- . ق / 15

آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. علیّ بن ابراهیم آن را به سایه میان سپیده دم تا طلوع آفتاب تفسیر کرده است.(1)

« وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِباسا.» {و اوست کسی که شب را برای شما پوششی قرار داد.} طبرسی رحمه الله علیه گفته است: یعنی پرده ای نموده برای پوشاندن هر چیز مانند جامه ای که پوشنده خود را در بر می گیرد. پس خدای سبحان ما را به لباس شب پوشانده است تا در آن آرامش یابیم و از خستگی کارها آسوده شویم. « وَ النَّوْمَ سُباتاً» {و خواب را [مایه] آرامشی} و خواب را وسیله راحتی بدن های شما و بریدن از کارهایتان قرار داد. زجاج گفته است: سبات بریده شدن از حرکت است در حالی که روح در بدن خود قرار دارد. « وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً.»(2) {و روز را زمان برخاستن [شما] گردانید.} به خاطر پراکنده شدن روح به جهت بیداری در آن که از پراکندگی قیامت گرفته شده است. گفته شده است: زیرا مردم در آن به جهت جستن نیازها و اسباب زندگانی خود پراکنده می شوند. بنابراین نشور به معنی پراکنده شدن برای جستن روزی است. این قول از ابن عباس است.

« تَبَارَکَ» بر وزن تفاعل از برکت است. یعنی برکاتش بزرگ و بسیار است. این قول از ابن عباس است. برکت زیادی خیر است. گفته شده است: یعنی مقدّس و به واسطه اوصاف کمال همیشگی والا است. او همواره چنین است و کسی با او در این مطلب شریک نیست. اصل برکت از بروک (سینه های) پرندگان است. گویا گفته است: در هنگامی که زوال نیافته و نخواهد یافت، ثابت و دائم شد. این قول جمعی از مفسرین است. و گفته شده است: ایستاده نگاه داشتن هر برکت و آوردن هر برکتی از جانب او است.(3)« الَّذِی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجا.» {[فرخنده و] بزرگوار است آن کسی که در آسمان برج هایی نهاد.} مقصود منازل هفت ستاره گردنده است که حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت هستند. گفته شده است: مقصود همه ستاره های بزرگند. اینکه این ها برج نامیده

1- . تفسیر قمی : 466
2- . فرقان / 47
3- . مجمع البیان 7 : 160

شده اند، به خاطر ظهور آن هاست. « وَ جَعَلَ فِیها سِراجاً وَ قَمَراً مُنِیراً.»(1) {و در آن، چراغ و ماهی نوربخش قرار داد.} یعنی در آسمان خورشیدی قرار داد و کسی که سُرُجا (چراغ ها) خوانده است خورشید و ستارگان را با هم اراده کرده است. ماهی که شب را در هنگامی که خورشید نباشد، روشن کند نیز قرار داده است.

« وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَةً.» {و اوست کسی که ، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.} خداوند شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد تا اگر کسی کارهای خود را در یکی از آن ها نتوانست انجام دهد، در دیگری انجام دهد. و این معنی قول خداست که: « لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ» {برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد} امام صادق علیه السلام فرمود: نماز شب در روز قضا می شود. گفته شده است: یعنی هر کدام از آنها را مخالف دیگری قرار داد. شب تاریک و سیاه و روز روشن است. « لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً.»(2) {برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاس گزاری نماید.} تذکر به معنی تفکر و استدلال کردن به شب و روز بر این است که آن دو تدبیر کننده و گرداننده ای دارند که به آن دو شباهت ندارد و آن دو نیز به او شباهتی ندارند. پس عبادت به سوی او متوجه می گردد. شکورا یعنی سپاس نعمت پروردگار بر او در زمینه آن دو واجب است و بنا بر قول اول پس معنایش این است که پس از انجام واجب اراده انجام نافله را کرده است.(3)

« أَمَّنْ یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْر»(4) {یا آن کس که شما را در تاریکی های خشکی و دریا راه می نماید} بیضاوی گفته است: مراد راهنمائی به ستارگان و نشانه های زمین است و تاریکی ها، تاریکی های شب ها است و اضافه شدن به برّ و بحر برای آن است که تاریکی ها در لباس برّ و بحر است. یا اینکه مراد راهنمایی به راه هایی است که امکان اشتباه شدن آن وجود دارد.(5)« لِیَسْکُنُوا فِیه.» {تا در آن

1- . فرقان / 61
2- . فرقان / 62
3- . مجمع البیان 7 : 178
4- . نمل / 63
5- . انوار التنزیل 2 : 203

بیاسایند.} با خواب و قرار یافتن « وَ النَّهارَ مُبْصِرا»(1) {و روز را روشنی بخش [گردانیدیم]} در اصل این بوده که تا شما در آن ببینید و در آن به وسیله قرار دادن دیدن برای روز مبالغه شده است که به نحوی برای آن قرار داده شده است که از آن جدا نمی شود.(2)

« سَرمَداً» {جاوید} یعنی پیوسته و از سرد است که معنی پی در پی بودن دارد و میم آن مانند میم دلامص زائده است. « إِلی یَوْمِ الْقِیامَه» {تا روز قیامت} با ساکن کردن خورشید در زیر زمین یا گرداندن آن در افقی در زیر زمین. « مَنْ إِلهٌ غَیْرُ اللَّهِ یَأْتِیکُمْ بِضِیاءٍ» {جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟} حق این بود که بگوید آیا جز خداوند معبودی برای شما هست که روشنی بیاورد؟ ولی بر اساس گمان آن ها که جز او خدایانی هست، این گونه گفت. « أَفَلا تَسْمَعُونَ» {آیا نمی شنوید؟} شنیدن از روی تدبر و بینایی. « قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَیْکُمُ النَّهارَ سَرْمَداً» {اگر خدا روز را بر شما جاوید بدارد} به وسیله بی حرکت نگاه داشتن آن در میان آسمان یا حرکت دادن آن در مداری بالاتر از افق « بِلَیْلٍ تَسْکُنُونَ فِیهِ» {شبی که در آن آرام گیرید} که در آن از خستگی های کارها آسودگی وجود دارد. برای روشنی چنانچه برای شب صفت آورد، وصفی نیاورد، زیرا روشنی خود نعمت مطلوب است و شب چنین نیست. نیز منافع روشنی بیش از تاریکی است. به همین جهت روشنی را با « أَفَلا تَسْمَعُونَ» {آیا نمی شنوید؟} و تاریکی را با « أَفَلا تُبْصِرُون» {آیا نمی بینید؟} همراه ساخت، زیرا بهره برداری عقل از گوش بیشتر از بهره برداری آن از چشم است. « لِتَسْکُنُوا فِیهِ» {تا در این [یک] بیارامید} یعنی در شب « وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» {و [در آن یک] از فزون بخشی او [روزی خود] بجویید} یعنی در روز با انواع کارها « وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُون.»(3) {باشد که سپاس بدارید.} یعنی تا اینکه نعمت خدا را در آن بشناسید و او را به آن سپاس بگویید.(4)

1- . نمل / 86
2- . انوار التنزیل 2 : 207
3- . قصص/ 71-73
4- . انوار التنزیل 2 : 223

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ» {و اگر از ایشان بپرسی} کسانی که از آن ها پرسیده می شود اهل مکه هستند. « لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.»(1) {حتماً خواهند گفت: «اللّه».} چون در هر عقلی مقرر است که ممکنات باید به یک واجب الوجود برسند.(2)

« وَ مِنْ آياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِه.»(3) {و از نشانه های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز و جستجوی شما [روزی خود را] از فزون بخشی او است.} خواب در روز و شب هر دو برای آسایش قوای روحی انسان و نیرو گرفتن قوای طبیعی است و طلب روزی نیز در هر دو است یا اینکه خواب در شب و طلب روزی در روز است. هر دو زمان را با هردو کار با دو حرف عطف به هم پیوند داد تا قرینه باشد بر اینکه هر دو زمان گرچه هر کدام مخصوص یکی است ولی صلاحیت دیگری را هم در هنگام نیاز دارد و آیات دیگر وارد شده درباره این مطلب نیز مؤید آن است.(4)

« كُلٌّ يَجْرِي إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى.»(5) { هر یک تا وقت معلومی روانند.} یعنی خورشید در فلک خود تا آخر سال و ماه تا آخر ماه و گفته شده است: تا قیامت می گردند.(6) درباره « لِأَجَلٍ مُسَمًّى»(7) {تا هنگامی معیّن} گفته است: مدت گردشش یا پایان گردشش یا روز قیامت.(8)« نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ.» {روز را [مانند پوست] از آن بر می کنیم.} (نسلخ) که از پوست کندن استعاره شده است یعنی از میان می بریم و آن را از مکانش در می آوریم. « فَإِذا هُمْ مُظْلِمُون.»(9) {و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند.} یعنی داخل تاریکی می شوند.(10) من می گویم: امام باقر علیه السّلام

1- . عنکبوت / 61
2- . انوار التنزیل 2 : 244
3- . روم / 23
4- . انوار التنزیل 2 : 244
5- . لقمان / 29
6- . انوار التنزیل 2 : 257
7- . فاطر / 13
8- . انوار التنزیل 2 : 311

9- . يس / 37
10- . انوار التنزيل 2 : 300

فرمود: یعنی محمّد صلی اللَّه علیه و آله درگذشت و تاریکی آشکار شد. پس فضل خاندانش را ندیدند. این از بطون آیه است.

« وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها.» {خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه ی خود روان است.} یعنی تا مقدار معینی که مانند مسافری که راه خود را طی کرده، گردشش در آنجا به پایان برسد یا تا میانه آسمان؛ زیرا حرکتش در آن کند به نظر می آید؛ بلکه در روایت است که در آنجا توقفی دارد یا مقصود قرارگاه خاصی است یا نهایت گردش از مشرق ها و مغرب ها در هر روز؛ زیرا خورشید سیصد و شصت مشرق و مغرب دارد که در هر روز از یکی از آن ها می تابد و در یکی فرو می رود و تا سال دیگر به آن باز نمی گردد یا تا در ویرانی جهان از حرکت باز بماند.

طبرسی رحمه الله علیه از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام و نیز از ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و عطاء « لا مستقرَّ لها» روایت کرده است.(1) یعنی قرارگاهی ندارد. « ذلِکَ» این گردش طبق این تقدیر دربردارنده حکمت هایی است که هوش ها از شمارش آن باز می مانند. « تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ» {تقدیرِ آن عزیز} توانای با قدرت بر هر چیز شدنی « الْعَلِیمِ.»(2) {دانا این است.} « وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ» {و برای ماه منزل هایی معین کرده ایم.} یعنی راهش را منزل هایی قرار داده ایم یا این که راهش در منزل هایی است و آن بیست و هشت منزل است. شرطین(3)،

1- . مجمع البیان 8 : 223
2- . یس / 38
3- . شرطان مثنی از شرط است و آن دو دو ستاره بر روی شاخ های برج حمل (بره) هستند. در سمت شمال آن دو ستاره ای کوچک است و از عرب عده ای آن را هم با شرطین می شمارند و بنابراین اشراط می گویند. بطین مصغر بطن است که سه ستاره کوچک است که در شکم برج حمل جا دارند. به این جهت تصغیر شده است که آن ستاره ها کوچک تر از این هستند که مناسبت با شکل شکم داشته باشند. ثریا ستارگان معروفی نزد دنبه برج حمل و نزدیک گردن برج ثور (گاو) هستند. دَبَران پنج ستاره اند که در مقابل ثریا قرار دارند و گفته می شود که آن ها کوهان برج ثور هستند. هَقْعَه سه ستاره نورانی هستند که بر روی دو شانه برج جوزا قرار

دارند. هَنْعَه پنج ستاره صف کشیده در شانه چپ جوزا است. ذراع دو ستاره نورانی در مکان ساعد اسد است. نثره دو ستاره در مکان بینی اسد است. طَرْف دو ستاره در مکان چشم شیر است. جبهه چهار ستاره در مکان پیشانی اسد است. زُبْرَه دو ستاره نورانی در مکان بالای کمر در زیر گردن اسد است. صَرْفَه ستاره ای نورانی در برابر زبره است. عَوّاء و عَوّا پنج ستاره اند که گفته می شود آن ها کفل اسد هستند. ککتاب ستاره ای نورانی است که در مکان پای اسد جا دارد که همان سماک اعزل است و ستاره ای دیگر وجود دارد که سماک رامح است و از منزل های ماه نیست و در پای دیگر اسد جا دارد. غَفْر سه ستاره کوچک از برج میزان هستند. زُبَانَی دو ستاره نورانی بر روی شاخ های عقرب هستند. اکلیل چهار ستاره به صف کشیده اند. قلب سه ستاره در قلب عقرب است. شَوله دو ستاره نورانی نزدیک به یکدیگر است. نعائم هشت ستاره اند که گویا تختی کج هستند که چهارتا از آن ها بیرون و چهار تا در داخل قرار دارند. بَلده شش ستاره در قوس هستند. سعد ذابح دو ستاره نورانی هستند که میان آن دو به اندازه یک ساعد دست فاصله است و در نزدیکی یکی از آن دو ستاره کوچکی است که گویا آن را ذبح می نماید و به همین جهت ذابح نامیده شده است. سعد بُلَع دو ستاره نزدیک به هم هستند که گمان کردند که هنگامی که خداوند متعال فرمود: « یا أَرْضُ ابْلَعِی ماءَک.» {ای زمین! آب خود را فرو بر.} طلوع کرده است. سعد السعود ستاره یک دانه ای است که نورانی است. سعد الاخبیه چهارستاره است. فرع مقدم دو ستاره و فرع موخر چهار ستاره است. رِشاء به معنی ریسمان سطل است که ستاره ای بر روی شکم حوت است.

بطین، ثریا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع، نثره، طرف، جبهه، زبره، صرفه، عواء، سماک، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعد ذابح، سعد بلع، سعد السعود، سعد اخبیه، فرع مقدم، فرع مؤخر، رشاء. ماه هر شب در یکی از منازل است و در منزل آخر که پیش از اجتماع (ابهام) در آن است، باریک و کمانی می گردد. « حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ» {تا چون شاخکِ خوشه خرما برگردد.} مثل شاخه کج درخت خرما « الْقَدِیمِ»(1) {خشک} کهنه. از امام رضا علیه السّلام است که شاخه خرما در شش ماه چنین می شود. ان شاء اللّه تحقیق بیشتری برای آن در باب سنین و شهور می آید. « لا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها» {نه خورشید را سِزَد} یعنی برای وی صحیح و آسان نیست که « أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ» {که به ماه رسد} در سرعت سیر؛ زیرا به پرورش گیاه و زندگی جانوران اخلال وارد می کند یا در منافع و آثارش یا در مکانش به این نحو که در مکان و محل سلطه او فرود بیاید و در نتیجه نورش را از میان ببرد. « وَ لا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ» {و نه شب بر روز پیشی جوید} به این که از او پیشی بگیرد و در نتیجه آن را از میان ببرد. گفته شده است: منظور از روز و شب نشانه های آن دو است که همان چیزی است که آن دو را روشن می نماید و مراد از پیشی گرفتن پیشی گرفتن قمر نسبت به سلطه خورشید است و بنابراین این جمله از آیه بر خلاف جمله پیشین است. سخن امام رضا علیه السلام گذشت که مقصود پیش بودن

1- . یس / 39

آفرینش روز بر شب است و آنچه قرینه بر آن است خواهد آمد. « وَ كُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسْبَحُون»(1) {و هر کدام در سپهری شناورند.} یعنی همه آن ها. تنوین در کل عوض از مضاف الیه است که ضمیر است و به خورشیدها و ماه ها بر می گردد، زیرا در عین اینکه ماه و خورشید دو تا است، اما اختلاف در حالات یک چیز موجب نحوه ای از تعدد در ذات می شود. نیز ممکن است ضمیر به ستارگان بر گردد، زیرا یاد کردن خورشید و ماه قرینه ای بر آن ها است. معنی سباحه نیز گذشت.

« وَ رَبُّ الْمَشارِقِ»(2) {و پروردگار خاورها} بیضاوی گفته است: یعنی مشرق های ستارگان یا مشرق های سالیانه خورشید که سیصد و شصت عدد است که هر روز در یکی طلوع می کند و مغرب ها نیز به میزان آن تغییر می کند و به همین جهت به ذکر آن اکتفا کرد. ضمن اینکه طلوع بیشتر از غروب دلالت بر قدرت دارد و نعمت بخش تر است. آنچه گفته شده است که مشرق ها صد و هشتاد عدد است در صورتی صحیح است که در وقت رفت و برگشت طلوع در یک مکان تفاوت قائل نشویم و در شمردن، مکان آن را بشمریم. نه اینکه مقدار مکان های رفت و برگشت را بشمریم.(3)

« یُكَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَى النَّهارِ وَ یُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّیْل.» {شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد.} یعنی مانند اینکه جامه ای را بر پوشنده آن بپوشاند، هر یک را در پوشش دیگری در می آورد یا اینکه مانند آنکه شخص پوشیده شده ای را در پوشش خود پنهان می نماید، آن دو را در هم پنهان می نماید یا آن دو را به گونه ای به جلو می راند که پی در پی از کنار یکدیگر مانند پیچ های عمامه بگذرند. «أَلا هُوَ الْعَزِیزُ» {آگاه باش که او همان شکست ناپذیر} توانای بر هر ممکن و غلبه کننده بر هر چیز « الْغَفَّارُ»(4) {آمرزنده است.} که نسبت به عذاب و باز گرفتن آنچه در این آفریده ها از رحمت و سود فراگیر است شتاب نمی کند.(5)

1- . یس / 40
2- . صافات / 5
3- . انوار التنزیل 2 : 320
4- . زمر / 5
5- . انوار التنزیل 2 : 353

«لِتَسْكُنُوا فِيهِ» {تا در آن بیارامید} تا در آن استراحت کنید به این وسیله که آن را سرد و تاریک قرار داد تا باعث ناتوانی قوای حرکت دهنده و آرامش حواس شود. « وَ النَّهارَ مُبْصِرا.» {و روز را روشن [گردانید].} یعنی در آن یا به وسیله آن می بینید. نسبت دادن دیدن به روز مجاز و مبالغه است و به همین جهت آن را به عوض تعلیل به صورت حال آورد.

« لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ» {نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه} طبرسی گفته است: گرچه در آن دو سودهای زیادی است، زیرا آن دو آفریننده نیستند. « و اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ» {و آن خدایی را سجده کنید که آن ها را خلق کرده است} مونث آوردن ضمیر به جهت این است که غیر عاقل بر لفظ مونث جمع بسته می شود و نیز به این جهت است که شمس و قمر به معنی آیات هستند. « إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.»(1) {اگر تنها او را می پرستید.} اگر به گمان خودتان او را می پرستید، پس برای خدا و نه برای غیر او سجده کنید.(2)

« الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبان»(3) {خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند.} ابن عبّاس و غیر او گویند: یعنی از روی نظم سیر می کنند و منازلی را طی می نمایند که از آن ها تجاوز نمی کنند و آن دو (خورشید و ماه) دلالت بر عددها و سال ها و اوقات می نماید. پس جاری می شوند (یجریان) را برای دلالت کلام بر آن پنهان و از ظاهر کلام حذف نموده است و تحقیق معنایش این است که آن ها به یک نسق و نظم معیّن و حساب متفق دائما در جریان و حرکت هستند که تفاوتی و اختلافی در آن واقع نمی شود. پس خورشید برج های فلک را در سیصد و شصت و پنج روز و اندی و ماه در بیست و هشت روز قطع می کند. پس برای همیشه بر این صورت سیر می کنند و خداوند سبحان خورشید و ماه را اختصاص به ذکر داد برای آنچه که در آن از منافع فراوان برای مردم از نور و روشنایی و شناختن شب و روز و رسیدن

1- . فصلت / 37
2- . مجمع البیان 9 : 140 نقل به معنی
3- . الرحمن / 5

میوه جات و منافع دیگر است. پس ذکر آن ها برای بیان نعمت وجود آن ها بر خلق خدا و تمام آفریده ها است.(1)

« رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْن.»(2) {پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر} یعنی مشرق و مغرب زمستان و تابستان. گفته شده است: مشرق و مغرب خورشید و ماه.(3)

« وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً» {و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش گردانید} در آن چند وجه گفته شده است. اول اینکه ابن عبّاس گوید: یعنی ماه را در آسمان ها و زمین نور قرار داد. گوید: پشتش آنچه از آسمان ها در آن سمت قرار دارد و رویش اهل زمین را روشن می کند و خورشید هم همین طور است. دوم اینکه فیهنّ به معنای معهنّ باشد. یعنی خورشید را با خلق آسمان ها نوری برای اهل زمین قرار داد. سوم اینکه گر چه ماه در یکی از آسمان ها است، فیهنّ به معنی فی حیّزهنّ (در ظرف و مکان آن ها) است. چنانچه می گویی: انّ فی هذه الدّور لبئرا. البتّه در این خانه ها چاه آبی است. اگر چه چاه در یکی از آن ها باشد. برای اینکه بودن در یکی از آن ها بودن در تمام آن ها است. چنانچه می گویی به نزد بنی تمیم آمدم و حال آنکه فقط نزد بعضی از آن ها آمدی. « وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا»(4) {و خورشید را [چون] چراغی قرار داد.} یعنی چراغی است که اهل زمین را روشنایی می دهد. پس همان گونه که چراغ روشنایی بخش انسان است، خورشید چراغ عالم است.(5)

« كلا» {نه چنین است [که می پندارند!]} یعنی حقّا و برخی گفتند: معنایش این است که واقعیت آنچه خیال کردند نیست. « وَ الْقَمَرِ» {سوگند به ماه} به ماه برای آنچه در او از آیات شگفت انگیز در طلوع و غروب و گردش و زیاد و کم شدنش است سوگند خورد. « وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ» {و سوگند به شامگاه چون پشت کند} نافع، حمزه، حفص، یعقوب وخلف إِذْ أَدْبَرَ و باقی إِذا دَبَرَ خوانده اند. بنا بر اول

1- . مجمع البیان 9 : 198
2- . الرحمن / 17
3- . مجمع البیان 9 : 201
4- . نوح / 16

5- . مجمع البيان 10 : 363

یعنی سوگند به شب زمانی که سپری شده و می رود گفته می شود: دبر و ادبر. این از قتاده است و گفته شده است (دبر) وقتی بعد غیرش آمد و ادبر زمانی که در حال اعراض رو گرداند. پس بنابراین معنایش در اذا دبر زمانی که شب در پی روز آید می باشد و در اذ ادبر زمانی که شب سپری شده و صبح عقب آن بیاید است. بنا بر قول اوّل آن دو (دبر و ادبر) دو لهجه اند که معنایشان روگردانید و سپری شد است. « وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ»(1) {و سوگند به بامداد چون آشکار شود} گفته شده است: یعنی زمانی که تاریکی ها را گشود و افراد را روشن نمود. گروهی گفته اند: تقدیر در این سوگندها (و ربّ هذه الاشیاء) قسم به پروردگار این چیزها است. به جهت اینکه سوگند مگر به خدای تعالی نمی شود.(2)

« وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً» {و خواب شما را [مایه] آسایش گردانیدیم.} یعنی ما خواب را برای شما راحت و آسایش، برای بدنتان قرار دادیم یا خوابتان را برای قطع کردن و بریدن اعمال و تصرّفتان قرار دادیم، زیرا نه حقیقتا مرگ است و نه بیرون کننده از حیات و ادراک است. « وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِباساً» {و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم.}یعنی شب را پرده ای که هر چیز را به تاریکی و سیاهی خود مستور و مخفی می دارد قرار دادیم. « وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشاً» {و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم.} و روز را برای طلب معیشت و فراهم کردن وسایل زندگی قرار دادیم یا روز را وقت عیش های شما قرار دادیم که در عیش های خودتان یا در جای و محلّ عیش و زندگی خودتان تصرّف کنید. « وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً.» {و بر فرازِ شما هفت [آسمان] بنا کردیم.} و بالای سر شما هفت آسمان بنا کردیم « شِداداً» {استوار} محکم که ساخت آن را محکم و ساختمان آن را استوار و بنای آن را مستحکم گردانیدیم « وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً.»(3) {و چراغی فروزان گذاردیم.} یعنی خورشید را چراغ روشن و پر نوری برای جهان نمودیم و آن را به نوری که به

1- . مدثر / 32-34
2- . مجمع البیان 10 : 383
3- . نبأ / 9.13

سبب آن روشن بشوند، افروخته و پر فروغ نمودیم. مقاتل گفته است: در خورشید نور و حرارت قرار داده شده و وهج نور و حرارت را جمع می کند. (1)

« إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» {آن گاه که خورشید به هم درپیچد.} یعنی نور و روشنی آن برود و تار و نابود گردد. این قول از ابن عباس و غیر او است. گفته شده است: یعنی به دور افکنده شود و پرتاب شود. گفته شده است: نورش جمع شود و مانند عمامه به هم پیچیده شود. « وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»(2) {و آن گه که ستارگان همی تیره شوند} یعنی فرو افتند و پراکنده شوند. وقتی پرنده از هوا بیفتد، می گویند منکدر شد. « وَ إِذَا الْكَواكِبُ انْتَثَرَت»(3) {و آن گاه که اختران پراکنده شوند} « وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ» {سوگند به شب چو پشت گرداند} یعنی با تاریکیش پشت نماید. این قول از علی علیه السّلام است. گفته شده است: با تاریکیش رو آورد. گفته شده است: تاریک شود « وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ»(4) {سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.} یعنی آن گاه که صبح پرده از چهره خود بر گرفت و روشن نمود و مقصود اینکه روشنایی آن کشیده شد تا روز گردید.(5)

« وَ الْفَجْرِ» {سوگند به سپیده دم} خداوند سبحان سوگند به سپیدی روز خورده است که آن شکافتن صبح هر روزی است. گفته شده است: آن فجر ذی حجه است. گفته شده است: فجر اوّل محرّم است. گفته شده است: فجر روز عید قربان. گفته شده است: از فجر تمام روز را اراده کرده است. «وَ لَيالٍ عَشْرٍ»(6) {و به شب های دهگانه} مراد از لیالی عشر ده روز اوّل ذی حجّه است. گفته شده است: آن ده روز آخر ماه رمضان است. گفته شده است: آن ده روز موسی بن عمران علیه السلام است برای سی شبی که خدا با آن میقات موسی را تمام کرد. « وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ.»(7) {و به

1- . مجمع البیان 10 : 422
2- . تکویر / 1و2
3- . انفطار / 2
4- . تکویر / 17و18
5- . مجمع البیان 10 : 444
6- . فجر / 1و2

7- . فجر / 4

شب، وقتی سپری شود.} جنس لیالی را اراده کرد. به شب آن گه که با سیاهیش بگذرد، قسم خورد. گفته شده است: علّت اینکه یسر را اضافه به شب (لیل) کرده برای این است که شب در مسیر خورشید در فلک و انتقال آن از افقی به افق دیگر سیر می کند. گفته شده است:« إِذا یَسْرِ» یعنی وقتی که آمد و به سوی ما رو نمود و هر شبی را اراده نموده است. گفته شده است: مقصود از آن شب شب مزدلفه است که در آن حاجیان از عرفه به سوی آن می روند و صبحگاهان به سوی منی حرکت می کنند. (1)اصل در یسرِ یسری بوده است و یاء در آن به جهت تخفیف و رعایت فواصل آیات حذف شده است.

« وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها» {سوگند به خورشید و تابندگی اش} خداوند سبحان به خورشید به جهت زیادی سود آن و به ضحی قسم یاد کرد. ضحی کشش نور خورشید و گستردگی آن است. گفته شده است که تمام روز است. گفته شده است: گرمای روز است. « وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها» { سوگند به مَه چون پی [خورشید] رَوَد} یعنی در پی آن بیاید و از نور خورشید اکتساب کند و در پشت آن سیر نماید. گویند: این در نصف اوّل از ماه آن گاه که خورشید غروب کند است که بعد آن ماه در نورافشانی در پی آن می آید و جانشین آن در نور می شود. گفته شده است: شب هلال در پی آن می آید که اوّل شب هر ماهی است. گفته شده است: در شب پانزدهم ماه و گفته شده است: در تمام ماه. امّا در نصف اوّل ماه از پی خورشید است و خورشید جلوی آن است و ماه پشت خورشید است و در نصف آخر ماه از پی غروب خورشید طلوع می نماید .« وَ النَّهارِ إِذا جَلَّاها» { سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند} یعنی تاریکی را روشن کند و آن را برطرف نماید یا اینکه خورشید را آشکار و ظاهر نماید. کفایت از ظلمت جایز است و آن را یاد نکرد برای اینکه معنا معروف و مشتبه نیست. « وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها»(2) { سوگند به شب چو پرده

1- . مجمع البیان 10 : 485
2- . شمس / 1-4

بر آن پوشد} سوگند به شب آن گاه که خورشید را می پوشاند تا پنهان شود و آفاق را تاریک نموده و سیاهی شب آن را می پوشاند.(1)

من گویم: در اخبار گذشت که خورشید به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم تأویل شده که خدا به وسیله او دینش را برای مردم روشن کرد و ماه امیر المؤمنین علیه السّلام است که به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله دانش را به او القا نمودند و مراد از شب پیشوایان ناحق و ستمکارند که در برابر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم رانی کردند و در جایی نشستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش به آن سزاوارترند و دین خدا را به ظلم و جور آغشته کردند و مراد از روز امام بر حق از نسل فاطمه علیها السلام است که از او درباره دین خدا پرسیده می شود و او از آن برای کسی که از او پرسش نموده، پرده بر می دارد که شرح و بیانش گذشته است.

«وَ الضُّحی» {سوگند به روشنایی روز} مرحوم طبرسی فرموده: خداوند به تمام نور روز سوگند یاد نمود، مانند اینکه عرب می گوید: «ضحی فلان للشمس» آنگاه که برای خورشید ظاهر شود، و دلالت میکند بر این معنا سخن خدای متعال که در آیه بعدی در مقابل آن می فرماید: «وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی» {سوگند به شب چون آرام گیرد.} یعنی تاریکی آن ساکن و مستقر گردد و به گفته بعضی مقصود از ضحی اوّلین ساعت از روز است و برخی دیگر گفته اند که منظور صدر روز است و آن ساعتی است که در آن خورشید بالا آمده و موقع اعتدال روز است در گرما و سرما در تابستان و زمستان.

برخی دیگر گفته اند: یعنی قسم به پروردگار چاشتگاه و پروردگار شب آنگاه که تاریکیش همه جا را بگیرد.

بعضی نیز گفته اند: «إذا سجی» یعنی آنگاه با تاریکیاش همه چیز را میپوشاند، و به گفته برخی یعنی آنگاه که تاریکی آن اقبال میکند.(2)

1- . مجمع البیان 10 : 498
2- . مجمع البیان 10 : 504[2]

«بِرَبِّ ِ الْفَلَقِ» {بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده دم.} یعنی به پروردگار صبح و خالق آن و مدبّر آن و مطلع آن را بنا بر مصلحتی که در آن می بیند هر وقت که بخواهد قرار می دهد. «مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ» از شرّ آنچه آفریده است از جنّ و انس و سایر حیوانات، و همانا صبح را فلق نامید؛ زیرا عمود آن به سبب روشنایی از تاریکی و سیاهی شب شکافته میشود و بعضی گفته اند: منظور از فلق موالید و نوزادان هستند و نیز گفتهاند: فلق، چاهی در جهنّم است.

«وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ» {و از شرّ تاریکی، چون فراگیرد.} یعنی از شرّ شب آنگاه که با تاریکیاش عالم را فرا میگیرد، پس بنابراین مقصود، شرّ چیزها و مکروهاتی است که در شب حادث میشود و البتّه شب را اختصاص به ذکر داده برای اینکه غالب فسّاق در شب اقدام به فساد میکنند و همچنین گزندگان و درندگان بیشتر در شب اذیت میکنند.(1)

روایات:

1. روضه کافی: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: همانا برای خورشید سیصد و شصت برج است که هر برجی از آن مانند جزیره ای است از جزیره های عرب، و هر روز در برجی فرود میآید، و چون غروب کند به سر حد وسط عرش میرسد و همچنان تا فردا در حال سجده میباشد. سپس به محل برآمدنش باز میگردد و همراهش دو فرشته باشد که آواز سر میدهند. و همانا رویش به سوی اهل آسمان و پشتش به طرف ساکنین زمین است و اگر رویش به طرف زمینیان بود از شدت حرارتی که داشت، زمین و هرچه در آن است همه را یکباره میسوزاند، و معنای سجده خورشید همان است که خدای سبحان میفرماید: « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِّنَ النَّاسِ »(2) {آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمانها و هر

1- . مجمع البیان 10 : 568
2- . حج / 18

کس در زمین است، و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ }(1)

توضیح: «ثلاثمئه و ستّین برجا» ممکن است مقصود از «برج» درجه هائی باشد که خورشید با حرکت خاص خود به آنها منتقل میگردد، یا مقصود مدار آن است که در هر روز از سال به یکی از آنها منتقل میگردد، پس این عدد بنا بر اعتقاد شایع میان مردم است که سال را 360 روز میدانند، با اینکه بر طبق حرکت خورشید و ماه نیست، (مثل: جزیره من جزایر العرب) یعنی نسبت خورشید به فلک، مثل نسبت جزیرهای از جزایر زمین به کلّ زمین است، یا این که مقصود بیان بزرگی آن است نه اندازه آن، و مقصود بیان سرعت حرکت خورشید است، گرچه نظر به حرکت روزانه، حرکت آن کند است. فیروزآبادی گفته: جزیره العرب سرزمینی است میان دریای هند و دریای مدیترانه و دجله و فرات، یا میان عدن تا اطراف شام در طول و میان جدّه تا روستای عراق در پهناست. «فإذا غابت» یعنی غروب کردن در حرکت روزانه «إلی حدّ بطنان العرش» یعنی میان عرش، و شاید مقصود این است که از زیر زمین به نصف النهار میرسد که برابر میانه عرش است نسبت باکثر معموره، زیرا در اخبار آمده که عرش محاذی کعبه است، «فلم تزل ساجده» یعنی خاضع و فرمان برِ امر خداست، «حتی تردّ إلی مطلعها» مراد از مَطلَع محلی است که در آن روز برای خورشید مقرّر شده تا از آنجا طلوع کند یا محلی که سال گذشته در چنین روزی از آن طلوع کرده، و جمله (و معنی سجودها) احتمالا ادامه روایت است تا بیان کند که مقصود از سجده، معنای مصطلح آن نیست، اما روشنتر به نظر میرسد که این جمله، کلام کلینی یا دیگر راویان باشد. و تفسیر آیه در جای آن خواهد آمد.

2. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: به راستی خورشید طلوع میکند و چهار فرشته با او هستند؛ یکی ندا میدهد: ای صاحب خیر پایان ده و مژده گیر، و یکی صدا میزند: ای صاحب شرّ دست بردار و کوتاه کن، و یکی ندا میدهد: به

1- . روضه کافی : 157

انفاق کننده عِوض ده و به بخیل تلف بده، و فرشته ای هم بر آن آب میپاشد و اگر آن نباشد زمین شعله ور میشود.(1)

بیان: شاید آب پاشی کنایه از پراکندگی اجزاء آب در هوا به سبب جویها و دریاها و چاهها و غیر آنها باشد، زیرا اگر اینها نباشند گرما در هوا و و زمین و بدنها و درختان و گیاهان بیشتر اثر میکند، من گویم: سیّد داماد در برخی نوشته هایش گفته: گروهی از مفسّران نقل کردند که ابن عباس از امیر المؤمنین علیه السّلام در تفسیر آیه: « کلٌّ یجْرِی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی » استفاده کرده که: خورشید را 180 منزل در 180 روز است، پس [از عبور خورشید از این منازل در طول یک سال]، دوباره به هر کدام از این منازل در روزهای مشابه سال آینده باز میگردد و مجموع این روزها روی هم یک سال میشود. و علّامه مفسّر آنها، اعرج نیشابوری در تفسیرش گفته: اگر این روایت درست باشد، شاید مقصود این باشد که خورشید در ایّام سال تا دائره نصف النّهار میرود و برمیگردد یا منظور این است که خورشید در فلک خارج مرکزش از اوج به حضیض پایین میرود و از حضیض به اوج بالا میرود، زیرا به حسب هر جزئی از این اجزاء در هر روزی، خورشید تعدیل مخصوصی دارد، زیاد یا کم.

و ما میگوئیم: این توجیه تکلّف است، بلکه مقصود از منازل خورشید در روزهای سال، همان مدارهای روزانه خورشید است که طول سال با حرکت مخصوص خورشید بر روی آن مدار حاصل میشود، زیرا این مدار در سطح منطقه البروج، منطقه معدّل النهار را در دو نقطه اعتدال قطع میکند، و هر دو جزء شمالی و جنوبیاش از دو نقطه انقلاب، فاصله برابری دارند، و فاصله هر کدام، از یک نقطه اعتدال برابر فاصله دیگری از نقطه اعتدالی دیگر است؛ زیرا در مدار روزانه متّحدند، و خورشید بنابراین که با حرکت مخصوص خود در اجزاء مدارها قرار دارد، در تابستان به مدارهای روزانه بهار و در زمستان به مدارهای روزانه پائیز باز میگردد. پس در دو فصل زمستان و بهار خورشید به مدارهای پائیز و تابستان برمیگردد و

1- . کافی 4 : 42

در دو فصل تابستان و پائیز خورشید به مدارهای بهار و زمستان برمیگردد. این را خوب حفظ کن که از افعال بدیع خداوند است.

3. توحید صدوق: أبوذر غفاری گفته: دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته بودم و هر دو با هم راه میرفتیم و پیوسته به آفتاب نظر میکردیم تا آنکه پنهان شد. من عرض کردم: ای رسول خدا، آفتاب در کجا پنهان می شود؟ فرمود: در آسمان، بعد از آن از آسمانی به سوی آسمان دیگر بالا میرود تا آنکه به سوی آسمان هفتم که از همه بالاتر است صعود میکند، تا آنکه در زیر عرش می شود، پس به سجده میافتد و فرشتگان موکّل بر او نیز به همراهش سجده میکنند. پس آفتاب عرض میکند: ای پروردگار من، مرا امر میفرمائی که از کجا طالع شوم؟ آیا از مغربم طلوع کنم یا از مشرقم؟ و این همان است که خدای عزّ و جلّ میفرماید: « وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ »(1) {و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیرِ آن عزیز دانا این است.} یعنی پروردگار شکست ناپذیر این گونه با مخلوقاتش در مملکت خویش رفتار میکند. و حضرت فرمود: آن گاه جبرئیل حوله روشنی از نور عرش را مطابق اندازه ساعتهای روز در درازی آن، که در تابستان دارد یا کوتاهی آن، در زمستان یا میان اینها در پائیز و بهار به نزد آفتاب می آورد. و فرمود: پس از آن، آفتاب آن حوله را چنان که یکی از شما جامههایش را بر تن میکند، میپوشد، سپس با آن حوله در هوای آسمان میرود تا آنکه از مکان طلوعش، طالع می شود. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گویا میبینم آن را که مقدار سه شبانهروز محبوس شده و طلوع نمیکند، بعد از آن دیگر روشنی را بر آن نپوشانند و مأمور میشود که از مغربش طلوع کند و این همان است که خدای سبحان میفرماید: « إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ »(2) {آن گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند.} و ماه هم چنین است از مطلع و مجرای آن در افق آسمان و مغرب آن و بلند شدنش به سوی آسمان هفتم، و در زیر عرش سجده میکند و جبرئیل حولهای از نور کرسی را به نزدش

1- . یس / 38
2- . تکویر / 1 - 2

می آورد و این است که خدای تعالی میفرماید: « هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً »(1) {اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد.} ابوذر (ره) گفت: بعد از آن با رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوشهای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.(2)

بیان: باید بیشتر آنچه در حدیث آمده را بر استعاره تمثیلیّه و مجاز که در کلام عرب شایع است، حمل کنیم و خدا حقایق امور را میداند.

4. تفسیر علی بن ابراهیم: امام سجاد علیه السّلام فرمود: همانا از نشانه هائی که خداوند عزّ و جلّ برای مردم تقدیر فرموده از جمله چیزهائی که به آن نیازمندند [و جزء ضروریات زندگی طبیعی ایشان است]، دریائی است که خداوند تعالی آن را در میان آسمان و زمین آفریده است. امام علیه السّلام به دنبال این مطلب فرمود: و البته خداوند چنین مقدّر فرموده که مدار حرکت خورشید و ماه و ستارگان از آنجا باشد و این جمله را همگی بر آسمان مقدّر فرموده است. [یعنی تقدیر از طرف بالا صورت گرفته و نظام بر همه عناصر فلکی حکومت می کند.] آن گاه بر فلک فرشته ای را که هفتاد هزار فرشته دیگر همراه او هستند، گماشته است که آنان دسته جمعی آسمان و افلاک را به چرخش در می آورند، و چون آنان فلک را به گردش در می آورند، خورشید و ماه و ستارگان نیز هماهنگ با آن میگردند، و هر یک در شبانهروز یک بار چنان که خداوند متعالی مقدّر فرموده به جای خود میرود. و هرگاه گناهان بندگان فزونی یابد و خداوند بخواهد آنان را با آیتی از آیات خویش مورد عتاب قرار دهد، فرشته موکّل بر فلک را فرمان دهد تا فلک را از حرکت های معمولی که خورشید و ماه و ستارگان بر اساس آن دارند، بگرداند. پس آن فرشته سرکرده، به هفتاد هزار فرشته مأمور دیگر دستور میدهد که فلک را از مسیر و حرکت همیشگی بگردانید. آنان مسیر آن را منحرف می سازند؛ پس خورشید درون آن دریا که فلک بر آن جریان دارد، میرود، در این حال کسوف روی میدهد، و نور خورشید کم می شود و رنگش دگرگون میگردد. و هرگاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد

1- . یونس / 5
2- . توحید صدوق : 203

آن آیت را بزرگتر سازد خورشید را بر حسب مقدار تخویفی که اراده فرماید در آن دریا محو میکند و این هنگامی است که کسوف خورشید بیشتر میشود. و همین رفتار را نسبت به ماه نیز معمول میفرماید. پس هرگاه خداوند عزّ و جلّ اراده فرماید که کسوف و خسوف را زایل نموده و آنها را به مسیر متعارفشان بازگرداند، فرشته موکّل بر افلاک را امر میفرماید تا خورشید را به مسیر و مجرای همیشگی برگرداند، در این وقت فرشته فلک را به مسیر حرکت سابق برمیگرداند، پس آفتاب از آب آن دریا خارج می شود در حالی که کدر است، و ماه نیز به همین ترتیب است.

آن گاه امام سجاد علیه السّلام فرمود: بدانید که کسی فزع و خوف در برابر این دو نشانه بزرگ الهی پیدا نمی کند مگر آنکه از شیعیان ما باشد، پس هرگاه کسوف یا خسوف واقع شد به پیشگاه خداوند تعالی پناه برید و به او بازگردید. حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: زمین پانصد سال راه است؛ چهار صد سالش ویرانست و صد سالش آباد، و خورشید 60 فرسخ در60 فرسخ، و ماه 40 فرسخ در40 فرسخ است. درون آنها برای اهل آسمان روشنایی میدهد و بیرون آنها برای اهل زمین، و ستارگان مثل بزرگترین کوه بر روی زمین میباشند. آفرینش خورشید پیش از ماه بوده است.

سلام بن مستنیر گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: چرا خورشید گرمتر از ماه است؟ فرمود: همانا خداوند خورشید را از نور آتش و زلالی آب آفریده، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، و وقتی هفت طَبَق شده جامه ای آتشین بر آن پوشانده و از اینجا است که خورشید گرمتر از ماه شده است. گفتم: پس ماه چطور؟ فرمود: همانا خداوند ماه را از پرتو نور آتش و از زلالی آب آفرید، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، تا زمانی که هفت طبقه شد، جامه ای از آب بر آن پوشاند، پس از اینجا است که ماه سردتر از خورشید است.(1)

در کتاب کافی مثل این روایت آمده تا آنجا که میگوید: چون چنین شد به سوی خدای عزّ و جلّ زاری کنید سپس به درگاه او برگردید.(2)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم : 379
2- . روضه کافی : 83

در کتاب من لا یحضره الفقیه نیز به صورت مرسل از امام باقر علیه السّلام این روایت آمده است.(1)

توضیح: «إنّ من الآیات» در کتاب من لا یحضره الفقیه و برخی نسخه های تفسیری چنین است و در برخی نسخهها «الأوقات» آمده، و اولّی به صواب نزدیکتر است. و در کافی به جای أوقات «أقوات» آمده یعنی اسباب قوت، «قدّر فیه» یعنی بر روی دریا و به محاذات آن، یا اینکه آن را به گونهای قرار داد که ستارگان در وقت نیاز در آن جریان یابند. در دو کتاب من لا یحضره الفقیه و کافی «فیها» آمده، پس مراد از آن نیز دریاست، با این لحاظ که ضمیر به آیه برمیگردد. و میتوان ضمیر را به آیات یا آسمان برگرداند، «و قدّر ذلک» یعنی جریان «کلّه علی الفلک» یعنی فلک اعظم یا فلک ستارگان و اوّلی بهتر است، در کتاب من لا یحضره الفقیه این گونه آمده:" فرشته موکّل بر فلک را فرمان دهد تا فلک را از حرکتهای معمولش، بگرداند. گفت: پس آن فرشته سرکرده به هفتاد هزار فرشته مأمور دیگر، دستور میدهد که فلک را از مسیر و حرکت همیشگی بگردانید،" تا این که میگوید: "در آن دریایی که فلک در آن است." و در این دو کتاب این گونه آمده است: پس زمانی که خدا اراده میکند که خورشید را پر فروغ گرداند و دوباره به مجرایش بازگرداند، فرشته موکّل بر فلک را دستور میدهد تا فلک را به مجرایش برگرداند. پس فرشته اطاعت میکند و فلک را باز میگرداند و خورشید هم به مجرایش برمیگردد و از دریا خارج میشود. و در من لایحضره الفقیه آمده:" آگاه باشید که کسی فزع و خوف در برابر این دو نشانه بزرگی الهی پیدا نمی کند مگر آن که از شیعیان ما باشد." کلام حضرت: «أن یستعتبهم» یعنی میخواهد آنها را عتاب کند و بازگرداند یا آنها را وادار به آنچه مورد رضایت است بکند. و در قاموس آمده:

تفصیل کلام برای رفع توهّمات: فلاسفه میگویند: جرم قمر خودش تاریک است و متراکم و برّاق می باشد؛ در اثر تراکم و غلظتش نور خورشید را میگیرد و در اثر برّاق بودنش نور را منعکس میکند. و همیشه کمی بیش از نصف کره ماه برابر خورشید قرار گرفته و نورانی است و نیمی تاریک، چرا که جرم ماه از جرم خورشید

1- . من لا یحضره الفقیه : 141

کوچکتر است، و جزء قواعد اصولی این است که اگر کره کوچکتر از کره بزرگتر، نور را پذیرا باشد، بیش از نصف کره کوچکتر روشن خواهد بود. و قسمت روشن و قسمت تاریک ماه به وسیله دائره نزدیک به عظیم جدا میگردد که دائره نور نامیده میشود، و قسمتی از کره ماه که نور چشم آن را میبیند و قسمتی که نور چشم به آن نمیرسد به وسیله دائرهای که دائره رؤیت نامیده میشود جدا میگردد. و این دائره نیز نزدیک به عظیم است، چرا که در شماره 24 از کتاب مناظر اقلیدس ثابت شد که آنچه از کره دیده میشود بیش از نصف آن میباشد، و این دو دایره ممکن است که با هم تطابق پیدا کنند، و ممکن است که با هم تطابق نداشته باشند؛ حال یا به صورت متوازی و یا به صورت متقاطع و یا نه این و نه آن ، و گاهی این دو دائره، عظیم در نظر گرفته میشوند به این خاطر که بین آنها و دائره عظیمه هیچ تفاوت حسی وجود ندارد و اگر دو دائره تقریبا با هم تطابق داشته باشند، تطابق در نظر گرفته میشود. هنگامی که خورشید و ماه با هم اجتماع پیدا میکنند و روبروی هم قرار میگیرند، طرف روشن آن به سمت خورشید و طرف تاریک آن به سمت ما قرار میگیرد و دو قرص ماه و خورشید با هم تطابق پیدا میکنند که به این حالت محاق میگویند. زمانی که قرص ماه کمی از خورشید فاصله میگیرد، دو دائره با زاویههای حاده و منفرجه در حالت تقاطع قرار میگیرند و چون ماه در حدود 12 درجه از خورشید دور شود، باریکهای از نیم روشن آن که به سمت خورشید قرار دارد و دارای دو زاویه حاده است، برای زمینیان قابل رؤیت است، که به آن هلال گفته میشود. و همواره این باریکه روشن با دور شدن ماه از خورشید زیاد میشود و زوایای حاده بزرگ و زوایای منفرجه کوچک میشود تا اینکه دو دائره با زاویه قائمه با هم تقاطع پیدا میکنند و تربیع حاصل میشود که در این حالت نصف طرف روشن ماه دیده میشود. و همواره قسمت روشن ماه که قابل رؤیت است زیاد میشود و زاویه های حاده به منفرجه متمایل میشوند تا آنکه دو دائره مقابل هم قرار میگیرند و برای بار دوم با هم تطابق پیدا میکنند. در این حالت طرف روشن ماه، هم زمان به سمت زمین و خورشید قرار میگیرد که به آن بدر میگویند. در ادامه ماه به خورشید نزدیک شده و دو دائره ابتدا با زاویههای مختلف با هم تقاطع مییابند، تا

زوایای آنها قائمه شود و تربیع دوم حاصل شود. این حرکت ادامه مییابد تا اینکه ماه و خورشید بار دیگر با هم تطابق یابند و به حالت محاق باز گردند و این حرکت تا زمانی که خدای سبحان بخواهد ادامه دارد.

کسوف- گرفتن آفتاب - در نزد فلاسفه نوعی تعرض و تغییر در نور افشانی خورشید و طلب نور از جانب قوای بینایی ماست، وقتی که روز باشد و خورشید در حالت تابش، و این مداخله با قرار گرفتن کره ماه میان خورشید و قوای بینایی ما انجام پذیرد؛ و آن زمانی است که ماه بر روی خط فرضی که از چشم ما خارج و به خورشید متصل میشود، قرار گیرد. به این حالت اجتماع مرئی گفته میشود، و آن به ناچار باید در عقده رأس و یا ذنب یا نزدیک این دو باشد که ماه و خورشید در یک نقطه قرار گرفتهاند و به خوبی برابر هم هستند و برای ماه به اندازه نصف مجموع قطره ماه و خورشید عرض مرئی وجود ندارد، پس در این حالت ماه میان خورشید و چشمان ما حایل میگردد و نور خورشید را با نیمه تاریک خود از چشم ناظرین میپوشاند؛ حال اگر تمام نور خورشید را بپوشاند کسوف کلّی و اگر قسمتی از نور را بپوشاند کسوف جزئی است. از آنجا که کسوف نوعی حالت عارض بر خورشید است و نسبت به چشمان ما رخ میدهد و در ذات خورشید اتفاقی نمیافتد، ممکن است ناپدید شدن خورشید برای بعضی از مردم اتفاق بیفتد و برای برخی دیگر نه، همان طور که وقتی با دست خود نور چراغ را میپوشانی تو آن را نمیبینی امّا مردم آن را میبینند. همچنین ممکن است کسوف برای عدهای به صورت کلّی و برای عده دیگری به صورت جزئی اتفاق افتد یا اینکه برای همه به صورت جزئی امّا با درصدهای متفاوت رخ دهد. اما اگر عرض مرئی ماه به اندازه نصف مجموع قطر ماه و خورشید باشد، کسوف رخ نمیدهد.

و امّا خسوف - گرفتن ماه – از نظر فلاسفه در موقع روبرو شدن [زمین] با خورشید اتفاق میافتد، آن گاه که آن در یکی از دو عقده و یا در نزدیکی آنها باشد، به گونهای که عرض ماه کمتر از نصف مجموع قطر ماه و قطر مخروط سایه زمین باشد، ماه در سایه زمین واقع میشود و پرتو آفتاب همه آن یا قسمتی از آن را

فرا نمیگیرد که خسوف کلّی یا جزئی خواهد بود. اگر عرض ماه از منطقه البروج به اندازه نصف مجموع دو قطر باشد، خسوف رخ نمیدهد.

چون این را فهمیدی میتوان این روایت را به چند وجه تفسیر کرد:

1. این سخنان فلاسفه، حدس و گمان است و بسا که این اختلاف در اشکال ماه جهت دیگری داشته باشد چنان که ابن میثم درباره اختلاف اشکال ماه گفته: ممکن است علّت این باشد که ماه کُرهای است که نصف آن روشن و نصفش تاریک است و با حرکتی برابر حرکت فلکش، به دور خود میچرخد. چون نیمه روشنش به سوی ما واقع شود بدر است و چون نیمه تاریکش به سوی ما قرار گیرد محاق واقع شود. و در بین این دو حالت میزان سطح روشن ماه که برای ما قابل رؤیت است فرق میکند. و باز هم ممکن است که خدای تعالی بعضی اوقات نوری را برحسب ارادهاش در ماه ایجاد کند و در برخی موارد ایجاد نکند. پس باطل دانستن یا تأویل کردن این خبر صحیح نیست.

2. ممکن است هم زمان با حدوث اسباب یاد شده، گذر بر دریا هم صورت گیرد و این گذر بر دریا هم نقشی در این امور داشته باشد. و اینکه گفتهاند که خرق و التیام (یعنی شکافتن و به هم آمدن) در افلاک محال است و حرکت مستقیم و اختلاف حرکات در آنها ممکن نیست و امثال آن، دلیلی بر اثباتش جز شبهات سست و خرافات فاسد که سستی آن بر کسی که در آن منصفانه تأمل کند پوشیده نیست، اقامه نکردهاند. علاوه بر اینکه اعتقاد به این احکام موجب انکار بسیاری از ضروریات دین میگردد؛ مانند معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و نزول فرشته ها و صعود آنها و شکافتن آسمانها و در نوردیده شدن آنها، و پراکنده شدن ستارگان و بی نور شدن آنها در قیامت و غیر اینها که قرآن مجید و اخبار متواتره به آن تصریح دارند.

3. صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته: آنچه که منجمان از کسوف خبر میدهند و همان گونه هم اتفاق میافتد، غیر از کسوفی است که در این روایت آمده و اینکه فزع به درگاه الهی و نماز در مساجد واجب شده به این خاطر است که پدیده کسوف آیت و نشانهای مشابه آیات و نشانههای قیامت است. و

مرحوم شهید اول در ضمن فروعی که در احکام نماز کسوف در کتاب ذکری آورده، گفته: چهارم اینکه اگر نماز کسوف با نماز عید هم زمان شود، به واسطه بروز آیات مطلقه (مانند زلزله) یا کسوف و خسوف - نظر به قدرت خدا که آنچه را بخواهد انجام میدهد - گرچه بر خلاف عادت است، با اینکه مشهور است که در روز عاشورا، زمانی که امام حسین علیه السّلام به شهادت رسید خورشید گرفت، به گونهای که ستاره ها در وسط روز پدیدار شدند، چنانکه بیهقی و غیر او روایت کردهاند، و پیش از این گفتیم که روز فوت ابراهیم، پسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آفتاب گرفت، و زبیر بن بکار در کتاب انساب خود گفته: ابراهیم دهم ماه ربیع الاول از دنیا رفته است، و اصحاب روایت کرده اند که از نشانه های ظهور مهدی علیه السّلام گرفتن خورشید در نیمه اول ماه رمضان است، تا آخر کلام او.

مؤلّف: من در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنّت دیده ام که در روز عاشورا خورشید و در شبش ماه گرفته و شیخ مفید در ارشاد به سند خود از ثعلبه ازدی روایت کرده که امام باقر علیه السّلام فرمود: پیش از ظهور قائم علیه السّلام دو نشانه وجود دارد: گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، و گرفتن ماه در آخرش، ثعلبه گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، خورشید در نیمه ماه و ماه در آخرش بگیرند؟! امام علیه السّلام فرمود: من داناترم به آنچه گفتم، به راستی که این، دو نشانه است که از زمان هبوط آدم علیه السّلام سابقه ندارد و کلینی آن را در کافی به سندش از بدر بن خلیل ازدی روایت کرده که گفت: نزد امام باقر علیه السّلام نشسته بودم، پس حضرت

فرمود: دو نشانه، پیش از ظهور قائم علیه السّلام خواهد بود که از زمان هبوط آدم علیه السّلام به زمین وجود نداشته است؛ خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخرش بگیرد، مردی گفت: ای پسر رسول خدا، خورشید در آخر ماه بگیرد و قمر در نیمه آن؟! امام علیه السّلام فرمود: من بهتر میدانم که چه میگویم، [اگرچه عادت همان طور است که تو میگویی] ولی این دو، نشانه هایی هستند که از زمان هبوط آدم علیه السّلام وجود نداشتهاند، و روایات در این باره بسیار است که در مجلّدات دیگر به خصوص در مجلّد 13 ذکر کردم.

4. تأویلی است که برخی فیلسوف نماها کردهاند و گفتهاند: مقصود از دریا در کسوف خورشید، سایه ماه است و در گرفتن ماه، مراد سایه زمین است و تعبیر از آن به دریا استعاره و تشبیه است.

در برخی کتب، مناظره لطیفی میان یک فیلسوف مسلمان نما که این تأویل را برای روایت ذکر میکرد با مردی از برهمنان هند دیدم. مرد برهمایی چون این تأویل را از او شنید به او گفت: مقصود صاحب شریعت و دین تو یا همین است که تو میگوئی یا نه، مقصود او این نیست، و اگر مقصود او این نباشد وای بر تو، چرا که نسبت به خدا جسارت نمودی و کلام او را بر آنچه مراد او نبوده حمل نمودی و به او دروغ بستی، و اگر هم مقصود او همین باشد، او از بیان کردن مطلب با این عبارت غرضی را دنبال میکرده و مصلحتی در تصریح نکردن به مراد واقعی وجود داشته است برای آنکه فهم عامه مردم از درک حقائق کوتاه است، پس باز هم وای بر تو که نقض غرض او را نمودی و مصلحت او را باطل کردی و رازش را فاش نمودی.

مؤلّف: این سخن درستی است، گرچه گوینده آن بنا برآنچه نقل شده یک کافر است، زیرا عقل بندگان از فهم اسباب و مسبّبات و از چگونگی نزول عقوبتها ناتوان است و چون منجّم خبر دهد که طبق حرکت افلاک، فلان ساعت خورشید یا ماه خواهد گرفت؛ مردم نترسند، و به خدا پناه نبرند، و از گناه دست نکشند، و آن را از آثار خشم خدا ندانند، زیرا آنها نمیدانند که خدایی که از ازل بوده و قادر و حکیم است، از لحظهای که عالم را آفریده، و حرکات را مقدّر نموده، و عالم را بر اساس سبب و مسبّب ایجاد نموده، و با علم کامل خود از احوال و افعال همه موجودات در هر زمان و مکانی اطلاع دارد، و نیاز مردم به برحذر داشتن و بیم دادن را می دانسته، حرکات افلاک را به گونهای منظّم ساخته که گرفتن ماه و خورشید و بروز آیات دیگر، با میزان استحقاق مردم به انذارها و عقوبتها بر حسب احوالاتشان مطابقت دارد، و این موضوع دقیقی است که بیشتر مردم از فهم آن عاجزند. خلاصه اینکه اگرچه این حدیث خبر واحد است و سند معتبری ندارد ولی نمیتوان آن را رد کرد و شایسته است که اجمالا آن را بپذیریم، اگرچه فهمش بر عقل دشوار است، و این راه صاحبان مقام تسلیم است که بر صراط مستقیم پایدارند.

«والارض مسیره خمسمأه عام» شاید مقصود این است که اگر کسی بخواهد به دور کلّ زمین بچرخد و بر همه مکانهای ظاهر و مرتفع و مخفی و فرورفته آن اطلاع یابد، 500 سال طول میکشد، همچنین است اگر کسی بخواهد بر مکانهای آباد و ویران زمین آگاهی یابد؛ زیرا صِرف حرکت به دور زمین، در چند سال ممکن است، اگر مساحتی که گفته اند درست باشد؛ زیرا گفتهاند: مساحتِ دائره عظیم فرضیای که اطراف زمین را احاطه کرده 8 هزار فرسخ است، پس در حدود سه سال میتوان آن را پیمود، و اینکه حضرت فرمود: خورشید 60 فرسخ است، شاید منظور فرسخ آسمانی باشد یا اینکه نسبت خورشید به فلکش مانند نسبت این میزان فرسخ به زمین است، و در مورد ماه نیز مسأله به همین شکل است. یا اینکه مقصود از این عدد، بیان کثرت است و این تعبیر برای فهم سائل است. و همچنین مراد از این کلام حضرت که فرمود: ستارگان مثل بزرگترین کوهها هستند، این معناست که نسبت آنها به آسمان خود مثل نسبت بزرگترین کوهها به زمین است، همه اینها بنا بر درست بودن گفته اهل هیئت و نجوم است، که آن هم معلوم نیست، زیرا تکیهگاه آنها به مساحتها و اندازه گیریهای گروهی کافر است که در مقام تحقیق و ضبط آن برآمده اند. و آفریده شدن خورشید پیش از ماه دلیل بر این است که هر دو حادثند، و خداوند متعالی حقائق مخلوقات خود را میداند و حجتهای او نیز به تعلیم الهی آگاه به حقائقند. درود خدا بر آنها باد.

5. محمّد بن مسلم گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: قربانت، برای چه خورشید از ماه گرمتر است؟ حضرت فرمود: همانا خداوند خورشید را از نور آتش و زلالی آب آفریده، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، و وقتی هفت طَبَق شده جامه ای آتشین بر آن پوشانده و از اینجا است که خورشید گرمتر از ماه شده است. گفتم: پس ماه چطور؟ فرمود: همانا خداوند ماه را از پرتو نور آتش و از زلالی آب آفرید، طَبَقی از این و طَبَقی از آن، تا زمانی که هفت طبقه شد، جامه ای از آب بر آن پوشاند، پس از اینجا است که ماه سردتر از خورشید است.(1)

1- . روضه کافی : 241

در دو کتاب علل الشرایع و خصال شیخ صدوق مانند این روایت آمده است.(1)

توضیح: «حتّی إذا کانت سبعه اطباق» ممکن است معنای سخن حضرت این باشد که طبقه هفتم در خورشید از آتش است، پس حرارت آن از دو جهت است: تعداد طبقات آتش در خورشید یکی بیشتر است و بالاترین طبقه آن نیز از آتش است، و محتمل است که لباس آتش، خود، طبقه هشتم آتش محسوب شود و علت حرارت بیشتر، فقط جهت دوم باشد. در مورد ماه نیز این دو احتمال وجود دارد. و ممکن است که خلقت آنها از آتش و آب حقیقی باشد و یا اینکه از جوهری لطیف شبیه به آنها از نظر کیفیت باشد. و برهانی وجود ندارد که در فلکیّات عنصری وجود ندارد، و شرع در مواضع گوناگونی بر وقوع این مطلب دلالت دارد.

6. احتجاج: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمانی که خدا ماه را آفرید بر روی آن نوشت: (لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ امیر المؤمنین) و این همان سیاهی است که در ماه میبینید.(2)

7. خصال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در زمان بیماری که به وفات حضرت منجر شد فرمود: برادرم را نزد من بخوانید. گفت: پس به دنبال علی علیه السّلام فرستادند، او بر حضرت وارد شد، و هر دو رو به دیوار کردند، و جامه ای بر سر کشیدند و آن حضرت با وی راز گفت و مردم همه پشت در خانه گرد هم بودند، پس علی علیه السّلام بیرون آمد و مردی به او گفت: پیامبر خدا با تو راز گفت؟ فرمود: آری هزار باب دانش را با من در میان گذاشت که در هر بابی هزار باب بود. گفت: همه را حفظ کردی؟ فرمود: آری، و فهمیدم. آن مرد گفت: این سیاهی که در چهره ماه است چیست؟ فرمود: به درستی که خدای عزّ و جلّ میفرماید: « وَ جَعَلْنَا الَّیْلَ وَ النهَّارَ ءَایَتَینْ ِ فَمَحَوْنَا ءَایَهَ الَّیْلِ وَ جَعَلْنَا ءَایَهَ النَّهارِ مُبْصرَِهً » {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم. } آن مرد گفت: فهمیدی ای علی.(3)

1- . علل الشرایع 2 : 263 و خصال : 10
2- . احتجاج : 83
3- . خصال : 157

بیان: «فولّیا» یعنی پیامبر و علی علیهما السّلام، و گفته میشود: «احتوش القوم علی فلان» یعنی گرد او جمع شدند و او را در وسط قرار دادند، و گفته میشود: «وَعاه» یعنی آن را حفظ کرد. ظاهر این است که سؤال از علّت سیاهی در چهره ماه بوده و حضرت پاسخ داده: علّتش این است که نورش کمتر شود و در نتیجه امتیازی میان خورشید و ماه و میان شب و روز حاصل گردد، چنانکه روایت ابن سلام بر آن دلالت دارد، پس محو در آیه کم شدن نور ماه به وسیله سیاهی در چهره او است، و بدان که درباره علّت این سیاهی در چهره ماه اختلاف کردهاند؛ برخی گفتهاند: مجرّد خیال است و حقیقت ندارد و این ایراد بر آن وارد است که محال است همه مردم در یک خیال که حقیقتی ندارد متّفق شوند، و برخی دیگر گفته اند: عکس امور زمینی مانند کوهها و دریاها و غیر آنها است که بر روی آن نقش بسته، و به آن ایراد شده که در این صورت، به نسبت دوری و نزدیکی و میزان انحراف ماه از اشیاء، این لکّهها باید مختلف دیده شود. و گفته اند: آن سیاهی نموداری از تاریکی روی دیگر ماه است، و بر آن ایراد شده که در این فرض نباید به صورت لکّه لکّه دیده شود، و برخی دیگر گفتهاند: اثر این است که کره آتش ماه را میساید، و پاسخ داده شده که کره ماه تماسی با کره آتش ندارد، چون فرو رفته در کلفتی تدویر خود که آن هم فرو در کلفتی حامل است و میان او و آتش بسیار دور است و اگر در حضیض حامل هم باشد تنها در یک نقطه با کره نار تماس دارد، و بعلاوه گرمی در آن اثر ندارد بعقیده فلاسفه، و گفته اند: آن جزئی از ماه است که بر خلاف دیگر اجزاء آن پذیرای نور نیست، و به این نظر هم اشکال شده که مخالف اعتقاد فلاسفه در مورد فلکیّات است که آن را بسیط و غیر قابل تجزیه میدانند، و بنا بر این همه قواعدشان که مبنی بر بساطت افلاک است باطل می شود، و برخی گفته اند: آن چهره ماه است که نمودار چهره انسان میباشد: دو چشم دارد و دو ابرو و بینی و دهان، و ایراد شده که قرار دادن این اجزاء در آن سودی ندارد، و گفته اند: این تیرگیها اجزاء گوناگون آسمانی هستند که با ماه در گردشاند و قابلیت نور دهی ندارند و پیوسته نگهدار وضعیت او هستند. و این نزدیکترین وجه به واقع نزد آنهاست، و همه اینها گفته ای بی دلیل است، و ما در این باره چیزی جز این نمی

دانیم که خدای سبحان ماه را چنین آفریده است، و بحث از سبب آن بی فایده است و به خواست خدا به زودی وجوه دیگری برای آن نقل میکنیم.

8. علل الشرایع: یزید بن سلام از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله پرسید: چرا خورشید و ماه در تابش و نور با هم برابر نیستند؟ فرمود: زمانی که خدای عزّ و جلّ آن دو را آفرید، اطاعت نمودند و هیچ نافرمانی نکردند، و خدای عزّو جلّ به جبرئیل دستور داد که نور ماه را از بین ببرد، پس جبرئیل این کار را انجام داد و در اثر محو نور ماه، خطهای سیاهی در سطح آن پدید آمد، و اگر ماه چون خورشید به حال خود مانده بود و نورش زائل نشده بود، شب و روز از هم شناخته نمیشدند و روزه دار وقت افطار را نمیدانست و مردم عدد سالها را نمیدانستند، و این است قول خدای عزّ و جلّ که میفرماید: « وَ جَعَلْنَا الَّیْلَ وَ النَّهارَ ءَایَتَینْ ِ فَمَحَوْنَا ءَایَهَ الَّیْلِ وَ جَعَلْنَا ءَایَهَ النهَّارِ مُبْصرَِهً لَّتَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّکمُ ْ وَ لِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسَابَ » {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم تا [در آن] فضلی از پروردگارتان بجویید، و تا شماره سالها و حساب [عمرها و رویدادها] را بدانید.}

یزید گفت: راست گفتی ای محمّد، به من بگو چرا شب را لیل گویند؟ فرمود: چون مردان و زنان در آن با هم انس میگیرند، خدای عزّ و جلّ آن را وسیله الفت و پوشش قرار داده است، و این است قول خدای عزّ و جلّ که میفرماید: « وَ جَعَلْنَا الَّیْلَ لِبَاسًا * وَ جَعَلْنَا النهَّارَ مَعَاشًا »(1) {و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم، و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم.} گفت: راست گفتی ای محمّد (تا پایان روایت).(2)

بیان: از روایت این گونه بر میآید که لیل مشتق از «ملایله» است که به معنای الفت و سازگاری میباشد، اما در نزد اهل لغت خلاف این مشهور است، فیروز آبادی گفته: «لایلته» یعنی او را برای یک شب اجیر کردم، و «ملایله»، معامله در شب و «میاومه»، معامله در روز است.(3)

1- . نباء / 10 و 11
2- . علل الشرایع 2 : 155
3- . قاموس 4 : 48

9. عیون: مردی شامی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره طول و عرض خورشید و ماه پرسید، حضرت فرمود: نهصد فرسخ است.(تا پایان روایت). (1)

10. احتجاج: ابن کوّاء از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره سیاهی چهره ماه پرسید، فرمود: اللّه اکبر، اللّه اکبر، مردی کور از مسأله ای مبهم میپرسد، آیا نشنیدی خدای تعالی میفرماید: « وَ جَعَلْنَا الَّیْلَ وَ النهَّارَ ءَایَتَینْ ِ فَمَحَوْنَا ءَایَهَ الَّیْلِ وَ جَعَلْنَا ءَایَهَ النهَّارِ مُبْصرَِهً » (تا پایان روایت).(2)

در تفسیر عیاشی نیز مانند این روایت آمده است.

بیان: «عن مسأله عمیاء» یعنی مسأله پیچیده و مبهم، که فهم آن مشکل است.

11. تفسیر علی بن ابراهیم: امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه: « لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا الَّیْلُ سَابِقُ النهَّارِ وَ کلُ ٌّ فىِ فَلَکٍ یَسْبَحُونَ » فرمود: خدای تعالی میفرماید: خورشید پادشاه روز است، و ماه پادشاه شب، برای خورشید شایسته نیست که در شب با پرتو ماه باشد، (و لا یسبق اللیل النهار)، میفرماید: شب نرود تا روز به آن برسد، « وَ کُلٌّ فىِ فَلَکٍ یَسْبَحُونَ » میفرماید: همگی به دنبال فلک دائرهوار میچرخند.(3)

بیان: «یجیء وراء الفلک» شاید معنا این باشد که: به دنبال حرکت فلک ، حرکت میکنند، پس گویا پشت سر او هستند.

12. علل الشرایع: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز قیامت خورشید و ماه به صورت دو گاو پی شده آورده میشوند و با هرکسی که آنها را میپرستد در دوزخ افکنده میشوند، زیرا آن دو [توسط مردم] پرستش میشدند و به آن راضی بودند.(4)

بیان: ابن اثیر در نهایه گفته: در حدیث کعب است که: «خورشید و ماه دو گاو نر پی شده در دوزخ هستند» گفته شده: چون خدای تعالی آن دو را در آیه: « وَ کُلٌّ

1- . عیون اخبار الرضا 1 : 241 ، علل الشرائع 2 : 280

2- . احتجاج : 138
3- . تفسیر علی بن ابراهیم : 550
4- . این روایت در کتاب عیون اخبار الرضا یافت نشد، اما در کتاب علل الشرایع(2 : 292) آمده است.

فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ » به شناگری وصف کرده، سپس خبر داده که آنها را در دوزخ قرار میدهد تا به وسیله آن دو أهلش را عذاب کند، به گونهای که آن دو از دوزخ خارج نشوند، آن گاه مانند زمین گیر پی شده میگردند. این را ابو موسی نقل کرده و چنان است که میبینی(1)، و گفته: عقیر، شتری است که نحر شده، زیرا آنها وقتی میخواستند که شتری را نحر کنند، ابتدا یکی از پاهایش را قطع نموده و سپس او را نحر میکردند.(2)

13. تفسیر علی بن ابراهیم: در ذیل آیه: « وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً » آمده: فرمود: محو در ماه است.(3)

14. احتجاج: زندیقی از امام صادق علیه السّلام پرسید: خورشید کجا غروب میکند؟ حضرت فرمود: بعضی علماء گفته اند: وقتی آفتاب به پائین ترین نقطه سرازیر می شود، پیوسته فلک آن را می چرخاند و دوباره به وسط آسمان بالا می برد، تا آنکه به طرف محل طلوع خود پائین آید - یعنی آفتاب در چشمه گرمی فرو رفته سپس زمین را شکافته، دوباره به محل طلوع خود برمی گردد - و زیر عرش سرگردان باشد تا آنکه اجازه اش دهند بار دیگر طلوع کند، و همه روزه نورش گرفته میشود، و نور دیگری به خود می گیرد.

گفت: پس روز پیش از شب آفریده شده؟ فرمود: آری، روز پیش از شب آفریده شده، و خورشید پیش از ماه، و زمین پیش از آسمان. (تا پایان روایت).(4)

بیان: حضرت با بیان واژه «صاعدًا» اشاره به این نکته فرمود که: خورشید پس از اینکه در نزد ما غروب میکند، بر مردمی دیگر طلوع میکند و بالا میرود تا به بالای سر آنها میرسد که زیر پای ما میشود. سپس در نزد آنها پایین میآید تا به مشرق ما برسد. و شاید سرگردانی و اجازه دادن به او کنایه از این باشد که مسخّر فرمان خدا است و به قدرت او میچرخد؛ هرگاه بخواهد آن را به حرکت در میآورد و هرگاه بخواهد آن را ساکن میگرداند. بنابراین هر لحظه در مشرق عدهای

1- . نهایه 3 : 115

2- . نهایه 3 : 114
3- . تفسیر قمی : 378
4- . احتجاج : 192

از مردم قرار دارد و طلوعش بر آنها به فرمان و قدرت خدای سبحان است، و اگر بخواهد آن را از حرکت باز میدارد، و چون موجودی که بخواهد باقی باشد در بقاءش نیاز به مؤثّر دارد، پس خورشید از آن جهت که ممکن الوجود است، از ذات خود نور و وجود و سایر صفاتش را ندارد، و همه اینها را از خالق و مدبّرش میگیرد، پس خورشید در همه اوقات زیر عرش و قدرت الهی قرار دارد، و سرگردان در کارش و مطیع فرمان پروردگارش میباشد، و به زبان امکان و نیاز از خدا اجازه طلوع و غروبش را مسألت میکند، و جامهای از نور الهی را در بر میکند.

و کسانی که به تجدّد امثال معتقدند میتوانند به این روایت و مانندش تمسّک جویند، لکن چنانکه ما تحقیق کردیم هیچ دلالتی بر عقیده آنان ندارد، و همانا به برخی اسرار اشاره کردم تا بتوانی اخبار مشکل را بفهمی، و مطالب تحقیقی درباره آفریده شدن روز پیش از شب، در باب یکم گذشت.

15. توحید صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: خورشید جزئی از 70 جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از 70 جزء نور عرش و عرش نیز جزئی از 70 جزء نور حجاب، و حجاب جزئی از 70 جزء نور سِتر است.(تا پایان روایت).(1)

16. قصص راوندی: امام باقر علیه السّلام فرمود: موسی علیه السّلام از پروردگارش خواست تا وقت زوال خورشید را به او بیاموزد. خداوند فرشته ای بر این کار گماشت، پس فرشته به موسی گفت: ای موسی، خورشید به زوال رسید. موسی گفت: کی؟ گفت: آن زمان که به تو خبر دادم و اکنون پانصد سال راه طی کرده است.(2)

17. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه: « فَمَحَوْنَا ءَايَةَ الَّيْلِ » فرمود: آن سیاهی است که درون ماه میباشد.(3)

18. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: سیاهی چهره ماه، نقش «محمّد رسول اللّه» است.(4)

1- . توحید صدوق : 108

2- . قصص راوندی : 164
3- . تفسیر عیاشی 2 : 283
4- . تفسیر عیاشی 2 : 283

بیان: شاید مقصود این باشد: از آنجا که این سیاهی از بزرگترین اسباب نظام عالَم است - چنانکه گذشت - و علّت غائی خلقت و نظام عالم، وجود مقدّس رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله میباشد، پس گویا این سیاهی دلالت بر ایشان دارد، یا اینکه چون این سیاهی دلیل بر حکمت صانع است و نشان میدهد که هر آنچه صلاح خلق در آن باشد از ذات مقدّسش فوت نمیشود، و از طرف دیگر رسالت آن حضرت از اعظم مصالح است، پس این پدیده بر ایشان دلالت دارد، علاوه بر اینکه به هیچ کدام از این تکلّفات نیازی نیست و میتوان روایت را حمل بر حقیقت نمود.

19. امیر المؤمنین علیه السّلام به نقل امام باقر علیه السّلام فرمود: خورشید در چشمه ای گرم، در دریائی پایین شهری که طرف مغرب است - یعنی شهر جابلقا - غروب میکند.

20. فرج المهموم: ابن ذی العلمین [ذی القلمین] گوید: من در خراسان در مجلس مأمون برابر ذو الرّیاستین ایستاده بودم و امام رضا علیه السّلام نیز حضور داشت. پس سخن از شب و روز به میان آمد و اینکه کدام زودتر آفریده شدهاند، و به گفتگو در این بحث مشغول شدند و نظرات مختلفی داشتند. سپس ذو الریاستین در این باره از امام رضا علیه السّلام پرسید و نظر ایشان را جویا شد، حضرت فرمود: آیا دوست داری پاسخت را از کتاب خدا بدهم یا از علم حساب خودت؟ گفت: نخست از علم حساب بفرمایید. فرمود: آیا شما نمیگوئید که طالع دنیا سرطانست، و ستارگان در شرف خود بوده اند؟ گفت: چرا، فرمود: پس زحل در میزان بوده، و مشتری در سرطان، و مریخ در جدی، و زهره در حوت، و ماه در ثور، و خورشید در میانه آسمان در حمل بوده است و این جز در روز ممکن نیست، گفت: آری، از کتاب خدا چطور؟ فرمود: قول خدای عزّ و جلّ که فرمود: « لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا الَّیْلُ سَابِقُ النهَّارِ » {نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی جوید.} یعنی روز از شب پیش میافتد.(1)

سید بن طاووس گفته: همین مطلب را با چند سند از ابن جمهور عمّی که دانشمند فاضلی است روایت کردیم، گفت: از جمله مسائلی که ذو الرّیاستین از

1- . فرج المهموم : 95

حضرت رضا علیه السّلام داشت این بود که عدهای در برابر مأمون درباره خلقت شب و روز به مذاکره نشسته بودند؛ بعضی از آنها گفتند: خداوند روز را قبل از شب آفریده، و عدّهای دیگر گفتند: شب قبل از روز آفریده شده، پس همگی این سؤال را به محضر امام رضا علیه السّلام بردند، پس حضرت فرمود: خدا - جلّ ذکره – روز را قبل از شب، و روشنی را قبل از تاریکی آفرید، پس اگر بخواهید پاسخ را از قرآن برایتان بیان میکنم و یا از نجوم برایتان بگویم، ذو الرّیاستین گفت: از هر دو بیان کنید. پس حضرت فرمود: امّا از نجوم؛ تو میدانی که طالع عالَم سرطان است و این ممکن نیست مگر اینکه هم زمان خورشید در خانه شرفش در وسط روز قرار داشته باشد، و امّا از قرآن؛ آیا این کلام خدای تبارک وتعالی را نشنیدهای که فرمود: « لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لهَا أن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا الَّیْلُ سَابِقُ النهَّارِ» {نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی جوید. }

21. فرج المهموم: چون أمیر المؤمنین علیه السّلام به بالای منبر رفت و فرمود: از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید، پس مردی رو به او ایستاد و از سیاهیای که در ماه است پرسید. حضرت فرمود: کوردلی از مسألهای مبهم سؤال میکند! آیا این سخن خدای عزّ و جلّ را نشنیدهای که میفرماید: « فَمَحَوْنَا ءَایَهَ الَّیْلِ وَ جَعَلْنَا ءَایَهَ النهَّارِ مُبْصرَِهً » سیاهی که در ماه میبینی به این دلیل است که خدای عزّ و جلّ از نور عرش خود دو خورشید آفرید، پس به جبرئیل فرمود: تا بال خود را بر آنکه در علم خدای عظیم گذشته بود که ماه باشد بکشد، چرا که خواسته بود شب و روز و خورشید و ماه و ساعات و روزها و ماهها و سالها و روزگارها، و کوچ کردن و مستقرّ شدن، و پیش آمدن و پس رفتن، و حجّ و عمره و موعد وام، و پرداخت مزد اجیر، و شماره ایّام آبستنی، و عِدّه مطلّقه و زنی که شوهرش مرده و مانند اینها از هم جدا و مشخّص باشند.(1)

بیان: (الذی) یعنی بر آنکه در علم ازلی الهی گذشته که باید ماه باشد، و ظاهراً عبارت چنین بوده: (بر یکی از آن دو که در علمش گذشته).

1- . فرج المهموم : 97

22. کافی: محمّد بن اسماعیل ابن بزیع گفته: به امام رضا علیه السّلام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه ترین روزها است، فرمود: همین طور است، گفتم: قربانت شوم چطور می شود؟ فرمود: خدای تعالی ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید جمع میکند و چون خورشید لحظهای باز ماند، آنها را عذاب میکند، امّا در روز جمعه، خورشید سکون ندارد، و خدا به خاطر فضیلت روز جمعه، عذاب را از آنها برمیدارد، پس خورشید در این روز سکون و آرامش ندارد.(1)

23. اختصاص: أبی الصباح کنانی گفته: از امام صادق علیه السّلام درباره آیه: « أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِّنَ النَّاسِ »(2) {آیا ندانستی که خداست که هرکس در آسمانها و هرکس در زمین است، و خورشید و ماه و [تمام] ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ }پرسیدم. حضرت فرمود: در هر شبانه روز خورشید چهار سجده دارد: یکی زمانی است که پیش از سپیده دم در طول آسمان قرار میگیرد، گفتم: آری فدایت شوم، فرمود: این فجر کاذب است که خورشید در یک سوی زمین به سجده میافتد و چون از سجده سر برمیدارد، فجر صادق شود و وقت نماز در آید، امّا سجده دوم، وقتی که خورشید به میانه آسمان برسد و روز برآید، قبل از زوال بازایستد، و چون برابر عرش قرار گیرد، میایستد و سجده میکند، و چون از سجده برآید از میانه آسمان زائل گردد و وقت نماز ظهر داخل میشود. امّا سجده سوم، زمانی است که خورشید از افق فرو شود و به سجده افتد و چون سر از سجده بردارد شب درآید، چنانکه هنگامی که از میانه آسمان زائل میگردد وقت زوال شود، که زوال روز است.(3)

بیان: مقصود از سجده در این آیه، نهایت خضوع و زبونی و فرمانبری است؛ خواه با اراده و اختیار باشد و خواه به قهر و اضطرار. جمادات که اختیار و ارادهای ندارند، به طور کامل منقاد فرمان پروردگارند و پیوسته در سجود و خضوع برای

1- . کافی 3 : 416
2- . حج / 18
3- . اختصاص : 213

معبودند، و به زبان زبونی و امکان و نیاز، تسبیح و تقدیس خدای سبحان میکنند و حیوانات زبان بسته نیز چنین هستند. و امّا خردمندانی که صاحب اراده و اختیارند، پس آنها نیز از جهت امکان و نیاز و فرمان بری برای امور تکوینی مانند جمادات هستند و سجود و تسبیح تکوینی دارند، ولی از نظر کارهای ارادی و تکلیفی دو دسته اند: یکی فرشتگانند که معصوم هستند و از این جهت نیز پیوسته ساجد و منقاد پروردگارند، و شاید مقصود از آیه: « مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَن فِي الْأَرْضِ » هم آنها باشند. دسته دیگر انسانها هستند که خود دو دسته اند؛ عدّهای از این جهت نیز مطیعاند ، و عدّهای از این جهت نافرمانند، اگرچه از جهت دیگر منقادند، پس آن اندازه که برای آنها بایسته است منقاد نیستند و از این رو خدا آنها را به دو گروه تقسیم نموده و فرمود: « وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ »(1) {و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ و بسیاری اند که عذاب بر آنان واجب شده است.} و چون آیه را چنین فهمیدی، نیازی به تأویلات و تقدیرات تکلّف آمیز مفسّران نداری، و به زودی قسمتی از آنچه در این باره گفته اند خواهد آمد.

و امّا درباره روایت [که در آن گفته شده خورشید چهار سجده دارد،] شاید سه سجده بوده یا اینکه سجده چهارم را نسخه برداران از قلم انداخته اند، و ممکن است که [زمان سجده چهارم] بعد از زوال شب تا وقت طلوع باشد یا پیش از زوال شب، چنانکه در روز میباشد. و همانا امام علیه السّلام سجود را خاص این اوقات دانسته، زیرا فرمانبری خورشید در این اوقات برای مردم آشکار میشود، چرا که از حالتی شناخته شده به حالتی دیگر تغییر حالت میدهد و در وضع او تغییر تامّی پدید میآید. همچنین این اوقات، ساعاتی هستند که مردم برای نماز و روزه و عبادات دیگر و معاملات خود به آن چشم دارند و آن را رصد میکنند، نیز به خاطر اینکه هبوط و سرازیر شدن و غروب کردن خورشید، نشانه امکان و حدوث آن است؛ [یعنی دائمی نیست و از بین خواهد رفت.] چنانکه ابراهیم خلیل علیه السّلام فرمود: « لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ »(2) {غروب کنندگان را دوست ندارم.}، سجده را به این

1- . حج / 18
2- . انعام / 76

حالات اختصاص داد، و خداوند و حجج طاهرینش از اسرار آیات و روایات مطّلعند.

24. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگام غروب خورشید خدا فرشته ای بر او بگمارد که ندا سر میدهد: (ای مردم، رو به پروردگار خود آرید، زیرا اندکِ با کفایت، به است از بسیارِ غفلتزا)، و در هنگام طلوع آن نیز فرشته ای بر آن بگمارد که جار میزند: (ای آدمیزاده، فرزند به دنیا بیاور؛ اما بدان که عاقبت آن مرگ است، و ساخت و ساز کن؛ ولی بدان که سرانجامش ویرانیست، و مال اندوزی کن؛ امّا بدان که فرجام آن نابودی است.)(1)

25. الغارات: ابن کواء از أمیر المؤمنین علیه السّلام درباره سیاهی درون ماه پرسید، حضرت فرمود: خدای عزّ و جلّ میفرماید: « وَ جَعَلْنَا الَّيْلَ وَ النهَّارَ ءَايَتَينْ ِ فَمَحَوْنَا ءَايَهَ الَّيْلِ »(2) [محو آیت شب] همان سیاهی درون ماه است، گفت: فاصله میان مشرق و مغرب چه اندازه است؟ فرمود: به اندازه سیر یک روز خورشید که از مشرقش برآید و به مغربش درآید، هر که جز این به تو گفت، دروغ گفته است.(3)

26. العلل: عالم علیه السّلام فرمود: کیفیّت ردّ خورشید بر امیر المؤمنین علیه السّلام با اینکه به سائر جهانیان نتابید این بود که خداوند همه آسمان را جز آنجا که امیر المؤمنین علیه السّلام و یارانش بودند با ابری پوشاند، و خورشید را برآورد تا آن را دیدند، همچنین فرمود: علّت کوتاهی روز جمعه این است که خدا ارواح کافران و مشرکان را زیر چشمه خورشید گرد آورده، سپس آنها را عذاب میکند، جز در روز جمعه که خورشید توقّف و سکون ندارد و به خاطر فضیلت روز جمعه کافران عذاب نمیشوند.(4)

1- . اختصاص : 234
2- . إسراء / 12
3- . الغارات 1 : 179 - 180
4- . العلل [در کتاب علل الشرایع یافت نشد و احتمالا تشابه اسمی وجود دارد.]

27. تفسیر علی بن ابراهیم: در معنای آیه: « حَتىَ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ »(1) {تا چون شاخکِ خشکِ خوشه خرما برگردد.} گفته: عرجون، شکوفه خرما است که هنگام برآمدنش مانند هلال است.

و همچنین آورده که ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السّلام وارد شد و گفت: تو به آنجا رسیدهای که همچون پدرت ادعای امامت کنی؟! حضرت فرمود: تو را چه می شود؟ خدا نورت را ببرد و فقر را بر تو حاکم سازد! آیا نمیدانی که خداوند به عمران وحی نمود که من به تو پسری دهم و به او مریم را عطا فرمود و به مریم عیسی را داد، و عیسی از مریم بود و مریم از عیسی و هر دو یکی بودند، من نیز از پدرم هستم و پدرم از من و هر دو یکی باشیم. پس ابو سعید گفت: از تو سؤالی میپرسم، فرمود: بپرس، گرچه گمان نمیکنم از من بپذیری، تو از یاران من نیستی ولی آن را بیاور، گفت: چه میگوئی درباره مردی که هنگام مردن گفته: تمام بردگان قدیم من برای رضای خدا آزاد هستند؟ فرمود: آری هر برده که شش ماه [به بالا] در ملک او باشد قدیم است و آزاد میگردد، چون خدای تعالی میفرماید: « وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتىَ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ » پس هر برده که شش ماه در ملکیّت کسی باشد، قدیم و آزاد است، گفت: از نزد او بیرون آمد، و مستمند و نابینا شد و سپس مُرد - لعنت خدا بر او باد- در حالی که هزینه گذران یک شب را نداشت.

بیان: این تفسیر برای واژه «عرجون» غریب است و من آن را جز در این کتاب ندیدم. در قاموس آمده: شکوفه نخل، چیزیست مانند دو نعل بر هم منطبق شده که از درخت سر برمیآورد یا میوه در ابتدای ظهور آن است، و ابو سعید از واقفه بود و امامت امام رضا علیه السّلام را منکر بود، و اطفاء نور کنایه از ذلیل شدن یا کور شدن است و شاید جواب امام مبنی بر آن است که واقفه این روایت را از امام صادق علیه السّلام پذیرفتهاند که: قائم علیه السّلام از فرزندان من است، پس حضرت از دلیلشان جواب داد که: فرزندزاده هم فرزند است، و اگر هم بپذیریم که مجاز است، علاقه میان معنای حقیقی و مجازی قویست؛ یعنی به واسطه اتّحاد در کمالات و انوار میتوان حضرت را فرزند امام خواند. و در قاموس آمده: «خَالَ الشیء

1- . یس / 39

خیلولةً» یعنی به او گمان بُرد و [در لغت فصیح]، صیغه مضارع و مستقبل آن به صورت «إخال» میباشد و در لغتی به صورت «أَخالُ» استعمال شده است. و منظور از این کلام حضرت که فرمود: «و لَستَ مِن غَنَمِی» این است که تو از قائلان به امامت من و از شیعیان من نیستی، و «و لیس عنده مبیت لیله» یعنی آذوقه یک شب را نداشت.

28. من لا یحضره فقیه: محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام درباره توقّف و رکود خورشید پرسید، حضرت فرمود: ای محمّد، چقدر جثّه تو کوچک و سؤالت مشکل است! البتّه تو شایستگی و أهلیّت پاسخ آن را داری، همانا وقتی آفتاب طلوع میکند، هفتاد هزار فرشته آن را به بالا میکشند در حالی که هر شعاع آن را پنجاه هزار فرشته جذب کننده و دفع کننده (در دو جهت) گرفته اند تا وقتی آفتاب به جوّ میرسد و از خطّ نصف النّهار بگذرد، در این هنگام فرشته ای که مأمور نور است آفتاب را پشت و رو میکند [یعنی جهت تابش خورشید را به هر وضعی بوده تغییر داده و به سوی دیگر میکند.]، و طرفی از خورشید که روی به زمین داشته به جانب آسمان متوجّه می شود، و آفتاب به اطراف و حدود عرش میتابد و در آن هنگام ملائکه ندا سر میدهند: «سبحان اللّه و لا إله إلّا اللّه و الحمد للّه الّذی لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا، و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذّلّ و کبّره تکبیرا» {یعنی: منزّه است خداوند از همه نقایص، و هیچ معبودی جز خداوند نیست و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که منزّه است از داشتن زن یا فرزندی، و برای او هرگز شریکی در پادشاهی نبوده است، و نیازی ندارد که کسی دفع مذلّت و خواری از او کند، پس خداوندِ خود را به بزرگی و عظمت بزرگ شمار.} بعد از سخن امام علیه السّلام محمّد بن مسلم عرض کرد: فدایت شوم آیا در وقت زوال آفتاب بر خواندن این کلام محافظت کنم؟ حضرت فرمود: آری محافظت کن بر آن، چنان که چشم خود را محافظت میکنی، و چون زوال آفتاب شد ملائکه در حالی که تسبیح خداوند میگویند از پشتِ آن مدد میکنند و آفتاب را در فلک جوّ حرکت میدهند تا غروب کند.(1)

1- . من لا یحضره فقیه : 60

29. من لا یحضره فقیه: از امام صادق علیه السّلام درباره خورشید سؤال شد که چگونه خورشید هر روز سکون دارد ولی روز جمعه سکون ندارد؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند عزّ و جلّ روز جمعه را تنگ ترین و کوتاه ترین روزها قرار داده است، پس به آن حضرت عرض کردند: چرا آن روز را کوتاه تر از سائر روزها قرار داده است؟ فرمود: زیرا خداوند متعال مشرکان را در روز جمعه به خاطر حرمت آن روز در پیشگاه خویش، عذاب نمیفرماید.(1)

بیان: رکود یعنی سکون و ثبات، منظور از جمله «ما أصغر جثّتک» بیان شگفتی است از این که انسان با این کوچکیاش در جستجوی فهم معانی بلند است یا منظور، تأدیب او است که نباید برای فهم اموری که دانستن آنها وظیفه او نیست رنج به خود بدهد، ابن اثیر در نهایه گفته: «عضل» در اصل به معنای باز داشتن و سختی است، گفته میشود: «أعضل بی الأمر»، یعنی راه چاره بر من بسته شد، و از همین باب است سخن عمر که گفته: «پناه میبرم به خدا از معضلهای که أبو الحسن آنجا نباشد» و در روایتی لمعضّله» آمده، یعنی مسأله سخت و تنگنا و مقصودش از أبو الحسن، علیّ بن أبی طالب علیه السّلام است. در برخی نسخه ها عبارت «بعد أن» نیست و به هر تقدیر شاید 5 هزار [فرشته] جزء همان 70 هزار [فرشته] یا غیر آنها باشند، اگرچه بنا بر نسخه اول، احتمال دوم بهتر و روشن تر است. «مِن بین جاذب و دافع» بنا بر احتمال اوّل یعنی این هفتاد هزار دو دسته اند، یک دسته از جلو میکشند و دسته دیگر از جلو هل میدهند و در کل، خورشید میان همین 70 هزار فرشته قرار دارد، پس مراد از جذب، آن چیزی است که موجب حرکت شود، اعمّ از اینکه جذب باشد یا دفع، و یا اینکه جذب را مجازا به همه نسبت دهیم. اما بنا بر احتمال دوم معنا این است که 70 هزار فرشته از جلو میکشند و 5 هزار از پس او هل میدهند، و بنا بر هر دو وجه شاید مقصود از حرکت جذبی، حرکت سریع روزانه آن باشد که شب و روز محصول آن است، بر خلاف حرکت خاصه خورشید به پیروی از حرکت فلک اطلس، و مقصود از حرکت دفعی حرکت فلک چهارم به توالی بروج

1- . من لا یحضره فقیه : 60

است که خورشید در آن قرار دارد که این حرکت کند است و در سال یک دور را طی میکند.

پس معنا چنین است که چون خورشید طلوع کند 70 هزار فرشته آن را در حرکت روزانه به سوی مغرب میکشند، ولی 5 هزار فرشته هم پرتوهای خورشید را گرفته و در حرکت خاص آن به سوی مشرق میکشانند. پس خورشید به اندازه برایند این دو حرکت به سمت مغرب پیش میرود «حتی إذا بلغت الجوّ» تا به میانه آسمان میرسد - جوّ مجازا به معنای آسمان است - «و جازت الکوه» در بعضی از نسخ به صورت «الکوّ» آمده است، و در قاموس آمده: «الکوّه» و «الکوّ» هر دو به یک معنا یعنی شکاف درون دیوار است و یا «الکوّ» برای بزرگ و «الکوّه» برای کوچک به کار میرود و جمع آن «کوی» و «کوا» است. (پایان نقل از قاموس). یعنی شعاع نور خورشید از کوای مشرقی بیرون آمد و این هنگام زوال خورشید است، و ممکن است کوّه استعاره از دایره نصف النّهار باشد و به آن تفسیر شود. «قلبها ملک النور» شاید این جمله تفسیر شود به اینکه زمانی که خورشید بالا میرود، آن رویش که به سوی مشرق است زیر آن رویست که به سوی مغرب است و چون از نیم روز عبور میکند و به مغرب سرازیر میگردد، امر بر عکس میشود و آن رویش که به سمت مشرق بود به سوی بالا میگراید، به همین جهت است که قلب به خورشید نسبت داده شده، و پوشیده نیست که بنا بر این تفسیر، کلام کم فائده میگردد اگرچه ممتنع هم نیست. و «تخوم» جمع «تخم» به معنای انتهای هر روستا و سرزمین است. و شاید مقصود از «فلک جوّ»، جوّ فلک است؛ یعنی میان آسمان چهارم و پنجم.

در اینجا چند اشکال بر این روایات وارد است:

1. رکود خورشید بر خلاف آن چیزی است که حواسّ ما به آن گواهی میدهند؛ زیرا در حرکت خورشید در تمام ساعات روز، هیچ تفاوتی احساس نمیشود و اندازه کمانه مدارهای آن برابر است.

2. خورشید در هر آنی در یک نصف النهار واقع است، بنابراین باید همیشه در سکون و رکود باشد.

3. حسّ ما شهادت میدهد که تفاوتی میان روز جمعه و روزهای دیگر از نظر مقدار وجود ندارد.

4. حرارت خورشید ناشی از جرم آن نیست تا ارواح مشرکان با نزدیک شدن به آن عذاب کشند، بلکه به واسطه انعکاس پرتو خورشید از اجسام غلیظ است، و از این رو هرچه از زمین فاصله گیرد، حرارت کمتری به آن میرسد.

و میتوان از اشکال اوّل و سوم این گونه پاسخ داد که ممکن است که سکون بسیار کم باشد و در وسائل ساعت شمار چشم گیر نباشد، زیرا 9/ 1 و 10/ 1 و کمتر از آنها را نمیتوان به طور یقینی تشخیص داد و اندازه گیری آنها از روی تخمین است.

و پاسخ اشکال دوم این است که ممکن است مقصود روایات، رکود در یک موضع خاص مانند مکّه یا مدینه یا قبّه الارض باشد. و بر این پاسخ نیز اعتراض شده که لازمه این سخن آن است که رکود در دیگر بلاد قبل از ظهر یا عصر واقع شود و کسی زیر بار آن نمیرود.

و از اشکال چهارم ممکن است این گونه جواب داده شود که شاید منشأ حرارت در خورشید دو چیز باشد: یکی جرم خورشید و دیگری انعکاس پرتوهای آن و اینکه برخی گفته اند: در فلکیّات حرارت نیست دلیل قطعی بر آن وجود ندارد.

و ممکن است برای رکود و سکون دو تأویل دیگر بیان شود:

1. اینکه خورشید نزدیک به زمان نیمروز حرکتش در نهایت کندی احساس میشود، و گویا ساکن است؛ بر این حالت مجازا رکود اطلاق میشود. یا اینکه سایه خورشید در بعضی از شهرها در وسط روز از بین میرود، پس دیگر حرکت سایه وجود ندارد و مقصود از رکود، رکود سایه خورشید است نه خود خورشید.

و آنچه گفته شده که مقصود از رکود شمس، رکود سایه است - بنا بر آنچه مسلّم است که میان دو حرکت مستقیم، سکونی وجود دارد؛ پس به ناچار بین زیاد و کم شدن سایه نیز باید سکونی وجود داشته باشد - دور بودن این نظر از حقیقت، بر کسی پوشیده نیست. علاوه بر اینکه نسبت دادن حرکت

به سایه، مَجاز است؛ [زیرا سایه حقیقتا حرکتی ندارد] بلکه حقیقت حرکت سایه وجود یافتن جزئی از آن و از

بین رفتن جزء دیگر است. و اگر آن را حقیقتا هم حرکت بدانیم، حرکت مستقیم نیست.

2. اینکه چون اوقات خوشی در نظر مردم زود گذر و اوقات سختی طولانی به نظر میرسد، بنابراین روز جمعه برای مشرکان کوتاه جلوه میکند چون در هنگام ظهر این روز عذاب ندارند و دیگر روزها در نظرشان طولانی است، چون در وقت زوال عذاب میکشند؛ پس مراد سائل که میپرسد: (کیف ترکد؟) سؤال از کیفیّت و معنای رکود است. پس امام علیه السّلام پاسخ فرمود که: مقصود، این رکود و ضیق مجازی است.

و بسا تنگی و کوتاهی روز جمعه حمل بر این معنا میشود که کارهای عبادی مؤمنان در این روز فراوان است و روز جمعه گنجایش همه آنها را ندارد، پس گویا خورشید در این روز سکون و آرامش ندارد.

دوری تمام این وجود از حقیقت، بر خواننده پوشیده نیست. و بهتر آن است که در مورد این گونه روایات ترک گفتگو کنیم و با فرض صحّت سندش، معنای درست آن را که مورد نظر ائمه اطهار علیهم السّلام بوده بپذیریم، هرچند به فهم ما نرسد، زیرا اینها از روایات مبهم و متشابه و مشکل است و تأویل آنها را جز خدا و راسخون در علم نمیدانند.

30. من لا یحضره فقیه: حریز بن عبد اللَّه گوید: من نزد امام صادق علیه السّلام بودم که مردی از او پرسید: فدایت گردم، همانا آفتاب تا قبل از زوال به تندی حرکت میکند، سپس لحظاتی چند به کندی حرکت میکند [سبب آن چیست؟] آن حضرت فرمود: در آن لحظات از خداوند متعال کسب تکلیف میکند؛ آیا زوال خود را آغاز کند یا نه؟(1)

بیان: «انقضاض الطائر» یعنی سقوط کردن پرنده تا اینکه بیفتد، و سرعت سقوط پرنده از پرواز کردنش بیشتر است، در این مقام، مراد این است که حرکت خورشید قبل از زوال و در حال صعود سریع است، و منظور از رکود خورشید، کندی حرکت آن است. و مشورت کردن و اذن طلبیدن، یا از ملائکه موکّل بر خورشید

1- . من لا یحضره الفقیه : 60

صورت گرفته یا استعاره تمثیلیّه برای خورشید است که در آن، سرعت حرکت خورشید در هنگام بالا آمدن و کند شدن آن در وقت زوال و سپس سرعت گرفتن دوباره آن در هنگام پایین آمدن به حالت شخصی تشبیه شده که به نزد پادشاه قاهری آمده و از او میپرسد که به دنبال کار دیگری برود یا نه، و [اگر قائل به استعاره شویم] غرض از آن صِرف تشبیه نیست؛ بلکه میخواهد این معنا را برساند که همه آفریدگان مغلوب استیلای خدای عالَم و تحت فرمان او هستند و هر آنچه که از آنها سر میزند به تدبیر و تقدیر حضرت اوست.

31. من لا یحضره فقیه: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی به موسی بن عمران وحی کرد: استخوانهای یوسف علیه السّلام را از مصر بیرون بَرد و وعده فرموده بود تا زمانی که آن را بیرون نبرده، ماه طلوع نکند. پس چون بیرون آوردن استخوانهای یوسف علیه السّلام به تأخیر افتاد، طلوع ماه نیز که معلّق بر آن بود به تأخیر افتاد و موسی علیه السّلام در پی یافتن کسی که محلّ تابوت را بداند به پرس وجو پرداخت، به او گفتند: در اینجا پیرزنی هست که محلّ آن را میداند، پس آن حضرت کسی را به دنبال او فرستاد، [آنها]پیرزن زمین گیر و کوری را آوردند، حضرت موسی فرمود: آیا تو میدانی قبر یوسف علیه السّلام کجاست؟ پیرزن گفت: بلی، فرمود: آنجا را به من نشان ده، گفت: این کار را نمیکنم مگر اینکه چند چیز را به من بدهی: یکی اینکه پایم سالم و روان شود، دیگر اینکه بینائیم را به من بازگردانی، و نیز جوانیم را به من باز پس دهی، و نیز مرا در بهشت همراه خود گردانی که با تو باشم. پس این خواسته های پیرزن بر حضرت موسی گران آمد، و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: همانا آنچه تو میدهی بر عهده من است پس آنچه میخواهد به او بده، حضرت موسی آن چنان کرد و آن پیرزن او را به محلّ قبر یوسف علیه السّلام راهنمائی کرد و آن حضرت جسد یوسف را که در صندوقی مرمرین بود از کناره رود نیل بیرون کشید و چون آن را بیرون آورد، ماه نیز طلوع کرد و موسی علیه السّلام تابوت را جهت دفن به سوی شام برد، و به همین جهت است که اهل کتاب مردگان خود را به سرزمین شام می برند. (1)

1- . من لا یحضره الفقیه : 51

مؤلّف: این روایت قبلا گذشت که امام رضا علیه السّلام فرمود: ماه از بنی اسرائیل گرفته شد [و بر آنها طلوع نکرد] و خدای عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام وحی کرد که استخوانهای یوسف علیه السّلام را از مصر بیرون آورد و به او نوید داد که اگر استخوانهایش را بیرون آورد، ماه طلوع خواهد کرد. پس موسی علیه السّلام جویای کسی شد که محل دفن یوسف علیه السّلام را بداند، و روایت آن گونه که گذشت ادامه یافته است.

بیان: این روایت دلالت دارد بر اینکه اختلاف در حرکت فلکیّات و منع حرکتشان به فرمان آفریننده آسمانها و زمینها رواست، و این ردّ نظر فلاسفه است [که مخالف اختلاف حرکت فلکیّات هستند.]

32. مصباح المتهجد: محمّد بن اسماعیل ابن بزیع گفته: به امام رضا علیه السّلام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه ترین روزها است، فرمود: همین طور است، گفتم: قربانت شوم، چطور می شود؟ فرمود: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدای تعالی ارواح مشرکان را زیر چشمه خورشید جمع میکند و چون خورشید لحظهای باز ماند، آنها را عذاب میکند، امّا در روز جمعه، خدا به خاطر فضیلت روز جمعه، عذاب را از آنها برمیدارد، پس خورشید در این روز سکون و آرامش ندارد.(1)

33. توحید مفضّل: امام صادق علیه السلام: تفکّر کن ای مفضّل! در مقادیر شب و روز که چگونه بر وفق مصلحت بندگان مقدّر گشته، در اکثر آبادیها نهایتش از پانزده ساعت تجاوز نمیکند، چه میگویی اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت می شد، آیا هر آینه هرچه بر روی زمین از حیوانات و گیاهان است، هلاک نمی شد؟ امّا حیوانات؛ به جهت آن که در این مدت طولانی آرام و قرار نمی گرفتند و ساکن نمی شدند، و چهارپایان در روز به این درازی مشغول چرا می گردیدند و آدمیان در تمام این مدّت مشغول عمل و حرکت می شدند، معلوم است که اینها باعث هلاکت ایشان شده و به نابودی آنها منجر میشد. و امّا گیاهان؛ از حرارت آفتاب در این زمان طولانی خشک می شدند و می سوختند، و همچنین شب اگر صد

1- . مصباح المتهجد : 283

ساعت یا دویست ساعت ادامه مییافت، حیوانات در این مدّت از حرکت باز می ماندند و نمی توانستند طلب معاش کنند و در نتیجه از گرسنگی هلاک می شدند و حرارت طبیعی گیاهان کم می شد و فاسد و متعفّن می شدند، چنانکه میبینی بعضی از گیاهان اگر در مکانی بروید که آفتاب بر آن نتابد هر آینه فاسد می گردد.

عبرت بگیر از این سرما و گرما که پیاپی بر این عالم وارد می شوند و به زیاده و نقصان و اعتدال در این جهان تصرّف می نمایند، برای آن که چهار فصل در هر سال برپا شود و مصالحی که در آن باشد حاصل گردد. و نیز این سرما و گرما بدن ها را دبّاغی می کنند که صلاح و بقای آنها به همین است؛ چرا که اگر گرما و سرما بر بدنهای انسانها و حیوانات وارد نمی شدند، هر آینه بدن ها فاسد و ضایع می شد. فکر کن در مصلحت این که سرما به تدریج داخل گرما می شود و به عکس، سرما اندک اندک کم می شود تا گرما به نهایت می رسد و اگر داخل شدن یکی از آن ها در دیگری به یکباره بود و مثلا هوا ناگهان سرد میشد، هر آینه به بدن ها ضرر می رسانید و موجب بیماری میشد، چنانکه اگر کسی از حمّام بسیار گرم وارد بر هوای بسیار سرد شود، به او ضرر می رساند و موجب بیماری او می شود، پس حق تعالی این تدریج در آمد و شد سرما و گرما را برای سلامت بندگان از ضررها مقرّر فرموده است. و اگر تدبیر الهی نبود اوضاع چنین رقم نمیخورد و امور این گونه جریان پیدا نمیکرد. اگر کسی بگوید که این تدریج در داخل شدن گرما یا سرما از جهت کندی حرکت خورشید در بالا رفتن و پایین آمدن است، از او میپرسیم که علت کندی حرکت خورشید چیست؟ اگر جواب دهد به اینکه علّت آن، فاصله زیاد میان مشرق و مغرب خورشید است، باز از علّت آن می پرسیم و این پرسش و پاسخ آن قدر ادامه مییابد تا منتهی شود به این که بگوییم این کار از روی عمد و تدبیر صورت گرفته است. بدان که اگر گرما نمی بود میوه های نارس و تلخ، پخته و شیرین نمی شدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع گردند و اگر سرما نمی بود زراعت در زیر زمین این گونه محصول فراوان نمیداد که وفا به قوت انسان و حیوان کند و تخم زیاد آید که بار دیگر با آن زراعت نمایند. پس آیا بینیازی و منفعت عظیم موجود در سرما و گرما را نمی بینی، و با وجود این منافع عظیم، بدنها را می گزند و آدمی را

متأثر میسازند. و همه اینها دلالت بر موجود حکیمی میکند که مصالح عالم و آنچه در آن است را تدبیر میکند.(1)

توضیح: منظور حضرت که فرمود: «لا یجاوز ذلک»، بخش اعظم مناطق زمین است، [و گرنه در مناطق قطبی، روز 6 ماه طول میکشد.] و در مصباح آمده: «خوت الدار» یعنی از ساکنینش خالی شد و «خوّت الابل تخویه» یعنی شکمهایشان خالی شد، و فیروز آبادی گفته: «خوّت الدار» یعنی خراب شد و «خوّت النجوم خیّا» یعنی آسمان از باریدن امساک کرد، و گفته: «منتکِث» یعنی لاغر و «ترسّل» یعنی نرمی و ملائمت. (پایان نقل). «ببعد ما بین المشرقین» مراد از مشرقین، مشرق و مغرب است و این کلام کنایه از بزرگی دائره ای است که خورشید بروج را در آن طی میکند، یا مقصود مشرق تابستان و مشرق زمستان است و قول اوّل اظهر است. «جاسیه» یعنی نارس و سفت، «حتّی یتفکّه بها» یعنی تا از آن بهرهمند شوند، و «ریع» یعنی رشد و فزونی، و جوهری گفته: «أمضّنی الجرح إمضاضا» یعنی زخم مرا دردمند ساخت. و در لغت دیگر گفته شده: (مضّنی الجرح) که اصمعی آن را نمیشناسد.

34. توحید مفضّل: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر بگویند: چرا انسانها در ذات و صفات خدا اختلاف دارند؟ پاسخ داده می شود: زیرا اوهام از درک مقدار عظمت و سترگی او عاجز است. گاه مردم با اوهام ناتوان و ضعیف خود می خواهند او را بشناسند و به او احاطه پیدا کنند، در حالی که از ادراک اموری که در مخفی بودن از او پست ترند، ناتوانند! از جمله این امور خورشید است که بر عالم می تابد و به کنه آن پی برده نمی شود؛ از این رو هر کس چیزی گفته است و فلاسفه سخن یکسانی در وصف آن ذکر نکرده اند؛ پاره ای می گویند: آفتاب فلکی است که درون آن آکنده از آتش است. دهان دارد و این گونه شعله می پراکند. شماری گفته اند: نوعی ابر است. عدّه ای گفته اند: شبیه شیشه و آینه است که آتش را می گیرد و منعکس می کند. چندی گفته اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می شود.

1- . توحید مفضّل : 87

برخی دیگر گفته اند: اجزای بسیاری از آتش است که به گرد هم آمده است. بعضی دیگر گفته اند: جوهر پنجمی است که با جواهر اربعه فرق دارد.

درباره شکل آن نیز هم رأی نیستند؛ عدّه ای گفته اند: صفحه عریضی است. پاره ای دیگر گفته اند: یک شی ء کروی شکل است.

همچنین در مقدارش نیز اختلاف کرده اند؛ برخی می گویند: دقیقا اندازه و شبیه زمین است. عدّه ای می گویند: از زمین کوچک تر است. و شماری می گویند: خورشید از آن هم بزرگ تر است. اهل هندسه می گویند؛ خورشید صد و هفتاد مرتبه بزرگ تر از زمین است. این همه اختلاف نظر درباره خورشید نشان آن است که اینان هنوز به کنه و حقیقت آن دست نیافته اند، حال آنکه چشم، آن را می بیند، و توسط حسّ ما قابل درک است، امّا عقلها از دریافتن حقیقت آن عاجزند، پس چگونه است موجودی که لطیف تر از آن است که در حس و وهم آید؟(1)

بیان: شاید آنچه حضرت از قول هندسه دانان نقل فرموده، قول برخی قدمای آنها باشد، علاوه بر اینکه چنانکه شناختی نزدیک به قول مشهور است، و اختلاف میان متقدّمان و متأخّران آنها در امثال این مسأله بسیار است.

35. توحید مفضّل: امام صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضّل! در طلوع و غروب آفتاب به خاطر پدید آمدن و گردش شب و روز اندیشه کن. اگر طلوع خورشید نبود، جهان یکسره نابود میشد و مردم به زندگی کردن و رسیدن به امور خود قادر نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور، زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی بردند. نیاز به طلوع خورشید واضح است و به شرح بیش از این نیازی نیست. ولی در منفعت غروب خورشید اندیشه کن. اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند، حال آنکه اینان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاضمه برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند. نیز [اگر غروبی نبود] حرص آدمیزاد، باعث می شد که همواره کار کنند و بدن آنان از کار بیفتد، چرا که بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد به خاطر حرص و آز و جمع و ذخیره مال هیچ آرام و قرار ندارند.

1- . توحيد مفضّل : 118 - 119

همچنین زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیده می شد و تمام جانداران اعمّ از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نابود می شدند. پس خداوند حکیم چنان تدبیر اندیشیده که خورشید زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراغی باشد که اهل خانه برای کاری بر می افروزند و برای آرامش خاموش می گردانند. [با این طلوع و غروب] نور و ظلمت که ضدّ یکدیگرند چنان در اطاعت اند که صلاح و قوام جهان را با پشتیبانی هم تأمین می کنند.

آنگاه در بالا قرار گرفتن و پایین بودن خورشید برای پیدایش چهار فصل سال و اسرار و مصالح نهفته در آنها اندیشه کن؛ در زمستان، گرمی به درون درخت و گیاه بر میگردد تا مایه میوه ها در آنها بسته شود، و هوا سنگین میشود، تا ابر و باران پدیدار آید و بدن حیوانات سخت و قوی می گردد. و در بهار همان مواد و حرارت [که در زمستان در درخت و گیاه نهفته بود] حرکت می کند و ظاهر میگردد. گیاه می روید و درختان شکوفه می دهند و حیوانات نیز برای تولید نسل و جفت گیری به هیجان میآیند. و در تابستان هوا سخت گرم می شود و میوه ها می رسند، مواد زاید بدنها تحلیل میرود، سطح زمین می خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می گردد. و در پاییز هوا صاف می شود. بیماریها مرتفع می گردد. بدنها سالم می شود. شب به درازا می کشد و می توان در این فرصت طولانی کارهایی را انجام داد. هوا معتدل می شود، و نیز مصالح و حکمتهای دیگری هست که ذکر آنها سخن را به درازا می کشاند.

اینک در حرکت خورشید در برجهای دوازده گانه برای گردش سال و تدابیر نهفته در آن بیندیش. این گردش خورشید باعث پدیدار شدن فصول (زمستان، تابستان، بهار و پاییز) می گردد. با این گردش خورشید، غلات و میوه ها می رسند [و مصرف می شوند] و به پایان خود می رسند و باید رشد و نمو از سر گرفته شود. آیا نمی بینی که یک سال به قدر حرکت و سیر خورشید از حَمل تا حَمل است؟ و از هنگام آفرینش جهان هستی تاکنون همین سال و ماه و ... وسیله سنجش زمان بوده و مردم با آن، عمر و گذشت زمان، وقت پرداخت و دریافت دیون و دیگر اجازات و

معاملات و امور دیگر را تنظیم و حساب می کنند و با حرکت خورشید سال کامل می شود و محاسبه زمان درست می گردد.

بنگر که چه تدبیری در طلوع آن بر جهان نهفته است؟ اگر مشرق و مطلع خورشید در یک جا بود، شعاع و منفعت آن به دیگر جهات نمی رسید؛ زیرا کوهها و دیواره ها نور آن را میپوشاندند. پس تقدیر چنان گشت که در آغاز روز از مشرق طلوع کند و بر هرچه از جانب مغرب با آن روبرو شود بتابد. آنگاه [نور آن] در گردش باشد و همه جهات را بپوشاند تا به مغرب برسد. و بر آنچه که در آغاز روز نتابیده بتابد تا هیچ بخشی از زمین از نصیب و فایده نور خورشید محروم نمانده، نیازش برآورده گردد. راستی اگر خورشید، سال یا بخشی از سال را از فرمان سرپیچی کند و نتابد حال مردم چگونه می شود؟ و اصلا چگونه قادر به بقاء خواهند بود؟ آیا مردم نمیبینند که چگونه برای مردم چنین تدابیر سترگی دیده شده که چاره ای از آنها ندارند و این تدابیر بی آنکه زوال و خستگی پذیرند و در کار خود راه نافرمانی پیش گیرند، به خاطر فایده بخشیدن به جهان و پایداری آن در کارند و در مسیر خود در حرکتند.

به وسیله ماه هدایت شو! ماه دلیلی واضح و روشن است که مردم از آن برای شناخت ماهها [ی قمری] بهره می جویند و حساب سال بر آن تنظیم نیافته؛ زیرا گردش آن برای پدید آمدن چهار فصل و رشد یافتن و رسیدن میوه ها کافی نیست. از این رو ماهها و سالهای قمری با ماهها و سالهای خورشیدی ناهمگون و متفاوت گشته و تقدیر چنان شده که هر ماه قمری بگردد و گاه در زمستان و گاه در تابستان افتد.

در تابش مهتاب در تاریکی شب و نیاز به آن اندیشه کن؛ پس اگرچه به خاطر آرامش جانداران و کاهش حرارت هوا برای رویندگان به تاریکی نیاز بود، امّا مصلحت نبود که شبانگاه تاریکی مطلق حاکم باشد و هیچ کاری در آن انجام نپذیرد؛ زیرا گاه مردم نیازمند می گردند که شبانه کار کنند؛ زیرا در روز وقت کم می آید و چه بسا به برخی از کارهایشان نرسند. نیز، گاه در روز، گرمای هوا از حدّ افزون می گردد، پس در شب می شود به کارهای چندی چون: شخم زدن زمین، مالیدن

خشت، چوب بریدن و غیر آنها رسید. پس نور ماه برای مردم کمکی است که اگر نیاز افتد در کارهای خود از آن بهره گیرند و نیز مسافران و شبروان از آن بهره و انس می گیرند. ماه در برخی از شبها طالع می شود و در شماری از لیالی طلوع نمی کند. با این همه، نور آن به نور خورشید نمی رسد تا مردم در آن جنب و جوش روزانه نیفتند و از آرامش و قرار محروم نگردند و عمل شبانه روزی هلاکشان نسازد. و در اینکه ماه، گاه پیداست و گاه ناپیدا، گاه بسیار است و گاه اندک و گاه در کسوف، تنبّه و توجّهی است بر قدرت آفرینش گر والامرتبه که به خاطر سود جهان و جهانیان این حالات را پدیدار نموده است؛ شاید اهل عبرت درس عبرت گیرند.(1)

بیان: «دَوله» و «دُوله» یعنی گردش زمان، و «دالت الایّام» یعنی روزها گردید و این خداست که روزها را میان مردم میگرداند. و «هَدَءَ هَدءا و هُدُوءا» یعنی آرامش یافت، و گفته میشود: «نکیتُ فی العدوّ نکایه» یعنی وقتی با دشمنان جنگیدم و آنها را زخمی کردم، و «جثم الانسان و الطائر و النعام یجثم جثما و جثوما» یعنی در جای خود ماند و حرکت نکرد، و مراد در این حدیث، در جای خود ماندن آنها در شب است، و «تظاهر» یعنی تعاون و همیاری، و «نَوّرَ الشجرَ» یعنی شکوفههایش را ظاهر کرد، و «حَدمُ النار» یعنی شدّت سوزش آتش، و «تقصّی» یعنی رسیدن به نهایت و آخر یک چیز، و «غابر» یعنی بازمانده و درگذشته، و در این حدیث، دومی مراد است، و «بزغت الشمس بزوغا» یعنی درخشید، یا اینکه بزوغ به معنای اوّل زمان طلوع است. و جوهری گفته: «إعتلّ علیه و اعتلّه» یعنی او را از کاری آزاد و معاف کرد. (پایان نقل). و «لیله داجیه» یعنی شب تاریک.

36. صحیفه سجادیه: از جمله دعای امام سجاد علیه السّلام به هنگام دیدن هلال این بوده: ای آفریده فرمانبردار، و ای جنبنده شتابان که در منزلگاههای تقدیر آمد و شد میکنی، و در فلک تدبیر پیوسته به سیر میپردازی! من به خدایی ایمان دارم که با تو تاریکیها را روشن کرد، و و راههای مبهم و ناپیدا را به وسیله تو آشکار نمود، و تو را نشانهای از نشانههای فرمانروایی و علامتی از علامتهای

1- . توحید مفضّل : 79 - 82

استیلای خویش ساخت، او که تو را با افزایش و کاهش، و برآمدن و فروشدن، و روشن بودن و کسوف یافتن، به خدمت واداشت. و در همه اینها، تو فرمان او میبری، و شتابان به اراده او عمل میکنی . منزّه است خدا، که چه تدبیر شگفتی در کار تو کرده، و تو را چه نیک و نغز ساخته و پرداخته است، و کلید هر ماه نو، و هر کار نو قرار داده است! تا آخر دعا. (1)

توضیح: ماه نو را هلال نامیدهاند، چون رسم بر این بوده که در موقع دیدن آن آواز هلهله برمیکشیدند، و از مصدر «إهلال» به معنای بالا بردن صدا میباشد. نظرات در مورد شبهائی که این نام را دارند، مضطرب و آشفته است، جوهری در صحاح گفته: هلال به شبهای اوّل و دوم و سوم گفته میشود و پس از آن قمر نام دارد،(2) فیروز آبادی در قاموس اضافه کرده: شب اوّل ماه یا دو شب اوّل و یا سه شب اوّل و یا تا هفت شب اوّل هلال است و همچنین شبهای 26 و 27 نیز هلال نامیده میشود و باقی شبها قمر است.(3) مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته: در اینکه تا کی به ماه، هلال گفته میشود و چه وقت به آن قمر میگویند، اختلاف است، برخی گفتهاند: دو شب اوّل هر ماه را هلال میگویند و تا ماه آینده هلال وجود ندارد. عدّهای دیگر گفتهاند: سه شب اوّل هلال نام دارد و پس از آن قمر نامیده میشود. اصمعی گفته: تا زمانی که ماه دائره ببندد، به آن هلال میگویند، بعضی گفتهاند: تا شب هفتم که پرتوش بر سیاهی شب چیره میشود هلال است، و پس از آن قمرش خوانند. (پایان نقل)(4). و گفتهاند: به ماه پس از هلال قمر گفته میشود؛ به خاطر سفیدیش، پس این ماه است که سفید است. و برخی گفتهاند: علّت این است که ماه با نور خود بر تاریکی شب غلبه میکند. و در شب 14 به آن بدر میگویند، در صحاح گفته: این نام برای آن است که در طلوع خود بر غروب خورشید پیش دستی میکند، و گفته شده: به خاطر اینکه کامل است آن را بدر می

1- . صحیفه سجادیه : 182
2- . صحاح 5 : 1851
3- . قاموس 4 : 70
4- . مجمع البیان 1 : 283

نامند،(1) (پایان نقل) یعنی مانند یک بدره تمام – ده هزار درهم - است، مرحوم شیخ بهائی گفته: تا زمانی که هلالش مینامند وقت دعا باقی است ولی بهتر آن است که از شب یکم به تأخیر نیفتد، چرا که از نظر لغت و عرف قدر متیقّن و مورد اتفاق است. و اگر میسّر نشد شب دوم، زیرا برخی از لغویّون هلال را تا شب دوم میدانند و اگر فوت شد تا شب سوم هم وقت باقی است، چرا که بسیاری آن را هم هلال میدانند.

و امّا آنچه صاحب قاموس و استاد ما مرحوم ابو علی گفته اند که تا شب هفتم هلال است، از نظر لغت و عرف خلاف مشهور است و گویا [اطلاق آن] از باب مجاز باشد، مانند اطلاق هلال بر شبهای 26 و 27. سپس گفته: قائل شدن به اینکه هلال تا شب سوم ادامه مییابد، بعید نیست، و اگر کسی نذر کرده باشد که هنگام رؤیت هلال، دعاء [مخصوص آن را] بخواند، و ما قائل باشیم که اطلاق هلال بر شب چهارم به بعد مجاز میباشد، در این صورت بر او واجب نیست که در شب چهارم به بعد، دعای مخصوص را بخواند، زیرا مطلق بر حقیقت حمل میشود. امّا میتوان گفت خواندن دعاء تا شب هفتم مشروع است، اگر آن را به عنوان احتیاط در عمل به نذر جزء تتمّه هفت روز بداند ولی پس از هفت روز تشریع است و ناروا، و اگر روز سیام آن را ببیند، [عمل به نذر] ظاهرا واجب نیست، چون هلال نام ندارد.

«أیّها الخلق المطیع» خلق در اصل مصدر است، به معنای نوآوری و اندازه گیری، پس از آن به معنای اسم مفعول به کار رفته مانند رزق که به معنای مرزوق به کار میرود. اطاعت کردن او کنایه است از اینکه ماه هر آنچه را که خدای سبحان در مورد او اراده فرموده انجام میدهد، همان گونه که عبد به فرمان مولای خود عمل میکند. «الدائب السریع»، گفته میشود: «دأب فلان فی عمله» یعنی در کارش جدیّت به خرج داد و خود را خسته کرد، و در تفسیر آیه: « وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَیْنِ »(2) آمده: یعنی خورشید و ماه طبق برنامهای که برای آنها مقرّر شده دائما در کارند.

1- . صحاح 2 : 587
2- . ابراهیم / 33

مرحوم شیخ بهائی گفته: توصیف ماه به حرکت سریع، ظاهرا به اعتبار حرکت خود او است به دور خودش (که حرکت وضعی است) و تعداد زیادی از دانشمندان و استوانههای حکمت این حرکت را برای همه کواکب معتقدند، و لازمه این نظر آن است که سیاهی چهره ماه در جرمش ثابت نباشد و گرنه با چرخیدن آن، شکل آن تغییر میکند، چنانکه سلطان المحقّقین، خواجه طوسی، در شرح اشارات گفته است. ولی ظاهرتر آن است که این توصیف حضرت، وصفی برای حرکت عَرَضی ماه باشد که به دور فلک خود دارد، زیرا آن حرکت ذاتی، در فرض وجود، محسوس و معروف نیست، و حمل بر محسوس و متعارف، اولی است. در مورد سرعت حرکت ماه نسبت به کواکب [یعنی ثوابت و سیّارات باید گفت:] در مورد ثوابت که مسأله روشن است، زیرا حرکت ثوابت از جمله کندترین حرکات است تا آنجا که قدماء آن را درک نکردهاند.

و امّا نسبت به سیّارات، برای این است که زحل یک دوره را در 30 سال طی میکند، و مشتری در 12 سال و مریخ در 5/22 ماه و خورشید و زهره و عطارد هر کدام در حدود یک سال، ولی ماه تقریباً در 28 روز یک دوره را طی میکند، و بعید نیست که توصیف ماه به سریع بودن حرکتش در کلام امام، ناظر به حرکت محسوس آن باشد، با توجه به اینکه این حرکت ذاتی اوست بنا بر اینکه مانند برخی از علماء قائل به این باشیم که بعضی از حرکات سیّارات در افلاکشان مانند حرکت ماهیان در دریا است، و این آیه نیز آن را تأیید میکند که فرمود: « کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ »(1) {و هر کدام در سپهری شناورند.}

و ادّعای امتناع خرق [و التیام] در افلاک ثابت نیست و ادلّه فلاسفه درباره آن سست تر از تار عنکبوت است، چون مبتنی است بر اینکه فلک با همه اجزائش پذیرای حرکت مستقیم نیست و اثبات آن نشدنی است، و کتاب الهی که از هیچ طرف، بطلان به آن راه ندارد گویای ثبوت این شکاف است و صعود پیامبر ما صلی اللّه علیه و آله تا آسمان هفتم و بالاتر با پیکر عنصری خود، گواه شکاف خوردن آن ها است. (المتردد فی منازل التّقدیر) یعنی حرکت کننده به سوی منازلی که خدای

1- . یس / 40

تعالی برای او مقدّر ساخته که اشاره دارد به آیه: « وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ »(1) {و برای ماه منزلهایی معیّن کرده ایم.} و منظور از منازل، منازل 28 گانهای است که ماه در هر ماه با حرکت خاص خود آن ها را میپیماید، پس در هر شب نزدیک یکی از آن منازل دیده میشود. مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در تذکره گفته: منازل ماه، ستارگانی نزدیک به منطقه البروج هستند که عرب آنها را نشانههایی برای 28 بخش منطقه، قرار داده تا مطابق تعداد روزهای گردش ماه باشد. خفری در شرحش گفته: مقصود از منزل، مسافتی است که ماه در یک شبانه روز میپیماید، و منازل ماه نزد هندیها 27 شبانه روز و یک سوم است، امّا یک سوم را چون کمتر از نصف است انداخته اند به طوری که رسم منجّمان بر این است. ولی نزد عرب 28 شبانه روز است، نه به این خاطر که آنها یک سوم به عنوان یک واحد اعتبار کردند، چنانکه برخی گفتهاند؛ بلکه برای این است که آغاز سالهای آنها که بر اساس حرکت ماه [و نه خورشید] محاسبه میشود، متفاوت است؛ گاهی از میان تابستان آغاز میشود و گاهی از میان زمستان، لذا برای دانستن اینکه در چه فصلی از سال هستند، نیاز به محاسبه سال خورشیدی دارند تا به کارهایی که موظّفند در ابتدای هر فصل انجام دهند، مشغول شوند. پس به ماه نگاه کردند و دیدند که ماه در حدود سی روز به وضعیّت اوّلیه خود با خورشید بر میگردد و در آخر ماه دو روز یا کمتر و یا بیشتر پنهان میشود، لذا دو روز را از سی روز کم کردند و 28 روز باقی ماند و این زمانی است که غالباً ماه دیده میشود، شامگاهان در ابتدای ماه و بامدادان در آخر ماه. دور فلک را بر این اساس بخش کردند و هر منزلی 12 درجه و 51 دقیقه - شش هفتم درجه - شد و در نتیجه نصیب هر برجی 2 منزل و یک سوم گردید. از طرف دیگر مشاهده کردند که خورشید هر منزلی را در حدود 13 روز طی میکند، بر این اساس منازل خورشید در 364 روز قرار میگیرد، امّا برگشت خورشید به هر منزلی در مدت 365 روز است، پس یک روز به روزهای منازل غفر افزودند، به علاوه از لحاظ کبیسه نیاز به افزودن دو روز پیش میآید تا ایّام آن 15 روز گردد و پایان سال شمسی با پایان روزهای منازل و برگشت به منزلی که به عنوان مبدأ مقرّر شده

1- . یس / 39

بود، هم زمان شود، و نشانه منازل را ستارگان روشنی اختیار کردند که نزدیک منطقه البروج و گذرگاه ماه یا محاذی آن هستند. پس ماه هر شب دیده میشود در حالی که نزدیک یکی از آنها فرود آمده است. اگر آن ستاره را بپوشاند، میگویند: با او رو در رو شد و مغلوبش ساخت و به این حالت فال نیک نمیزنند و آن را بد میدانند. و اگر او را نپوشاند، میگویند ماه به عدالت رفتار کرد و به این حالت فال نیک میزنند و خوش بین هستند.

و هرگاه ماه سریع حرکت کند، در واقع منزلی را رها کرده و در آن نمانده است و هرگاه کند حرکت کند، در واقع دو شب در یک منزل مانده است؛ یک شب در آغاز حرکت و یک شب در پایان آن، و گاهی میان دو منزل دیده شود.

و آنچه گفته اند و مشهور است همیشه 14 منزل بالای زمین است و عیان و 14 زیر زمین و نهان و چون منزلی غروب کند رقیب آن که پانزدهم طالع است طلوع کند فسادش ظاهر است زیرا منازل همه در خود منطقه نیستند و فاصله شان برابر نیست و از این رو بسا که 16 یا 17 از آنها عیان باشند مگر اینکه مقصود از منازل خود بخشها باشند نه نشانه های آنها که هر دو حکم درست باشد، و از اینجا فساد گفته مشهور هم روشن شود که همیشه شش برج عیانست و شش نهان زیرا این هم در خود بخشهای بروج درست است نه در صورت اختری بروج زیرا صور اختری آنها بطور برابر منطقه را بخش نکنند که اول و آخر هر صورتی با اول و آخر هر برجی برابر باشند و بسا مقصودشان اینست که همیشه نیمی از خود بروج عیانست نه نیمی از صور اختری آنها و اشکال بر طرف می شود.

عرب خروج هر منزلی را از پرتو سپیده دم طلوع آن خوانند و غروب رقیب آن را هنگام صبح سقوط آن خوانند، و منازلی که طلوعشان در موسم بارانست «انواء» نامند، و رقباء آنها را که در غیر موسم باران طلوع میکنند «بوارح» نامند و 14 منزل شمال منطقه البروج را که آغازشان شرطین و پایانشان سماک است شامیه گویند و باقیمانده که نخست غفر است و پایان بطن الحوت یمانیه (پایان).

مرحوم شیخ بهائی گفته: ظاهرا مراد حضرت از رفت و بر گشت ماه در منازل تقدیر، بازگشت ماه به منزل اوّل، در ماه بعدی است، پس از آنکه در ماه قبل از آن

عبور کرده بود، بنابراین حرف اضافه «فی» به معنای «إلی» به کار رفته است. اگرچه ممکن است که «فی» در معنای خودش به کار رفته باشد با این اعتبار که منازل همچون ظرفی برای تردد ماه هستند؛ زیرا ماه با حرکتی که با آن این منازل را میپیماید، از آنجا که مرکّب از دو حرکت شرق سو و غرب سو میباشد، مانند انسان مردّد و دو دلی میباشد که یک پا به جلو و یک پا به عقب میگذارد.

و برای کسی که دو حرکت مختلف را در یک جسم ممکن نمیداند و معتقد است که مورچه ای که روی سنگ گردان آسیاب بر خلاف جهت حرکت آن راه میرود، در حال حرکت، ساکن است؛ تشبیه ماه به مردّد ظاهرتر است.

«المتصرّف فی فلک التّدبیر» تصرّف یعنی دگرگونی و از رویی به روی دیگر شدن، و این جمله حضرت اشاره به این دارد که دگرگونی و تغییرات ماه به تدبیر خدای حکیم خبیر انجام میپذیرد. فلک مجرای ستارگان و سیّارات است، و علّت این نام گذاری تشبیه آن به چرخ ریسندگی در گِرد بودن و چرخیدن است، ابوریحان بیرونی گفته: عرب زبانان و فارسی زبانان روش واحدی در نام گذاری آسمان داشتهاند، عرب، آسمان را فلک نامیده از آن جهت که آسمان را به چرخ دولاب آب کشی تشبیه کرده و پارسیان به زبان خود آن را آسمان نامیدند از آن جهت که آن را شبیه سنگ گردان آسیاب دانستهاند. (پایان نقل).

مرحوم شیخ بهائی گفته: مقصود از «فلک تدبیر» نزدیکترین فلکهای نه گانه به عالم عناصر است، یعنی فلکی که برخی از مصالح عالم کون و فساد تدبیر میکند. برخی از مفسران هم در تفسیر آیه: « فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً » گفته اند: مقصود افلاک است، و آن یکی از وجوهی است که مرحوم طبرسی نقل کرده است. و ممکن است این نوعی مَجاز باشد، همان طور که ابزار قطع کننده را قاطع میخوانند، [با اینکه قطع کار او نیست].

و در بعضی از نسخهها عبارت به صورت: «المتصرّف فی فلک التّدویر» آمده، که این نیز صحیح است، گرچه نسخه اوّل صحیحتر است و منظور از آن، فلک چهارم ماه است و آن فلکی است که بر زمین احاطه ندارد که ماه در آنجا دارد و هر روزی 13 درجه و 3 دقیقه و 54 ثانیه حرکت میکند به گونهای که پایینش به ترتیب

بروج و بالای آن بر خلاف آنها است، که این بر خلاف تدویر و گَرداندن سیاره های دیگر است و در کلفتی فلک سوم ماه بنام حامل است، و مرکزش ده درجه از مرکز عالم دور است، و حرکتش هر روزی 24 درجه و 22 دقیقه و 53 ثانیه بر وفق بروج است.

و توی فلک دوم ماه بنام مائل است که هم مرکز با عالم است و سطح زیرینش تماس با کره نار دارد در سطح زبرین آن و از حامل هم بعدش از منطقه البروج دو متمم علاوه دارد که خرده خرده باریک میشوند تا دو نقطه اوج و حضیض و حرکتش بر خلاف توالی است و در هر روزی 11 درجه و 9 دقیقه و 7 ثانیه است و توی نخست فلک ماه بنام جوزهر است که هم مرکز با عالم است و هم منطقه با فلک البروج و سطح زبرش مماس با سطح زیرین ممثل عطارد است که چون ممثل عطارد روزی 3 دقیقه و 11 ثانیه حرکت کند.

سپس گفته: بعید نیست که اضافه در «فلک التّدبیر» اضافه ظرف به مظروف باشد، مانند تعبیر: «مجلس الحکم» و یا «دار القضاء» یعنی فلکی که از آنجا تدبیر صورت میگیرد به اعتبار اینکه فرشتگان آسمان دنیا، کار عالم دنیا را در آنجا مدیریّت و تدبیر میکنند، یا اینکه هر کدام از سیّارات هفت گانه، امری را که از سوی خالق و به وجود آورندهاش تحت فرمان او درآمده، در فلک خود، تدبیر میکند؛ چنانکه جمعی از مفسّران در تفسیر آیه: « فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً » این احتمال را ذکر کردهاند و ممکن است مقصود از فلک تدبیر، همه افلاک جزئی ماه باشد که تمام حالتهای منسوب به ماه به وسیله این افلاک تدبیر میشود و همه امور متعلّق به آن نظم و نظام پیدا میکند. تا حرکت حاملش گرد مرکز عالم متشابه باشد، و قطر تدویرش برابر نقطه دیگر باشد. و آن افلاک جزئی، عبارتند از چهار فلکی که ذکر آن گذشت به اضافه آنچه به منظور حلّ این دو اشکال بر آنها افزوده شده و به اضافه آنچه برای تنظیم امور و احوال ماه که رصدبانان هنوز از آن مطلع نیستند، و تنها کسانی که مؤیَّد به نور امامت و ولایت هستند آن را میدانند، مورد نیاز قرار میگیرد. بنابراین مراد از تدبیر، تدبیر صادر شده از خود فلک است و «ال» در آن برای عهد خارجی است، یعنی تدبیر کاملی که همه این امور را منظّم میسازد، و بعید

نیست که مقصود از «فلک التّدبیر»، همان فلک ماه باشد که خود ماه مدبِّر آن است، بنا بر عقیده گروهی مبنی بر اینکه هریک از سیّارات هفت گانه، مدبّر فلک خویش است، همچون قلب در بدن حیوان [که مدبّر آن است]، سلطان المحقّقین در شرح اشارات فرموده: گروهی معتقدند که هر ستارهای از ستارهگان، به همراه افلاکش به منزله یک حیوان است که دارای یک روح میباشد. این نفس اوّلا بدون واسطه به خود کوکب تعلّق میگیرد و ثانیاً به واسطه کوکب به افلاکش تعلّق مییابد، همان گونه که نفس حیوانی اوّلا به قلبش و بعد از آن به بقیّه اعضاء تعلّق پیدا میکند، پس نیروی محرّک منبعث از کوکب است که او به منزله قلب است در افلاکش و آنها به منزله بقیّه اعضاء و جوارح هستند. (پایان نقل از خواجه طوسی). و شاید معنای تدبیری که امام علیه السّلام در کلام خود برای ماه ثابت دانسته، همین باشد و خدا به مقاصد اولیائش سلام اللّه علیهم أجمعین داناتر است. (پایان نقل از شیخ بهایی).

مؤلّف: ممکن است تعبیر «فلک التّدبیر» استعاره باشد، از قبیل تعبیراتی همچون «بیت العزّ» و «دار الشرف» به این صورت که تدبیر را به فلکی تشبیه کرده که مدبّر ماه است و این گونه تعبیر در کلام عرب و عجم شایع است.

سپس مرحوم شیخ در ادامه کلام خود میفرماید: خطاب آن حضرت به ماه و توصیف آن به فرمانبری و تلاش و رنج و رفت و آمد در منزلهای مختلف و تصرّف در فلک، ظاهرا دلیل بر آن است که ماه، زندگی و ادراک دارد و این مطلب از قدرت خدای قادر متعال دور نیست، جز آنکه دلیل عقلی قاطعی که دل بیمار را شفا بخشد و یا دلیل نقلی غیر قابل تأویل در این باره نداریم. آری این ظواهر اِشعاری بدان دارد، و گاهی به ظاهر آیه شریفه: « کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ »(1) استناد میشود، زیرا جمع مذکّر سالم جز برای ذوی العقول استعمال حقیقی ندارد [و اگر استعمال شود مَجاز است]، و علمای علوم تجربی اتفاق دارند که همه افلاک زنده و ناطق و عاشق و فرمانبُردار از آفریننده و مُبدع خود هستند و بیشتر آنها بر این عقیده اند که هدف گردش آنها، تشبّه به حضرت حق و تقرّب به درگاه اوست. و برخی دیگر بر این باورند که حرکات آنها متأثر از جلوه های قدسیّهای است که پیاپی بر آنها از سوی

1- . يس / 40

خدای متعالی میتابد، پس این حرکات از قبیل حالت لرزش و رقص حاصل از شدّت سرور و شادمانی است.

و بسیاری از آنها معتقدند که در کواکب هیچ بی جانی وجود ندارد، تا آنجا که برای هر کدام از آنها روحی جدا ثابت دانستهاند که او را به دور خود میچرخاند (حرکت وضعیه). ابن سینا در کتاب شفاء به این نظر متمایل شده و آن را ترجیح داده، و در نمط پنجم اشارات، به آن حکم نموده است و اگر کسی قائل به این قول باشد سخن گزافی نگفته است. و سخن ابن سینا و همگنانش هر چند حجّت و دلیلی که دین داران در این گونه مسائل به آن اعتماد کنند نیست ولی برای تایید مطلب خوب است و در شرع مقدّس هم چیزی که مخالف این نظر باشد وارد نشده است و دلیل عقلی هم بر بطلانش وجود ندارد، و در وقتی مورچه و پشه و کوچک تر از آنها حیات دارند، چه مانعی دارد که این اجسام بزرگ و شریف هم حیات داشته باشند.

و گروهی بر این اعتقادند که همه اشیاء روح مجرّد و نطق دارند و آیه کریمه: « وَ إِن مِّن شیَ ْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بحَِمْدِه »(1) را حمل بر ظاهر آن نمودهاند، [بر خلاف کسانی که آن را تأویل کردهاند].

و مقصود ما از بیان این مطالب، ترجیح و اثبات قطعی حیات برای افلاک نیست، بلکه مقصود رفع استبعاد منکران آن و رد تشنیع بر معتقدان به آن است. (پایان نقل از شیخ بهایی).

مؤلّف: ترجیح [حیات داشتن کواکب] که مرحوم شیخ آن را به زبان احتمال بیان کرده، مخالف سیاق بیشتر آیات و روایاتی است که احوال کواکب و افلاک و مسیر و حرکات آنها بیان میکند، و اموری که به آنها تمسّک نموده، تعبیرهای مَجازی و استعاری است که در کلام انسانهای بلیغ و بلکه در بیشتر محاورات میان مردم شایع است، زیرا آنها جمادات را همان گونه که عقلاء را خطاب میکنند، مورد خطاب قرار میدهند و غرض آنها از این خطاب فهماندن مطلب به دیگران است، مانند همین خطاب امام علیه السّلام به ماه و مانند خطاب به ماه رمضان و وداع با

1- . إسراء / 44

آن، و خطاب به خانه کعبه، که در حقیقت مخاطب اصلی خدای متعالی است. و منظور ابراز نعمتهای خدا و تشکّر از اوست، و در میان مذاهب اسلامی هیچ کدام از علمای علم کلام را ندیدم که این نظر را داشته باشد، به جز برخی از متأخّرین که مقلّد و پیرو نظرات فلاسفهاند، و موافقتشان با مسلمانان تنها در مسائلی است که زیانی برای آنها ندارد.

مرحوم سیّد مرتضی در کتاب غرر و درر گفته: به درستی که ادلّه، دلالت صحیح و روشن دارند بر اینکه فلک و آنچه در آن است از قبیل خورشید و ماه و ستارهگان، به خودی خود و به حسب طبیعتشان حرکتی ندارند - آن چنانکه مردم میگویند - و تنها خدای تعالی است که آنها را حرکت میدهد و در آنها به اختیار خود تصرّف میکند.

ایشان در جای دیگر فرموده: میان مسلمانان هیچ اختلافی نیست که در فلک و آنچه مشتمل بر آن است از قبیل ستارهگان، حیاتی وجود ندارد؛ زیرا آنها تحت فرمان الهی و تدبیر و تصرّف او هستند و این از ضروریّات و مسلّمات دین رسول خدا صلی اللّه علیه و آله است، چنانکه در باب نجوم خواهد آمد.

«آمنت بمن نور بک الظلم وأوضح بک البهم و جعلک آیه من آیات ملکه و علامه من علامات سلطانه» نور و ضوء به حسب لغت یک معنا دارند و گاهی میان این دو فرق گذاشته میشود به اینکه آن کیفیّت اگر از ذات شیء باشد، ضوء؛ و اگر از چیز دیگری گرفته شده باشد، نور نامیده میشود. و به همین معناست قول خدای عزّو جلّ که میفرماید: « هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا »(1) {اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد. }

و «ظُلَم» جمع «ظُلمه» است، و جمع دیگر آن «ظلمات» است و ظلمت یعنی نبودن روشنایی در جایی که زمینه روشن بودن را داراست. و «بُهم» بر وزن «صرد» جمع «بُهمه است» و آن، چیزی است که درک آن برای حواسّ انسان سخت باشد - اگر محسوس باشد - و چیزی است که درکش بر فهم انسان دشوار باشد، اگر از معقولات باشد. و «آیه» یعنی علامت، و «سلطان» مصدر به معنای تسلّط و غلبه

1- . يونس / 5

است، و گاهی به معنای دلیل و برهان به کار میرود، چرا که برهان بر قلب انسان تسلّط مییابد و عنان آن را به دست میگیرد.

مرحوم شیخ بهائی گفته: چون امام علیه السّلام دعاء را با خطاب به ماه و ذکر ویژگیهای آن آغاز نمود، اراده فرمود که تعداد دیگری از ویژگیهای آن را بیان نماید، با تغییر اسلوب و سبک گفتار، چنانکه رسم انسانهای بلیغ است که کلام خود را رنگارنگ و متنوّع بیاورند و در اینجا امام علیه السّلام کلام والای خویش را در عین حالی که راجع به اوصاف ماه است، مزیّن به یاد خدای سبحان و ثنای بر او آورد، تا مبادا کلام ایشان به طول انجامد بدون اینکه یادی از خدای تعالی که صاحب فضل و نعمت فراوان است، به میان آید. و نام خدا را با اسم موصول «الذی» [و نه اسم عَلَم] آورد تا به واسطه ذکر صله، همراه با یاد خدا، بخشی دیگر از اوصاف ماه را بیان کرده باشد، و احوال دیگری از ماه را ضمیمه احوال قبلی کند. و در نتیجه همه بخشهای کلام هماهنگ گردد، و از غرض اصلی آن که بیان آن اوصاف و احوال است خارج نشود، و «ال» در «الظُلَم» برای استغراق است، البته استغراق عرفی نه حقیقی، و منظور تاریکیهایی که معمولا به واسطه نور ماه روشن میشود، و این از قبیل این است که گفته میشود: «امیر، زرگرها را جمع کرد» [که مقصود همه زرگرهای عالَم نیست، بلکه منظور زرگرهای محدوده خاصی است.] و ممکن است «ال» را بر عهد خارجی قرار دهیم. ولی حق آن است که استغراق عرفی چیزی غیر از عهد خارجی نیست، زیرا آنچه به واسطه «ال» عرفیّت پیدا کرده و استغراق عرفی یافته نیز بخش معیّنی از جنس است، نهایت امر این است که منشأ تعیین در اینجا عرف است.

و تنوین در «آیه»، میتواند برای بیان نوع باشد، چنانکه در آیه: « وَ عَلیَ أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَهٌ »(1) {و بر دیدگانشان پرده ای است.} آمده است، و ظاهرتر آن است که تنوینش برای تعظیم باشد، و احتمال اینکه تنوین برای تحقیر باشد، بسیار ضعیف است، چنانکه بر مخاطب پوشیده نیست.

1- . بقره / 7

سپس مرحوم شیخ بهایی فرموده: باء در عبارت «نوّر بک الظلم» یا برای سببیّت است یا برای آلت و استعانت.

آن گاه اگر ضوء و روشنایی را عرض قائم به جسم [یعنی کیف محسوس مثل سیاهی و سفیدی برای جسم] قرار دهیم، که این نظر اکثر حکماء و از جمله مرحوم سلطان المحقّقین، جناب خواجه طوسی در تجرید میباشد؛ در این صورت این کلام امام علیه السّلام مانند این است که گفته شود: «سوّدت الشیء و بیّضته» یعنی آن را متّصف به سیاهی و سفیدی نمودم. و اگر ضوء را جسم بدانیم چنان که اعتقاد متقدّمین است که میگویند: ضوء مجموعه اجسام ریز و شفّافی است که از جسم نور دهنده جدا شده و به جسم گیرنده نور، متّصل میشود؛ بنابراین، کلام حضرت مانند این است که بگوییم: «لبّنته و تمّرته» یعنی آن شیء را شیردار و تمردار نمودم. و این قول اگرچه به حسب ظاهر بعید است، ولی دلیلی بر بطلان آن نیست چنانکه اثباتش هم مشکل است و شاید حضرت علیه السلام منظورشان از «ظُلَم» در کلام «نَوَّرَ بکَ الظُّلَم» هواهای تاریک بوده، نه خود تاریکی ها، زیرا تاریکی ها قابل وصف با نور نیستند و جایز بودن اینکه حضرت چنین اراده ای داشته باشند مبنی بر این است که هوا با نور دگرگون میشود، در حالی که در حال رفت و آمد در آن است، که کسانی که رنگ را شرطی در تغییر با نور قرار داده اند از این [قول] منع کرده اند و جایز است که حضرت از «ظُلَم»، اجسام تاریک، به جز هوا را اراده کرده باشند و این به خاطر بی نیازیش از تکلف استدلال، بر پذیرش ضوء، توسط هوا و سلامتی اش از شائبه خلاف است، و ممکن است منظور حضرت علیه السلام، از «تنویر ظلم»، نابود کردن تاریکی ها به وسیله ایجاد نور در محلّشان باشد و این مبتنی بر این قول است که ظلمت، کیفیت وجودی است کما اینکه جماعتی بدین باورند و این رأی را اگر چه که بیشتر افراد به بطلانش قائلند، اما دلائلشان بر بطلانش قوت چندانی ندارد، پس این هم بر طبق اصل امکان، باقی است، مگر اینکه برهان قاطع از او حمایت کند، پس اگر مجوزی احتمال این را که از معانی کلام حضرت این باشد، جایز بداند، در آن حرجی [ایرادی] نیست.

«و امتهنک بالزیاده و النقصان و الطلوع و الأفول و الإناره و الکسوف» {و تو را بکار گرفت برای فزونی و کاستی و طلوع و غروب و روشنی دادن و کسوف }.

«مهنه» که با فتحه میم و کسره آن و سکون هاء میآید به معنای خدمت، ذلت و مشقت[سختی] است و «ماهن»، یعنی خادم و «امتهنه»، یعنی او را درخدمت گرفت و «طلوع کوکب» یعنی ظهورش از بالای افق یا از زیر شعاع شمس و افولش به معنای غروب از زیرش میباشد، «کسوف» به معنای زائل شدن نور از خورشید یا قمر به خاطر مانع مخصوصی است و گاهی کسوف، به پوشاندن نور خورشید از ما، توسط ماه یا پوشاندن نور خورشید از ماه، توسط زمین، تفسیر میشود و این [از باب] تفسیر یک چیز، به علتش میباشد و جماعتی از زبان شناسان گفته اند: بهتر است که به زوال نور خورشید، کسوف و به زوال نور ماه، خسوف گفته شود، اگر آنچه گفته اند درست باشد، شاید منظور حضرت علیه السلام از «کسوف»، زائل شدن نور مشترک بین خورشید و ماه باشد، نه نور مختص به ماه که همان خسوف است و بر خلافِ وجه احسن میشود و پوشیده نیست که امتهان ماه حاصل تراکم خورشید است، زیرا این، آن را میپوشاند و چون که در برگرفته شدن خسوف توسط کسوف، مشهورتر از عکس آن است، حضرت علیه السلام از آن استفاده کردند، سپس گفته: منظور حضرت از زیادت و نقصان، زیادت نور ماه و نقصان آن به حسب آن چیزی است که برای حس آشکار میشود [یعنی بر طبق دید ما انسان ها]، نه اینکه زیادت و نقصان در واقع برای او حاصل باشد، زیرا بیشتر از نصفش دائمش روشن است، همان طور که در جای خودش تبیین شد، اما کلام، در زیادت نور، در با هم جمع شدن [یعنی کنار هم قرار گرفتن] و نقصان، در رو در رو قرار گرفتن [ماه و خورشید] - همان طور که شأن کره کوچک روشن، در برابر کره بزرگ خورشید است- در دو حالت دوری و نزدیکی [به یکدیگر] نیست، بلکه کلام در زیادت و نقصانی است که از نزدیکی و دوری ای که با حس درک میشود، ایجاد شده اند.

و چه بسا به ذهن بعضی از افهام، از ظاهر قول حضرت علیه السلام که فرمودند (و امتهنک باالزیاده و النقصان) برسد که زیادت و نقصان محسوس نور ماه،

حقیقتا و در نفس الامر واقع میشود، همان طور که عقیده بسیاری از مردم است و این اگر چه با توجه به قدرت خدای متعال، بر اینکه در اول ماه، کمی از نور را در جرم آن ایجاد کند و به تدریج بر آن بیفزاید، تا ماه کامل شود، سپس آن را تا رسیدن به محاق بکاهد، ممکن هست، اما حمل کلام حضرت بر آنچه که اسطوانه های علمای هیئت، بر آن اتفاق دارند و از حدسیات[قطعی] شمرده شده، شایسته تر و سزاوارتر است و ایشان با قطع نظر از آنچه که حدسشان در این باره ایجاب میکند، این علم را از اصحاب وحی سلام الله علیهم، مانند شیث، که به زبانشان هرمس میخوانند، گرفته اند و جماعتی از مفسرین - که شیخ طبرسی رحمه الله علیه از ایشان است- در تفسیر کلام خدای متعال « وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ »(1) تا آخر آیه نقل کرده اند که، علم هیئت معجزه ای برای ایشان بود تا آخر آنچه که در این باره ذکر کرده اند(2)، سپس شیخ رحمه الله علیه گفته: پوشیده نیست که حکم کردنشان به اینکه نور ماه از نور خورشید گرفته شده، صرفا مستند به تفاوت شکل های نوری که به واسطه نزدیکی و دوری به خورشید مشاهده میشود، نیست، زیرا این به تنهائی موجب قطعی آن حکم نمیشود، بلکه همراه با این، چاره ای جز ضمیمه کردن امور دیگر نیست، مانند حصول خسوف، هنگام وسط قرار گرفتن زمین، بین خورشید و ماه، تا نشانه های دیگری که جمع شدن آن ها این حکم را الزامی میکند، زیرا جایز است که نصف ماه ذاتا روشن باشد و نصفش تاریک، به اندازه فلکش دور خودش میچرخد و چون بعد از محاق کمی حرکت کند او را [به شکل] هلال میبینیم و فزونی مییابد و او را ماه کامل میبینیم، سپس نصف تاریکش کم کم میل میکند، تا به محاق برگردد، سپس شیخ رحمه الله علیه افاده نموده که شاید هنگام ملاحظه کلام «و امتهنک با الزیاده و النقصان» بگوئی: حاصل شدن امتهان ص 190 برای ماه، با کاسته شدن نورش، واضح است، اما معنی حصول امتهان با افزونی نور چیست؟ میگویم: در این مطلب، دو وجه وجود دارد: اول اینکه: یکی از دو طرف ماه، دائما به وسیله خورشید روشن است و فزونی نورش، فقط و فقط بر حسب احساس ماست و

1- . مریم / 56
2- . مجمع البیان 6 : 519

امر الهی او را رام گردانیده که در نیمه اول ماه، طوری حرکت کند که قسمت تابانش، در هرشب، جز اندک اندک افزایش نیابد که نمیتواند از آن تخطی و تجاوز کند و حضرت علیه السلام، حقارت را برای او، به سبب ذلت و رام بودنش بر زیادت [در نور افشانی]، بدین وجهِ مقرر و روشِ خاص، ثابت دانسته اند و گروهی حالت ماه، در آشکار شدنِ مقدار قابلِ رویتش به صورت اندک اندک، در نیمه اول ماه، تا کامل شدنش و، سپس پنهان شدن اندک اندکش، در نیمه دوم تا کامل مخفی شدنش را، تشبیه کرده اند به وقتی که مولا به بنده اش امر میکند که نقاب را از چهره اش برای نظاره کنندگان، به صورت تدریجی، اندک اندک و در مدتی معین بردارد و اینکه وقتی تمام صورتش پیدا شد، باید سریعا به پوشاندن صورت و افکندن نقاب بر آن، به صورت اندک اندک، مبادرت کند، تا اینکه تمام صورتش از چشمها پنهان گردد، وجه دوم این است که منظور حضرت علیه السلام، امتهان به مجموع زیادت و نقصان باشد، یعنی تغییر از یک حالت به حالتی دیگر و عدم بقاء بر شکلی واحد و شاید این وجه، اقرب [بهتر و نزدیکتر به مقصود] باشد و همین وجه در آنچه که حضرت علیه السلام به طلوع، افول، تابندگی و کسوف ماه نسبت داده اند، جاری است و میتواند امتهانش [یعنی کوچک و حقیر شدنش] به وسیله نور افشانی، به وجهی دیگر هم توجیه شود و آن این است که منظور از امتهان، دادن نور، توسط ماه به [کره] دیگری، مثل زمین باشد، نه اینکه خودش متصف به نور باشد، زیرا اناره و اضائه [نور افشانی و تابندگی] همان طور که در لغت [به صورت] لازم آمده اند [به صورت] متعدی هم آمده اند، پس در این وقت شایسته است که از کسوف، پنهان کردن خورشید توسط ماه، اراده شود، تا مقابله تمام شود [کاملا مقابل خورشید قرار بگیرد] و معنی چنین میشود که تو را امتهان [حقیر] کرد به این که گاهی به کره دیگری نور افاضه کنی و گاهی از آن منع کنی و اگر معنایی که خسوف را در برمیگیرد [اعم از خسوف است] و یا خود معنای خسوف هم اراده شود، بُعدی در آن وجود ندارد و خدا داناتر است.

سپس شیخ بهائی رحمه الله علیه گفته: وقتی خورشید، ملازم منطقه البروج باشد و از زمین هم بزرگتر باشد قسمتی که با اشعه های خورشید روشن شده، از

نصفش بزرگتر است و بخش تاریکش کمتر است و مخروطی تشکیل یافته از دو قطعه، حاصل میشود که یکی از آن ها از خطوط شعاعی واصل بین خورشید و سطح زمین، رسم میشود که مخروط نور و مخروط بزرگ نامیده میشود و دیگری از سایه زمین، که مخروط سایه و مخروط کوچک نامیده میشود و طبقه ای که نوری همراه با سفیدی اندکی، با آن مخلوط است، او را احاطه میکند،، سپس طبقه دیگری، که با نور اندک سرخی مخلوط است [او را احاطه میکند] و این طبقات سه گانه به همین ترتیب در مشرق، از طلوع فجر تا طلوع خورشید برای دیدگان آشکار میشوند و برعکسش بعد از غروب خورشید در مغرب آشکارند و قاعده مخروط بزرگ، روی کره خورشید است که در منطقه البروج نصف میشود و خطوط شعاعش در سطح خورشید است و زمانی که خورشید در اوج باشد، سر مخروط به افلاک زهره منتهی میشود و اگر پائین تر از اوج باشد، سر مخروط هم پائین تر از افلاک زهره قرار میگیرد و قاعده مخروط کوچک، به طور کوچکی بر روی زمین است که فصل مشترک بین قسمت نورانی و قسمت تاریک زمین است و این دو مخروط بر روی زمین حرکت میکنند، گوئی که دو کوه بلندند که با مشارکت، به دور زمین میگردند، یکی شان سفیدِ درخشان و دیگری سیاهِ تیره و تار است، که لباسهای رنگارنگی در بر اوست و سفید از مشرق به سوی مغرب حرکت میکند که این همان نهار [روز] است، برای کسی که در زیر آن قرار دارد و سیاه بالعکس عمل میکند و این همان لیل [شب] است، برای کسی که زیر آن قرار دارد «فَتَبارَکَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ »، اکنون چون یک سطح کروی فرض کنیم که مرکزش مرکز عالم است و از مرکز ماه و مخروط کوچک میگذرد، دائره ایجاد شده از آن، به [اندازه] جرم ماه است، که صفحه ماه نامیده میشود و دائره ای که بر سطح مخروط ایجاد میشود، دائره سایه است و مرکزش بر منطقه البروج قرار دارد، چون این را فهمیدی، پس وقتی که ماه، مخروط را رو در رو ملاقات کند و همه صفحه یا قسمتی از آن، بر دائره سایه بیفتد، همه پرتوهای خورشید یا قسمتی از آن، از او منقطع میشود و این همان خسوف کلی و یا جزئی است و به خاطر بزرگتر بودن عرض کلی ماه -که پنج جز است- از مجموعِ دو نیم قطرِ صفحه ماه و دائره سایه، در هر رودرروئی ای ماه

نمیگیرد، بلکه زمانی که عرض نداشته باشد و یا عرضش(1) کمتر از نصفِ آن دو باشد، [خسوف اتفاق میافتد]، زیرا اگر مساوی با هر دو باشد، ماه با محیط دائره سایه از خارج، در نقطه ای در جهت عرضش، مماس میشود و نمیگیرد و اگر بیشتر باشد به طریق اولی چنین است، اما اگر عرض کمتر از [مجموع] دو نصف باشد، کمتر از نصف قطر ماه میگیرد إن کان ذلک العرض أکثر من نصف قطر دائره الظل و نصف قطره إن کان مساویا له لمرور دائره الظل بمرکز الصفحه حینئذ و أکثر منه إن کان أقل منه و أکثر من فضل نصف قطر دائره الظل علی نصف قطر القمر و کله غیر ماکث إن کان مساویا لفضل نصف قطر دائره الظل علی نصف قطر القمر لمماسه القمر محیط الظل من داخل علی نقطه فی جهه عرضه و ماکثا بحسب ما یقع فی دائره الظل إن کان أقل من هذا الفضل و غایه المکث إذا کان عدیم العرض این قسمت را متوجه نشدم ص 192

و ابتدای خسوف، ماه، شبیه به اثری دود مانند است، سپس با زیاد شدن گردش ماه در سایه، تراکمش افزایش مییابد، پس اگر عرضش کمتر از ده دقیقه باشد، رنگش سیاِه تیره و تار است و اگر تا بیست دقیقه باشد، سیاهی است که به سبزی میزند و اگر تا سی دقیقه باشد، رنگش به سرخی و اگر تا چهل دقیقه باشد، به زردی میگراید و اگر پنجاه باشد، به رنگ تیره درآید و اگر تا شصت رسد، سفیدی میشود که بر سیاه غلبه دارد و ابتدای آشکار شدنش، از دو قسمت شرقی ماه است، همان طور که ابتدای خسوف هم از همانجاست، سپس بدان که احوال مشهورِ حاصل برای ماه، زیاد است که در بعضیشان، سائر کواکب با ماه، اشتراک دارند، مانند نورافشانی، طلوع، افول و مانند آن، که زیاد است که نیازی [دلیلی] برانگیزنده ضبطشان نیست و بعضی دیگر، اموری است که به ماه اختصاص دارد و در کواکب دیگر یافت نمیشود و اهل هیئت به جستجوی آن ها اهتمام ورزیده اند که مشهورترین آن ها شش چیز است: سرعت حرکت، اختلاف اشکال نوری، گرفتن نور از خورشید، خسوف با حائل شدن زمین، بین خورشید [و ماه]، پوشیدن نور خورشید با پوشاندن آن [یعنی موجب کسوف شدن] و تفاوت اجزاء صفحه اش در

1- . فاصله بین مرکز ماه تا مرکز دائره سایه را عرض میگویند.

نور، که محو نامیده میشود و فهم این احوال شش گانه از کلام حضرت علیه السلام، هم ممکن است، بعضی را به صراحت و بعضی به اشاره، اما سرعت حرکت و اختلاف اشکالش که آشکار است و اما پوشانیدن خورشید [موجب کسوف شدن] و مورد خسوف واقع شدن [یعنی ماه گرفتگی] آنجا که گفتیم، حمل کسوف، در کلام حضرت به چیزی که شامل هر دو با هم شود [یعنی کسوف و خسوف جایز است] و اما نور گرفتنش از خورشید را، اختلاف اشکال و خسوف، بر آن دلالت دارند، پس این امور پنج گانه بدین روش از کلام حضرت علیه السلام فهمیده میشود و امر ششم یعنی تفاوت اجزائش در نور، باقی میماند، که در إشعار کلام حضرت علیه السلام، به نوعی پنهان است، که ممکن است کلام حضرت علیه السلام (و امتهنک بالزیاده و النقصان) به آن اشاره کند، زیرا مقصود زیادت و نقصان نور است و تفاوت اجزاء ماه در نور داشتن، معنائی ندارد، جز این که فزونی نور در قسمتی و کمبود آن در بعضی دیگر باشد، همان طور که مخفی هم نیست کلام حضرت علیه السلام همه این احوال شش گانه مختص به ماه را در برگرفت، کلام در مورد چهارتای اولی گذشت و کلام در دو مورد آخری باقی ماند، پس میگوئیم: کسوف، رفتن نور از جرم خورشید، به صورت حسی است، حال یا کلی و یا جزئی، به خاطر پوشاندن ماه قسمتی را که به طرف ماست، حال یا به صورت کلی و یا جزئی و این زمانی است که این دو طوری باشند که خطی خارج از چشم از آن ها بگذرد، حال یا به این صورت که مکانشان یکی باشد [یعنی روی هم قرار گرفته و با هم منطبق شوند] و یا اینکه فاصله بینشان، کمتر از مجموع دو نیم قطرشان باشد، که اگر این فاصله مساوی با مجموع دو نیم قطر خورشید و ماه باشد، ماه، مماس بر خورشید میشود و کسوف اتفاق نمیافتد و اگر فاصله بیشتر شود که دیگر به طریق اولی کسوفی در کار نیست. اگر مرکز خورشید و ماه، بر خط ذکر شده [در بالا] قرار بگیرد، بدون هیچ گونه مکثی همه خورشید میگیرد، در صورتی که از نظر حسی [با دید چشم]، قطرشان با هم مساوی باشد و اگر قطر خورشید کوچکتر باشد، با مکث، کسوف اتفاق میافتد [مدتی طول میکشد] و اگر قطر خورشید بزرگتر باشد، حلقه نورانی ای از آن باقی میماند و اگر خورشید و ماه بر آن خط واقع نشوند، قسمتی از خورشید به صورت همیشگی می

گیرد، مگر اینکه قطر ماه از نظر حسی بزرگتر باشد که در این هنگام کل خورشید میگیرد و اگر قطر ماه کمتر باشد، چه بسا قسمتی از خورشید به صورت حلقه ای نورانی، که دارای غلظت متفاوتی است و یا به صورت قطعه ای کفش مانند، باقی بماند و چون کسوف به صورت ذاتی بر خورشید عارض نمیشود [یعنی فی الواقع خورشید تاریک نمیشود]، بلکه با مقایسه رویتش، آن هم بر حسب چگونگی وسط قرار گرفتن ماه، بین او و بین چشم ها [که از زمین آن را مشاهده میکنند]، بر او کسوف عارض میشود، پس وقوع کسوف، در مکانی، غیر از مکان دیگر، امکان دارد، با این وجود که افق خورشید، بالاتر از افق هر دو [مکان] است، و [امکان] اینکه در یکی از آن دو، کسوف، کلی یا بیشتر و در دیگری جزئی یا کمتر باشد [هم وجود دارد] و ابتداء کسوف از دو طرف غربی خورشید است، همان طور که ابتدای باز شدن [پدیدار شدن] هم، از همان جاست.

سپس شیخ بهائی رحمه الله علیه گفته: اما محو ماه که همان تاریکی محسوس، در صفحه آن است، امرش پوشیده است [دلیل آن کاملا مشخص نیست] و نظرات در آن مختلف و اقوال، در آن بر ضد هم است، که پنج تایش را ذکر میکنم: اول اینکه، همان آثار روی تاریک است، که به روی روشنش سرایت میکند که بر این قول ایراد گرفته شده که اگر چنین بود، قطعا اطرافش تاریکتر و وسطش نورانی تر میبود، دوم اینکه، این ها جرمهای مختلف ثابتی هستند که در گردش ماه، همراه آنند که قابلیت نورافشانی برابری ندارند [نور افشانی اشان به اندازه ماه نیست] و این قول برگزیده سلطان المحققین رحمه الله علیه، در تذکره است و بر آن ایراد وارد شده، که این اجرامی که بین ماه و خورشید و همچنین بین ما و ماه قرار گرفته فی کل زمان و وضع شی ء آخر لتحرک التدویر علی نفسه را متوجه نشدم ص 194، پس چگونه دائما بر شیوه ای واحد و بدون تفاوت دیده میشود و برای این حرف عذر آورده میشود که تفاوت مذکور به خاطر کوچکی اش و دوری مسافت، در صفحه ماه حس نمیشود [دیده نمیشود]، سوم اینکه، پرتوهائی به صورت آشکار از دریای محیط و کره بخار به خاطر زلال بودنشان به ماه منعکس میشود و لا تنعکس لذلک من سطح الربع المکشوف لخشونته را متو جه نشدم و روی روشنش به وسیله

پرتوهائی است که مستقیما بر او میتابد و پرتوهای منعکس شده تبعی، نورانی تر از قسمت روشن شده آن به وسیله پرتوهای مستقیم و پرتوهای منعکسه از ربع باز است و این قول مختار صاحب تحفه است و بر آن اشکال شده، که ثابت بودن همیشگی انعکاس، بر شیوه ای واحد، با توجه به تفاوت قرارگیری اشیائی مثل بخار و کوهها، که از آن ها عکس، منعکس میشود در دو طرف مشرق و مغرب، محال است [یعنی این محال است که اختلاف آن ها در صفحه ماه هیچ اثر نکند] و برای رد این ایراد عذر آورد به چیزی که برای استادش (خواجه طوسی) عذر آورد؟[معنای این قسمت گنگ است 195 و اعتذر له بما اعتذر لأستاذه ره]، چهارم اینکه، چون سطح ماه، مانند آینه، صاف و صیقلی است و

بیننده، صورت دریاها و مقدار باز زمین را در آن میبیند و در آن ساختمان ها، ابرها و کوههاست و در دریاها مرکب ها و جزائری است که از نظر شکل متفاوتند، همه این ها سایه اشان در صفحه ماه برای بیننده آشکار میشود و به دلیل دوریشان نمیتواند بینشان تمییز دهد و آنچه را که حس میکند [میبیند] فقط به خاطر خیال است و همان طور که مکان این سایه ها، در آینه روشن دیده نمیشود، همچنین این مواضع در سطح ماه هم براق نیستند [به سیاهی میزنند]، یا اینکه صورت ساختمان ها، ابرها و کوهها همان طور که در شب ظلمانی است، تاریک میشود و صورت دریاها روشن دیده میشود، یا بالعکس، زیرا صورت ماه و زمین هر دو در آن، جا میکنند، همان طور که زمین به خاطر غلظتش، نور خورشید را بیشتر از آب، به خاطر لطافتش میپذیرد [جذب میکند] و همچنین است صورت این دو و این قول مختار فاضل نیشابوری در شرح تذکره است و استاد ما، محقق بیرجندی هم در شرح تذکره بدان میل نموده و ایراد و عذر این قول همان است که گذشت، پنجم اینکه، اجرام کوچک نورانیِ مختلفی، در جرم خورشید یا در فلک خارج از مرکزش به گونه ای قرار دارند که دائما بین خورشید و ماه اند و این مانع از افتادن پرتوهای خورشید، بر مواضع محو قمر میشود، گفتیم نورانی، زیرا اگر تاریک بود، مواضع محو ماه بر روی خورشید دیده میشد و مراد از نورانی بودن، نوری کمتر از نور بقیه اجزاء خورشید است و این وجه متعلق به مدقّق خفری است و من میگویم که در آن اشکالی است، زیرا اگر این

اجرام واقعا کوچک باشند، خطوط خارجه حول خورشید، با ماه در نزدیکی خورشید تلاقی میکنند و نور خورشید به ماه نمیرسد و اگر اجرام مقداری باشند که نور از آن ها تجاوز کند [شاید هم منظور بزرگ بودن اجرام باشد]، به گونه ای که نور خورشید به جرم ماه برسد، پس وصولش به زمین در بعضی از اوقات مثل وقت روبرو قرارگرفتن [ماه و خورشید] سزاوارتر است، پس شایسته است همان طور که سایه ابر و مانند آن، آشکار میشود سایه این ها هم بر سطح زمین ظاهر گردد و چنین چیزی نیست، پس چنین اجرامی هم نیستند و خدا به حقیقت امور داناتر است.

سپس شیخ قدس الله لطیفه گفته: آنچه که گذشت، از اینکه اکتساب نور از خورشید مختص به ماه است و کواکب دیگر با او در آن شریک نیستند، قول مشهور است و جمهور بر آنند، زیرا همگی بر این [قول] اجتماع دارند که انوار کواکب، غیر از ماه، ذاتی است و از خورشید کسب نشده و بر این [حرف] دلیل آورده اند که اگر نور، از خورشید استفاده [گرفته] میشد، قطعا در آن، شکل های بدر مانند و هلال مانند، به سبب دوری و نزدیکی از خورشید آشکار میشد، همان طور که در ماه چنین است، صاحب تحفه این چنین آورده و در نهایه الادراک هم آمده است و من میگویم در این قول اشکالی است، زیرا کسی که قائل به گرفتن نور این کواکب از خورشید است، نمیتواند بگوید که قسمت روشن این کواکب، فقط آن قسمتی است که روبروی خورشید قرار دارد تا او را ملزم کند که [بگوید باید] مانند ماه، اختلاف شکل داشته باشند، بلکه بر اوست که بگوید زمانی که نور خورشید بر آن ها میافتد، به سبب نفوذ نور در اعماقشان، مانند قطعه ای بلورین هستند که کسی که از همه جهات به آن ها مینگرد، کلشان را نورانی میبیند و بینا میگردد.

سپس صاحب تحفه بر دلیل مذکور اشکال وارد کرده که اختلاف شکل ها فقط بر دو کوکب زیرین لازم است، نه در بقیه کواکبی که بالای خورشید قرار دارند، زیرا قسمتی از [این] کواکب که مقابل [دید] ماست، همان قسمتی است که روبروی خورشید است، برخلاف ماه، پس ممکن است نور را از خورشید بگیرند و با نزدیک شدن به خورشید شکل های هلالی در آن ها ظاهر نشود و آنچه گفته میشود که لازم است در مقابله با خورشید، منخسف شوند، به این دفع شده [یعنی رد شده] که

سایه زمین [که وسیله خسوف است] ، به افلاک آن ها نمیرسد، سپس خود، از این ایراد این جواب را داده که این کواکب، وقتی که بر سمت سَر، مقابل خورشید نبوده و مقارن آن هم نباشند، آن رویشان که مقابل ماست، همان قسمتی نیست که روبروی خورشید است، بلکه قسمت کمی از آن چنین است که تفاوت شکل های هلالی لازم میآید، سپس گفته: اگر گفته شود که چیزی از آن ها به دلیل پنهان بودنِ دوطرفشان و کوچکی حجم این کواکب در منظر، که همان آشکار شدنشان از دور، به صورت دایره ای است، دیده نمیشود، میگوئیم: اگر چنین بود، قطعا کوکب، زمانی که نزدیک خورشید بود، کوچکتر از زمانی که دور از آن است، دیده میشد.

این کلام ایشان است و من میگویم اشکالی در آن است، زیرا مخالف میتواند بگوید که این [حرف]، فقط زمانی لازم میآید که دائره دید، قطع کننده دائره نور باشد و برای چه جایز نباشد که [دائره دید]، فقط در داخلش واقع شود، حال یا موازی با آن، یعنی زمانی که کوکب بر سمت سر مقابل خورشید است و یا اینکه غیر موازی باشد، چه اینکه مماس باشد، همان طور که چه بسا در تربیع اتفاق میافتد و چه غیر مماس، همان طور که در غیر تربیع چنین است و این رد نمیشود، مگر زمانی که تقاطع دو دائره بر سطح کوکب ثابت شود، همان طور که در ماه است و بدون ثابت شدنش کار سختی است و تقریر این نظر، به گونه ای دیگر، [هم] ممکن است، به اینکه گفته شود، نزدیکی کواکب به خورشید دو گونه است: نزدیکی زیادی که موجب آشکار شدن جرم کوچک برای حس [چشم] میشود و نزدیکی کمی که موجب این نمیشود و اولی فقط زمانی است که خورشید زیر افق باشد و کوکب نزدیک افق باشد، پس برای چه جایز نباشد که کوکب در حالت نزدیکی کوچک به نظر آید، لکن تراکم بخار، آن کوچکی را جبران میکند، و به خاطر آن ریز دیده نمیشود، سپس آن چیزی که پیوسته در ذهنم خلجان میکند این است که: قول به عدم فرق، بین ماه و سائر کواکب، در اینکه انوار همه این ها از خورشید گرفته شده از درستی به دور نیست و جماعتی از اساطین علما بر این قائل شده اند و شیخ سهروردی هم با ایشان موافقت کرده آنجا که در هیاکل گفته: خورشید گردنکش، سرور آسمان، موجب روز، صاحب عجائب و دارای هیئتی بزرگ است که نورش را

به همه اجرام میدهد و از آن ها نمیگیرد، این کلام ایشان است و شیخ عارف، محی الدین هم این قول را تایید کرده و در فتوحات مکیه بدان تصریح نموده و جمعی از صوفیه هم با او موافقت کرده اند و خدای متعال داناتر به حقائق اشیاء است، پایان.(1)

«سبحانه ما أعجب ما دبر فی أمرک و ألطف ما صنع فی شأنک» پاک و منزه است خدای متعال، چه شگفت است آنچه که در امر تو تدبیر نموده و چه لطیف و دقیق است آنچه که در شأن تو ایجاد نموده است. «سبحان» مصدری است بر وزن غفران که به معنای منزه کردن از کاستی هاست و فقط به صورت مصدر منصوبی که فعلش محذوف است، استعمال میشود، پس «سبحان الله» معنایش منزه کردن خدای متعال است، گوئی اینکه گفته شده: او را تسبیح میکنم و از آنچه که شایسته عز جلالش نیست، قطعا بریء میدانم، شیخ طبرسی رحمه الله علیه گفته: این در شرع علمی برای بالاترین مراتب تعظیم گردیده که به جز خدای سبحان استحقاقش را ندارد و به خاطر همین جایز نیست که در غیر خدای متعال استعمال شود، اگر چه که از کاستی ها هم منزه باشد و سخن یکی از بزرگان هم به کلام ایشان نظر دارد که گفته: تنزیهی که از سبحان الله استفاده میشود سه نوع است: تنزیه ذات از کاستی و نقص امکان، که منبع بدیهاست و تنزیه صفات از ننگ حدوث [ایجاد شدن]، بلکه از اینکه مغایر با ذات مقدس باشد یا زائد بر آن باشد و تنزیه افعال از قبح [زشتی] و بیهودگی، بلکه از اینکه به سوی خدای متعال منفعتی را جلب کند و یا اینکه از خدای سبحان ضرری را دفع کند، مانند افعال بندگان، و «ما» در کلام حضرت علیه السلام، «ما اعجب» یا موصولی است و یا موصوفیه و یا بر خلاف مشهورِ مایِ

1- . این حرف که نور سیارات از خورشید گرفته شده، موافق با فرضیه ی تائید شده ی هیئت جدید است. و همچنین حرف در مورد سائر منظومه های شمسی، اما این حرف که همه ی کواکب، اعم از سیارات و ثوابت، نور را از این خورشید میگیرند، از درستی دور است و مخالف با آن چیزی است که فلکیون متاخر برآنند، بلکه اخبار دلالت بر وجود خورشیدهای دیگری غیر از خورشید ما میکند، مگر اینکه کلامشان تاویل شود به اراده ی جنس خورشید، نه شخص، پس تامل کنß و اما نور خورشیدها و حرارتشان از نیروی موجود در ذرات آن هاست و با تشعشع و شکست ذرات و تبدیل

ماده به نیرو- طبق اصطلاح علم فیزیک- حاصل میشود و بنابراین وزنشان کم کم به خاطر تشعشع کم کم میشود و در مورد خورشید عالم ما گفته اند که، در هر ثانیه چهار میلیون تن از وزنش کم میشود و فقط خدا داناست.

تعجبیه، استفهامی است و مبتداست و فعل ماضی بعد از آن، بر طبق قول اول و دوم، صله «ما» یا صفت آن است و خبر محذوف است، یعنی کسی یا چیزی که آن را عجیب گردانیده، امر بزرگی است و یا اینکه بر طبق قول آخری [فعل ماضی بعد از (ما)]، خبر است و «ما» در «ما دبر» مفعول اعجب است هی کالأولی علی الأولین را متوجه نشدم ص 198 و ضمیر عائد که مفعول است، محذوف است و امر و شأن هم دو کلمه مترادف اند. «جعلک مفتاح شهر حادث لأمر حادث» یعنی تو را کلید ماهی نو، برای امری جدید قرار داد. این جمله را از جمله های قبلش جدا نموده به دلیل تفاوتی که از نظر خبری و انشائی بودن دارند، با توجه به اینکه جمله سابق از نظر اعرابی لا محل است. «شهر» از «شهره» گرفته شده، گفته میشود «شهرت الشیء شهرا» یعنی آن را آشکار نمودم و کشف کردم و «شهرت السیف» یعنی شمشیر را از غلافش خارج کردم و تشبیه کردن «شهر» در نفس ، به خانه قفل شده ای ، استعاره همراه با کنایه است و اثبات کلید برای آن استعاره تخییلیه است و لطافت تشبیه هلال به کلید، مخفی نیست و جار در کلام حضرت علیه السلام «لامر حادث» متعلق به حادثِ سابق است، یعنی حدوث آن ماه و تجدید شدنش برای امر حادث مجددی و جایز است که متعلق به جعل باشد و تنکیر «امر» برای ابهام و عدم تعین است، یعنی بر ما امر مبهمی است، حالتی است مانند آنچه که در مورد کلام خدای متعال « أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ »(1) گفته اند که منظور، زمین ناشناخته مجهول است و میگویم احتمال دارد که منظور از امر حادث، مصالح دینی ای است که به ماهها میپیوندد، مثل حج، روزه، عِدّه ها و سائر عباداتی که متعلق به ماههاست و همچنین مصالح دنیوی، مثل معاملات، قرض ها و سائر مسائل مربوط به آن، شیخ متقدم [طبرسی] رحمه الله علیه گفته: اینکه حضرت علیه السلام، مدخول مای تعجبیه را فعلی قرار داده اند که خودش هم ذاتا دال بر تعجب است، خبر میدهد از شدت تعجب ایشان علیه السلام، از حال ماه و تدبیری که خدای سبحان در مورد آن و افلاکش، با لطائف صنع و حکمتش نموده است و البته هرکس اطلاع بیشتری از حکمت های دقیقی که در ساخته های خدای متعال به ودیعت نهاده شده داشته باشد،

1- . یوسف / 9

شگفتی اش از آن ها بیشتر است و آن ها را بیشتر بزرگ میدارد و معلوم است که آنچه از شگفتی های صنع خدای جل و علا و ظرافت های حکمتش در آفرینش ماه و به هم پیوستن افلاک آن و وابستگی اش به مصالح عالم پائین و غیر آن را که علم حضرت علیه السلام، بدان میرسد چندین برابر، بالاتر از آن چیزی است که به رصدچیان و هرکس از حکماء دانشمند، که پا جای پای آن ها میگذارند میرسد، با اینکه چیزی که همین ها از احوال ماه و چگونگی افلاکش بر آن اطلاع یافته و آنچه را که در مورد چیزهائی که به این عالم ارتباط دارد فهمیده اند، امور بسیاری است که صاحب عقل سلیم در آن حیرت میکند، در حالتی که میگوید: ای پروردگار ما، این را بیهوده نیافریده ای و این امور سه نوع اند.

اول: آن چیزی است که متعلق است به چگونگی افلاک ماه، تعدادشان و به هم پیوستگیشان و آن چیزی که [این افلاک] با حرکتشان، به ماه، به وسیله خسوف الزام میکنند و تفاوت شکل ها و تفاوت مرکز حاملش، حول عالم نه حول خودش، و روبرو بودن قطر گردشش با نقطه ای، به جز مرکز عالم و غیره که در کتب هیئت شرح داده شده است.

دوم: آن چیزهائی است که مرتبط با تغییراتی است که به وسیله نور آن، در بعضی از اجسام عنصری پدید میآید، مثل افزایش رطوبت در بدنها با افزایش نورش و کم شدن آن با کم شدنش و حاصل شدن بحران های بیماری و زیاد شدن آشکار آب چشمه ها و دریاها در هر روز نیمه اول هر ماه و، سپس روز به روز رو به کاستی رفتن در نیمه آخر آن و زیاد شدن مغز و شیر حیوانات با زیاد شدن نورش و کم شدن آن با کم شدنش و همچنین زیاد شدن رشد و رسیدن سبزیجات و میوه ها در هنگام افزایش نورش تا آنجا که جویندگان آن [یعنی جویندگان رشد میوه ها] صدای خیار و کدو و خربزه را در هنگام کشیده شدنشان [بزرگ شدنشان] وقتی که نور زیاد میشود، میشنوند و مانند کهنه شدن کتان و رنگ آمیزی بعضی از میوه ها، به وسیله نور ماه و امور دیگری که تجربه به آن گواهی میدهد، گفته اند: از میان کواکب، ماه به فزونی امثال این چیزها که به او وابسته اند، اختصاص داده شده، زیرا از آن ها [سائر کواکب] به عالم عناصر نزدیک تر است و چون که با نزدیکی اش،

سرعتش هم بیشتر است، پس نورش با نور همه کواکب مخلوط میشود و نورش قوی تر از نور آن هاست، پس با آن ها طوری مشارکت میکند که بر آن ها چیره است، به خاطر مصالحی که به اذن خالق و مبدعش جل شأنه، به نورش پیوسته است [یعنی مصالحی که خدای متعال در نورش قرار داده] سوم: آن چیزهائی است که در [مورد] ماه، متعلق به سعادت و نحوست و ارتباط با اموری است که ماه، علامتی بر حصولشان، در این عالم است، همان طور که ستاره شناسان قضاوت گر ذکر کرده اند و در بعضی از شریعت پاک - که بر جداکننده حق از باطلش بهترین درودها باشد- وارد شده،

همان طور که کلینی رحمه الله علیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که کسی که مسافرت و یا ازدواج کند، در حالی که قمر در عقرب است، نیکوئی نمیبیند.(1)

و از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که کسی که در محاق ماه ازدواج کند، باید برای سقط فرزند تسلیم باشد(2) و همان گونه که شیخ از امام باقر علیه السلام روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه واله، شبی را نزد یکی از زنانش گذرانید و کاری از ایشان انجام نشد، پس زن، به حضرت گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت، همه این ها از بیمهری و ناخواهی نسبت به من است، حضرت فرمودند: وای بر تو، [به خاطر] این حادثه در آسمان است که من کراهت داشتم از اینکه لذت ببرم و در آخر حدیث چیزی است که دلالت بر این دارد که جماع کننده در آن شب، اگر از جماعش، پسری روزی اش شود و این حدیث را شنیده باشد آنچه را دوست دارد نمیبیند.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: انشاالله شرح باقیمانده دعا، در جائی دیگر که مناسب تر از اینجاست خواهد آمد.

37. صحیفه سجادیه: که درود خدا بر کسی که آن را الهام نموده، آمده: حمد و سپاس خدائی را که با نیرویش شب و روز را آفرید و با قدرتش آن دو را از هم

1- . روضه کافی : 275

2- . فروع کافی : 499

جدا ساخت و برای هرکدام از آن ها حدی معین و سرآمدی مشخص قرار داد، هرکدام از آن دو را در دیگری داخل میکند و قرینش را در او داخل میکند، به سبب تقدیرش برای بندگان در چیزی که بدان غذایشان داده و بر آن رشدشان دهد، پس شب را برایشان آفرید، تا در آن، از حرکات خستگی زا و برخواستن های رنج آفرین آرامش یابند و آن را پوششی قرار داد، تا از راحتی و خوابش بپوشند که این کار برایشان فزونی و نیرو آورد و برای اینکه به لذت و میلی دست یابند و روز را برایشان روشن آفرید تا در آن فضلش را بجویند و در طلب اسباب رزقش برآیند و در زمینش برای طلب دنیای زودگذرشان و رسیدن به آخرت جاودانه اشان آزادانه بگردند. به وسیله همه این ها کارشان را اصلاح و اخبارشان را آشکار میکند و نظاره میکند که در اوقات طاعت و محل واجبات و موقع انجام احکامش، چگونه اند؟ « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى » { تا کسانی را که بد کرده اند، به [سزای] آنچه انجام داده اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد }، پس بار خدایا، حمد و سپاس بر تو، به دلیل اینکه صبح را برای ما شکافتی و به وسیله آن، ما را از روشنی روز بهره مند ساختی و به روزی جستن بینا نمودی و ما را در آن، از بدآمدهای آفات حفظ کردی، تا آخر دعا.

بیان: «خلق اللیل و النهار بقوته»، خلق به معنای ایجاد و تقدیر است و هر دو معنی در اینجا مناسب است و جمع بین این دو هم ممکن است و خلق کردن شب و روز، توسط خدای متعال به واسطه خلق خورشیدِ روشنی است که در نهایت نورافشانی است، به طوری که نورش بر نور سائر کواکب چیره میشود و به خلق کردن هوائی است که خودش تاریک است و قابل روشن شدن است و به خلق کردن زمین متراکمی است که قابل روشن شدن است، به طوری که پرتوها از آن منعکس میشود و خورشید را متحرک در دور زمین قرار داده که با طلوع و یا ظهور نشانه آشکارش، روز و با غروب یا ذهاب حمره مشرقیه اش شب، حاصل میشود و مقدم کردن شب، به خاطر مقدم بودن شرعی و عرفی آن است، همان طور که دانستی و یا به خاطر تقدم تاریکی بر نور، به سبب عدمی یا شبیه به عدمی بودنش و یا به خاطر تاسی به قرآن، در بیشتر مواضعش، (میز بینهما بقدرته) یعنی هرکدام از آن ها را به

لحاظ صورت، خواص و آثار، جدای از دیگری قرار داد و گفته شده که معنایش این است که به دلیل اینکه خدای متعال، برای هر روز و شبی از روزهای سال خورشیدی و شبهایش، برای هر قطعه از قطعات زمین، زمان معینی را مقدر کرده که هیچ گاه زیاد و کم نمیشود، یکی از این دو در دیگری داخل نمیشود، به این صورت که شب قبل از تمام شدنش در روز داخل شود و بالعکس، پس هرکدام از این دو از دیگری جداست یعنی یکی با دیگری مخلوط نمیشود، اما استفاده این معنی از جمله بعدی هم ممکن است، قدرت، صفت نفسانی است که یکی از شئونش ایجاد و احداث به صورتی است که، از کسی متصور است که فعلی به او قائم [وابسته] باشد، به جای ترک و ترک به جای فعل، قوت هم بر قدرت اطلاق میشود، در حالتی که صدور افعال سخت از صاحبش، صحیح باشد [یعنی اگر کسی افعال سخت انجام دهد میگویند قوت دارد] و گاهی بر حالتی اطلاق میشود که صاحبش، مصدری برای ایجاد امری یا سببی بر آن باشد، مانند قوای ناطقه، نامیه، بینائی، شنوائی و امثال آن، «باء» در هر دو موضع، برای استعانت یا ملابست است«و جعل لکل واحد منهما حدا محدودا و أمدا ممدودا» حد شیء، محل قطع شدن [پایان] و انتهای آن است و «حد»، مانع بین دو چیز است، «محدود» یعنی معین یا جدا شده از غیرش و «أمد»، بر غایت و زمان ادامه دار اطلاق شده و «ممدود»، یعنی بسط داده شده [باز شده] و ادامه دار و در بعضی از نسخ «موقوتا» آمده که به «محدود» نزدیک است، اما «ممدودا» ظاهرتر است و «جعل الامد»، یعنی امتداد، تا معنای جدیدی تاسیس شود.

«یولج کل واحد منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیه»، «ایلاج»، یعنی داخل شدن و دانستی که برای وارد شدن هر کدام از این دو در دیگری، دو معنا وجود دارد: یکی از آن ها، به آمدن شب بعد از روز و آمدن روز بعد از شب بر میگردد و دومی به زیادت هرکدام از آن ها و نقصان دیگری، و در خصوص این عبارت، اشکالی وارد است و آن این است که زیادت و نقصان، در هرکدام از این دو، از جمله اولی استفاده میشود، پس چه فایده ای در جمله دوم است؟ و از این [اشکال] به چند وجه پاسخ داده شده، اول چیزی است که شیخ بهائی رحمه الله علیه ذکر

فرموده، آنجا که گفته: مقصود، آگاه نمودن بر امری عجیب است که آن، حصول زیادت و نقصان، با هم، در هر شب و روز و در یک وقت است و این بر حسب اختلاف بقاع از خط استواست، مانند مناطق شمالی و جنوبی، چه اینکه مسکونی باشند یا نباشند، زیرا تابستان [منطقه] شمالی زمستان [منطقه] جنوبی است و بالعکس، پس زیادت و نقصانِ روز، در یک وقت واقع اند، اما در دو منطقه از زمین و زیادت شب و نقصان آن هم چنین است و اگر حضرت علیه السلام، با کلام «و یولج صاحبه فیه» به این مطلب تصریح نمیکردند، آگاهی بر آن حاصل نمیشد، بلکه ظاهر کلام حضرت علیه السلام وقوع زیادت روز در یک زمان و وقوع نقصانش در زمانی دیگر بود و شب هم همین طور است، چنانچه میان خاص و عام معروف است، پس واو در کلام حضرت علیه السلام «و یولج صاحبه فیه» واو حالیه است که مبتدایش پنهان است، همان طور که مشهور بین نحویون هم همین هست پایان. و من میگویم مبتدا را تقدیر نمود [یعنی مقدر قرار داد]، برای اینکه جمله حالیه اگر مضارع مثبت باشد با ضمیرِ تنهاست و وقتی که مبتدا پنهان شد، جمله، اسمیه میشود و جمله اسمیه به واو و ضمیر و یا واو تنهائی میآید و گفته شده که نیازی به تکلفِ جمله حالیه نیست، بلکه با عطف هم این معنی درست میشود، پس گویا گفته همان طور که روزها را در نیمه اول سال در شبهایش داخل میکند و شب های نیمه دوم را در روزهایش، همچنین شب های نیمه اول را در روزهایش و روزهای نیمه دوم را در شب هایش، داخل میکند و این در افق مقابل است، زیرا در آنجا قوس شب، قوس روز میشود و بالعکس، پس شبی که پیش ما در روز داخل میشود همان [شب]، آنجا روزی است که داخل [شب] میشود و هذا الاعتبار أغرب و أبعد مما اعتبر أولا و هو أن البقاع الجنوبیه أمرها علی العکس باعتبار النصفین مطلقا من غیر اعتبار کل یوم و لیل بعینه انتهی[این قسمت را متوجه نشدم ص202].

و من میگویم: این معنی به جمله حالیه محتاج تر از جمله اول است، اگرچه که هر دو معنا بدون آن هم درست است دوم: آن چیزی است که گفته اند، جمله اولی دلالت بر این میکند که هرکدام از آن دو در قرینش وارد میشود و جمله دومی دال بر این است که هرکدام از آن دو، قرینش داخلش میشود و این معنای دیگری، غیر

از معنای اول است و اگرچه که لازمه آن است، اما تصریح به علم، به طور ضمنی برای توجه دادن و مبالغه، امر شائع مشهوری است، خصوصا در مورد امر بزرگی که قوام عالم و نظامش، با آن است، زیرا شب و روز از بدیهیات مصالح این عالم و دو نشانه دال، بر یکتائی خدای سبحان و کمال قدرت اوست و برای همین، خدای متعال این معنی را در کتاب عزیزش با لفظ ایلاج و غیره تکرار نموده سوم: این است که تکرار، برای إشعار بر تکرار این امر و استمرار آن باشد، همان طور که برای این مقصود گفته میشود «یفعل فلان و یفعل و یعطی و یعطی» و این وجه موجهی است چهارم: اینکه گفته اند: دلالت ورود هرکدام از این دو در قرینش، بر ورود قرینش در او، از خارج است نه از لفظ، زیرا وقتی ما در خارج دانستیم که برای شب، قرینی جز روز نیست و برای روز هم قرینی جز شب، از کلام «یولج کل واحد منهما فی صاحبه» ورود قرینش در او را هم میفهمیم، اما نسبت به لفظ هیچ دلالتی بر این معنا وجود ندارد، زیرا زمانی که میگوئیم، شب در قرینش داخل میشود و روز هم در قرینش و از خارج دانسته نشود که [پس] قرین آن دو چطورند، ورود قرینش در او هرگز فهمیده نمیشود و احتیاج به ذکر آن داریم و ترک عطف، برای استیناف یا جمله حالیه مقدر است و عدول به فعل مضارع، برای دلالت بر استمرار تجددی است.

«بتقدیر منه للعباد» باء، برای سببیت یا ملابست است و اولی ظاهرتر است و تنوینِ تنکیر، برای تفخیم است «فیما یغذوهم به» ظرف، متعلق به جمله مقدره ای است که تقدیرش این است «جعل الله الخلق و التمییز و الإیلاج لتقدیر عظیم فی الشی ء الذی یغذوهم به»، یعنی خدای متعال، خلق کردن، جداکردن و داخل شدن را برای تقدیری بزرگ، در چیزی که با آن [دو یعنی شب و روز] غذایشان میدهد، قرار داد، همان طور که گذشت پشت سرهم بودن شب و روز و آمد و شد فصول، از چیزهائی است که در آن، مدخل بزرگی در حاصل شدن غذا، برای بندگان وجود دارد «و ینشئهم علیه» عطف بر «یغذوهم به» است، یعنی در رشد و نموشان مدخلیت دارد، همان طور که ذکرش گذشت «فخلق لهم اللیل» فاء برای ترتیب ذکری است که عطف مفصل بر مجمل است «لیسکنوا فیه من حرکات التعب و

نهضات النصب» دو اضافه از اضافه های سبب به مسبب هستند که، یعنی از فوائد شب این است که آرامش بیابند، یعنی استقرار یافته و از حرکات واقع شده در طول روز برای به دست آوردن معاش و غیر آنکه موجب خستگی است، استراحت کنند، «نهضات» که با تحریک [نون و هاء] است، جمع «نهضه» با سکون هاء میباشد که مصدر مرّه از «نهض ینهض نهضا و نهوضا» است که یعنی بپا خواست، [که معنای جمله این است]: قیام کردن ها برای انجام کارهای سخت و آمد و شدهای بدنی [کار گرفتن از بدن] و اشتغالات قلبی ای که در روز واقع میشود که سبب نصب با تحریک [نون و صاد]، یعنی رنج و عجز است و «بهظات» با باء موحده و ظاء معجمه هم روایت شده که از «بهظه الامر او الحمل» میآید، یعنی کار بر او غالب شد [او را به زحمت و رنج انداخت] و بار بر او سنگین آمد و شاید هر دو اشاره باشند به کلام خدای متعال « وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً »(1) و آن را پوششی قرار داد تا از راحتی و خوابش بپوشند [یعنی شب را قرار داد که در آن استراحت کنند و بخوابند] که اشاره ای است به کلام خدای متعال که« وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً »(2) که تفسیرش گذشت و زمخشری گفته، یعنی شما را از چشم ها میپوشاند، زمانی که بخواهید از دشمن فرار کنید یا [بخواهید] برای [زیر نظرگیری] او [یعنی دشمن] شب بیداری کنید و یا برای پنهان کردن بسیاری از کارهائی که اطلاع پیدا کردن [دیگران] بر آن را دوست ندارید و معنای دیگری هم از آن فهمیده میشود و آن این است که چون که خدای متعال، شب را سببی قرار داده تا بر بندگان لباس راحتی و خواب را بپوشاند، پس گویا شب، لباس است و راحتی و «منام» که مصدر میمی به معنای خواب است را به لباس تشبیه کرده، از این جهت که هرکدام از این دو، بندگان را میپوشانند و آن ها را مانند لباس در بر میگیرند، همان طور که خدای متعال فرموده « فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ »(3) و اضافه شدن «راحه و منام» به ضمیر «لیل» برای اختصاص به معنای لام است که، یعنی راحتی و خواب، مختص شب اند و از کلام ابن حاجب

1- . انعام / 96
2- . نبأ / 10
3- . نحل / 112

پیداست که به معنای «فی» است در حالی که بیشتر محققین منکر این معنی شده اند و آشکار است که «من» در کلام «من راحته» برای تبعیض است و برای بیان این است که شب خلق نشده تا [بندگان] همه اش را در استراحت و خواب صرف کنند، بلکه برای این است که در قسمتی از آن استراحت کنند و در قسمتی هم خدای متعال را عبادت کنند و گفته شده که «من» برای ابتدائیت است، زیرا پوشاندن از جهت [سمت] راحتی آغاز میشود، چنانچه خدای متعال فرموده « يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ »(1) به اینکه (من راحته) صفت برای موصوفی محذوف باشد که «یلبسوا» بر آن دلالت میکند، یعنی «لیلبسوا ثوبا من راحته» تا پیراهنی از راحتی شب را بپوشند، یعنی پیراهنی که خودش راحتی شب است و پوشیده نیست که آنچه ما ذکر کردیم، آشکارتر است، پس عطف بر «یلبسوا» است و تفریع با فاء برای بیان این است که پوشیدن راحتی و خواب، سبب آسایش و نیرو است و «جمام» با فتحه جیم به معنای راحتی بعد از خستگی است گفته میشود «جم الفرس جماما» یعنی خستگی اش [از بین] رفت. «لینالوا به» یعنی با پوشیدن لباس راحتی، به لذت و شهوت برسند که لذت، همان ادراک ملائم است، زیرا شب، ملائم است و شهوت که مصدر «شهیه» و بر وزن «رضی» است به این معناست که آن را دوست داشت و به آن اشتیاق پیدا کرد، مانند «اشتهاه و تشهاه» و حاصل این است که تا به وسیله آن [شب] به چیزی برسند که از آن لذت میبرند و به آن اشتهاء [اشتیاق] دارند یا اینکه مراد از این دو با مصدر، حاصل باشد و بعید نیست که مقصود، لذت خواب و شهوت جماع باشد و احتمال تعمیم دادن در این دو [معنا] هم وجود دارد، «و خلق لهم النهار» عطف بر «خلق لهم اللیل» است إسناد للفعل إلی الظرف را متوجه نشدم ص 205 «لیبتغوا» یعنی تا در آن، چیزی از فضل خدا را بجویند و مراد از آن، مطلق نعمت های خداست، نه فقط رزق، اگر چه که کلام خدای متعال « وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ »(2) به آن تفسیر شده، زیرا طلب رزق بعد از این جمله در کلام حضرت علیه السلام ذکر شده «و لیتسببوا إلی رزقه» که ذکرش بعد از جمله قبل، از باب ذکر

1- . کهف / 31
2- . جمعه / 10

خاص بعد از عام است، به خاطر اهتمام به شأن آن، یعنی تا به سببی از اسباب معهود شرعی، برای به دست آوردن رزقش [یعنی خداوند] برسند و آن را بجویند، یا سبب و واسطه ای در به دست آوردن آن شوند، همان طور که در جائی دیگر فرموده «تسببت بلطفک الأسباب» و «و یسرحوا فی أرضه»، گفته میشود «سرحت الدابه سروحا» که بر وزن «منع» است، یعنی چهارپا به چراگاه رفت و «سرحتها سرحا» یعنی چهارپا را به چراگاه بردم و چراندم که یتعدی و لا یتعدی را متوجه نشدم ص205 و در اینجا منظور، اوّلی است. حضرت علیه السلام حرکتشان در زمین، در حال سفر و حضر را- به اینکه مانعی در پیش رو ندارند و هرطور که بخواهند هرچه را که میل داشته باشند میخورند و هرچه را که بخواهند مینوشند- به حرکت چهارپا در زمین و رفتن به چراگاه تشبیه نموده اند، «طلبا» مفعول له برای «یسرحوا» و دو فعل قبل از آن است و آنچه گفته شده که «طلبا» متعلق به «خلق اللیل و خلق النهار» است که، یعنی خدای تعالی از خلق این دو، فوائدی را برای بندگان خواسته است، بعید بودنش پنهان نیست، به خاطر اینکه در آن، رسیدن به [دنیای] حاضر است، یعنی رسیدن به فوائد [دنیای مادی حاضر]، عاجل یعنی حاضر، «من دنیاهم» بیانی برای عاجل است و در بعضی از نسخ آمده «فی دنیاهم» که متعلق به «نیل» است، «درک» یعنی رسیدن [به چیزی] و وصول و «آجل» برخلاف عاجل، است ، «فی اخریهم» متعلق به «درک» یا صفت «آجل» است، یعنی نفع آجلی که در آخرت به آن ها میرسد، «اخری» مونث آخر است که یعنی سرای دیگری غیر از دنیا که به صورت «اخیره» هم میآید، «بکل ذلک» متعلق به «یصلح» و حال است که، یعنی خدای متعال همه شب و روز و سائر امور مذکورش را اصلاح میکند، «شأنهم» با همزه است که گاهی مخفف میشود، یعنی کار و حال، یعنی امورشان را بر حسب حاضر و بعد از آن اصلاح میکند و «یبلو اخبارهم» زمخشری در ذیل کلام خدای متعال « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ »(1)

گفته، یعنی آنچه که از [اعمال] شما حکایت میکند و آنچه که به وسیله اش از اعمالتان خبر داده میشود [را میآزمائیم]، تا خوبش را از

1- . محمد / 31

بدش تشخیص دهیم، زیرا خبر بر حسب مخبرعنه است که اگر خوب باشد، خبر هم خوب است و اگر بد باشد، بد، پایان. «یبلوا» یعنی آزمایش میکند که بدین معناست که یعنی با آنان به صورت آزمایش کننده، معامله [رفتار] میکند. «و ینظر کیف هم فی أوقات طاعته» یعنی به آن ها نظاره میکند که در اوقاتی را که برایشان قرار داده چه میسازند؟ [چه میکنند؟] آیا اطاعت میکنند یا معصیت، «و منازل فروضه» یعنی اوقات واجباتی که خدای متعال بر بندگانش فریضه دانسته، که منظور منازلی است که تکالیف در آن ها فرود میآید یا منازل مکلف است که منازل به خاطر این به فروض نسبت داده شده که، فرض در نزد آن حاصل میشود، یا اینکه از باب اضافه مشبه به، به مشبه است، مانند «لجین الماء» تشبیهی است برای فروض، [یعنی فروض تشبیه شده] به منازلی که مسافر در آن فرود میآید، از آنجا که مسافر در سفرش قبل از رسیدن به منزل، انتظارش را میکشد و برایش اشتیاق دارد و چون بدان میرسد، بدان شاد میشود و هرچه را که شایسته انجام دادن است، در آن انجام میدهد و با آن انس میگیرد، پس برای مکلف سزاوار است که در مورد آنچه که خدای متعال بر او فرض کرده، چنین باشد و بر طبق فرض ها، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، به خاطر اهتمام [به ذکر آن]، زیرا طاعت، اعم از معانی فرض است و احتمال دارد که از «اوقات الطاعه»، عبادات موقت و از «منازل الفروض»، غیر موقت یا بالعکس اراده شود و احکام، اعم از این دوست، به خاطر شمول پنج [مورد] و اگرچه که در برگیری مباح، خالی از تکلف نیست، به اینکه گفته شود: نگاه میکند که آن ها در مورد مباح چگونه اند؟ آیا آن را مباح میدانند یا حرام کردنش را بدعت میکنند یا غیر از این، با اینکه میتوان مباحات را به وسیله نیت ها، طاعت قرار داد، چنانچه که بیانش در محلش خواهد آمد و مراد از «مواقع الاحکام» اموری است که متعلق به آن است که افعال مکلفین، زمان ها و احوالی است که احکام در آن ها عارض میشود «لیجزی الذین أساءوا» متعلق به سه فعل قبلش میباشد، یعنی تنها این کارها را برای این انجام داد که « لیجزی الذین أساءوا » یعنی کسانی که اعمال بد انجام دادند [را جزا دهد] « بما عملوا » یعنی با عقاب عملی که کرده اند یا به مثل آنچه انجام داده اند و یا به سبب آن [جزایشان دهد] « وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا

» یعنی کسانی که اعمال نیکو انجام داده اند « بالحسنی » یعنی به پاداش نیکو یا به بهتر از عمل و پاداشش و یا به سبب کار نیکو [پاداش میدهد] که «باء» در هر دو موضع یا برای صله و یا برای سببیت است، پس دو ظرف متعلق به جمله جزایند و تعلقشان به «اساءوا و احسنوا» همان طور که توهم شده، بعید است. از سه فرض در پیش ذکر شده، وسطی اشان، دلالتش در پاداش سیئه به مِثل و حسنه به چندین برابرش، ظاهر تر است، «اللهم» اصلش «یا الله» بوده که حرف ندا حذف شده و میم مشدد به جای آن قرار گرفته «فلک الحمد» چون خدای سبحان را بر خلق مطلق شب و روز حمد نمود، او را در خصوص روزی که در آن است و نعمت هائی که آن را احاطه کرده هم، حمد نمود و جلوتر آمدن ظرف برای حصر است. «علی ما فلقت» یعنی برای ما شکافتی، یعنی برای استفاده بردنمان از اصباح که در اصل مصدر است [آن را شکافتی] «اصبح» یعنی وارد صباح شد که صبح بدان نامیده شده و «متعتنا به» یعنی بر اینکه ما را صاحبان بهره و انتفاع گردانیدی، [تو را حمد میکنیم]، «من ضوء النهار» اضافه به تقدیر لام است و یا اینکه من بیانیه است و «بصرتنا» یعنی بر اینکه ما را بیننده آن قرار دادی و ما را به وسیله [نورش] بینا گردانیدی [تو را حمد میکنیم]، «من مطالب الأقوات»، اضافه بیانیه و یا لامیه است، یعنی مکان هائی که از آن ها روزی طلب میشود و اعمالی که مظنه رسیدن به آن است. «قوت» طعامی است که بدن انسان بدان قوام مییابد، «وقیتنا» یعنی بر آنچه از بد آمدهای آفات، که در آن صبح ما را نگه داشتی و حفظ کردی [تو را حمد میکنیم] که «طوارق الآفات» اضافه بیانیه و یا اضافه صفت به موصوف است و «طارق» در اصل کسی است که برای نیازش در شب، غالبا به کوبیدن در میآید و غالبا برای شروری که در شب واقع میشود استعمال میشود و گاهی هم تعمیم داده میشود بدان چه که شامل وقوع در روز میشود، پس در اینجا منظور آفات شب و یا مطلق آفات است، سپس بدان که لفظ «ما» که در جمله اولی آشکار است و در جمله های سه گانه بعدی مقدر است، موصوله است و ضمیر«به» که در دو جمله ذکر شده و در غیر آن دو مقدر است به آن برمیگردد و «من» در مواضع چهارگانه، برای موصول است و ممکن است که در همگی «ما» موصول باشد، یا در غیر از

جمله اولی و ضمائر به «اصباح یا فلقه» برمیگردد، پس «من» در کلام «من مطالب» به معنای «باء» است، همان طور که در کلام خدای متعال هم هست که « يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍ »(1) سپس حمد در جمله دوم شامل نابینایان هم میشود، زیرا آن ها هم از نور روز بهره میبرند، برای اشتغال بینائی به کارهای مهم و حوائج که از جمله آن حوائج اضراء است لاشتغال البصراء بالمهمات و الحوائج و من جملتها حوائج الأضراء را کاملا متوجه نشدم ص 208 و اما جمله سومی، اگر تبصیر موجود در آن از «ابصار العین» باشد، این برای غیر از نابینایان است، اما اگر از بصیرت باشد، آن ها را هم در بر میگیرد و این حملش بر اخیر را تائید میکند [معلوم نیست دقیقا منظور از اخیر چیست]، اما شرح باقیمانده دعا، جایش در فرائد الطریفه میباشد.

38. درّ المنثور: عبد الله بن مغفل میگوید: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای گروه حواریین، نماز را به حالت جماعت برگزار کنید، پس حواریون در هیئت [ژست] عبادت بیرون رفتند، در حالی که شکم هایشان گرسنه، چشم هایشان گریان و رنگشان زرد بود. حضرت عیسی ایشان را به بیابانی برد، پس بر سر بلندی ای ایستاد و خدای متعال را حمد کرد و بر او ثنا گفت، سپس شروع کرد به خواندن آیات خداوند و حکمتش بر ایشان، سپس گفت: ای جماعت حواریین، به آنچه که میگویم گوش فرادهید: من قطعا در کتاب نازل شده خداوند، که خداوند در انجیل نازل فرموده [یعنی به نام انجیل نازل شده] اشیاء معلومی را میبابم، پس به آن ها عمل کنید، گفتند: ای روح الله، و آن ها چیست؟ فرمود: خداوند شب را برای سه خصلت و روز را برای هفت خصلت آفریده، هرکس که شب و روز بر او بگذرد و او در غیر این خصلتها باشد، شب و روز در روز قیامت با او دشمنی و نزاع میکنند، شب را خلق کرد تا در آن، جسم های ناتوانی را که در روز، خسته اشان کرده اید آرامش یابند و برای گناهت که در روز کسبش کرده ای، طلب آمرزش کنی و به آن برنگردی و مانند صابران فرمانبری کنی، پس یک سوم را میخوابی و یک سوم را قیام میکنی [برای نماز] و

1- . شوری / 45

یک سوم را به سوی پروردگارت تضرع میکنی، این چیزی است که شب برایش خلق شده و روز را خلق کرده، تا در آن نماز واجبتان را که از آن سوال شده و به آن محاسبه میشوید، بجا آورید و به پدر و مادرتان نیکی کنید و در زمین سفر کنید، تا معیشت روزتان را بجوئید و اینکه در آن، ولی خدا را عیادت کنید، تا خدای متعال به رحمتش شما را در برگیرد و در آن جنازه ای را تشییع کنید، تا برگردید در حالی که آمرزیده شده باشید و برای اینکه امر به معروف کرده و از منکر نهی کنید که آن، قله ایمان و ستون دین است و برای اینکه در راه خدای متعال جهاد کنید، تا با ابراهیم خلیلش، در گنبدش رقابت کنید و هرکس شب و روز بر او بگذرد و او در غیر از این خصلت ها به سر برد، شب و روز در قیامت با او دشمنی کرده و در پیش پادشاه مقتدر با او نزاع میکنند.(1)

بیان: در نهایه گفته [فیه کانت فی المسجد جراثیم]متوجه نشدم ص 208، یعنی در آن، مکان هائی بلند از زمین، که از خاک یا گل جمع شده بود، وجود داشت.(2)

39. درّ المنثور: از قول ابن مسعود در مورد کلام خدای متعال « یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ »(3) گفته: طلوع خورشید و ماه از مغربشان، به صورت باهم، مانند دو شتر هم دوش است، سپس خواند « وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ(4)»(5)

40. درّ المنثور: از حذیفه است که گفته: از رسول خدا صلی الله علیه واله پرسش نمودم و گفتم: ای رسول خدا، نشانه طلوع خورشید از مغربش چیست؟ فرمودند: آن شب طولانی میشود، تا اینکه به اندازه دو شب میشود، پس کسانی که در شب نماز میگذاردند به پا میخیزند و عمل میکنند، همان طور که [قبلا] عمل میکردند [یعنی نمازشان را میخوانند]، در حالی که ستارگان در جایشان هستند و حرکت نمیکنند، سپس به بسترهایشان میآیند و میخوابند، تا پهلوهایشان خسته

1- . الدرّالمنثور 5 : 356
2- . نهایه 1 : 153
3- . انعام / 158
4- . قیامت / 9

5- . الدر المنثور 3 : 57

شود، سپس به پا میخیزند و نماز میگذارند، تا اینکه شب بر آن ها دراز میشود و مردم میترسند، پس در حالی که طلوع خورشید را از مشرقش انتظار میکشند، ناگهان از مغربش طلوع میکند و چون مردم آن را ببینند، ایمان میآورند، اما ایمانشان سودی برایشان ندارد.

و مثل این، از قتاده هم نقل شده است.(1)

41. درّ المنثور: از ابن عباس و در روایتش هست که نشانه آن شب این است که، به اندازه سه شب به درازا میکشد.(2)

42. درّ المنثور: از ابی ذر رحمه الله هست که گفت: پشت سر رسول خدا صلی اللّه علیه و اله بر الاغی که پالانی بر او بود، سوار بودم و هنگام غروب خورشید بود، پس فرمود: ای اباذر، آیا میدانی این [خورشید] کجا غروب میکند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: خورشید در چشمه ای داغ غروب میکند، به پیش میرود، تا اینکه در زیر عرش برای پروردگارش به سجده میافتد، پس چون وقت خروجش فرارسد به او اذن میدهد، پس بیرون آمده و طلوع میکند و چون خدای متعال اراده کند که او را از جائی که غروب میکند طلوع دهد، حبسش مینماید، پس خورشید میگوید: ای پروردگار من، مسیرم دور است و خدای متعال به او میگوید: از جائی که غروب کردی، طلوع کن و این زمانی است که « لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ »(3) { کسی که قبلاً ایمان نیاورده ، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. }

43. درّ المنثور: از عبدالله بن اوفی است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه واله میگوید: قطعا بر مردم شبی میآید که به اندازه سه شب از این شبهایتان است و چون چنین شود، نمازگزاران آن را میفهمند، یکی از ایشان به پاخواسته، حزبش [ظاهرا منظور قرآن است] را میخواند و میخوابد، سپس به پا میخیزد و حزبش را میخواند و میخوابد، سپس به پا میخیزد و در حالی که

این گروه در این حالتند،

1- . همان 5 : 57

2- . همان 5 : 58
3- . الدر المنثور 5 : 57 - 58

ناگهان بعضی از مردم در بعضی دیگر مخلوط شوند [مردم به هم میریزند] و میگویند این چیست؟ پس به مساجد پناه میجویند که ناگهان با خورشید مواجه میشوند که از غروب طلوع نموده که مردم یک ضجه میزنند، تا اینکه خورشید در وسط آسمان قرار میگیرد و برگشته و از محل طلوعش طلوع میکند و در آن هنگام « لا یَنْفَعُ نَفْساً إیمانُها »(1) { کسی که قبلاً ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد }.

44. درّ المنثور: از انس از رسول خدا صلی الله علیه واله هست که فرمودند: خورشید و ماه و ستارگان، از نور عرش آفریده شده اند.

45. درّ المنثور: از سدی در مورد کلام خدای متعال « هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً »(2) است که گفته: خورشید، مانند هیئت ماه، قرار داده نشده تا شب از روز شناخته شود و این کلام خداست که « فَمَحَوْنا آیَةَ اللَّیْلِ »(3) تا آخر آیه.(4)

46. درّ المنثور: از ابن عباس است که گفته: روی این دو، به سوی آسمان ها و دنباله [یعنی پشتشان]، به سمت زمین است.(5)

47. درّ المنثور: از ابی ذر رحمه الله است که گفته: با پیغمبر صلی الله علیه واله در هنگام غروب خورشید در مسجد بودم حضرت فرمودند: ای اباذر، آیا میدانی خورشید کجا غروب میکند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، پس فرمودند: خورشید میرود تا اینکه در زیر عرش سجده کند و برای بازگشت اذن میگیرد و به او اذن داده میشود و این است کلام خدای متعال که « وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها »(6).

1- . الدر المنثور 3 : 92
2- . یونس / 5
3- . اسراء / 12
4- . الدر المنثور 3 : 300
5- . همان 3 : 300
6- . یس / 38

48. درّ المنثور: از ابن عباس است که میخواند « لا مستقر لها ».(1) {قرارگاهی ندارد. }

49. درّ المنثور: از ابن عباس است که [درباره] « رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ »(2) گفته: خورشید، محل طلوع و غروبی در زمستان دارد و محل طلوع و غروبی هم در تابستان دارد، که غیر از محل طلوع و غروبش در زمستان است.(3)

50. درّ المنثور: در روایت دیگری از اوست که گفته: [منظور از مشرقین و مغربین در این آیه] مشرق فجر و مشرق خورشید و مغرب خورشید و مغرب شفق است.(4)

51. درّ المنثور: همچنین از اوست که در مورد کلام خدای متعال « فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ » گفته: برای خورشید، در هر روز محل طلوعی است که در آن طلوع میکند و محل غروبی است که در آن غروب میکند که غیر از محل طلوع و غروب دیروز است.(5)

52. درّ المنثور: از عکرمه است که گفته: منظور منازلی است که خورشید و ماه در آن ها روانند.(6)

53. درّ المنثور: از ابن عباس است که در مورد کلام خدای متعال « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورا ً»(7) گفته: رویش آسمان ها و پشتش زمین را روشن میکند.(8)

54. درّ المنثور: از شهر بن حوشب است که گفته: عبدالله بن عمرعاص و کعب الاحبار جمع شدند، در حالی که بینشان گله مندی وجود داشت، پس به یکدیگر گله کردند و [کدورت] از میان رفت، سپس عبدالله بن عمر گفت: از هرچه میخواهی از من بپرس و از هیچ چیزی از من نمیپرسی، مگر اینکه برای تصدیق سخنم از قرآن

1- . الدر المنثور 5 : 263
2- . الرحمن / 17
3- . الدر المنثور 6 : 142

4- . همان 6 : 142
5- . الدر المنثور 6 : 267
6- . همان 6 : 267
7- . نوح / 16
8- . الدر المنثور 6 : 268

به تو خبر میدهم [شاهد میآورم]، پس گفت: آیا به نظر تو نور خورشید و ماه، در آسمان های هفتگانه، همان [نوری] است که در زمین است؟ گفت: بله آیا ننگریسته اند به کلام خدای متعال که « خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً »(1) {خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است و ماه را در میان آن ها روشنایی بخش گردانید}.

55. درّ المنثور: از ابن عباس است که گفته: رویش در آسمان به سوی عرش و پشتش به سمت زمین است.(2)

56. درّ المنثور: از عکرمه است که گفته: نور ماه در همه میتابد، آن طور که اگر در ته هفت شیشه، شهابی باشد، همگی را روشن میکند و نور ماه در همه آسمان ها هم، چنین است، چون زلالند.(3)

57. درّ المنثور: از ابن عباس است که درباره کلام خدای متعال « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً » گفته: زمانی که آسمان ها را برای نور دهی به اهل زمین آفرید، ماه را در میانشان خلق کرد و چیزی از نور ماه در آسمان نیست [یعنی نور آن متعلق به اهل زمین است].(4)

58. درّ المنثور: از عطاء است که در مورد قول خدای متعال« وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ » گفته: در روز قیامت این دو جمع شده و سپس پرتاب میشوند که آتش کبرای خداوند پدید میآید.(5)

59. درّ المنثور: از ابن جریج است که گفته: در روز قیامت این دو در هم میپیچند.(6)

60. علل الشرائع و عیون اخبار الرضا: در خبر شامی از امام رضا علیه السلام هست، که مردی از اهل شام از امیرالمومنین علیه السلام در مورد مسائلی پرسش

1- . همان 6 : 269
2- . همان 6 : 269
3- . همان 6 : 269
4- . همان 6 : 269

5- . همان 6 : 288
6- . همان 6 : 288

نمود که در چیزی که از حضرت سوال نمود از اولین چیزی که خدای متعال خلق نموده، پرسید فرمود: خدای متعال [ابتدا] نور را آفرید و از ایشان طول خورشید و ماه و عرضشان را پرسید فرمودند: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ.(1)

بیان: علامه مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: تمام خبر در کتاب احتجاج آمده و سید داماد رحمه الله علیه بعد از آوردن همه خبر گفته: این سوالات، چیزهائی است که سوال کنندگان از اهل کتاب، در کتب آسمانی نازل شده بر انبیائشان یافته اند که با آن ها امیرالمومنین علیه السلام را امتحان کرده اند و علم ایشان به کتب الهیه و صحیفه های آسمانی را آزموده اند و کلام حضرت علیه السلام، که اولین چیزی که خدای متعال آفریده نور است، از آن، جوهر مفارقی که همان انوار عقلیه است، قصد شده، همان طور که آقای ما رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده: اولین چیزی که خدای متعال خلق نموده، عقل است.

اما کلام حضرت علیه السلام که فرموده، نهصد فرسخ در نهصد فرسخ را گفته: مقصود از آن، مکعب نهصد فرسخ یعنی هفتصد و بیست و نه میلیون فرسخ است که از مجموع ضرب نهصد فرسخ در نهصد فرسخ و سپس ضرب نهصد فرسخ در مربعش که از ضربش در خودش به دست میآید، میباشد، یعنی در هشتصد و ده هزار فرسخ و آنچه را که حضرت از طول و عرض مساوی خورشید قصد نموده، مساحت همه سطح مدوری است که بر جرمش احاطه دارد و این چنین است آنچه را که حضرت از طول و عرض ماه قصد نموده و باید دانسته شود که آنچه را که حکماء ریاضیدان با براهین و رصدشان و دانشمندان ریاضی با حساب و محاسبه اشان در اندازه ابعاد و اجرام بدان رسیده اند، نظرشان در آن [با هم] اختلاف زیادی دارد و این یا به خاطر اختلال در وسایل رصدی است و یا به خاطر خلل و خطا در نصب آن ها در جایگاههای مناسب و یا به خاطر محاسباتی است که حساب محاسبه گرها، خیلی کم از آن خالی میماند [یعنی معمولا در حساب ها اشتباه رخ میدهد] و یا سهل انگاریهائی که رصدِ رصد کننده ها، خیلی کم از آن عاری میماند [یعنی معمولا در رصدها هم سهل انگاری رخ میدهد] و به خاطر همه این ها،

1- . علل الشرایع 2 : 80 و عیون اخبار الرضا ع 1 : 240

احکام رصد مختلف شده و دو رصد مطابق هم، خیلی کم اتفاق میافتد و خلاصه، وقتی که همه اعتراف دارند که بررسی پیشینیان کامل تر بوده، پس بدان که بطلمیوس و هرکس از پیشینیان که در طبقه اوست، با رصدهایشان سهم یک درجه از دائره بزرگی را که بر سطح زمین میافتد، بیست و دو و یک نهم فرسخ یافتند، پس حکم کردند که سیصد و شصت درجه، که همان محیط دائره بزرگ زمینی است، هشت هزار فرسخ است و ارشمیدس در مقاله اش در مورد مساحت دائره تبیین کرده که محیط کل دائره، تقریبا برابر با سه و یک هفتم برابر قطر آن است که قطر زمین تقریبا دو هزار و پانصد و چهل و پنج و نیم فرسخ میشود و همچنین در آن تبیین نموده که ضرب نصف قطر در نصف محیط، مساوی است با مساحت دائره که با قوه [شاید یعنی شکل] بیست و پنج مقاله یکم کتاب کره و اسطوانه ارشمیدس، تبیین میکند که، سطحی که قطر کره را در محیط احاطه میکند که بزرگترین دائره ای است که در آن میافتد، مساوی است با سطحی که با کره احاطه شده، پس چون قطر را در محیط دائره بزرگتر ضرب کنی، مساحت دائره به دست میآید که بیست میلیون و سیصد و شصت و سه هزار و ششصد و سی و شش فرسخ [و أربعه أجزاء من أحد عشر جزءا من فرسخ ر ا متوجه نشدم ص 214 شاید معنایش چهار یازدهم فرسخ باشد] و قطر زمین را سه و دو پنجم قطر ماه یافتند که مقدار جرم قطر ماه، تقریبا هفتصد و چهل و هفت فرسخ میشود که محیط دائره بزرگتر ماه، تقریبا دو هزار وسیصد و چهل و یک و نیم فرسخ و مساحت همه سطح ماه، یک میلیون و هفتصد و چهل و سه هزار و هشتصد و چهل و پنج فرسخ است و قطر جرم خورشید را پنج و نیم برابر قطر زمین یافتند، زمانی که قطر خورشید را به نسبت قطر زمین برابر هجده و چهار پنجم نسبت به سه و دو پنجم یافتند و بعد از تقسیم، خارج قسمت پنج و نیم شد، پس اندازه قطر خورشید، سیزده هزار و نهصد و نود و هفت و نیم میشود و محیط دائره بزرگتری که بر جرم خورشید قرار دارد، تقریبا چهل و چهار هزار فرسخ است که این مقدار به حقیقت نزدیک است و بنا بر این مساحت جرم خورشید می شود: ششصد و شانزده میلیون فرسخ و مجموع مساحت همه سطح خورشید و ماه، ششصد و هفده میلیون و هفتصد و چهل و سه هزار و هشتصد و چهل و پنج

فرسخ است و بر حسب آنچه که رصدهایشان به دست داده از زمین تا حد وسط خورشید تقریبا، یک میلیون و سی و هفت هزار و ششصد و هشتاد و یک فرسخ است و خورشید صد و شصت و شش و یک چهارم و یک هشتم برابر زمین است و شش هزار و ششصد و چهل و چهار برابر ماه و زمین سی و نه و یک چهارم برابر ماه است. و قطب فلک تحصیل و تحقیق، از دانشمندان مشهور جمهور، در طبیعیّاتِ کتاب (درّه التاج) گفته: حکیم فاضل مؤید الدین عروضی، در این مسأله یک تحقیقی نموده که بی سابقه است و کس دیگری هم به او نپیوسته و در آنچه که از او نقل شده، هست که جرم خورشید، صد و شصت و هفت برابر جرم زمین است و جرم زمین چهل برابر جرم ماه، سپس این رصدکنندگان حسابگر، بُعد دورتر هر کوکبی را بُعد نزدیک کوکبی که بالای آن است قرار داده اند و لازم هم بود که بُعد محدب هر فلکی را بُعد مقعر فلکی که بالای آن است قرار داده شود، اما آن ها نصف قطر کواکب و کلفتی جوزهر ماه و هر چه از متمم عطارد که بین نزدیک ترین ابعاد و مقعر فلکش باقی میماند را در نظر نمیگرفتند، زیرا غرض اصلیشان فقط، اطلاع بر بزرگی این اجرام شریف، به طور مختصر بود، تا قدرت ایجاد کننده اشان (جلت عظمته) بر دورترین غایات کمال دانسته شود، نه برای جا انداختن معرفت این ها برای ذهن بشری، بر طبق آنچه که در چشم است [چشم میبیند]، زیرا عقول حکما و فهم های عقلا با این مساله مواجه و روبرو نمیشود، جز اینکه با کمترین درگیری [منظور درگیری فکری است] از آن برمیگردد و برای این است که ایشان را میبینی که در حساب، بسیار سهل انگاری میکنند، با اینکه واگذاردن یک ثانیه هم تا چند مرحله، موجب دوری از درستی میشود و من بر ایشان ایراد وارد میکنم که مسافتی که در مجسطی و آنان که در مرتبه اویند، بین محدب فلک مائل ماه و مقعر فلک خورشید است، یک نهم کلفتی فلک زهره و عطارد نیست، چه رسد به اینکه ما بین محدب جوزهر ماه و مقعر فلک خورشید، آن دو را در بر گیرد و حقیقت این است که این از سهل انگاری در حساب است، به این که در کسور و چیزهائی که مثل و مانند آن است اهمال کاری کرده اند [مانند حساب های خرد] و رصدشناس فاضل و آمارگر، مهندس کاشانی به سرعت به محل اشکال در رساله «سلم السماء» پرداخته،

با سرگیری حساب به طریق استقصاء و بدون اهمال صدم و بلکه هزارم ها و گفته که جرم ماه، هفتصد و سی و یک فرسخ است و درست همان است که ما گفتیم و قطر خورشید هفده هزار و پانصد و سی و هشت فرسخ، بنابر اینکه، تقریبا شش و نه دهم قطر زمین است و آنچه را که استقصاء ایجاب میکند این است که، شش و پنج ششم و یک بیستم برابر است و جرم ماه، طبق اینکه برابر با چهل و دو و یک ششم زمین باشد، شایسته تر عوض کردن یک پنجم با یک ششم است و جرم خورشید بر طبق این، سیصد و بیست و شش برابر زمین است و شایسته تر در این هم این است که یک پنجم برابر [بدان] اضافه گردد و چون این فهمیده شد، باید دانسته شود که چیزی را که امیرالمومنین علیه السلام در جواب سوال شامی فرموده، مطابق با امر شائع معتبری است که حکماء یونانی پیشین معتبر میدانسته اند، سپس رواج و اعتبارش در زمان ها و روزگاران تا سالهای اخیر استمرار یافت، اما حضرت علیه السلام، در حساب سهل انگاری نکرده و اعتبار کسور را واننهاده [یعنی کسور را هم حساب کرده] و شاید حضرت علیه السلام قطر زمین را کمی بیشتر از آنچه که مشهور است در نظر گرفته یا حضرت علیه السلام، قطر خورشید را شش برابر قطر زمین به نسبت هجده به پنج در نظر گرفته، در حالی که آنان آن را به نسبت هجده و چهار پنجم به سه و دو پنجم در نظر گرفته اند و خلاصه طبق آنچه که حضرت علیه السلام فرموده، لازم است که قطر خورشید تقریبا پانزده هزار و دویست و محیط دائره بزرگ تر خورشیدی، تقریبا چهل و هفت هزار و هفتصد و هفتاد و یک و نیم گرفته شود، این از حقیقت دور نیست و در این صورت حاصل ضرب قطرش در محیط دائره بزرگتر آن که مساحت مجموع سطح آن است، مطابق میشود با آنچه که در مساحت همه سطح ماه به تو عطا کردیم [یعنی بیان کردیم] که تقریبا مساوی با نهصد فرسخ است که جدا به حقیقت نزدیک است و خدای سبحان آگاهتر است به رموز کلام بنده و ولیش و برادر رسولش و جانشینش و درِ علم و خزانه حکمتش، و اگر طلب کننده ای بخواهد راه جواب را طبق استقصائی که رصد کننده حسابگر، یعنی کاشانی دنبال نموده تقریبا بفهمد، به او گفته میشود هزار در نهصد و سپس در حاصلضرب.

مرحوم مجلسی میفرمایند «ذهب بخفی حنین» مثل رایجی است در مورد نا امیدی انسان از آنچه که بدان امیدوار است و جوهری گفته که ابن سکیت از قول ابی یقظان گفته: حنین، مرد قوی ای بود که بر علیه اسد بن هاشم بن عبد مناف دادخواهی کرد و پیش عبد المطلب آمد، در حالی که دو کفش قرمز بر پا داشت و گفت: ای عمو، من، پسر اسد بن هاشم هستم، عبدالمطلب گفت: نه و ثیاب هاشم شمائل هاشم را در تو نمیبینم برگرد، پس گفتند: «ذهب حنین بخفیه» و این مثل شد و دیگران گفته اند که اسم کفاشی از اهل حیره است که بادیه نشینی در خرید کفش با او چانه زنی کرد، اما آن را نخرید و این کار او را به خشم آورد و یکی از کفش ها را در راهش آویزان کرد و پیش آمد و دیگری را دور انداخت و مخفی شد و بادیه نشین آمد و یکی از کفش ها را دید و گفت: چقدر این شبیه به کفش حنین است، اگر جفتش همراهش بود، حتما آن را میخریدم و پیش آمد و کفش دیگر را دید که در راه افتاده، پس پیاده شد و شترش را عقال زد و به سوی اولی بازگشت، پس کفاش شترش را برد و [اعرابی] با دو کفش حنین به سوی قبیله آمد.

ص: 243

باب دهم: در خورشید و ماه و احوال و صفات آن ها و در شب و روز و آنچه به آن ها وابسته است

آیات:

- « فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ »(1)

{پس نظری به ستارگان افکند و گفت: من کسالت دارم. }

تفسیر:

سید مرتضی در کتاب «تنزیه الأنبیاء» در این آیه دو اشکال مطرح نموده، یکی از آن ها این است که خدای متعال، نظر در ستارگان را از پیامبرش حکایت نموده، در حالی که نزد شما آنچه را که ستاره شناسان در این باره انجام میدهند، گمراهی است و دیگری کلام حضرت است که « إِنِّی سَقِیمٌ »، در حالی که این دروغ است، سپس به چند وجه پاسخ داده است:

اول اینکه، ابراهیم علیه السلام بیماری ای داشت که در زمان های مخصوصی به سراغ ایشان میآمد و زمانی که ایشان را به خارج شدن همراهشان، دعوت کردند به ستارگان نظر افکند، تا از آن ها نزدیکی نوبت بیماریش را بفهمد و گفت: « إِنِّی سَقِیمٌ » و منظورش این بود که وقت بیماری و زمان نوبتش فرارسیده و دخول در آن، نزدیک شده و عرب کسی را که نزدیک به چیزی است به اسم کسی که داخل در آن است مینامد، همان طور که خدای تعالی فرموده « إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ »(2) و اگر گفته شود: اگر آنچه را که شما ذکر کردید اراده کرده بود، حتما میگفت: (فنظر إلی النجوم) زیرا لفظ (فی) فقط در مورد کسی استعمال میشود که همان طور که منجم مینگرد نظاره کند.

1- . صافات / 88
2- . زمر / 30

ما [در جواب] میگوئیم: حروف صفات، بعضی به جای بعضی دیگر قرار میگیرد، خدای سبحان فرموده « وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ »(1) و منظورش «علی جذوعها» بوده.

دوم اینکه، جایز است خدای متعال با وحی ایشان را آگاه کرده باشد که، ایشان را با بیماری ای در آینده امتحان خواهد کرد، اگرچه که آن بیماری طبق عادتش هم عارض نشود و خدای تعالی علامت آن را برای ایشان از پیش ستارگان آشکار قرار داد، حال یا با طلوع ستاره ای به صورتی مخصوص و یا همراهی اش با ستاره ای دیگر، پس چون ابراهیم علیه السلام در نشانه ای که از سوی ستارگان برایش ایجاد شد، نگریست، گفت: من بیمارم، که تصدیقی بر آن چیزی است که خدای متعال از آن خبر داده است.

سوم: چیزی است که گروه دیگری در این باره گفته اند که هرکس که آخر امرش، مرگ باشد، او مریض است و این برای این است که تشبیه زندگی ای که به مرگ منجر میشود ترجمه «المفضیه» به بیماری، از بهترین تشبیهات است.

چهارم اینکه، معنای کلامش که فرموده « إِنِّی سَقِیمٌ » این باشد که من بیماری قلبی یا فکری دارم، از ترس اصرار قومش بر عبادت بتها، در حالی که نه میشنوند و نه میبینند و بنابراین معنای کلامش که« فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ » این میباشد که ایشان با چشمش به آسمان خیره شد، همان طور که متفکر متأمل چنین میکند، زیرا متفکر چه بسا چشمانش را به زمین بدوزد و چه بسا برای کمک بر فکر کردنش، به آسمان نظر کند و گفته شده که منظور از «نجوم» در اینجا، گیاهان بیساقه است [مثل علف و سبزیجات]، زیرا به هر چیزی که از زمین و غیر آن بیرون آید و طلوع کند میگویند: «أنه ناجم و نجم» و به جمیعش، [یعنی جمعش] «نجوم» گفته میشود و میگویند «نجم قرن الظبی، شاخ آهو برآمد و نجم ثدی المرأه، پستان زن برآمده» و در این صورت، معنا فقط این میشود که در حال فکر و خاموشی، به زمین نظر کرد و آنچه را که از آن برآمده بود دید و همچنین گفته شده که منظورش از «نجوم» آن چیزی است که از فکرش برایش سرزده و بعد از اینکه برایش آشکار نبوده،

1- . اعراف / 124

برایش آشکار شده و این را اگرچه که کلام تاب آن را دارد، اما ظاهر به خلاف آن است، زیرا اطلاق در کلام گوینده که میگوید: «نجوم»، از ظاهرش تنها ستارگان آسمان فهمیده میشود نه گیاهان بی ساقه زمینی و بر آمدن فکر و نظر و ابومسلم اصفهانی گفته: معنای کلامش که گفته « فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ » منظورش [نظر] در ماه و خورشید است، زیرا پنداشت که این دو، الهه هائی اند فی حال مهله النظر ص219 بر طبق آنچه از قصه اش که خدای متعال در سوره انعام تعریف نموده و به خاطر استدلالی که به افول و غروبشان کرده، بر اینکه حادث و غیر قدیم اند و معبود نیستند و از قولش که گفته « إِنِّی سَقِیمٌ »، چنین اراده کرده که من یقین از کار ندارم و به علم شفا نمییابم و گاهی شک، بیماری نامیده میشود، همان طور که علم، شفا نامیده میشود، سپس بر آن اعتراض کرده [دقیقا مشخص نیست منظور از ضمیر علیه چیست] که مخالف با سیاق آیات است، خلاصه کلامش پایان یافت.

علامه مجلسی میفرمایند: ممکن است که گفته شود: حرمت نظر کردن در ستارگان، بر انبیاء و ائمه که به حقیقت بر آن آگاهند، مسلم نیست و فقط بر دیگران، به خاطر عدم احاطه و نقص علمشان به آن، حرام است، چنانچه در شرح اخبار خواهی دانست.

روایات:

1. احتجاج: از ابان بن تغلب است که گفته: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم که ناگاه مردی از اهل یمن بر ایشان وارد شد و سلام کرد و امام علیه السّلام پاسخ دادند و به او فرمودند: خوش آمدی ای سعد، پس آن مرد به ایشان گفت: مادرم مرا بدین نام نامیده و چه بسیار کم است کسی که مرا بدان شناسد، ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: راست گفتی ای سعد مولا، مرد گفت: قربانت گردم به این [نام] لقب داشتم[قبلا لقبم این بود]، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: هیچ خیری در لقب نیست، به درستی که خدای تبارک و تعالی در کتابش میفرماید « وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ »(1) {و به همدیگر لقبهای زشت مدهید چه

1- . حجرات / 11

ناپسندیده است نام زشت، پس از ایمان} ای سعد کارت چیست؟ پس گفت: قربانت گردم ما از خاندانی هستیم که در ستاره ها مینگریم، گفته نمیشود که در یمن احدی از ما داناتر به نجوم است [یعنی در یمن کسی از ما داناتر بدان نیست]، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: نور مشتری بر نور ماه چند درجه بالاتر است؟ مرد یمنی گفت: نمیدانم، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: راست گفتی، فرمودند: نور مشتری چند درجه از نور عطارد بالاتر است؟ مرد یمنی گفت: نمیدانم، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: راست گفتی، پس نام ستاره ای که چون طلوع کند، شترها به هیجان در میآیند چیست؟ مرد یمنی گفت: نمیدانم، ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: راست گفتی، پس نام ستاره ای که چون طلوع کند، گاو به هیجان درمیآید چیست؟ مرد یمنی گفت: نمیدانم، ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: راست گفتی، پس نام ستاره ای که چون طلوع کند، سگها به هیجان در میآیند چیست؟ مرد یمنی گفت: نمیدانم ابوعبدالله علیه السّلام فرمودند: در این حرفت که گفتی نمیدانم راست گفتی، پس زحل، نزد شما در نجوم چیست؟ مرد یمنی گفت: ستاره ای نحس است، ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: این را مگو، زیرا که آن ستاره امیر المؤمنین و ستاره اوصیاء علیهم السّلام است و همان نجم ثاقب است که خدای متعال در کتاب خود فرموده، پس مرد یمنی گفت: و معنی ثاقب چیست؟ امام فرمودند:

محل طلوعش آسمان هفتم است و نورش نفوذ میکند، تا اینکه در آسمان دنیا نورافشانی میکند و از اینجا خدای متعال آن را نجم ثاقب نامیده، سپس فرمودند: ای برادر عرب، آیا نزد شما عالمی هست؟ مرد یمنی گفت: بله، فدایت شوم، در یمن قومی هستند که در علمشان مانند احدی از مردم نیستند [هیچ کس به اندازه آنان علم ندارد]، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: و علم عالمشان به چه[یعنی تا کجا] میرسد؟ مرد یمنی گفت که، دانشمندشان به پرنده فال میگیرد و جای پا را در یک لحظه، به اندازه مسیر یک ماه برای سواره با شتاب و جدی، دنبال میکند، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند که، به درستی که عالم مدینه داناتر از عالم یمن است مرد یمنی گفت: علم عالم مدینه به چه چیز میرسد؟ حضرت علیه السلام فرمودند که، علم عالم مدینه پایانش به این میرسد که اثری را دنبال نمیکند،

به پرنده فال نمیگیرد، در حالی که چیزی را که در یک لحظه به اندازه مسیر خورشید، دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم را میپیماید، میداند، پس مرد یمنی گفت: گمان نکنم احدی این را بداند و بداند که کنهش چیست؟ [چقدر است]، گوید: سپس مرد یمنی برخاست. (1)

توضیح: «لا خیر فی اللقب» یعنی در القاب زشت و ذکر کردن حضرت علیه السلام، برای بیان اعجاز یا ممنوع کردن آغاز به القاب زشت بوده، اما بعد از مشهور شدن برای معرفی و امور دیگر اشکالی ندارد «هاجت الابل» یعنی برای جفت گیری، جوهری گفته «هائج» [حیوان] نری است که میل به آمیزش دارد،(2) پایان و «زجر الطیر» یعنی حکم کردن بر اساس آواز و پروازشان بر حوادث خوب یا شوم جزری گفته «الزجر للطیر» یعنی فال نیک یا بد زدن با آن و فال نیکو زدن به پروازشان است، مانند پرنده یا آهوئی که از سمت راست آید [و آن را به فال نیکو گیرند] و آنکه از سمت چپ آید [و آن را به فال بد گیرند] که این نوعی از کهانت و عیافت است، (3) پایان. و مراد از «قفو الاثر» یا استدلالی است که با دیدن جای پا، بر تعیین رونده و اینکه کجا رفته در نزد عرب، شائع بود، همان طور که در شب غار آن را انجام دادند و یا استدلال بر حوادث است، به وسیله ی نشانه ها، آثار و اوضاع فلکی، و کلامش «فی ساعه واحده مسیره شهر» یعنی به وسیله این امور، در یک لحظه، به ایجاد حوادث در مسافت و ناحیه ای که مسیر یک ماه [راه] است حکم میکند، کلام حضرت علیه السلام که «إلی أن لا یقفو الأثر» یعنی در علمش به حوادث به این امور [یعنی نگریستن در ستارگان] نیازی ندارد، بلکه به وسیله علمی که خدای متعال به ایشان داده، در یک لحظه میداند هر چیزی را که واقع میشود در چیزی که خورشید بر آن میتابد و آن را میپیماید [یعنی وضعیت هر چیزی را که خورشید بر آن میتابد، در یک چشم بر هم زدن میداند] که آن دوازده برج در آسمان، در روز و یا اصل برج هاست که در سال [میگردند] و دوازده نوع از انواع

1- . احتجاج : 193
2- . صحاح 1 : 352
3- . نهایه 2 : 122

خشکیها و دوازده دریا از انواع دریاها و دوازده عالم از گونه های آفرینش است، همان طور که گذشت که جابلقا و جابرسا از آن هاست، پس لفظ «ما» زائده است و احتمال دارد که مقصود این باشد که هر چه را که در یک لحظه واحد، در همه آن عوالم اتفاق میافتد، میداند و احتمال دارد که «یقطع» با «یاء» باشد، یعنی دانشمند به وسیله علمش و یا با طی الارض، آن عوالم را میپیماید، همان طور که خواهد آمد.

2. احتجاج: از سعید بن جبیر است که گفته: دهقانی از دهقانان فارس، با امیرالمومنین علیه السلام روبرو شد و بعد از تهنیت به حضرت گفت: ای امیرالمومنین، ستارگان طلوع کننده سرنگون شدند [بد اختر گردیدند] و اختران خوش یُمن هم به وسیله ی این نحوس، بد اختر گردیدند و وقتی مثل چنین روزی بیاید، پنهان شدن بر حکیم واجب است و امروزِ شما روز سختی است که دو ستاره در آن واژگون گردیده اند و از برج شما آتش ها شعله گرفته و جنگ شما بجا نیست، پس امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: وای بر تو ای دهقان خبر دهنده از آثار و ترساننده از تقدیرها، داستان صاحب میزان و داستان صاحب سرطان چیست؟ و ستارگان طلوع کننده از اسد چند تایند؟ چند ساعت از طلوع [سائر] متحرکات گذشته است؟ و چقدر است [فاصله] میان اختران نهان و تابان، گفت: حساب خواهم کرد و با دستش به آستینش اشاره کرد و اسطرلابی را از آن خارج کرد، در حالی که در آن مینگریست، پس حضرت لبخندی زدند و فرمودند: آیا میدانی دیشب چه اتفاقی افتاد؟ خانه ای در چین سقوط کرد و برج ماجین گشوده شد و دیوار سراندیب فروریخت و فرمانده لشکر روم، به سوی ارمنیه، عقب نشینی کرد و پیشوای [حاکم] یهود، در ایله مفقود شد و مورچه ها در واد النمل برانگیخته شده و به جنبش درآمدند و پادشاه افریقا مرد، آیا به این ها عالم بودی؟ پس گفت: نه، ای امیرالمومنین، سپس فرمود: دیشب هفتاد هزار عالم سعادتمند شدند، در هر عالمی هفتاد هزار متولد شدند و امشب به همین مقدار میمیرند و این از جمله آنان است و با دستش به سعد بن مسعده حارثی که جاسوس خوارج، در لشکر امیرالمومنین علیه السلام بود اشاره کردند، پس آن ملعون، گمان کرد که حضرت میگوید: او را بگیرید،

پس خودش را عقوبت کرد و مرد، پس دهقان به سجده افتاد، سپس امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: آیا تو را از چشمه توفیق، سیراب نکنم؟ گفت: چرا [حتما] ای امیرالمومنین، پس فرمودند: من و همراهم، نه شرقی هستیم و نه غربی، ما پدیدار محور و نشانه های فلکیم، اما حرفت که «انْقَدَحَ مِنْ بُرْجِکَ النِّیرَانُ» {یعنی آتش از برج تو شعله گرفته را} واجب است که به وسیله آن به سود من حکم کنی، نه بر علیه من، اما نور و روشنائی اش نزد من است و اما سوزاندن و زبانه هایش از من دور است، که این مساله ای عمیق است که اگر حسابگر هستی، آن را حساب کن.(1)

بیان: «ما قصه صاحب میزان» یعنی کواکبی که الان در برج میزانند و یا کواکبی که متعلق به آن برج و مناسب با آنند و صاحب السرطان هم، چنین است [یعنی همین معنا را میدهد] «و کم المطالع من الاسد» یعنی الان از آن برج چند ستاره طلوع نموده و «الساعات» یعنی چند ساعت از طلوع سائر متحرکات گذشته است و شاید مراد از سراری، کواکب پنهان است که تشبیه کواکب به سریه است و «دراری» کواکب بزرگ درخشان اند یا دو اصطلاح برای کواکب اند که، ستاره شناسان آن دو را نمیشناسند و غرض این است که، اگر این علم، حقیقت داشته باشد، حکم کردن با آن، فقط بعد از احاطه بر همه اوضاع و احوال و خواص کواکب در هر لحظه و زمانی امکان دارد، در حالی که ستاره شناسان فقط تعداد کمی از کواکب را رصد کرده اند و مناط قضاوتشان، فقط اوضاع سیارات است، با اینکه به احوال آن ها هم احاطه ندارند، سپس حضرت علیه السلام، او را آگاه کرد به عدم احاطه اش در این علم، یا عدم کفایتش برای دانستن حوادث، به سبب جهلش درباره بسیاری از امور اتفاق افتاده و در قاموس است که «بطریق» بر وزن کبریت، فرمانده ای از فرماندهان روم است که ده هزار مرد زیر دست اویند،(2) پایان. «دیان الیهود» یعنی دانشمندشان و در بعضی از نسخ با نون آمده [یعنی دنان] که همان دوستیِ بزرگ است و «صاحبی» یعنی پیامبر صلی الله علیه واله «لا شرقی و لا غربی»

1- . احتجاج : 125
2- . قاموس 3 : 214

اشاره است به کلام خدای سبحان « لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ »(1) و غرض این است که، یعنی مانند سائر مردم نیستیم تا با احکامشان بر ما قضاوت شود، مانند نجوم منسوب به عرب، یا پادشاهان یا دانشمندان و اشراف چرا که ما فوق همه این ها هستیم «نحن ناشئه القطب» یعنی فرقه ایجاد شده منسوب به قطب، یعنی حقیقت هستیم، به خاطر ثبات و استقرارشان در درجات عزت و کمال، یا کنایه از این است که ایشان منسوب به فلک و کواکب نیستند، بلکه این ها منسوب به ایشانند و سعادتشان به خاطر ایشان است و ایشان قطب فلک اند، زیرا فلک به برکتشان میگردد و ایشان نشانه های فلکند چون [فلک] به سبب ایشان تزیین و متبرک شده و سعادت مییابد، سپس حضرت علیه السلام، در کلامش «انقدح من برجک النیران» بر او الزام نمودند که آتش دو جهت دارد: جهت نور و جهت سوزاندن که نورش برای ما و سوزاندنش برای دشمن ماست و احتمال دارد که منظور از آن، این باشد که خدای متعال ضررش را از ما دفع میکند، به خاطر توسّلمان به ذات متعالش و توکّلمان بر او «فهذه مساله عمیقه» یعنی ممتاز بودن از سائر خلق، در احکام، یا خیر بودن آتش برای ما و شر بودن برای دشمن ما، یا اینکه توسل و دعا، نحوست و بلا را دفع میکند «مساله عمیقه» یعنی خارج از قانون نجوم و حساب توست و همه آنچه را که از آن گمان میبری، باطل میکند.

3. احتجاج: از هشام بن حکم است که گفته: ملحدی از ابی عبدالله علیه السلام پرسش کرد و گفت: در مورد کسی که میپندارد این تدبیری که در این عالم، آشکار است، تدبیر ستارگان هفت گانه است چه میگوئید؟ حضرت علیه السلام فرمودند: نیاز به [آوردن] دلیل دارند که این عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر ستارگانی است که در فلک شناورند و هر کجا بگردد، میگردند، خستگانی که ایست ندارند و روندگانی که نمیایستند، سپس فرمودند که هر ستاره ای خود، گماشته شده و تدبیر شده [به وسیله کسی دیگر است] و به منزله بندگان امر شده و نهی شده اند و اگر قدیمِ ازلی بودند، از حالی به حال دیگر تغییر نمیکردند [ملحد] گفت: در موردِ علم ستاره شناسی چه میفرمائید؟ فرمودند: آن علمی است که منافعش کم و زیان هایش

1- . نور / 35

زیاد است، زیرا آنچه که تقدیر شده، با آن دفع نمیگردد و با آن، از آنچه که بر حذر داشته میشود، پرهیز نمیشود [از ناگواری پرهیز نمیدهد]، اگر ستاره شناس به بلائی خبر دهد، دوری [فرار] از قضا، او را نجات نمیدهد و اگر به خوبی ای خبر دهد، نمیتواند آن را پیش اندازد و اگر بدی ای به او برساند، برگرداندنش برایش ممکن نیست و ستاره شناس با خدا در علمش، مخالفت [مبارزه] میکند به زعم اینکه قضای خدا را از خلقش برمیگرداند.(1)

4. مجالس الصدوق: عوف بن احمر گفته: زمانی که امیرالمومنین علیه السلام قصد رفتن به نهروان نمودند، ستاره شناسی نزد ایشان آمد و به ایشان گفت: ای امیرالمومنین، در این ساعت حرکت نکن و در سه ساعت که از روز گذشته حرکت کن، پس امیرالمومنین علیه السلام به او فرمودند: برای چه؟ گفت: برای اینکه اگر تو در این ساعت حرکت کنی، به خودت و اصحابت اذیت و ضرر شدید میرسد و اگر در ساعتی که من تو را بدان امر کردم حرکت کنی، ظفر و غلبه مییابی و به هرچه که طلب کنی میرسی، پس امیرالمومنین علیه السلام به او فرمودند: آیا میدانی چیزی که در شکم این چهارپاست نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم، میدانم امیرالمومنین علیه السلام به او فرمودند: هر کس این حرف تو را باور کند، قرآن را تکذیب نموده، خدای متعال فرموده« إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ »(2) { در حقیقت، خداست که علم [به] قیامت نزد اوست، و باران را فرو می فرستد، و آنچه را که در رحمهاست می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد، و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. در حقیقت، خداست [که] دانای آگاه است.} محمد صلی الله علیه واله، آنچه را که تو ادعا کردی ادعا نمیکرد، آیا میپنداری تو به سوی ساعتی که هرکس در آن برود، بدی از او برگردانده میشود و ساعتی که هرکسی در آن برود زیان ها او را احاطه میکند، هدایتی میکنی؟ هر که این را باور کند، با حرفت، از کمک خواستن از خدای عزوجل در این باره بی

1- . احتجاج : 191
2- . لقمان / 34

نیاز شده و در دفع بدی از خود، به اشتیاق داشتن به سوی تو محتاج تر است و برای او سزاوار است که تو را به جای پروردگار عزوجلش حمد کند، پس هرکس برای تو به این حرف ایمان آورد، تو را در برابر خدا همتا و مخالف گرفته، سپس حضرت علیه السلام فرمودند: خدایا هیچ فال بدی نیست، جز فال بد زدن تو و زیانی نیست جز زیان تو و خیری نیست جز خیر تو و معبودی غیر از تو نیست، بلکه تو [منجم] را دروغگو میدانیم و با تو مخالفت میکنیم و در ساعتی که تو از آن نهی نموده ای، حرکت میکنیم.

بیان: معنای فقال له مشخص نیست ص 225 روایت شده که این گوینده، عفیف بن قیس برادر اشعث بوده که در علم ستاره شناسی اشتغال داشته و گفته میشود «ظفر بمطلوبه» که بر وزن «فرح» است، یعنی پیروز شد «اتزعم» یعنی آیا میگوئی؟ [معتقدی؟] و بیشتر در باطل و حدیثی که مستندی ندارد، استعمال میشود و «حاق به الامر» یعنی او را ملزم کرد و بر او فرود آمد، «ضر» که با ضمه است، یعنی بدی حال «من صدقک علی هذا القول فقد کذب بالقرآن» به خاطر ادعایش بر علمی است که خدای سبحان خبر داده، دانستنش مختص به اوست، زیرا [از] ظاهر کلامش «عِنْدَهُ» اختصاص [فهمیده میشود] و اگر گفته شود که پیامبر صلی الله علیه واله و ائمه علیهم السلام در جاهای زیادی به این پنج مورد ذکر شده در آیه، خبر داده اند، پس این چگونه [ممکن] است؟ میگوئیم: مراد این است که این ها را هیچ کسی، به جز با تعلیم الهی نمیداند و هر چه را که ایشان در این باره خبر داده اند، تنها به وسیله وحی و الهام و یا تعلّم پیامبر صلی الله علیه واله بوده که علمش از وحی است، گفته نمیشود که علم نجوم هم از این قبیل است، به خاطر اخباری که خواهد آمد و دلالت دارد بر اینکه اصلی دارد و اینکه از چیزهائی است که خدا به انبیائش تعلیم نموده، پس چگونه تصدیق منجم، تکذیب قرآن است؟ برای اینکه میگوئیم: چیزی که از اخبار آشکار خواهد شد این است که نوعی از این علم حق است که انبیاء و اوصیاء علیهم السلام آن را میدانند و اما چیزی از آنکه در دست مردم است، چنین نیست، همان گونه که تبیین خواهیم کرد.

«ان یولیک الحمد» بر وزن افعال یا تفعیل، یعنی حمد را به تو نزدیک میکند که از ولی به معنای قرب است یا کلامشان «ولاه الامیر عمل کذا» یعنی اختیار آن را به او واگذار کرد، یعنی تو را ولی حمد و شایسته آن قرار دهد، یا از قولشان «اولیته معروفا» است که یعنی به او نعمت دادم «لا طیر الا طیرک» طیر از طیره به معنای فال بد زدن به چیزی است، یعنی تاثیری برای فال بد زدن نیست «الا طیرک» یعنی قضا و قَدَر تو علی المشاکله و دلالت میکند بر اینکه، ضرر ستارگان از جهت فال بد زدن است و «ضیر» یعنی ضرر.

5. خصال: از ابی الحصین است که گفته: شنیدم ابی عبدالله علیه السلام میگوید: در مورد ساعت، از رسول خدا صلی الله علیه واله سوال شد، فرمودند: هنگام ایمان به نجوم و دروغ شمردن قَدر [اتفاق میافتد].(1)

بیان: اشاره میکند به اینکه ایمان به نجوم، متضمن دروغ شمردن قدر است.

6. خصال: از علی علیه السلام است که فرموده رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند: چهار چیز پیوسته در امتم تا روز قیامت خواهد بود: فخر به حسب، طعن در انساب، طلب باران به وسیله ستارگان و نوحه گری [بر مردگان]، و نوحه گر اگر قبل از مردنش توبه نکند، در روز قیامت، در حالی که

پیراهنی از مس گداخته آتشین و پیراهنی از بوریا در بر اوست، [از قبر] به پا میخیزد.(2)

بیان: «استسقاء بالنجوم» اعتقادی است بر اینکه ستارگان در بارش باران، تاثیر دارند.

7. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه واله از چند خصلت نهی فرمودند، تا آنکه حضرت فرمود: و از نظر کردن در ستارگان [هم نهی نموده اند].(3)

و از آن است به سندش از نصر بن قابوس که گفته: شنیدم ابی عبدالله علیه السلام میگوید: ستاره شناس، ملعون است و پیشگو، ملعون است و ساحر، ملعون

1- . خصال : 30
2- . همان : 105
3- . همان : 45

است و زن آواز خوان، ملعون است و هرکه به او پناه دهد و از کسبش بخورد، ملعون است و حضرت علیه السلام فرمود: ستاره شناس، مانند پیشگوست و پیشگو، مانند ساحر و ساحر، مانند کافر است و کافر در آتش است.

شیخ صدوق رحمه الله علیه گفته: ستاره شناس ملعون، کسی است که معتقد به قدیم بودن فلک است، در حالی که معتقد به فلک ساز و آفریننده عزوجل فلک نیست.(1)

8. بصائر الدرجات: از عبد الصمد بن علی است که گفته: مردی بر علی بن الحسین علیهمالسلام وارد شد، پس علی بن الحسین به او فرمودند: تو کی هستی؟ گفت: من ستاره شناسم حضرت فرمود: پس تو پیشگوئی، گفته: حضرت به او نگریست و سپس فرمود: آیا به تو نشان دهم مردی را که از زمانی که تو بر ما وارد شده ای از چهارده عالم که هر عالم سه برابر از دنیا بزرگتر است، گذشته، در حالی که از جایش هم حرکت نکرده است؟ گفت: او کیست؟ حضرت فرمود: من و اگر بخواهی خبر میدهم از چیزی که خورده ای و چیزی که در خانه ات ذخیره نموده ای.

بیان: در نهایه گفته: در حدیث آمده، «عراف» یا «کاهن» که مقصود از «عراف»؛ ستاره شناس یا پیشگوئی است که ادعای علم غیب میکند، در حالی که خدا آن را مخصوص خود قرار داده،(2) پایان. و طیبی در شرح مشکاه گفته که این نوعی از پیشگوئی است که از آن، برای چیزی که دزد برده و چیزِ گم شده، با کلام یا فعل و یا حالتی راهنمائی گرفته میشود.

9. بصائر الدرجات: ابان بن تغلب گفته: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم که مردی از دانشمندان اهل یمن بر ایشان وارد شد، پس ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: ای مرد یمنی، آیا در میان شما دانشمندانی هستند؟ گفت: بله، فرمود: و علم علمایتان به چه چیز میرسد؟ گفت: به درستی که او در یک شب، مسیر دو ماه را میپیماید و با پرنده فال میگیرد و جای پاها را دنبال میکند، پس حضرت به او فرمودند: عالم

1- . همان : 140
2- . نهایه 3 : 86

مدینه از عالم شما داناتر است گفت: اگر چنین است علم عالم شما در مدینه، به چه میرسد؟ فرمودند: او در یک صبح، مسیر یک سال حرکت خورشید را زمانی که فرمان داده شود، میپیماید، او امروز فرمان داده نشده، اما زمانی که به او امر شود، دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مغرب و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم را میپیماید، گفته: چیزی در دست یمانی باقی نماند و ندانست چه بگوید و ابوعبدالله علیه السلام هم دم فروبستند.

10. بصائر الدرجات: از آن است که ابان بن تغلب گفته: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن بر ایشان وارد شد، پس حضرت به او فرمودند: ای برادرِ اهل یمنم، آیا نزد شما دانشمندانی هستند؟ گفت: بله فرمود: علم عالمتان به چه چیز میرسد؟ گفت: در یک شب، مسیر دو ماه را میپیماید، با پرنده فال میگیرد و رد پا را دنبال میکند، پس ابوعبدالله علیه السلام به او فرمودند: عالم مدینه از عالم شما داناتر است، گفت: اگر چنین است، علم عالم مدینه به چه چیز میرسد؟ فرمودند: در ساعتی از روز، مسیر یک سال خورشید را میپیماید، تا آنجا که دوازده هزار عالم، مانند این عالم شما را میپیماید، در حالی که نه میدانند، خدا آدمی [هم] خلق کرده و نه ابلیسی، گفت: آیا آن ها شما را میشناسند؟ فرمود: بله، به جز ولایت ما و بیزاری از دشمن ما را، [خداوند] بر ایشان لازم نگردانیده است.

11. محاسن: از سفیان بن عمر است که گفته: در ستارگان مینگریستم [ستاره شناس بودم] و آن ها را میشناختم و فال خوب و بد را میفهمیدم، که نگرانی ای از آن بر من وارد شد، پس شکایت آن را پیش ابی عبدالله علیه السلام بردم، فرمودند: زمانی که درونت چیزی از نگرانی واقع شد، پس بر اولین مسکین [که از آن میگذری] صدقه بده و بگذر، که خدای عزوجل [آن بلا را] از تو دفع میکند.(1)

بیان: «فیدخلنی من ذلک» یعنی نگرانی یا حالتی [بر من وارد میشود] که مرا از توجه به کار باز میدارد، به خاطر گمانی که از نحسی آن ساعت دارم و دلالت میکند بر اینکه، اثر نحس کواکب و اوضاع یا تاثیر فال بدزدن به آن ها، به وسیله صدقه از بین میرود.

1- . محاسن : 349

12. رساله الاستخارات: که برای سیدبن طاووس است، [ایشان] گفته: شیخ فاضل، محمّد بن علی ابن محمّد در کتاب کار خود به این لفظ آورده «دعاء استخاره از امام صادق علیه السّلام» که، پس از فارغ شدن از نمازِ استخاره میگوئی: بارخدایا همانا تو اقوامی را آفریده ای که برای اوقات تحرک و سکون و کار و عقدشان به تفأل خوب و یا بد از ستارگان پناه میجویند و مرا آفریده ای که از پناه بردن به آن ها و از طلب چیزهای دل پسند، به وسیله آن ها، به سوی تو بیزاری میجویم و یقین دارم که تو، احدی را در جایگاههای [مطالع] ستارگان، بر غیب خود آگاه نکرده ای [یعنی به وسیله این ها کسی را بر غیب آگاه نکرده ای] و راه را برای رسیدن به [افاعیل] [یعنی کار آن ها]، برایش آسان نساخته ای و تو قادری بر انتقال آن ها، در مدارشان در مسیر حرکت سعود عامه و خاصه به سوی نحوس و از نحوس شامله و مفرده به سوی سعود [یعنی تو میتوانی مسیرشان را به سوی سعود یا نحوست تغییر دهی]، زیرا تو هستی که هرچه را بخواهی، محو میکنی و بر جا میداری و ام الکتاب نزد توست و برای اینکه این ها، آفریده ای از آفریدگان تو هستند و ساخته ای از ساختهای [دست] تو و خوشبخت نکردی آن را که به آفریده ای چون خود، اعتماد کند و از اختیار خود برای خود کمک طلبد. و آنان همان ها هستند و کسی که اعتماد کند بر آفریننده ای که تو هستی و معبودی غیر از تو نیست، در حالی که یکتائی و شریکی برایت نیست [او را] بدبخت نکنی و از تو درخواست میکنم به آنچه که مالک آنی و بر آن قدرت داری و انت ملیء به ص 230 و از آن بی نیازی و به آن غیر محتاج و به خیری که جامع سلامت و عافیت و غنیمت بنده ات است، بی اعتنائی، تا آخر دعا که ما آن را در ابواب استخارات بیان کرده ایم.

بیان: «و عقدهم» یعنی عزمشان، یا ایقاع عقدهایشان و در نهایه است که ملیء با همزه، یعنی مورد اعتمادِ بی نیاز و مردم به انداختن همزه و تشدید یاء آن(1)، اشتیاق دارند و گفته « ما أکترث به» یعنی بدان اهمیتی نمیدهم.

1- . نهایه 4 : 105

13. النجوم: از قیس بن سعد است که گفته: بسیار با امیرالمومنین علیه السلام، وقتی که به یک طرفی حرکت میکردند، همراه میشدم، پس زمانی که حضرت قصد اهل نهروان را کردند و وارد مدائن شدیم و من در آن روز همراه ایشان بودم، ناگهان گروهی از دهقانان مدائن، که همراهشان چند شتر بارکش سنگین بود که آن ها را به عنوان پیشکشی برای حضرت آورده بودند، بر ایشان وارد شدند و حضرت آن ها را پذیرفت و در میان کسانی که از ایشان استقبال کردند، دهقانی از دهقانان مدائن بود که سرسفیل خوانده میشد و اهل فارس تحکم برأیه فیما مضی و ترجع الی قوله فیما سلف ص231 زمانی که امیرالمومنین علیه السلام را دید، به ایشان گفت: ای امیرالمومنین، باید از آنچه که قصدش را نموده ای برگردی [یعنی نباید به نهروان بروی] حضرت فرمود: برای چه ای دهقان؟ گفت: ای امیرالمومنین، ستارگان طلوع کننده بداختر گردیدند، پس سعدها نحس و نحس ها، سعد شدند و بر حکیم در مثل این روز، پنهان شدن و جلوس لازم است و این روز تو روز کشنده ای است که در آن، دو کوکب جنگجو همراه هم شده اند و در آن، بهرام در برج میزان شرف یافته و از برج تو آتش ها برافروخته شده و جنگ تو بجا نیست، پس امیرالمومنین علیه السلام لبخندی زده و فرمودند: ای دهقانِ خبر دهنده از اخبار و ترساننده از تقدیرها، دیشب در آخر میزان چه فرود آمد و کدام ستاره در سرطان داخل شد؟ گفت: این را حساب خواهم کرد و از آستینش اسطرلاب و تقویمی را بیرون آورد، امیرالمومنین علیه السلام به او فرمودند: تو حرکت دهنده جاری شده ها [یعنی ستارگان و سیارات] هستی؟ گفت: نه، فرمود: پس تو بر افلاک بی حرکت حکم میکنی؟ گفت: نه، فرمود: پس مرا از طول اسد و دوریش از محل های طلوع و محل های بازگشت و اینکه زهره چه نسبتی با توابع و جوامع دارد، خبرده، گفت: هیچ علمی بدان ندارم، فرمود: پس فاصله بین ستاره های پنهان و تابان و میان ساعات تا معجرات چقدر است؟ و اندازه شعاع مبدرات چقدر است؟ و سپیده دم در صبحگاهان چقدر حاصل میشود؟ گفت: هیچ علمی نسبت بدان ندارم، فرمود: آیا دانستی، ای دهقان، که امروز در چین، پادشاهی، از خانه ای به خانه ای دیگر منتقل شد و برج ماجین، واژگون گردید و خانه هائی در زنج، سوخت و چاه سراندیب، پر و لبریز شد و قلعه اندولس

ویران شد و مورچه های شیح برانگیخته شده و به جنبش درآمدند و آوازخوان هندی، گریخت و پیشوا و حکمران یهود، در ایله گم شد و فرمانده لشکر روم، در رومیه نابود شد و راعب [مرد سخن گوی با سجع و قافیه، ادیب] عموریه کور شد و کنگره های قسطنطنیه فرو ریخت، پس آیا تو به این حوادث و فلک شرقی و یا غربی که آن را ایجاد کرده دانائی؟ گفت: هیچ علمی بدان ندارم فرمود: و به کدام کواکب در بالای قطب حکم میکنی و به کدامشان نحس شد، آنکه نحس شد؟ گفت: هیچ علمی بدان ندارم فرمود: آیا دانستی که امروز هفتاد و دو عالم، که در هر کدام هفتاد عالم است سعادت یافتند، که بعضی از آنان در خشکی و بعضی در دریا و بعضی در کوهها و بعضی در بیشه ها و بعضی در آبادی هاست و اینکه چه چیز آن ها را سعادت داد؟ گفت: هیچ علمی بدان ندارم، فرمود: ای دهقان گمان میکنم که بر اقتران مشتری و زحل، حکم کرده ای، زمانی که در غسق برایت نور افشانی کردند و تلالو شعاع مریخ و شرقی بودنش در سحر، آشکار شد، در حالی که حرکت کرد و جرمش به جرم تربیع ماه متصل شد. در حالی که

این دلیلی است بر استحقاق یک میلیون بشر، که همه اشان امروز و امشب متولد میشوند و به همین مقدار هم میمیرند و با دستش به جاسوس معاویه در لشکرش اشاره نمود و فرمود: و این میمیرد که از جمله آنان است، وقتی این را فرمود: مرد گمان کرد که ایشان فرموده او را بگیرید، پس چیزی قلبش را گرفت [نگران و مهموم شد] و نفسش در سینه اش شکسته شد [حبس و سپس قطع شد] و همان وقت مرد، سپس حضرت علیه السلام فرمود: ای دهقان، آیا حالات متغیر تقدیر را در نهایت تصویر به تو نشان ندهم؟ گفت: چرا [حتما] ای امیرالمومنین، فرمود: ای دهقان: من به تو خبر میدهم که من و این همراهانم، نه شرقی هستیم و نه غربی، ما پدیدار قطب [محور] هستیم و اینکه پنداشتی که دیشب از برج من آتش ها شعله گرفته، بر تو واجب است که آن را به نفع من حکم کنی، زیرا نور و روشنی اش نزد من و زبانه اش از من دور است. ای دهقان، این قضیه ای سخت است، پس اگر دانا به اکوار [یعنی سرشت و طبیعت] و زمان ها هستی آن را حساب کن و از آن نتیجه ای [جدید] بگیر. فرمود: اگر این را بدانی میفهمم که میتوانی بندهای نِی در این بیشه زار را شمارش کنی و

امیرالمومنین علیه السلام گذشت و اهل نهروان را شکست داد و آن ها را کشت و با غنیمت و پیروزی بازگشت و دهقان گفت: این علمی نیست که در دست اهل زمان ماست، این علمی است که اصلش در آسمان است.

14. میگویم: سید هم این خبر را از اصبغ بن نباته روایت نموده، گفته: زمانی که امیرالمومنین علیه السلام از نهرِ بین کوچ کرد به نهروان آمدیم، در حالی که پلش شکسته شده و کشتیهایش میخ کوب شده بود، پس حضرت که درود خدا بر محمد و بر او باد، پائین آمد و سپاه را به سوی پل بوران رها کرد [فرستاد]، در حالی که مردی از اصحابش با ایشان بود، که در جنگیدن با خوارج شک کرده بود، که ناگهان مردی [را دید که به سرعت] میتاخت، وقتی امیرالمومنین علیه السلام را دید، گفت: بشارت ای امیرالمومنین، حضرت به او فرمود: بشارتت چیست؟ گفت: وقتی که فرود آمدن دیشب شما در نهر بین به خوارج رسید، پشت [بر جنگ] کردند، در حالی که فرار میکردند، علی علیه السلام فرمود: وقتی پشت کردند تو آن ها را دیدی؟ گفت: بله، علی علیه السلام فرمود: چنین نیست، به خدا قسم، نه از نهروان گذشته اند نه از انثلات و نه از نخیلات، تا اینکه خدا آن ها را به دست من بکشد، این عهدی است معهود و قدری است که مقدر شده و فقط ده نفر از ما را میکشند و از آن ها ده تن هم نجات نمییابند، که ناگهان مردی از اهل فارس که در حساب نجوم، به خاطر شناختش نسبت به طوالع و مراجع و تقویم قطب در فلک و شناختش نسبت به حساب و ضرب و جبر و مقابله و تاریخ سندآباد و غیره، به رأی و نظرش اقتدا میشد و دهقان بود، روی به ایشان کرد و وقتی امیرالمومنین علیه السلام را دید، از اسبش پائین آمد و بر ایشان سلام کرد و به ایشان گفت: ای امیر، باید از آنچه که قصدش را نموده ای بازگردی و اسم دهقان؛ سرسفیل سوار و دهقانی از دهقانان مدائن بود، پس امیرالمومنین علیه السلام به او فرمودند: برای چه ای سرسفیل سوار؟ گفت: ستارگان طلوع کننده بداختر گردیده اند و ستارگان شوم از یکدیگر دور شده اند و پنهان شدن و بازنشستن [از جنگ]، در مثل امروزی، بر فرد حکیم لازم است و این روزِ تو کشنده است که دو برج، در آن واژگون و میزان آشکار شده است و از برج تو آتش ها شعله گرفته و جنگ برای تو بجا نیست، امیرالمومنین علیه السلام به

او فرمود: ای دهقان، مرا از داستان میزان و اینکه برج سرطان در کدام مجرا است خبر ده، گفت: این را برای شما حساب خواهم کرد و دستش را به آستینش زد و از آن زیج [وسیله حساب] و اسطرلابی را بیرون آورد، پس امیرالمومنین علیه السلام لبخندی زدند و سپس به او فرمودند: ای دهقان، آیا تو حرکت دهنده افلاک بی حرکت هستی؟ گفت: نه، فرمود: پس آیا تو بر حادث ها [حوادثی که اتفاق میافتد] حکم میکنی؟ گفت: نه، به او فرمود: ای دهقان، از اسد تا فلک چند ساعت است؟ و محلهای طلوع و بازگشتش چیست؟ [کجاست؟] نسبت زهره با توابع و جوامع چیست؟ گفت: ای امیر، هیچ علمی بدان ندارم فرمود: پس بر طبق کدام کواکب بر قطب حکم میکنی؟ و ساعات متحرک چیست؟ و اندازه ساعات مدبَّر چقدر است؟ و مقدرات چقدر حاصل میشود؟ گفت: هیچ علمی بدان ندارم، به او فرمود: ای دهقان، اگر علمت درست باشد، میدانی که دیشب خانه ای در چین و خانه انسین واژگون شد و خانه های زنج سوخت و منار هند شکسته شد و چاه سراندیب پر و لبریز شد، پادشاه افریقا مرد و قلعه اندولس فرو ریخت و مورچه های شیح برانگیخته شده و به جنبش درآمدند و حکمران [پیشوای] یهود گم شد و دست شطرنج رومی در ارمنیه، قطع شد و عب عموریه از حد تجاوز کرد [پر شد] و کنگره های قسطنطنیه فروریخت و درندگان دریا برانگیخته شده و به جنبش درآمدند، در حالی که به اهل دریا یورش بردند (وَ رَجَعَتْ رِجَالُ النُّوبَهِ الْمَرَاجِیحُ وَ الْتَقَتِ الزُّرَّقُ مَعَ الْفِیَلَهِ) را متوجه نشدم ص 234 وحشیان، به سوی علقین شتاب نمودند و ماهیها در اخضرین برانگیخته شده و به جنبش درآمدند و وحشیان در انقلین، با هم زد و خورد کردند [کارشان نابسامان و آشفته شد]، آیا تو به این حوادث و اینکه کدام فلک غربی یا شرقی آن را ایجاد نموده و اینکه از کدام برج، صاحب نحسی، سعادت یافته و از کدام برج، صاحب سعادت، نحس گشته، آگاهی؟ دهقان گفت: هیچ علمی بدان ندارم، فرمود: پس آیا علمت تو را بر این دلالت کرد که در امروز هفتاد عالم که در هر عالمی هفتاد هزار عالم است، سعادت یافتند که برخی از آن ها در دریا و برخی در خشکی و برخی در کوهها و برخی در دشت و برخی در بیشه ها و خرابات و آبادی ها هستند، پس برای ما تبیین کن که کدام فلک ایشان را سعادت داد؟ دهقان گفت:

هیچ علمی بدان ندارم، به او فرمود: ای دهقان، گمان میکنم که بر طبق اقتران مشتری با زحل، زمانی که در غسق برایت نمایان شدند و [مشتری] بالای آن [یعنی زحل] قرار گرفت و جرمش به جرم ماه متصل شد، حکم کردی، در حالی که این دلیلی است بر استحقاق یک میلیون بشر، که همه اشان در یک روز متولد میشوند و صد هزار بشر که همه اشان امشب و فردا میمیرند و این از آنان است و با دستش به سعد بن مسعود حارثی اشاره کرد، که جاسوس خوارج در لشکرش بود و گمان کرد که علی علیه السلام میگوید: این را بگیرید، پس قلبش را گرفتار کرد [نگرانی شدیدی در درونش ایجاد شد] و در همان وقت مرد، پس علی علیه السلام فرمود: آیا چشمه توفیق را به تو نشان ندهم؟ من و اصحابم، نه شرقی هستیم و نه غربی، ما، پدیدار قطب و نشانه های فلکیم و اما اینکه پنداشتی دیشب از برج من آتش ها شعله گرفته، بر تو واجب است، که به وسیله آن، به نفع من حکم کنی، زیرا روشنی و نورش نزد من است و زبانه و سوزاندش، از من دور است و این قضیه عمیقی است، پس اگر میتوانی آن را حساب کن و اگر عارف به اکوار [یعنی سرشت و طبیعت] و زمان ها هستی آن را بشناس و اگر این را بفهمی، تعداد هر نِی در این بیشه را خواهی دانست و در سمت راستش بیشه نی [نیزاری] بود، پس دهقان شهادتین گفت: و گفت: ای مولای من، کسی که به ابراهیم و موسی و عیسی و محمد [امر را] فهمانید، [همان] فهماننده آن ها است، که این را به شما فهمانده و او خدای مشار الیه است [به وسیله آیات و دلائل به او اشاره میشود] و لا اثر بعد عین مد یدک ص 235 را متوجه نشدم و من گواهی میدهم که معبودی غیر از خدا نیست که یکتاست و هیچ شریکی برایش نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه شما امام و وصی ای هستی، که اطاعت از شما واجب است.

بیان: بیشتر سوالات ذکر شده در روایت، بر فرض صحت و ضبطشان، مبنی بر اصطلاحاتی است که شناختش مختص به ائمه علیهم السلام است که حضرت، برای بیان عجز و جهل او [دهقان] و عدم احاطه علمی اش به آنچه که در این علم ضروری است، ایراد نموده اند و «کم تحصل الفجر فی الغدوات» احتمال دارد که منظور از آن، زمان بین طلوع فجر تا طلوع خورشید باشد، زیرا این در فصول

[مختلف] تفاوت میکند و «طفح جب سرندیب» یعنی پر شد و بالا آمد و «سکران طافح»، از جمله آن است و «شیح» گیاه معروفی است و احتمال دارد در اینجا منظور وادی ای باشد که محل رویش آن است و «عموریه» آبی است برای مسیحیان، که فرزندانشان را در آن فرو میبرند(1) و «ما الذی أحدثها» یعنی به زعم تو [چه چیزی آن ها را ایجاد کرده] «شرقیها» یعنی کواکب را «لم أرک غیر التقدیر» که با کسره غین و فتحه یاء است، یعنی تغییرات ناشی از تقدیرات خدای متعال و در بعضی از نسخ آمده «عین التقدیر» یعنی اصلش، «هذه قضیه عیص» که به صورت اضافی است [مضاف و مضاف الیه است]، یعنی اصل، در قاموس «عیص» با کسره، یعنی اصل(2) و در بعضی نسخ آمده «عویصه»، یعنی سخت دشوار «ولدها» که به صیغه امر و تشدید لام است یعنی از آن نتیجه بگیر و «عموریه» که دارای میم مشدد است، بلدی است در روم و شاید منظور از «عب» آب بزرگ [زیاد] و منظور از «عَتوه» طغیان و کثرتش باشد «مراجیح» یعنی حلماء و «زرق» که بر وزن «سکر» است، پرنده ای شکارچی است که فیروزآبادی آن را ذکر کرده(3) و در حیاه الحیوان آمده که پرنده ای است که با آن شکار میشود، بین باز و قرقی و گفته شده که همان باز سفید است، پایان. فیله با کسره فاء و فتحه یاء، جمع فیل است «فهو الله» یعنی فهماننده ات خداست «المشارالیه» [یعنی] به وسیله دلائل و آیات [به او اشاره میشود] و «لا أثر بعد عین» یعنی آثار و دلائل و اخبار مبنی بر حق بودنت را نمیجویم، بعد از اینکه با چشمم دیدم.

علامه مجلسی میفرمایند: در نسخه هائی که نزد ما در مورد دو خبر بود، تصحیفات بسیاری بود که آن ها را همان طور که یافتیم، رها کردیم. [تصحیفات را ذکر ننمودیم.]

15. النجوم: به تعدادی طریق تا یونس بن عبدالرحمن، در جامعه صغیرش روایت شده ام که گفته: به ابی عبدالله علیه السلام، گفتم: قربانت گردم، از علم نجوم

1- . آبی را که مرحوم مجلسی ذکر کرده همان معمودیه است و ظاهر این است که عموریه در روایت که با راء به جای دال است نام بلده[مکانی] در روم است.
2- . قاموس 2 : 310

3- . همان 3 : 240

به من خبر بده که آن چیست؟ پس فرمود: آن علمی از علم انبیاست، میگوید: گفتم: آیا امیرالمومنین علیه السلام آن را میدانست؟ فرمود: داناترین مردم به آن بود.

16. و از آن است به نقل از اصلی از اصول اصحابمان که اسمش کتاب التجمل است از ابی جعفر علیه السلام، که فرمود: نبوت نوح علیه السلام، به وسیله ستارگان، دانسته شده بود.

بیان: شاید کسانی را که ذکرشان نموده از باب ارسال از یکی از روات است و ضمیر «قال» برای امام علیه السلام است و «علم» به صیغه معلوم است و معنایش این است که حضرت علیه السلام، خبر داده اند به اینکه فلانی نبوت نوح علیه السلام را، به وسیله ستارگان، فهمید و احتمال دارد که ارسال از جانب امام باشد و ضمیر «قال» برگردد به «من ذکره» و «علم» هم مبنی بر مجهول باشد و بر طبق دومی، خبر دادن از جانب امام علیه السلام، نیست و ظاهر این است که تصحیف ناسخان است و کلامش که «عمن ذکره» مقدم بر کلامش «عن ابی جعفر علیه السلام» بوده و «علم» هم مبنی بر مجهول بوده [و این اشتباه ناسخان بوده که «علم» را به صورت معلوم و «عمن ذکره» را بعد از عن ابی جعفر علیه السلام، آورده اند]

17. النجوم: در کتاب عتیق از عطاء یافتم که گفته: به علی بن ابی طالب علیه السلام، گفته شد: آیا [علم] ستاره شناسی ریشه ای دارد؟ فرمود: بله، پیامبری از پیامبران [بود که] قومش به او گفتند: ما به تو ایمان نمیآوریم، تا ابتدای خلقت و سرآمدش را به ما بیاموزی، پس خدای عزوجل بر ابری وحی نمود که بر ایشان بارید و کنار کوه، آب صافی جمع شد، سپس خدای عزوجل به خورشید و ماه و ستارگان وحی نمود که در آن آب، روان شوید، سپس خدای عزوجل به آن پیغمبر وحی نمود که خودش و قومش بر کوه بالا روند، پس بالای کوه رفتند و بالای آب ایستادند، تا اینکه به وسیله مجاری خورشید و ماه و ستارگان و ساعات شب و روز، ابتدای خلقت و سرآمدش را شناختند و هرکدام از آن ها میدانست که کی میمیرد و کی مریض میشود و چه کسی [یعنی فرزندی] برایش زائیده میشود و چه کسی برایش زائیده نمیشود، پس برهه ای از زمانشان چنین باقی ماندند، سپس داود علیه السلام به خاطر کفر[شان] با ایشان جنگید، پس هرکس را که اجلش حاضر نشده

ص: 264

بود [نرسیده بود] به جنگ با داود علیه السلام، خارج کردند و هرکس را که اجلش حاضر شده بود [رسیده بود]، در خانه هایشان جا گذاشتند، پس اصحاب داود علیه السلام، کشته میشدند و از اینان احدی کشته نمیشد، پس داود علیه السلام فرمود: ای پروردگارم، بر طبق طاعتت میجنگم، در حالی که

اینان بر معصیتت میجنگند، اصحاب من کشته میشوند و از اینان احدی هم کشته نمیشود، پس خدای عزوجل وحی نمود که من، ابتدای خلقت و سرآمدش را به ایشان آموخته بودم و فقط کسانی را به سوی تو خارج کرده اند، که اجلشان حاضر نشده [نرسیده] و هرکس که اجلش حاضر شده [رسیده]، در خانه هایشان جا گذاشته اند و از اینجاست که اصحابت، کشته میشوند و از ایشان احدی کشته نمیشود، داود علیه السلام فرمود: ای پروردگارم، به چه وسیله به ایشان آموختی؟ فرمود: بر طبق مجاری خورشید و ماه و ستارگان و ساعات شب و روز گفت: داود خدای عزوجل را خواند، تا خورشید را بر آن ها بازداشت و روز افزوده شد [بلند شد] و فزونی با شب و روز در هم آمیخت و مقدار فزونی را ندانستند، پس حسابشان درهم شد و علی علیه السلام فرمود: و از اینجا نظر [مطالعه] در علم نجوم مکروه شد.

18. الدرّ المنثور: گفته: به علی بن ابی طالب علیه السلام گفته شد: آیا برای علم نجوم، اصل و ریشه ای هم بوده؟ فرمود: بله، پیامبری از پیامبران بود که به او یوشع بن نون گفته میشود، که قومش به او گفتند و بیان کرده تا این کلامش که، سپس خدا به یوشع بن وحی کرد تا بالا رود، تا آخر خبر.(1)

بیان: «أن تجری فی ذلک الماء» ممکن است منظور، جاری شدن عکس کواکب در آب باشد که آب برایشان مانند زیج [جدولی است برای حساب نجوم]، برای آگاه کردن از مقدار حرکات باشد، یا خدا برای کواکب امثالی را خلق کرد و آن ها را به اندازه حرکت اصلشان، در آسمان روان نمود، یا اینکه آن ها را کوچک نمود و آن ها را پائین آورد و در آب روانشان کرد و در قاموس است که «برهه» که به ضمه است یعنی؛ زمان طولانی(2) «فمن ثم» یعنی به خاطر اینکه حساب درهم شد و

1- . الدر المنثور 3 : 35
2- . قاموس 4 : 280

حکم واقعی بر کواکب و حرکاتشان بر ایشان ممکن نیست، دروغ میگویند، یا از جهت اینکه آن [علم نجوم]، سببی برای ترک امور ضروری میشود، به دلیل آگاهیشان به چیزی که مترتب بر آن [علم نجوم] است و خبر، ضعیف و از عامه [اهل سنت] است و اشکال دیگری هم در آن است و آن این است که، اینان اگر بر حسب تقدیر خدای متعال و احکام نجوم از خارج شوندگان بودند، پس چرا خارج نشدند؟ و اگر نبودند ترک خروجشان هم به سبب آن نیست و این مسائل پیچیده از فروع مساله قضا و قدر است و عقل از فهمش قاصر است.

19. النجوم: و اما دلالت نجوم بر ابراهیم علیه السّلام را، صاحب کتاب «التجمّل» روایت کرده که آزر پدر ابراهیم، ستاره شناس نمرود بود و جز به امر او کاری نمیکرد، پس شبی در ستارگان نظر کرد و صبح کرد، در حالی که به نمرود میگفت: البته که در ستارگان چیز عجیبی دیده ام، گفت: آن چیست؟ گفت: دیدم مولودی را، که در زمان ما متولد میشود و هلاکت ما، به دستان اوست و درنگ نمیکند جز اندک [زمانی]، تا اینکه مادر به او باردار میشود، گفت: نمرود از این تعجب کرد، سپس گفت: آیا تاکنون زنان به او باردار شده اند؟ گفت: نه، پس مردان را از زنان پوشانید [جدا نمود] و هیچ زنی را رها نکرد، مگر اینکه او را در شهر قرار داد [محصور کرد] و شوهرانشان را به سویشان رها نکرد گفته: پس آزر بر همسرش افتاد [با او آمیزش کرد] و به ابراهیم حامله شد، پس گمان کرد که او صاحب آن است [یعنی گمان کرد که این، همان طفل موعود است]، پس به سوی قابله های آن زمان فرستاد و آن ها داناترین مردم به جنین بودند و در رحم چیزی نبود، مگر اینکه آن را میشناختند و به آن علم مییافتند، پس نظر کردند و چیزی که در رحم بود، ملازم پشت شد [به پشت چسبید و متوجه آن نشدند] و گفتند: در شکمش چیزی نمیبینیم، گفته: و قسمتی از علمی که داده شده بود این بود که مولود، به وسیله آتش خواهد سوخت و علمی را که خدا او را از آن نجات خواهد داد، [به او] داده نشده بود.

سید بن طاوس رحمه الله علیه میفرمایند: این روایت را از ابراهیم خزاز از ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السلام، از اصلی که بر هارون بن موسی تلعکبری خوانده

شده، روایت کرده ام و این حدیث را علی بن ابراهیم در کتاب تفسیر قرآن به صورت بسیط تر از این روایت، روایت نموده(1) و همچنین سعید بن هبه الله راوندی در کتاب قصص الانبیاء روایت نموده و ثعلبی در تفسیرش و علمای دیگر هم روایت کرده اند و از جمله کسانی که ستاره شناسان به نبوت و رسالتش خبر دادند، موسی بن عمران علیه السلام است و کتب تواریخ و مصنفات دیگر، چیزهائی را در برگرفته که از ذکر همه این روایات بی نیاز میکند که از جمله آن هاست:

آنچه که ثعلبی در کتاب «العرائس فی المجالس» روایت نموده و گفته که فرعون در خوابش دید که آتش از سمت بیت المقدس پیش آمد، تا اینکه خانه های مصر را دربر گرفت و آن ها را سوزاند و قبط سوخت و بنی اسرائیل را رها کرد، پس فرعون ساحران، کاهنان، معبرین و ستاره شناسان را خواند و از رویایش از اینان پرسید، پس به او گفتند که در بنی اسرائیل غلامی متولد میشود، که پادشاهی ات را از تو سلب میکند و بر قدرت تو غالب میشود و تو و قومت را از زمینت بیرون میکند و آئینت را خوار میدارد و زمانی که در آن متولد میشود بر تو سایه افکنده [یعنی در زمان تو متولد میشود.]

سپس ولادت موسی علیه السلام و آنچه را که فرعون در کشتن فرزندان پسر انجام داد، ذکر کردند و در ذکر آن در اینجا، چیزی که شایسته مقصود باشد، وجود ندارد و زمخشری در کتاب «الکشاف» حکم ستاره شناسان به ولادت موسی علیه السلام و نبوتش را ذکر کرده و حدیث دلالت نجوم بر ولادت موسی علیه السلام را وهب بن منبه در جلد اول کتاب المبتدا مبسوط تر از روایت ثعلبی روایت نموده و ابو جعفر بن بابویه در کتاب نبوت حدیث عیسی بن مریم علیه السلام در باب سیاقه ذکر کرده و چیزی گفته که لفظش این است: و جماعتی از بزرگان علماء مجوس روی به او [مریم علیها السلام] کردند، برای زیارت و بزرگداشت امر پسر ایشان و گفتند: ما قومی هستیم که در ستارگان نظر میکنیم، وقتی که پسرت متولد شد، به واسطه ولادتش، ستاره ای از ستارگان پادشاهی طلوع نمود و در آن نگریستیم و چون فرمانروائی اش، فرمانروائی نبوت است، از او زائل و جدا نمیشود، تا اینکه

1- . تفسیر قمی : 194

خداوند او را به آسمان بالا میبرد و مجاور پروردگار عزوجلش میشود، تا زمانی که دنیا برجاست، سپس به ملکی میرسد که آن طولانی تر و پایدارتر از چیزی است که در آن بود، سپس از سمت مشرق بیرون آمدیم، تا اینکه تا این مکان بالا آمدیم و دریافتیم که ستاره از بالای سرش بر او طلوع نموده و به این وسیله مکانش را فهمیدیم و برای او هدیه ای آورده ایم و برای او وسیله تقربی قرار دادیم، که مثل آن، هرگز مایه قرب به احدی نشده است و این برای این است که ما این وسیله تقرب را، شبیه به امرش یافتیم و آن طلا و مر و لبان است، زیرا طلا آقای همه متاع هاست و همچنین، پسر تو هم تا زمانی که زنده است آقای مردم است و چون که مر [نام داروئی است]، جبران کننده همه جراحات و دیوانگی ها و نقص هاست و برای اینکه دود لبان [شیره درخت، کندر]، به آسمان میرسد و دود هیچ چیزی غیر از خودش، به آن نمیرسد و همچنین، پسرت را خدای عزوجل به آسمان بالایش میبرد و از اهل زمانش، احدی غیر از او بالا نمیرود.

20. دلائل النبوه: از حسان بن ثابت است که گفته: من به خدا قسم پسربچه ای رشد کرده، هفت یا هشت ساله بودم که هرچه را میشنیدم میفهمیدم، که شنیدم یک یهودی در حالی که بر قلعه یثرب بود، فریاد میزند: ای جماعت یهود، وقتی که جمع شدند، گفتند: وای بر تو، تو را چه شده؟ گفت: ستاره احمد که امشب مبعوث میشود طلوع کرد و کتابی را یافتم که الان نزد ماست که اسمش کتاب «الید الصینی« است که کشینا پادشاه هند تالیف نموده و در آن تفصیل دلالت ستارگان بر نبوت پیامبرمان، محمد صلی الله علیه واله را ذکر میکند.(1)

علامه مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: آنچه را که سید از امر هرقل و کسری و اطلاع این دو بر نبوت پیامبرمان صلی الله علیه واله به سبب ستارگان ذکر کرده در باب بشارت ها به [ظهور] آن حضرت و باب تولدشان بیان کرده ایم.

سپس گفته: اما دلالت ستارگان بر غلبه مسلمانان، بر پادشاهان فارس را اخبار در این مورد ممکن است در تواریخ بزرگ بسیار باشد و از جمله آن، چیزی است که طبری در تاریخش ذکر کرده و گفته:

1- . کلام سید بن طاوس ره، پایان یافت.

زمانی که یزدگرد، رستم را فرمان داد تا از ساباط بیرون رود، [نامه ای] مانند نامه اول به برادرش فرستاد و در آن افزود: به درستی که ماهی آب را کدر نموده و نعائم [منزلی است برای ماه]، باز داشته شده، و زهره زیبا شده، میزان اعتدال یافته، و بهرام رفته، و نمیبینم این قوم را، مگر اینکه بر ما غلبه خواهند کرد و حکومت خواهند کرد، بر چیزی که ما حکومت میکنیم و سخت ترین چیزی که دیده ام این است که پادشاه گفته: باید به سوی ایشان بروی یا اینکه خودم به سویشان میروم و من به سویشان در حرکتم، گفته و کسی که یزدگرد را بر ارسال رستم جری نمود غلام جابان، ستاره شناس کسری بود که از أهل فرات بادقلی بود، پس به سوی او فرستاد و گفت: در مسیر رستم و جنگ با عرب چه میبینی؟ پس، از راست گفتن به او ترسید و به او دروغ گفت: و رستم هم قسمتی از علم آن ستاره شناس را میدانست، پس رفتن به جنگ برایش گران آمد و بر پادشاه سبک آمد، زیرا [غلام جابان] او را فریب داد، او گفت: من دوست دارم که مرا به چیزی خبر دهی که آن را ببینم و به گفته تو مطمئن شوم، پس غلام به دربای هندی گفت: مساله ای از من بپرس، پس گفت: ای پادشاه، پرنده ای پیش میآید و بر ایوانت مینشیند و چیزی که در دهان اوست، در اینجا میافتد و دائره ای کشید عبد گفت: راست گفت: و پرنده کلاغ است و چیزی که در دهان اوست، یک درهم است و به جابان رسید که پادشاه او را خواسته، پس آمد، تا اینکه بر او وارد شد، پس از چیزی که غلامش گفته بود، از او پرسید، پس حساب کرد و گفت: راست گفته و به حقیقت نرسیده، آن پرنده عقعق است و چیزی که در دهان اوست، یک درهم است که از دهانش بر این مکان میافتد و دربا دروغ گفته، آن درهم میپرد و در اینجا قرار میگیرد و دائره دیگری کشید، پس [از جا] برنخواسته [بودند] که عقعقی بر کنگره ها نشست و درهمی از دهانش، در خط اول افتاد و پرید و در خط دیگر قرار گرفت و هندی از جابان نفرت گرفت؛ چون او را وادار به اشتباه کرد، پس گاوی که نزدیک زایمان بود، آورده شد. هندی گفت: بچه اش پیشانی سفید و [تن] سیاه است و جابان گفت: دروغ گفتی، بلکه سیاه [تن] و سبزه [دارای لکه های سیاه] است، پس گاو ذبح شد و بچه اش خارج شد که، ناگهان [دیدند] دمش سفید است و جابان گفته از اینجا دربا

شکست خورد و هر دو [ظاهرا منظور جابان و غلام اوست] او [پادشاه] را بر بیرون کردن رستم [برای جنگ]، تشویق کردند و او هم آن را اجرا کرد. این قسمت، دارای ابهام است]

سپس طبری چیزی گفته که معنایش این است که جابان، به هرکسی از اهل لشکر که دلسوز و علاقمند بود، نامه نوشت و او را به ورود [همراهی] با عربها در هرچه که میخواهند امر نمود و به او خبر داد که پادشاهی فارس [از میان] رفته، پس، از او پذیرفته شد و امر آن چنان شد، که اقتضای دلالت ستارگان از غلبه عربها بر فارس ها بر آن بود.

علامه مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: سپس دلالت ستارگان بر امامت قائم و ولادت ایشان را بر طبق آنچه که در باب ولادت ایشان علیه السلام، بیان کردیم ذکر نموده است.

بیان: در قاموس گفته: «عقعق» پرنده ای است ابلق، به رنگ سیاه و سفید که آوازش شبیه عین و قاف است(1) و گفته «أنتجت الفرس» یعنی زمان زایمانش فرارسید که او نتوج است نه منتج(2) و گفته «سفع الشیء» یعنی «أعلمه و وصمه» و «سفع» که با ضمه است، سیاهی است که به سرخی میزند(3) و در نهایه است که «سفع»، نوعی از سیاهی است که همراه با رنگی دیگر است.

21. اصول کافی: عبدالرحمن بن سیابه گفته: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: فدایت گردم، مردم میگویند نظر کردن در ستارگان حلال نیست و این مرا به شگفتی وا میدارد و اگر به دینم ضرر میرساند، پس برای من به چیزی که به دینم ضرر میرساند نیازی نیست و اگر به دینم ضرر نمیرساند، پس به خدا سوگند، من میل به آن و میل به نظر کردن در آن را دارم، پس فرمود: چنین نیست که میگویند، که به دینت ضرر نرساند [یعنی به دینت هم ضرر میرساند]، سپس فرمود: شما در چیزی از آن مینگرید که بیشترش درک نمیشود و کمش هم نفعی ازش برده نمیشود و به

1- . قاموس 3 : 266
2- . همان 1 : 209
3- . همان 3 : 38

[همان] طالع ماه، حساب میکنید، سپس فرمود: آیا میدانی چند دقیقه [فاصله] بین مشتری و زهره است؟ گفتم نه، به خدا سوگند فرمود: پس آیا میدانی چند دقیقه فاصله بین زهره و ماه است؟ گفتم نه، به خدا سوگند فرمود: پس آیا میدانی چند دقیقه فاصله بین خورشید و سکینه است؟ گفتم نه، به خدا سوگند هرگز از احدی از ستاره شناسان نشنیده ام فرمود: پس آیا میدانی چند دقیقه فاصله بین سکینه و لوح محفوظ است؟ گفتم نه، هرگز از ستاره شناسی نشنیده ام فرمود: فاصله بین هرکدام از این دو با قرینش شصت یا نود دقیقه است -عبدالرحمن شک نموده- سپس فرمود: ای عبدالرحمن، این حسابی است که اگر مردی آن را حساب کند و بر آن بیفتد [دقیق حسابش کند]، نیزاری که در وسط بیشه را میشناسد و تعداد آنچه در سمت راست آن و تعداد آنچه در سمت چپ آن و تعدادی که پشت سرش و تعدادی که جلوی آن است را میداند، تا آنجا که یکی از نی های بیشه زار هم بر او پوشیده نمیماند.(1)

النجوم به اسنادش از کلینی مثل این را آورده است، سپس سید رحمه الله علیه گفته: این حدیث را اصحابمان در مصنفات و اصول روایت کرده اند و محمد بن ابی عبدالله در امالی خود روایت کرده و محمد بن یحیی اخو مقلس از حماد بن عثمان روایت کرده است.

بیان: «تحسبون علی طالع القمر» از آن آشکار است که مدار حکم کردن این ها بر حرکات ماه و اوضاع آن بود و به اوضاع دیگر کواکب، توجهی نمیکردند که چقدر است [فاصله] بین مشتری و زهره، یعنی بر حسب درجات و اوضاع حاصل از حرکات یا دوری فلک یکی از آن ها از دیگری و اولی ظاهرتر است و «السکینه» که اسم کوکبی غیر معروف در نزد ستاره شناسان است که در حکم کردن دخل دارد و در بعضی نسخ آمده «سنبله» و اولی با حرفش که از هیچ ستاره شناسی نشنیده ام، مناسب تر است.

22. النجوم: محمد بن بسام گفته: ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: قومی میگویند [علم] ستاره شناسی صحیح تر از روياست و این حرف زمانی صحیح بود که

1- . روضه کافی : 195

خورشید، برای یوشع بن نون و امیرالمومنین علیه السلام باز گشت نمیکرد، پس وقتی که خدای عزوجل، خورشید را برای این دو باز گرداند، علوم علماء ستاره شناسی در آن گم شد [حساب هایشان درهم شد.]

23. روضه کافی: از ابوعبدالله علیه السلام از نجوم سوال شد؟ پس فرمود: آن را نمیدانند، جز خاندانی از عرب و خاندانی از هند.(1)

النجوم به اسنادش از کلینی، مثل آن را آورده و در آخرش اضافه کرده: فرزندان وصی ادریس علیه السلام، سپس گفته: و روایت کرده ایم این حدیث را، به اسنادش تا ابن ابی عمیر، از اصلش، از ابی عبدالله علیه السلام.

بیان: «اهل بیت من العرب» یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه واله، و دلالت نمیکند بر جواز نظر کردن در آن و عمل به آن، بلکه بر خلاف این دو دلالت بیشتری دارد، زیرا علم بیشتر خلق به آن ناقص است، پس حکم کردنشان به آن، قولی بدون علم میباشد.

24. کافی: هشام خفاف گفته ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: بصیرت تو نسبت به نجوم چگونه است؟ [چقدر نسبت به آن شناخت داری؟] میگوید: گفتم پشت سر نیفکنده ام در عراق داناتر از خودم به نجوم را [در عراق کسی داناتر از من به آن نیست] پس فرمود: چرخش فلک در نزد شما چگونه است؟ میگوید: پس کلاهم را از سرم گرفتم [برداشتم] و آن را چرخاندم گفته: سپس فرمود: اگر امر بر طبق چیزی است که میگوئی، چرا بنات النعش و جدی و فرقدین دیده نمیشود که روزی از روزگار در قبله بچرخند؟ میگوید: گفتم به خدا قسم، این چیزی است که آن را نمیدانم و از احدی از اهل حساب نشنیده ام که آن را ذکر کند، سپس فرمود: سکینه چند جزء از تابش زهره را دارد؟ میگوید: گفتم به خدا قسم، این ستاره ای است که [اسمش] را نشنیده ام و نشنیده ام که احدی از مردم ذکرش کند فرمود: سبحان الله، پس به کلی یک ستاره را ساقط کرده اید، پس بر چه [مبنائی] حساب میکنید، سپس فرمود: پس زهره چند جزء از تابش ماه را دارد؟ میگوید: پس گفتم، این چیزی است که جز خدای عزوجل آن را نمیداند، سپس فرمود: پس ماه چند جزء

1- . روضه کافی : 330

از تابش خورشید را دارد؟ میگوید: گفتم این را نمیدانم فرمود: راست گفتی، سپس فرمود: چگونه است که دو لشکری که با هم برخورد میکنند و در این لشکر حسابگری [منجمی] است و در دیگری هم حسابگری [منجمی] است که هر کدام برای صاحبش حکم به پیروزی میکند، سپس با هم برخورد میکنند و یکی از آن دو دیگری را شکست میدهد؟ پس نجوم کجاست؟ میگوید: گفتم نه، به خدا قسم این را نمیدانم میگوید: فرمود: راست گفتی، به درستی که اصل حساب کردن حقیقت است، اما این را نمیداند، جز کسی که مولد [یعنی زمان یا مکان ولادت] همه خلق را میداند.(1)

بیان: «فادرتها» شاید پنداشته که حرکت فلک، در همه مکان ها رحویه [مانند چرخش آسیاب] است «ما بال العسکرین» این دلیل تمامی است، بر خطای ستاره شناسان، زیرا دو پادشاه وقتی روبروی هم قرار گیرند و برای هر کدام از آن دو، ستاره شناسی باشد که آن دو [ستاره شناس] برای دو [پادشاه] زمان واحدی را انتخاب میکنند و هرکدام از آن دو برای صاحبش حکم به پیروزی میکند، با اینکه یکی از آن دو پیروز میشود و دیگری شکست میخورد و این به خاطر عدم احاطه اشان، به ارتباط ستارگان با اشخاص است، زیرا ممکن است هر ستاره ای مناسبتی با شخصی از اشخاص داشته باشد، که سعادتش یا علوّش، نشانه غلبه اوست، یا اینکه گفته شود، همان طور که برای تاثیر فاعل ها در ایجاد حوادث مدخلی است، همچنین برای آمادگی قابل ها هم مدخلی در آن [ایجاد حوادث] است و ایشان بر فرض احاطه علمشان به اولی، علمشان به دومی احاطه نداشت، همان طور که ابن سینا گفته و تفصیلش در داستان هاروت و ماروت خواهد آمد، پس کلام حضرت علیه السلام «لا یعلم ذلک إلا من علم موالید الخلق» ممکن است اشاره به اولی باشد، همان طور که ستاره شناسان، طالع مولود را در حکم کردن در نظر میگیرند، یا اشاره به دومی باشد، به اینکه منظور از «موالیدهم» خصوصیات مواد [یعنی ذات]، استعدادات، قابلیت ها و اسباب تولدشان باشد و این علمی است که احاطه بدان، جز به وسیله وحی یا الهام از آفریننده حکیم، ممکن نیست و ممکن است منظور از آن،

1- . روضه کافی : 351

این باشد که هرکس بر این علم احاطه یابد، به وسیله آن، همه موالید خلق را میداند و چون ستاره شناسان همه آن را نمیدانند، آشکار است که ایشان احاطه علمی بدان ندارند و بر طبق فرض ها، ظاهر حدیث، حقیت این علم و عدم جواز نظر در آن برای سائر خلق است، به خاطر عدم احاطه شان بدان و متضمن شدنش به گفتن چیزی که دانسته نشده و [فقط] خدا میداند.

25. النجوم: در کتاب نوادر الحکمه تالیف محمد به احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله قمی یافتم که از امام رضا علیه السلام روایت نموده و گفته: ابوالحسن علیه السلام به حسن بن فضل فرمود: حسابت در نجوم چگونه است؟ گفت: چیزی از آن نمانده[نیست]، مگر اینکه آن را آموخته ام، پس ابوالحسن علیه السلام فرمود: زیادی درجه نور خورشید بر نور ماه چقدر است؟ [چند درجه نورش بیشتر است؟] و فزونی درجه نور ماه بر نور مشتری چقدر است؟ و زیادی درجه نور مشتری بر نور زحل چقدر است؟ پس گفت: نمیدانم فرمود: پس در دستت چیزی نیست [چیزی از این علم را نداری]، این آسانترین [قسمت این علم] است.

بیان: یعنی این آسانترین چیز این علم است.

26. النجوم: به اسنادی که به ریّان بن صلت میرسد، اجتماع دانشمندان در محضر مامون و آشکار شدن حجت حضرت علیه السلام، بر همه دانشمندان و حضور صباح بن نصر هندی نزد مولایمان امام رضا علیه السلام و سوالش از مسائل بسیاری را ذکر کرده که از جمله آن، سوالش از علم نجوم است، پس حضرت علیه السلام چیزی را فرمود: که لفظش این است: این علمی است که در اصل صحیح است، ذکر کرده اند که اولین کسی که در مورد ستارگان صحبت کرد، ادریس علیه السلام بود و ذوالقرنین علیه السلام، به آن ماهر بود و اصل این علم، از جانب خدای عزوجل است و گفته میشود که خدا ستاره ای را که به آن مشتری گفته میشود، در صورت مردی به سوی زمین فرستاد و به سرزمین عجم ها آمد و در حدیثی طولانی [علم نجوم را] به ایشان یاد داد، اما آن را کامل نکردند [یعنی کامل یاد نگرفتند]، سپس به سرزمین هند آمد و به مردی از ایشان یاد داد و به همین دلیل است که علم نجوم، در آن سرزمین [پدیدار] شد و قومی گفته اند که این علمی از علم انبیاست که

به خاطر دلائل گوناگونی بدان اختصاص یافته اند و [دیگر] ستاره شناسان دقیقش را درک نکرده اند و حقیقت را به دروغ آمیخته اند.

این پایان لفظ مولایمان علی بن موسی الرضا در این روایت جلیل الاسناد است و کلام حضرت علیه السلام، حجت بر بندگان است و کلام حضرت علیه السلام که (ذکروا و یقال) [برای این است که]، عادت ایشان است که در هنگام تقیه از مخالفین و اهل سنت، مثل این کلام را میفرمایند و گاهی میفرمایند: (کان ابی یقول) و گاهی از رسول الله صلی الله علیه واله روایت میکنند. علامه میفرمایند: ممکن است صحیح دانستن و اثبات علم نجوم [از جانب] حضرت علیه السلام، از روی تقیه باشد، به خاطر شیفتگی و رغبت مامون به این علم، پس بنابراین حضرت علیه السلام، این عبارات را بیان نموده و در بیشتر زمان ها ستاره شناس ها از مقربین نزد سلاطین بوده اند و مردم از ایشان میترسیده اند، با اینکه [این کلام حضرت]، در جواز تعلیم و تعلم و عمل به آن [علم نجوم]، صریح [هم] نیست.

27. کافی: سلیمان خالد گفته: از اباعبدالله علیه السلام، از گرما و سرما پرسیدم که از چه میباشند؟ پس به من فرمود: که ای ابا ایوب، مریخ، کوکبی داغ و زحل، کوکبی سرد است، وقتی که مریخ شروع به بالا رفتن میکند، زحل پائین میآید و این در بهار است و پیوسته این دو اینچنینند. هر بار که مریخ یک درجه بالا میرود، زحل یک درجه پائین میآید، تا سه ماه، تا اینکه مریخ بالا رفتنش پایان مییابد و زحل هم پائین آمدنش به انتها میرسد و مریخ میتابد و برای این است که حرارت شدید میشود و وقتی در آخر تابستان و ابتدای پائیز باشد، زحل، شروع به ارتفاع گرفتن و مریخ، شروع به پائین آمدن میکند و پیوسته این دو چنین اند، هر بار که زحل، یک درجه ارتفاع میگیرد، مریخ، یک درجه پائین میآید، تا اینکه مریخ، پائین آمدنش انتها مییابد و زحل هم بالا رفتنش تمام میشود و زحل میتابد و این در اول زمستان و آخر تابستان است و به خاطر این، سرما شدت میگیرد و هر بار که این، بالارود آن، پائین میآید و هر بار که این، پائین آید آن، بالا میرود، پس اگر در تابستان روزی سرد بود، کار در این باره از ماه است [اثر ماه است] و اگر در زمستان روزی داغ بود، کار در این باره از خورشید است [اثر خورشید

است]. این تقدیر [خدای] عزیز [شکست ناپذیر] داناست و من بنده پروردگار جهانیانم.(1)

بیان: بر ناظرین در این خبر، [برای] حلش، اشکالی رخ داده، از جهت اینکه حرکت خاص زحل و مریخ، با هم سازگار نیست و به هیچ وجه مطابق با حرکت خورشید و فصل های حاصل از آن نیست و به ذهن، حَلّی خطور میکند که میتوان خبر را بر آن حمل کرد، تا اشکال دفع شود و آن این است که، حرارت یکی از دو کوکب و سردی دیگری به سبب خاصیت باشد، نه چگونگی، از قبیل تاثیراتی که به اوضاع کواکب نسبت داده میشود و برای هرکدام از این دو چرخشی باشد و بالا رفتن مریخ در چرخشش، یا موثری ناقص و یا علامتی برای افزایش حرارت باشد و بالا رفتنش در هنگام پائین آمدن زحل، به وسیله حرکت چرخش و انحطاطش [یعنی زحل]، موثری ناقص یا علامت ضعف سرما باشد، پس بنابراین هوا در تابستان داغ و در زمستان عکس این میشود و دلیلی بر امتناعش دلالت نمیکند، چنانچه که آن ها [منجمان] در مورد ماه میگویند: قوت و بالا رفتنش موثر است و نشانه ای برای افزایش سردی و رطوبت هاست و برای همه سیارات، افلاک جزئی بسیاری را برای ضبط حرکاتشان، ثابت کرده اند و با این حال ایرادی بر ایشان وارد میشود که نمیتوانند حلش کنند، پس زیانی ندارد که برای تصحیح خبر منسوب به امام علیه السلام، فلک دیگری را ثابت کنیم.

کلامش «فیجلوا المریخ» در بیشتر نسخ کافی، چنین است و این یا از «جلاء» به معنای خروج و جدائی از مکان است، یعنی شروع به بالا آمدن میکند یا از «جلاء» به معنای وضوح و آشکار شدن است و در بعضی از نسخش [یعنی کافی] در هر دو موضع «فیعلوا» آمده و در کتاب نجوم «فیلحق فیهما» آمده که هر دو، وجه نزدیکی دارند [مناسب اند] و شاید کلام حضرت علیه السلام، «و انا عبد رب العالمین» برای حضور بعضی از غلات، در آن مجلس است، این را برای پاسخ به ایشان فرموده و گفته شده اولِ کلام مبنی است بر، پندار ستاره شناسان بر تاثیر کواکب و این را حضرت علیه السلام، در آخر با کلام «هذا تقدیر العزیز العلیم» پاسخ

1- . روضه کافی : 306

داده و حاصلش این است که ستاره شناسان، خورشید و مریخ را داغِ خشک و زحل را سردِ خشک و ماه را سردِ مرطوب میشمارند و غرضشان این است که تاثیرش در پائینی ها هم، چنین است. ذکر خاص مریخ و زحل به خاطر این است که از علویه است که در نزد ایشان از بالاترین [کواکب] است و منظور از بالا آمدن مریخ و پائین رفتن زحل، حسن حال اولی و بدحالی دومی است، به سبب زعمشان به اینکه خورشید، از اول حمل، هر بار که در آفاق مائل شمالی اوج بگیرد، حرارت هوا شدید میشود، پس مانع اثر گذاری مریخ، برطرف شده و تاثیرش قوت میگیرد و تاثیر زحل ضعیف میشود و همچنین برعکس.

28. کافی: ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: به درستی که آزر پدر ابراهیم منجم نمرود بود و جز به فرمان او کاری نمیکرد، پس شبی در ستارگان نظر کرد و صبح کرد، در حالی که به نمرود میگفت: [چیز] شگفتی دیده ام گفت: و آن چیست؟ گفت: دیدم مولودی را، که در سرزمین ما متولد میشود، که هلاکت ما به دستان اوست و درنگ نمیکند، جز اندک [زمانی]، تا اینکه مادر به او باردار میشود [یعنی زمان متولد شدن او نزدیک است] گفته: پس، از این تعجب کرد گفت: آیا تاکنون زنان به او باردار شده اند گفت: نه گفته: پس، مردان را از زنان پوشانید [جدا نمود] و هیچ زنی را رها نکردند، مگر اینکه او را در شهر قرار دادند [محصور کردند] و شوهرانشان را به سویشان رها نکردند و آزر بر همسرش افتاد [با او آمیزش کرد] و به ابراهیم حامله شد، پس گمان کرد که این، همان صاحب آن [امر] است [یعنی گمان کرد که این همان طفل موعود است]، پس به سوی زنان قابله آن زمان فرستاد، که در رحم چیزی نبود، مگر اینکه به آن علم مییافتند، پس [به شکم مادرش] نظر کردند و خدای عزوجل چیزی را که در رحم بود، ملازم پشت کرد [به پشت چسبانید و متوجه آن نشدند]، پس گفتند در شکمش چیزی نمیبینیم. گفته: و در علمی که به او [آزر] داده شده بود، این [هم] بود که مولود به وسیله آتش خواهد سوخت و علم اینکه خدای تبارک و تعالی او را از آن نجات خواهد داد، [به او] داده نشده بود. خبر.(1)

1- . روضه کافی : 366

29. کافی: ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل ستاره ای را در فلک هفتم آفرید، پس آن را از آب سرد و سائر ستارگان شش گانه جاری را از آب داغ، خلق نمود و آن ستاره انبیاء و اوصیاء و ستاره امیرالمومنین علیه السلام است که به خروج از دنیا و زهد در آن، فرمان میدهد و به خاک نشینی و خشت بالینی و پوشش خشن و خوراک جو امر میکند و خدا ستاره ای نزدیکتر از آن، به خود نیافریده است.

بیان: خبر بر این دلالت میکند که ستاره شناسان در [تشخیص] طبع کواکب و کسی که آن را به او منسوب میکنند و در خوش یمنی و شومی اشان اشتباه کرده اند «یامر بالخروج من الدنیا» شاید منظور این است که، کسی که به او نسبت داده میشود، حالش چنین است یا هرکس که این کوکب، طالع تولدش باشد، این چنین است یا اینکه منسوبین به این کوکب، به این کار [امر] میکنند.

علامه میفرمایند: بر طبق اولی ممکن است گفته شود که بین آنچه که ستاره شناسان ذکر کرده اند و بین آنچه که در خبر وارد شده منافاتی نیست، زیرا نحوست آن، از نظر اغراض اهل دنیا و هرچه از عزت و فخر و زیور دنیائی است که میجویند و سعادتش، از نظر اغراض اهل آخرت و آنچه از ترک دنیا و لذات و شهواتش میجویند میباشد، پس تدبر کن.(1)

30. النجوم: محمد بن یحیی الخثعمی گفته: از اباعبدالله علیه السلام از نجوم پرسیدم که آیا آن حقیقت دارد؟ به من فرمود: بله، پس به ایشان گفتم: آیا کسی در زمین هست که آن را میداند؟ فرمود: بله در زمین کسی است که آن را میداند.

31. ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: در آسمان، چهار ستاره است که آن ها را جز خاندانی از عرب و خاندانی از هند نمیداند، مردم یک ستاره از آسمان را میشناسند و حسابشان بر آن، برپا شده است.

32. مناقب ابن شهرآشوب: از ابی بصیر است که گفته: مردی را دیدم که از اباعبدالله علیه السلام، از نجوم میپرسد، وقتی که از نزد ایشان خارج شد، به او گفتم: آیا این علمی است که اصلی [هم] دارد؟ گفت: بله، گفتم: از آن برایم بگو گفت: از

1- . روضه کافی : 257

سعدش به تو میگویم و از نحس به تو [چیزی] نمیگویم. خداوند (جل اسمه) نماز فجر [صبح] را واجب نموده، برای اول ساعت [وقت] که آن [یعنی نماز صبح]، واجب و این [ساعت]، سعد است و ظهر را برای هفت ساعت [بعد] فرض نموده، در حالی که آن [یعنی نماز ظهر]، واجب و این [ساعت]، سعد است و نماز عصر را برای نه ساعت [بعد] قرار داده، در حالی که [نماز عصر]، واجب و این [ساعت] سعد است و مغرب را برای اول ساعت شب قرار داده، در حالی که آن [نماز مغرب]، واجب و این [ساعت]، سعد است و نماز عشاء را برای سه ساعت [بعد از اول شب] قرار داده، در حالی که آن [نماز عشاء]، فرض و این [ساعت]، سعد است.

بیان: شاید غرض حضرت علیه السلام، این است که، این علم اصلی دارد، اما برای تو شایسته نیست که آن را طلب کنی، به جز مقداری که به وسیله آن، اوقات فرائض را بدانی، یا معنی این است که اوقات فرائض، به خاطر وقوع عبادت خداوند در آن، دارای سعادت است.

33. النجوم: بیاع السابری گفته: به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: در نگریستن در ستارگان، برای من لذتی وجود دارد و این نزد مردم عیب است و اگر در آن گناهی باشد، آن را رها میکنم و اگر در آن گناهی نیست که در آن برایم لذت وجود دارد گفته: پس فرمود: طوالع را میشماری؟ گفتم: بله، پس برای ایشان شمردم، سپس فرمود: چقدر خورشید، ماه را از نورش سیراب میکند؟ [چقدر از نورش را به ماه میدهد؟] گفتم: این چیزی است که هرگز نشنیده ام و فرمود: چقدر خورشید، زهره را از نورش سیراب میکند؟ گفتم: این را هم نشنیده ام، سپس فرمود: خورشید، چقدر از نور لوح محفوظ، سیراب میشود؟ گفتم: و این هم چیزی است که هرگز آن را نشنیده ام گفته، پس فرمود: این چیزی است که هنگامی که مردی آن را بداند، میانه ترین نی بیشه زار را میشناسد، سپس فرمود: نجوم را جز خاندانی از قریش و خاندانی از هند، نمیدانند.

34. النجوم: حفص بن بختری گفته: پیش ابی عبدالله علیه السلام، نجوم را ذکر کردم، پس فرمود: آن را، به جز خاندانی از هند و خاندانی از عرب، نمیدانند.

35. همچنین در کتاب مذکور، از محمد و هارون دو پسر ابی سهل است که، به ابی عبدالله علیه السلام نوشتند که پدر و جد ما در ستارگان نظر میکردند، آیا نظر در آن، حلال است؟ فرمود: بله.

36. و همچنین در آن است که، آن دو به ایشان نوشتند که ما، پسران بنی نوبخت منجم هستیم و برای شما نوشته بودیم که آیا نظر در آن ها[ستارگان]، حلال است؟ و شما نوشتید بله و ستاره شناسان در صفت فلک اختلاف دارند، پس بعضی از ایشان میگویند که فلکی که در آن ، ستارگان، خورشید و ماه است، معلق به آسمان و زیر آسمان است و آن است که ستارگان و خورشید و ماه و آسمان را میچرخاند، زیرا خود [آسمان] نه حرکت میکند، نه میچرخد و میگویند: چرخش فلک، زیر زمین [هم] هست و خورشید با فلک، در زیر زمین میچرخد و در مغرب زیر زمین پنهان میشود و در صبح از مشرق طلوع میکند، پس حضرت نوشتند: بله، تا زمانی که از یگانه پرستی خواهد نشود. [یعنی نظر در ستارگان حلال است تا زمانی که به کفر منجر نشود.]

37. و از کتاب مذکور است که، ابی عبدالله علیه السلام، درباره کلام خدای متعال « فِی یَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» فرموده: ماه، به وسیله زحل، نحس شده بود.

بیان: «معلق بسماء» یعنی فلک، معلق به آسمان است و شاید مرادشان از آسمان، فلک نهم باشد و منظور از عدم حرکتش، این است که با حرکات مخصوص به کواکب، حرکت نمیکند و کلامشان «دوران الفلک تحت الأرض» احتمال [حرکت] خاص، یومیه و اعم [از هر دو] را دارد و غرضشان این است که، همان طور که کواکب، به تبع افلاک در بالای زمین حرکت میکنند، پس همچنین در زیرش [هم] حرکت میکنند و کلامشان «و إن الشمس تدور مع الفلک» یعنی با حرکت روزانه، این، چیزی است که در تاویلش به ذهن خطور میکند و ظاهرش این است که، افلاک غیر از آسمان هایند و شاید، این عقیده گروهی بوده، همان طور که کراجکی این عقیده را بیان داشته، آنجا که در کنز الفوائد گفته: بدان که زمین به شکل کره است و هوا آن را از هر جهت احاطه میکند و افلاک، به صورت چرخشی همگی را احاطه میکنند و آن ها [افلاک] طبقاتی اند که، بعضی، بعضی دیگر را احاطه میکنند

که از جمله اینان، هفت موردند که اختصاص به نیّرین [یعنی خورشید و ماه] و کواکب پنج گانه ای که متحیر نامیده میشوند دارند و دو نیّر، خورشید و ماهند و [آن] پنج تا، زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطاردند که برای هرکدام از این هفت [مورد]، فلکی وجود دارد که بدان اختصاص دارد که فلک زحل، بالاترین آن هاست و فلک ماه، نزدیکتر از همه به زمین است و فلک خورشید، در وسط آن هاست و زیر فلک مشتری و سپس مریخ است و بالای ماه، فلک عطارد و سپس فلک زهره است و فلک کواکب ثابت، این افلاک هفت گانه را احاطه میکند که، همه آن چیزی است که در آسمان دیده میشود، غیر از آنچه که ذکر کردیم، سپس فلک محیط اعظم است که، محرک همه این افلاک است، سپس آسمان های هفت گانه، افلاک را احاطه میکنند که مسکن فرشتگان و انبیاء و حجت های الهی علیهم السلام، است که خدای متعال، ایشان را به آسمان بالا برده است، پایان، و این قولی غریب [ناشناس] است که غیر از او را، قائل بدان ندیده ام و مخالفتش [ناسازگاری این قول]، با ظاهر آیه از قول مشهور بیشتر است.

«فکتب نعم» یعنی نظر در آن حلال است «ما لم یخرج من التوحید» یعنی تا زمانی که به قول به تاثیر کواکب و اینکه این ها [یعنی ستارگان]، شریک در خلق و تدبیر پروردگار سبحان اند، منتهی نشود و ظاهر این است که منظور از نظر در نجوم، در اینجا علم هیئت و تفکر در چگونگی چرخش کواکب و افلاک و مقدار حرکاتشان و امثال این هاست، نه استخراج حکم ها و خبر دادن از حوادث.

38. النجوم: روایت شده که هارون الرشید، به سوی موسی بن جعفر علیهمالسلام فرستاد و ایشان را حاضر کرد، وقتی نزد او حاضر شدند گفت: ای فرزندان فاطمه، مردم شما را به علم نجوم نسبت میدهند و اینکه شناختتان بدان، شناخت خوبی است و فقهاء اهل سنت میگویند که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود: وقتی که در مورد اصحاب من [چیزی را] ذکر کردند، [ای مردم] ساکت باشید و زمانی که قَدَر را ذکر کردند، ساکت باشید و اگر نجوم را یاد کردند، ساکت باشید و امیرالمومنین علیه السلام، داناترین خلائق به علم نجوم بوده اند و اولاد و ذریه ایشان که شیعه به امامتشان معتقد است، عارف بدان بوده اند، پس امام کاظم علیه السلام، به

او فرمودند: این حدیثی ضعیف است و سندش مورد طعن است و خدای تبارک و تعالی ستارگان را مدح نموده و اگر [علم] نجوم درست نبود، خدای عزوجل آن را مدح نمیکرد و انبیاء علیهم السلام به آن عالم بوده اند و خدای متعال در حق ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام، فرموده « وَ كَذلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ »(1) { و این گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.} و در جائی دیگر فرموده « فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ »(2) {پس نظری به ستارگان افکند و گفت: من کسالت دارم.} و اگر عالم به علم نجوم نبود، در ستارگان نظر نمیکرد و نمیفرمود: من مریضم و ادریس علیه السلام داناترین اهلِ زمانِ خود، به نجوم بود و خدای متعال، به موقعیت های ستارگان قسم یاد کرده « وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ » { اگر بدانید، آن سوگندی سخت بزرگ است} و در جائی دیگر فرموده « وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً » تا گفته اش« فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً » و از آن دوازده برج و هفت سیاره و امر خدای عزوجل که در شب و روز آشکار میشود را، قصد نموده و بعد از علم قرآن، شریف تر از علم نجوم وجود ندارد که آن علم انبیاء، اوصیاء و وارثان انبیائی است که خدای عزوجل فرموده « وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ »(3) { و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند}و ما این علم را میشناسیم، اما ذکرش نمیکنیم [فاش نمیکنیم]، پس هارون به ایشان گفت: ای موسی، شما را به خدا، این علم را نزد جهال و مردم عوام آشکار نکنید، تا شما را بد نشمارند و عوام بدان ببالند و این علم را پنهان بدار و به حرم جدت بگرد، سپس هارون به ایشان گفت: و مساله دیگری باقی مانده که تو را به خدا، مرا به آن با خبر کن، پس به او فرمود: بپرس، پس به ایشان گفت: به حق قبر و منبر و به حق خویشاوندی ات با رسول خدا صلی الله علیه واله، به من خبر ده که، تو قبل از من میمیری یا من، قبل از تو میمیرم، زیرا تو این را از طریق علم نجوم میدانی، پس

1- . انعام / 75
2- . صافات / 89
3- . نحل / 16

موسی علیه السلام به او فرمود: به من امان ده، تا تو را آگاه سازم، پس گفت: تو در امانی، سپس فرمود: من قبل از تو میمیرم و خلاف واقع نگفته و نمیگویم و وفاتم نزدیک است.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: تمام این خبر، در ابواب تاریخ موسی علیه السّلام است.

39. النجوم: ولید بن جُمیع گفته: عکرمه، از مردی، از حساب نجوم پرسید و مرد از اینکه او را آگاه کند امتناع ورزید، پس عکرمه به او گفت: شنیدم ابن عباس میگوید: علمی است که مردم از [یادگیری] آن درمانده اند و دوست داشتم که من آن را میدانستم.

40. همان روایت بالا در کتاب «النجوم» از کتاب ربیع الابرار زمخشری، از ولید بن جُمیع هم نقل شده است.

41. و همچنین در النجوم از ابن عباس است که علمی از علم نبوت است و ای کاش، من خوب آن را میدانستم.

42. از عکرمه است که گفته: به ابن عباس گفته شد در اینجا مرد یهودی است که پیشگوئی میکند گفته: پس ابن عباس به سوی او فرستاد و آمد، سپس گفت: ای یهودی، به من خبر رسیده که از غیب خبر میدهی، پس یهودی گفت، اما غیب را جز خدا نمیداند، اما اگر بخواهی به تو خبر میدهم گفت: بیا گفت: آیا تو، پسر ده ساله ای داری که پیش کاتبان رفت و آمد میکند؟ گفت: بله گفت: او فردا از پیش کاتبان میآید، در حالی که تب دارد و روز دهمش میمیرد و اما تو از دنیا خارج نمیشوی، تا اینکه چشمت برود [کور شود] گفت: این را از من و پسرم خبر دادی، پس مرا از خودت خبر ده گفت: سرِ سال میمیرم. عکرمه گفته، پس پسر ابن عباس از نزد کاتبان، در حالَی که تب دار بود آمد و روز دهمش مرد. وقتی که سر سال شد، ابن عباس گفت: ای عکرمه، ببین یهودی چه میکند؟ پس نزد خانواده اش آمدم و گفتند دیروز مرد و ابن عباس از دنیا خارج نشد، تا اینکه چشمش رفت[نابینا شد].

بیان: «کتّاب» با ضمه کاف و تشدید تاء، یعنی کاتبان و بر مکتب اطلاق میشود از باب نامیدن محلّ به نام حالّ.

43. النجوم: از کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام نقل نموده که، هر که دانشی از علم نجوم را، از حاملان قرآن بگیرد، به وسیله آن به ایمان و یقینش افزوده میشود، سپس تلاوت فرمود: « إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ ».(1)

44. و همچنین در آن [النجوم]، از میمون بن مهران است که حضرت [علی] علیه السلام فرموده: مبادا نجوم را دروغ شمارید، که علمی از علوم نبوت است.

و همچنین در آن، از علی علیه السلام است که، مکروه است که مرد در محاق ماه یا زمانی که ماه در برج عقرب است، سفر یا ازدواج کند.

45. تاریخ بغداد: از علی علیه السلام است که فرمود: مکروه است مرد ازدواج یا مسافرت کند، زمانی که ماه در محاق شهر[ماه] یا در عقرب است.

46. در کتاب ربیع الابرار از علی علیه السّلام روایت شده که مردی گفت: میخواهم برای تجارتی بیرون روم و این در محاق ماه است، پس فرمود: آیا میخواهی که خدا تجارتت را نابود کند، با بیرون رفتنت به استقبال هلال ماه برو [یعنی اول ماه برای سفر خارج شو که هلال ماه پیداست.]

47. و همچنین در آن است که، علماء بنی اسرائیل از میان علوم دو علم را پنهان میکردند: علم نجوم و علم طب و آن را به فرندانشان یاد نمیدادند، به خاطر نیاز پادشاهان به این دو، تا سببی برای مصاحبت [فرزندان با] پادشاهان و نزدیکی به آن ها نشود، که دینشان نابود شود.

48. و از آن است که، عبدالله بن صلت در کتاب التواقیع من اصول الاخبار روایت کرده و گفته: کتابی را برداشتم و آن چیزی است که از عراق انتقالش دادم گفته: معقله بن اسحاق به علی بن جعفر نامه ای نوشت و در آن، ایشان را از این آگاه کرد که منجمی میلاد او را تقدیر نموده [وقتش را گفته] و برای عمرش وقت تعیین کرده و آن وقت نزدیک است و بر خودش ترسان است و دوست دارد که از ایشان درخواست کند که او را به عملی راهنمائی کند که، به وسیله آن به خدای عزوجل تقرب بجوید، پس علی بن جعفر عین نامه اش را که به ایشان نوشته بود به او رسانید و برایش نوشت: به نام خداوند رحمتگر مهربان، خداوند مرا به تو بهره مند

1- . يونس / 6

سازد، نامه فلان را خواندم و به خدا سوگند به من چیزی رسید، که مرا به سوی سرزنش تو خارج کرد [یعنی از تو کمی گله مندم] سبحان الله، تو به حقیقت، حال او را نسبت به ما و طاعت و امورمان میدانی، پس چه چیز تو را مانع شد، تا خبر را به ما انتقال دهی، تا امر را کمی آسانتر استقبال کنیم؟ یا آن را چنین قرار داده ای [فرض کرده ای] که در خوابش رویائی دیده یا سنی بدان رسیده یا چیزی را از خودش انکار نموده که با آن، به حاجتش میرسیده؟ و امر، وقوع و سنگینی اش آسان و سهل میشد و [در مورد] این امور در نزد خدا، به دیروز بسنده میکند [معنای این قسمت کاملا واضح نیست] که در نصیحت [به عنوان نصیحت]، به او یادآوری میکنیم که، احدی غیر از او، شایسته آن نیست و بر طبق آنچه که میدانی، اعتماد ما بر اوست، خداوند را بسیار حمد میکنیم و از او بهره وری از نعمتش و [بهره وری از] صالحترین دوستان و بهترین کمک ها و رحمت و مغفرتش را درخواست میکنیم. به فلانی - که خداوند ما را به او مصیبت زده نکند- به هرچقدر روزه که بر آن قادر است، بر طبق چیزی که من توصیف میکنم، فرمان ده، یا هر روز یا روز به روز یا سه [روز] در ماه و هر روز، یا دو روزش، از صدقه بر شصت مسکین یا چیزی که نیت به حرکتش وا میدارد و چیزی که جریان مییابد و کامل میشود خالی نباشد و خودش را در نماز شب و روز، به شدت به کار گیرد و همچنین در طلب آمرزش، قرائت قرآن و ذکر خدای تعالی و اعتراف به گناهانش در قنوت، و از خداوند از آن ها آمرزش بخواهد و ابوابی را در صدقه و آزادی از چیزهائی که به گناهانش نسبت میدهد، قرار دهد و نیتش را در اعتقاد حق خالص کند و صله رحم کند و در میانشان خوبی نشر دهد و امیدواریم که به جایش، از ما و از موهبتی که خدا از رضایت ما در مورد او و ستایشمان در مورد او نموده، نفع برد که به خدا قسم، امرش بالاتر از آنچه وصف میکنم [حالم را] بد کرد، با اینکه امیدوارم خدا بر عمرش بیفزاید و قول منجم را باطل کند، که خدا او را بر غیب آگاه نکرده، و الحمد للّه.

ص: 285

این روایت را در کتاب توقیعات عبدالله بن جعفر حمیری رحمه الله علیه دیده ام که آن را، از احمد بن محمد بن عیسی به اسنادش تا امام کاظم علیه السلام، روایت نموده است.

بیان: نسخه این روایت، جدا مشکل دار [مغلوط] بود و در مکان دیگری آن را نیافتیم تا با آن، اصلاحش کنیم، پس همان طور که بود رهایش نمودیم.

49. النجوم: از عمار بن ابی معاویه است که گفته: شهرهای شام، به دست یوشع بن نون فتح شد تا به بلقاء رسید، پس در آن مردی را ملاقات کردند که به او بالق گفته میشد که به خاطر او، [بلقاء]، بلقاء نامیده شد، پس شروع به خارج شدن کردند و با او [یوشع] میجنگیدند، در حالی که هیچ مردی از آنان کشته نمیشد، پس [یوشع] این را سوال کرد. گفته شد که در شهرش زن منجمی است که روبروی خورشید قرار میگیرد و حساب میکند، سپس اسب ها بر او عرضه میشوند و در آن روز، مردی که اجلش فرارسیده خارج نمیشود، پس یوشع بن نون، دو رکعت نماز خواند و پروردگارش را خواند، تا خورشید را تاخیر اندازد، که حسابش [زن] آشفته شود، پس زن به بالق گفت: ببین هر چه بر تو عرضه میکنند را به ایشان بده [یعنی هر پیشنهادی میکنند بپذیر] که حسابم درهم شده به او گفت: اسبان را بنگر [لشکر را سان ببین] و خارج شو، که جز جنگ، [در پیش] نیست گفته: پس سان دید و خارج شد، پس کشتند کشتنی، که هیچ قومی [آن طور] نمیکشد، پس از یوشع درخواست صلح کردند و ابا نمود، تا اینکه زن را به او تسلیم کند و بالق از اینکه او را تحویل دهد ابا نمود و زن گفت: مرا به او تحویل ده، پس با او مصالحه نمود و او را به یوشع تحویل داد، سپس زن گفت: آیا در چیزی که به صاحبت وحی شده، کشتن زنان را میبینی؟ گفت: نه، زن گفت:آیا چنین نیست که فقط مرا به سوی دینت میخوانی؟ گفت: بله، گفت، پس من در دینت داخل شدم، این پایان لفظش در سخنش میباشد.

بیان: «تستقبل الشمس بفرجها» یعنی روبروی آن قرار میگیرد، تا مقدار حرکتش را بداند و این عبارت شائع است و در مواضعی واقع [هم] شده، که از جمله

آن ها چیزی است که مسافر را با آن فال بد میزنند که (و المرأه الشمطاء تلقی فرجها) یعنی اگر با زن لب سفید روبرو شوی، [چنان و چنان میشود.]

50. نوادر راوندی: به اسنادش از موسی بن جعفر از پدرشان از جدشان علیهم السلام است که فرموده: زمینی بین من و بین مردی [به صورت شریکی] بود، پس خواست قسمتش کند و مرد دارای [علم] نجوم بود، پس به ساعتی که سعود در آن است نظر کرد و در آن بیرون آمد و به ساعتی که نحوست در آنست نگریست و به سوی پدرم فرستاد، وقتی که زمین را قسمت کردند، سهم بهتر برای پدرم بیرون آمد، پس صاحب نجوم، شروع به [اظهار] تعجب کرد و پدرم به او فرمود: تو را چه شده؟ پس ایشان را به خبر آگاه کرد که پدرم به او فرمود: آیا تو را بر بهتر از چیزی که ساختی دلالت نکنم؟ [راهنمائی نکنم؟] وقتی که صبح کردی، صدقه ای تصدق کن [بده]، تا نحسی آن روز را از تو ببرد و چون شب کردی [وارد شب شدی]، صدقه ای تصدق کن [بده]، تا نحسی آن شب را از تو ببرد.

51. دعوات راوندی: از عبدالله بن سنان است که ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: زمینی بین پدرم و مردی [به صورت شریکی] بود که خواست قسمتش کند و مانند آن [یعنی بالا] را ذکر کرده و حضرت علیه السلام فرمود: در علم نجومِ در نزد ما، شناخت مومن از کافر وجود دارد.

بیان: شاید حضرت علیه السلام، این را هنگام ذکر علم نجوم فرموده، برای بیان احاطه علمش به چیزی که ستاره شناسان ادعایش را دارند و غیر آن، نه اینکه حضرت علیه السلام به این، از طریق نجوم علم داشته اند با اینکه این را هم حمل میکند [این معنا را هم میتوان برداشت کرد]، برای بیان قصور علمشان و عدم احاطه اشان به آن، زیرا اینان، دانستن امثال این چیزها را از طریق ستارگان، ادعا نمیکنند.

52. احتجاج و نهج البلاغه: و از کلام ایشان در نهج البلاغه است که، به یکی از یارانش، زمانی که تصمیم به رفتن سوی خوارج نموده، فرموده، [قضیه این است که آن فرد] به ایشان گفت: ای امیرالمومنین، اگر در این وقت حرکت کنی، از طریق علم نجوم میترسم که به مرادت نرسی که حضرت علیه السلام، به او فرمود: آیا می

پنداری که تو هدایت میکنی به سوی ساعتی که هرکس در آن حرکت کند، بدی از او برگردانده میشود و میترسانی از ساعتی که هرکس در آن حرکت کند، ضرر او را احاطه میکند؟ هر که تو را بدین سخن تصدیق کند، قرآن را دروغ شمرده و از یاری خواستن از خدای تعالی در رسیدن به محبوب و دفع مکروه، بی نیازی جسته و در سخنت، برای عاملِ به فرمانت، این را میجوئی که تو را به جای پروردگارش سپاس گوید، زیرا به زعمت این تو هستی که او را هدایت کرده ای، به سوی ساعتی که در آن ،به منفعت رسیده و از ضرر در آن، ایمن شده، سپس حضرت علیه السلام، به مردم رو کرد و فرمود: ای مردم، شما را از یادگیری نجوم برحذر میدارم، جز آنچه که در خشکی یا دریا به وسیله اش راه یافت میشود، زیرا که آن به سوی پیشگوئی دعوت میکند. منجم، مانند پیشگوست و پیشگو مانند ساحر و ساحر مانند کافر و کافر در آتش است، بروید به نام خدا و یاری او.(1)

بیان: «فمن صدقک بهذا» گویا، سید از روایت، چیزی را انداخته، چنانچه روش اوست و تمامش گذشت و بر طبق آنچه که گذشت «هذا» اشاره است به علم چیزی که در شکم چهارپاست و اگرچه در اینجا چیزی نیفتاده، پس احتمال دارد که اشاره باشد به ادعای دانستن آن دو ساعت، که منافی است با کلام خدای عزوجل « وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً »(2) و کلام خدای سبحان « قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ »(3) و کلام رب جل و علا « وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ »(4) و هرچیزی که مانند این معنی را افاده کند و حمل کلام، بر وجهی دیگر هم ممکن است و آن این است که، حرف منجم به اینکه، برگرداندن بدی و نزول زیان، تابع ساعت است، حال چه بگوئیم که اوضاع آسمانی موثر تامه در امر پائینی هاست و تخلف آثار از آن جایز نیست و یا بگوئیم این ها موثرهای ناقص اند، ولی بقیه موثرها اموری اند که با آن ها تغییر حاصل نمیشود، یا بگوییم که این ها نشانه هائی هستند که حتما بر وقوع حوادث دلالت میکنند، مخالف است با

1- . احتجاج : 125 و نهج البلاغه 1 : 128
2- . لقمان / 34
3- . نمل / 65
4- . انعام / 59

چیزی که از [طرف] دین ثابت شده، از جمله این که خدای سبحان، هر چه را بخواهد محو و اثبات میکند و اینکه او میگیرد و میگشاید و هر چه بخواهد، انجام میدهد و هرچه را اراده کند، حکم میکند و از امر، فارغ نشده و ذات متعالش، در هر روز در کاری است و ظاهر از احوال بیشتر منجمین گذشته و کلماتشان، بلکه همه اشان این است که، به تخلف وقوعی یا امکانی قائل نیستند، تا تصدیق کردن ایشان، مخالف تصدیق قرآن و هرچیزی باشد که از دین و ایمان در این وجه فهمیده شده و اگر از ایشان کسی باشد که قائل باشد به جواز تخلف و وقوعش، به وسیله قدرت خدا و اختیارش و اینکه نحوست ساعات، با توکل و دعا و توسل و صدقه دادن زائل شده و سعد را نحس و نحس را سعد میگرداند و به اینکه وقوع حوادث دانسته نمیشود، مگر زمانی که دانسته شود که حکمت خدای سبحان، به تبدیل احکامش [حوادث] تعلق نگرفته، [در این صورت]، کلام حضرت علیه السلام، مخصوص کسانی میگردد که این چنین نیستند. پس منظور از کلامش «صرف عنه السوء و حاق به الضر» یعنی حتمی [میانگارد]، کلام حضرت علیه السلام لفی قولک» یعنی طبق سخنت یا به سبب سخنت و یا اینکه (فی) برای ظرفیه مجازیه است (إلا ما یهتدی به) اشاره است به کلام خدای سبحان « وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ »(1) و «کهانه»، با فتحه مصدر است از «کهُن» با ضمه که یعنی پیشگو شد و گفته میشود «کهن یکهن کهانه» بر وزن «کتب یکتب کتابه» وقتی که پیشگوئی کند و این حرفه، «کهانت»، با کسره است و این عملی است که موجب اطاعت بعضی از جنیان برای او میشود، به این صورت که اخبار غیبی را برایش میآورند و این [عمل]، نزدیک به سحر است. گفته شده که در عرب، کاهنانی مانند شق و سطیح و غیر این دو بوده اند که بعضی از ایشان [یعنی عرب ها] میپنداشتند که اینان [کاهنان]، تابع و دنباله روی از جن دارند، که اخبار را به او میرساند و بعضی از ایشان میپنداشتند که او، این امور را از طریق مقدمات و اسباب میداند و به وسیله این ها به مواقعش [یعنی مواقع حوادث]، از طریق حرف، فعل یا حال کسی که از او درخواست کرده راهنمائی میکند و این را به نام «عراف»،

1- . انعام / 97

اختصاص میدادند، مانند کسی که ادعای شناختن شیء دزدی شده، مکان گم شده و امثال این دو را دارد، و دعوت علم نجوم به سوی کهانت، یا برای این است که منجر به امر کردن منجم به تشویق به کهانت و تکسّب، به وسیله آن میشود و یا منجر به ادعائی میشود که کاهن میکند و «سحر» گفته شده که کلام یا نوشته یا تعویذ یا قسم ها و افسونها و امثال این هاست که، به سببشان، ضرر برای دیگران ایجاد میشود که، از جمله آن، بستن مردی از زنش و انداختن دشمنی و کینه بین مردم و به کارگیری ملائکه و جن ها و پائین آوردن شیاطین، در کشف غائبات و علاج مصیبت و استحضار ایشان و به شکل بدن کودک یا زنی درآوردن و کشف غائب بر زبان ایشان است، پایان. و ظاهر این است که سحر مختص به ضرر رساندن نیست و تحقیقی از آن، در باب هاروت و ماروت خواهد آمد و تحقیق کاملش در باب کبائر است. و وجه شبه در تشبیه منجم به کاهن، یا اشتراک در خبر دادن از غیب ها یا در دروغ گوئی و خبر دادن به گمان و تخمین و استناد به نشانه های ضعیف و مناسبات سخیف است و یا در عدول و انحراف از راه حق و تمسک به اسباب خارج از حدود شرع، در رسیدن به خواسته ها و درک حوائج و باز داشتنشان، از توسل به خدای متعال، به وسیله دعا و توسل و سائر گونه های طاعت و یا در دوری از مغفرت و رحمت، و بعضی از این وجوه، در دو تشبیه آخر جاری است و مشبه به، در تشبیهات قوی تر است و نتیجه همگی، دخول در آتش است و ممکن است که کلامش «و الکافر فی النار» اشاره باشد به وجه شبه، اگرچه که بعید است و منظور یا خلود و یا دخول [در آتش] است و آخری ظاهرتر است، اگر چه که تحققش در مورد کافر در ضمن خلود است.

و ابن میثم ره، در شرح این کلام حضرت علیه السلام، گفته: بدان، آنچه که از سرّ نهی حکمت نبوی، از یادگیری نجوم آشکار است، دو چیز است: یکی از آن ها، اشتغال معلمینش بدان و اعتماد بسیاری از خلق شنونده، به حکم کردنش [یعنی منجم] در چیزی است که امید دارند و بر آن ترسانند، در چیزی که به کواکب و اوقات اسناد میدهد و اشتغال پیدا کردن به استغاثه بدان [یعنی علم نجوم] و ملاحظه کواکب، به جای استغاثه به سوی خدای متعال و غفلت از رجوع به او، در احوالی که

اهمیت دارد و دانسته ای که این کار، مخالف مطلوب شارع است، زیرا غرضش، جز دوام توجه خلق به سوی خدا و یاد کردن معبودشان، به خاطر حاجت همیشگیشان [به او] نیست. دوم اینکه، حکم کردن های نجومی، خبردادن از اموری است که شباهت به اطلاع بر امورغیبی دارد و بیشتر خلق، از عوام، زنان و کودکان، بین آن و بین علم غیب و خبر دادن به آن، فرق نمیگذارند، پس تعلم این احکام و حکم به آن ها، سببی برای گمراهی بسیاری از خلق و سست کننده اعتقاداتشان در مورد معجزات و همچنین در عظمت پدید آورنده اشان شده، زیرا [نوعی] خبر دادن از کائنات است و ایشان را در عمومیت درستی کلام خدای متعال « قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ »(1) و «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ »(2) و کلامش« إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ »(3) به شک میاندازد و منجم وقتی که به خودش حکم کند که، به فلان [چیز] میرسد، مدعی شده است که خودش میداند فردا چه کسب میکند و در کدام زمین میمیرد و این عین تکذیب قرآن است و این دو وجه، مقتضی تحریم کهانت، سحر، افسون ها و امثال این ها بوده اند، اما مطابقت لسان شریعت با عقل، در تکذیب این حکم کردن ها، بیانش این است که اهل نظر، یا متکلمانند که یا معتزلی اند و یا اشعری، اما معتزله، تکیه اشان در تکذیب منجم، بر یکی از دو امر است: یکی اینکه، شریعت او را دروغگو شمرده و در نزد اینان این[ثابت] است که هر حکم شرعی، مشتمل بر وجهی عقلی هم میشود، اگرچه که اصل آن وجه دانسته نشود. دوم: مناقشه در ضبط اسبابی است که از آن، ایجاد یا فساد [نابود شدن] را خبر میدهد و اما اشعریه، اگرچه که گفته اند موثری در وجود غیر از خدای تعالی نیست و بعضی از ایشان پنداشته اند که به خاطر این، از اسناد تاثیرات به کواکب خلاص شده اند، اما بر طبق مذهبشان، مانعی وجود ندارد که خدای تعالی، اتصال ستاره ای به ستاره ای [دیگر] یا حرکتش را، علامتی بر ایجاد کائن یا نابودی اش قرار دهد و این از چیزهائی است که قاعده ای را برای منجم

1- . نمل / 65
2- . انعام / 59
3- . لقمان / 34

باطل نمیسازد ص262، پس این ها هم بازگشت میکنند، به بیان عدم احاطه اش به اسباب جهان هستی که از آن خبر میدهد و مناقشه کردن با او در این باره، و اما حکماء را بدان که در اصولشان ثابت شده است که، هر وجودی، در این عالم، فاسد [نابود شونده] است که چاره ای [گریزی] از اسباب چهارگانه ندارد: فاعلی، مادی، صوری و غائی، اما سبب فاعلی نزدیک، حرکات [اجرام] آسمانی و هر چیزی که قبل از آن هاست که محرکشان، به جود الهی منتهی میشود که، به هر قابلی هرچه را که استحقاقش را دارد عطا میکند و اما سبب مادی اش، همان صورت پذیری اوست و قابل ها [همگی] به قابل اول منتهی میشوند که همان، ماده عناصر مشترک بین آن هاست و اما صوری، صورت آن است که ماده قبولش میکند و اما غائی، چیزی است که به خاطرش ایجاد شده است، اما توضیح حرکات [اجرام] آسمانی اینکه بعضی از کائنات هستند که در بودنشان نیاز به یک دوره [چرخیدن دور] فلک را دارند و بعضی اند که نیاز به بعض یک دوره دارند [یعنی کمتر از یک دوره] و بعضی اند که نیاز به چند دوره [چرخیدن دور] فلک و اتصالاتش دارند و اما قابل ها برای کائنات، در نزد آن ها هم مقرر شده که پذیرفتن هر کائن معین، مشروط، به آمادگی معین اوست و آن آمادگی با حصول صورت سابق بر او حاصل میشود و همچنین قبل از هر صورت، صورت مُعدّه برای حصول صورت بعدش و هر صورتی از آن هم، به اتصالات و حرکات فلکیه مستند میشود و برای هر استعداد معین زمانی معین و حرکتی معین و اتصالی معین است که، به آن اختصاص دارد که نیروی بشری به درکش نمیرسد. وقتی این را فهمیدی، پس میگوئیم که احکام نجومی یا جزئی است و یا کلی، اما جزئیه این است که مثلا حکم کند که این انسان، حالش چنین و چنان است و آشکار است که مثل این حکم را، هیچ راهی برای شناختنش موجود نیست، زیرا علم بدان، فقط از طریق اسباب آن است، اما فاعلی این است که مثلا بداند دوره معین یا اتصالی معین، سببی برای پادشاهیِ مردی، در سرزمین معینی است و اینکه هیچ سبب فاعلی ای برایش، به غیر آن وجود ندارد و اولی باطل است، به خاطر جواز اینکه سبب، غیر از آن اتصال باشد، یا اینکه همراه با سبب دیگری باشد أقصی ما فی الباب که گفته شود، فقط این دوره و این اتصال، سبب این موجود

است، زیرا در فلان وقت، سببی برای همانندش بوده، اما این هم باطل است، زیرا سبب بودنش برای موجود سابق ایجاب نمیکند که برای وجودش، مطلق دوره و اتصالی وجود داشته باشد، بلکه شاید آن [دوره یا اتصال] معین، برای خصوصیت خاص وجودش باشد که به عینه در بعدش بازگشت نمیکند [تکرار نمیشود] و در این وقت استدلال به حصولش، بر وجود حادثی، ممکن نیست، زیرا موثرات مختلف، تشابه آثار خود را ایجاب نمیکنند دومی هم باطل است، زیرا عقل قطع دارد به اینکه هیچ اطلاعی ندارد بر اینکه هیچ مقتضائی برای آن وجود، از [جانب] اسباب فاعلی، به جز اتصال معین وجود ندارد و چگونه [چنین نباشد] در حالی که ثابت شده که بعضی از کائنات هستند که به بیشتر از یک اتصال و یک دوره نیازمندند یا کمتر [از آن]، اما قابلیت، این است که دانسته شود که ماده برای قبول مثل این وجود، آماده شده و جمیع شرائط قبول زمانی، مکانی، آسمانی و زمینی را جمع نموده [دارد] و آشکار است که احاطه بدان برای انسان، غیر ممکن است.

و اما احکام کلی منجمان که آن طور است که گفته میشود که هربار فلان دوره حاصل شد، چنین میشود هم [قطعی نیست] و منجم فقط از جزئیات دوره ها که آثارش با هم شباهت دارند، به آن حکم، حکم میکند و آن ها را تکرار شونده میپندارد و برای همین است که زمانی که قول برایشان ثابت شد به دعوی تجربه عدول میکنند و دانستی که تجربه، به تکرار مشاهداتی که حس و عقل ضبطش میکنند برمیگردد که از آن، حکمی کلی حاصل میشود، مانند حکم کردنش به اینکه هر آتشی سوزاننده است، زیرا وقتی که برای عقل اثبات سوزندگی به واسطه حس ممکن باشد، جزم کلی به آن هم برایش ممکن است، اما شکل های فلکی و اتصالات کوکبی که مقتضای وجود هر کائنی است، چیزی از آن به عینه بازگشت نمیکند، همان طور که دانستی، اگرچه که جایز است که شکل ها و بازگشت ها به هم قریب الحال باشند، اما ضبطش و اطلاع بر مقدار مشابهت و تفاوتی که بین آن هاست، برای انسان ممکن نیست و این بدین دلیل است که حساب منجم، مبنی بر تقسیم زمان به ماهها، روزها، ساعت ها، درجه ها، دقیقه ها و اجزاء آن است و تقسیم حرکت به ازائش و ایجاد نسبتی عددی بین این دو و همه این ها، اموری غیر

حقیقی اند و فقط بر مبنای تقریب گرفته میشوند [استفاده میشوند یعنی این ها همگی تقریبی است و واقعی نیست] أقصی ما فی الباب که تفاوت در آن ها در مدت های نزدیک به هم آشکار نیست، اما یشبه که در مدت های دور آشکار شوند و با وجود ظهور تفاوت در اسباب، چگونه دعوی تجربه و حصول علم کلی ثابتی که با استمرار اثرش به اندازه یک نواخت [پوست انگشت سبابه] هم تغییر نمیکند، ممکن است؟ سپس اگر قبول کنیم اصلا تفاوتی آشکار نیست، ولی علم به بازگشت آن دوره، به تنهائی مقتضای علم به بازگشت اثر سابق نیست، به خاطر توقف علم بر آن، بر بازگشت امثال اسباب باقی اثر سابق، از جمله، آمادگی و سائر اسباب آسمانی و زمینیش [و توقف علم] بر ضبطش، زیرا علم تجربی، تنها بعد از حصر به دست میآید، تا بازگشت و تکرارش دانسته شود و همه این ها از چیزهائی است که نیروی بشری، راهی برای ضبطش ندارد، پس دعوی تجربه، چگونه ممکن است؟

سپس گفته: بدان که چیزی را که ذکر کردیم، نیست، جز بیان اینکه اصولی را که احکامیون [منجمان]، احکام خود را بر آن بنا نهاده و هرچه را که به وسیله آن [وقوعش را] در آینده خبر میدهند، اصولی است که مورد اعتماد نیست و تکیه و جزم بر آن ها درباره این احکام جایز نیست و این، منافات ندارد که این قواعد برای تقریب تمهید [مهیا] شده باشند، مانند تقسیم زمان و حرکت فلک و سال و ماه و روز که از آن ها حسابی گرفته شده که مصالحی بر آن بنا نهاده شده، حال یا دینی، مانند شناخت اوقات عبادات، مانند روزه و حج و امثال این دو یا دنیوی، مانند سرآمد بدهیها و سائر معاملات و مانند شناخت فصول چهار گانه، تا در هرکدام از آن ها کشت و کار، سفر و اسباب معاشی که سزاوار [مناسب] آن است، انجام [مهیا] شود و همچنین شناخت قواعد تقریبی اوضاع کواکب و حرکاتشان که، مسافران در خشکی یا دریا به قصدشان و بر سمت و سویشان راه میجویند که این مقدار از آن [علم نجوم]، حرام نیست، بلکه شاید از امور مستحبی باشد، به خاطر خالی بودن مصالح مذکور در آن، از وجوه مفاسدی که احکام، آن ها را در بر میگیرد، همان طور که گذشت. به همین خاطر خدای تعالی با خلق کواکب در کلامش « هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ

النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ »(1) و کلامش « لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسابَ »(2) منت نهاده است، علامه مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند:

و ابن ابی الحدید این روایت را به وجهی بسیط تر از آنچه که سید رحمه الله علیه بیان کرده، به نقل از کتاب صفین برای بن دیزیل به صورت مرسل روایت نموده و گفته که: علی علیه السلام، تصمیم به خروج از کوفه به سوی حروریه گرفت و در بین اصحابش منجمی بود که به ایشان گفت: ای امیرالمومنین، در این ساعت حرکت نکن و در سه ساعت گذشته از روز حرکت کن، زیرا اگر تو در این ساعت حرکت کنی به خودت و اصحابت اذیت و زیانی شدید میرسد و اگر در ساعتی که تو را بدان امر کردم حرکت کنی، پیروز شوی و غلبه یابی و به هرچه بخواهی برسی، پس علی علیه السلام به او فرمود: آیا میدانی در شکم این اسب من چیست؟ آیا نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم میدانم، پس حضرت علیه السلام فرمود: هرکس این [حرف] تو را باور کند، قرآن را دروغ شمرده که خدای تعالی فرموده « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ »(3) تا آخر آیه، سپس حضرت علیه السلام، فرمود: که محمد صلی الله علیه واله، ادعای دانستن چیزی را که تو ادعای دانستنش را کردی نکرد، آیا میپنداری، این تو هستی که هدایت میکنی به سوی ساعتی که هرکس در آن حرکت کند به نفع میرسد و میگردانی از ساعتی که هرکس در آن حرکت کند، بدی او را احاطه میکند؟ هرکس این حرف تو را باور کند، از استعانت به خدای جل و عز، در گرداندن مکروه از او، بی نیازی جسته و برای یقین کننده به فرمان تو، شایسته است که تو را به جای خدای جل جلاله، سپاس گوید، زیرا این توئی که به زعمت او را به سوی ساعتی هدایت کرده ای که هرکس در آن حرکت کند به منفعت میرسد و گردانده ای او را از ساعتی که هرکس در آن حرکت کند، بدی احاطه اش میکند، پس هرکس در این مورد، به تو ایمان آورد، بر او ایمن نیستم که مانند کسی باشد که در برابر خدا، ضد و همانند گرفته است، سپس حضرت علیه السلام فرمودند: خدایا،

1- . انعام / 97
2- . یونس / 5
3- . لقمان / 34

هیچ فال بدی نیست، جز فال بد زدن تو و زیانی نیست، جز زیان تو و معبودی غیر از تو نیست، بلکه تو را [یعنی منجم را] دروغگو میدانیم و با تو مخالفت میکنیم و در ساعتی که تو از آن ما را نهی نموده ای حرکت میکنیم. سپس به مردم رو کرد و گفت: ای مردم، شما را از یادگیری نجوم برحذر میدارم، جز آنچه که به وسیله آن، در تاریکیهای خشکی و دریا، راه یافت میشود که منجم، مانند کاهن و کاهن، مانند کافر و کافر در آتش است. به خدا سوگند اگر به من خبر رسد که تو به نجوم عمل می کنی، تا زمانی که زنده ام تو را در زندان جای میدهم و تو را از عطاء [حقوق] محروم میکنم تا زمانی که قدرت دارم. سپس در ساعتی که منجم او را از آن نهی کرد حرکت نمود و بر اهل نهروان پیروز شد و بر ایشان غلبه یافت، سپس فرمود: اگر در ساعتی که منجم ما را بدان امر کرد حرکت میکردیم، مردم میگفتند: در ساعتی که منجم بدان امر کرد حرکت کرد و پیروز شد و غلبه یافت. آگاه باشید که برای محمد صلی الله علیه واله، منجمی وجود نداشت و بعد از او برای ما هم نیست، تا آنجا که خدا، سرزمین های کسری و قیصر را بر ما بگشاید، ای مردم، به خدا توکل کنید و به او اعتماد کنید که او از غیرش [دیگران]، کفایت میکند.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه میفرمایند: سید جلیل علی بن طاووس رحمه الله علیه در کتاب النجوم، بعد از اینکه این روایت را به نقل از نهج بیان کرده گفته: من در چیزی که در کتاب عیون الجواهر، تالیف ابی جعفر محمد بن بابویه رحمه الله علیه بر آن واقف شده ام، حدیث منجمی که پیش مولا علی علیه السلام، هنگام رفتنش به نهروان آمد را دیده ام، به طور مسند از محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن أبی القاسم از محمد بن علی القرشی از نصر بن مزاحم المقری از عمر بن سعد از یوسف بن یزید از عبد الله بن عوف بن الأحمر که گفته: وقتی که امیرالمومنین علیه السلام اراده رفتن به نهروان نمود، منجمی نزدش آمد.

سپس حدیثش را ذکر کرده که من [علامه مجلسی] میگویم: در این حدیث عده ای از رجالند که علماء اهل بیت علیهم السلام، به روایتشان عمل نمیکنند و هرکس هم عمل به اخبار آحاد را جایز میداند، از عمل به اخبار و شهادت این ها منع میکند و در بین این هاست: عمر بن سعد بن ابی وقاص، کشنده حسین علیه

السلام که روایات و اخبارش متروک است و عارف به حال او، به آنچه که روایت کرده یا بدان اسناد میدهد توجه نمیکند، سپس طعن در روایت وارد شده، به اینکه اگر [روایت] صحیح بود، حتما حضرت علیه السلام، در این مورد بر آن همراهش که مصنف نهج البلاغه شهادت داده او از اصحابش بوده، به احکام کفار حکم میکرد.

و می گویم: اما در مورد اشکال او به سند روایت، این روایت از موارد مشهور میان خاصه و عامه است و از این رو سیّد رضی آن را در نهج البلاغه آورده است زیرا شیوه او در این کتاب، روایت هر آنچه که مقبول طرفین است و اگر سندی که صدوق آورده ضعیف باشد، دلیل نمی شود که سندهای دیگرش هم ضعیف باشند، و عمر بن سعدی که نصر بن مزاحم از او روایت می کند، آن عمر بن سعد ملعون جنگ کننده با امام حسین علیه السّلام نیست. چنانچه از کتاب صفین او که نزد ما است روشن است زیرا بیشتر روایاتش از این مرد است و در بسیاری موارد به جای عمر، عمرو است و آن ملعون از راویان حدیث و خبردانان نبوده، تا این همه اخبار از او نقل شود. و هم چنین زمان نصر از زمان او بسیار فاصله دارد زیرا نصر از اصحاب امام محمّد باقر علیه السّلام است، و آن ملعون پس از شهادت امام حسین علیه السّلام زمان اندکی باقی ماند و شواهد بر اینکه این راوی غیر از آن ملعون است بر کسی که آگاه به روایات و عالم به رجال باشد، پوشیده نیست. و این گفته از سید عجیب است. و اما این که امام علیه السلام حکم به کفر منجم نکرد، ظاهر تشبیه منجم به کافر این است که او کافر نیست، بلکه در بعضی از صفات با کافر مشترک است، نه در همه احکام تا او را فوراً یا پس از امتناع از توبه بکشند. به خاطر این که امام علیه السلام او را شبیه کافر ندانست بلکه مشبه به کافر دانست. و اما این سخن او که گفته است: منجم را نه تبعید می کنند و نه تعزیر می شود؛ از آنچه که ابن ابی الحدید روایت کرده است، ظاهر می شود که او را تهدید به حبس ابد و محرومیت از حقوق نموده و معلوم نیست که او پس از آن اصرار به عمل نجوم کرده باشد تا مستحق کیفر باشد و نبودن این زیادت در روایت سید دلیل نبودن آن نیست، زیرا عادت سید، اکتفاء به نقل آنچه که خود انتخاب می کند است نه این که همه روایت را نقل نماید. و عدم نقل، دلیل عدم وجود نیست، و وجود وی در میان اصحاب آن

حضرت دلیل پسندیده بودن او نیست زیرا لشکر آن حضرت شامل بسیاری از خوارج و منافقین بوده است. مانند: اشعث برادر همین منجم، چنانچه سید رضی و دیگران نقل کرده اند که او عفیف بن قیس برادر اشعث رئیس منافقان بوده است و باعث بیشتر فتنه ها او بوده است.

و اما قیاس منجم با پیش قراولان نبردها، فرق میان این دو روشن است زیرا گزارش های پیش قراولان دلیل حتمی پیروزی یا شکست نیست بلکه متوقف بر اجتماع اموری مانند: وجود شرایط و رفع شدن موانع است و با وجود همه این ها پیروزی آسان نمی شود جز به فضل خداوند به خلاف آنچه که منجم ادعا می کند که خارج شدن در این ساعت حتماً باعث پیروزی می شود. اما اینکه از نجوم و منجم استعاذه نشده برای این است که ضرر او به خودش می رسد ولی زیان جادوگران و کاهنان به بسیاری از مردم می رسد، با اینکه دعایی که خود سید در کتاب استخارات آورده است، و ما در این باب آن را نقل کردیم متضمن برائت به خدا از پناه بردن به عمل به نجوم و طلب اختیارات از آن ها است.

و اما اینکه پیغمبرصلی الله علیه و آله توصیف به این نشده است که منجم بوده است برای این است که او را به سحر و کهانت و شعر متهم می کردند. و در رد اتهام آن ها وارد شد که او از آن ها دور است، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان منجم توصیف نمی کردند با این که آن حضرت علم نجوم را به درستی می دانسته است و از فضائل او به شمار می رود.

53. مکارم الاخلاق: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجامت روز چهارشنبه ای که خورشید در برج عقرب باشد؛ نهی کردند.(1)

54. رساله ذهبیه: امام رضا علیه السّلام می فرمایند: بدان که آمیزش با زنان در حالی که ماه در برج حمل یا دلو است بهتر است، و بهتر از این، زمانی است که ماه در برج ثور باشد چون شرف ماه است.

1- .[1] مکارم الاخلاق 1 : 83

بیان: شاید این مطلب را امام علیه السلام به خاطر این که موافق نظر مأمون، و مشهور در آن زمان بوده است، فرمودندهاند، چنانچه در آن رساله امام علیه السلام به این مطلب اشاره فرمودندهاند.

55. مهج الدعوات و منهج العبادات: در حرز امام جواد علیه السلام است که شایسته است عروسی زمانی باشد که قمر در عقرب نباشد.(1)

56. تهذیب الاحکام: امام صادق علیه السّلام فرمودند: خورشید گرفتگی (از ماه گرفتگی) بر مردم و چهار پایان سخت تر است.(2)

بیان: اشاره دارد که احوال و تغییر اوضاع خورشید در برخی اشیاء تأثیر دارد و ممکن است مقصود این باشد که نشانه خشم خدا است یا اینکه از گرفتن خورشید به وحشت می افتند زیرا تاریکی در غیر وقت خود رخ داده است.

57. روضه الکافی: در نوادر علی بن اسباط از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است که: هر کسی سفر کند، یا ازدواج نماید در حالی که قمر در عقرب باشد، خوشی نمی بیند.

در کافی مثل این روایت را آورده است.(3)

بیان: ظاهراً مقصود از قمر در عقرب در اینجا برابر بودن آن با ستاره های عقرب است. چنانچه شیوه عرب در بیابان ها و غیر آن بوده است. زیرا آن ها نه برج شناس بودند و نه انتقالات کواکب را طبق تقویم امروزی استخراج میکردند، و شیوه ائمه علیهم السلام هم این نبوده است که مردم را در احکام دینی مورد نیاز خود به اوضاع علمی مخصوص به دانشمندان حواله کنند مخصوصاً که در آن زمان ها علماء هم از آن خبری نداشتند، و کواکب ثابته و اشکال آن ها که به بروج نام گذاری شده اند تقریباً در زمان ما به اندازه مسافت یک برج جابه جا شده اند و عقرب به جای قوس آمده و روشن است که آنچه در شرع مقرر شده است موافق قواعد مقرره آن ها نیست.

1- . مهج الدعوات و منهج العبادات : 39

2- . تهذيب الاحكام 3 : 292
3- .[3] روضه الكافى : 275

58. الخصال: ابان بن تغلب می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام کرد و آن حضرت پاسخ سلام او را دادند و فرمودند: مرحبا بر تو ای سعد، آن مرد گفت: مادرم مرا چنین اسم گذاشته است ولی کمتر کسی است این نام مرا می داند، امام علیه السلام فرمودند: راست گفتی ای سعد مولی، آن مرد گفت: فدایت گردم، لقب من هم همین است. امام فرمودند: در لقب خیری نیست، خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمان»(1) {و به همدیگر لقبهای زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. }ای سعد شغل تو چیست؟ گفت: فدایت گردم من از خاندانی هستم که در نجوم کار می کنیم، نمی گوییم که در یمن کسی از ما داناتر به نجوم است. امام علیه السلام فرمودند: آیا از تو بپرسم؟ آن مرد یمنی گفت: هر چه می خواهی از نجوم بپرس که از روی آگاهی به تو خبر خواهم داد. داد، امام فرمودند: روشنایی خورشید نسبت به روشنایی ماه چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم، امام فرمودند: راست گفتی، روشنایی ماه نسبت به روشنایی زهره چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمودند: راست گفتی، روشنایی زهره نسبت به روشنایی مشتری چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم. امام فرمودند: راست گفتی، روشنایی مشتری نسبت به روشنایی عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمودند: راست گفتی، نام آن ستاره ای که اگر طلوع کند گاو به هیجان درمی آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. فرمودند: راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند شتر به هیجان درمی آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. فرمودند: راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند کلاغ ها به هیجان درمی آیند، چیست؟ گفت: نمی دانم، امام فرمودند: در این سخن خود که گفتی نمی دانم، راست گفتی. نزد شما، ستاره زحل چگونه است؟ مرد یمنی گفت: ستاره نحسی است. امام فرمودند: نه چنین نگویید، زیرا که آن ستاره امیر المؤمنین علیه السلام و ستاره اوصیا است و آن همان ستاره ثاقب (شکافنده) است که خداوند در قرآن از آن

1- . حجرات / 11

یاد کرده، مرد یمنی گفت: ثاقب چیست؟ فرمودند: محل طلوع آن آسمان هفتم است و با نور خود (آسمان ها را) می شکافد و آسمان دنیا را روشن می کند و از این جهت است که خداوند آن را ستاره ثاقب نامیده است. ای برادر یمنی، آیا نزد شما دانشمندانی وجود دارند؟ یمنی گفت: آری فدایت گردم. در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند مردم دیگر نیستند. امام فرمودند: علم عالم آن ها تا کجا می رسد؟ یمنی گفت: عالم آن ها فال پرنده می زند و در یک ساعت ردّ پا را رد مسافت یک ماه سوارکار تندرو دنبال می کند. امام فرمودند: عالم مدینه از عالم یمن داناتر است، یمنی گفت: علم عالم مدینه تا کجاست؟ فرمودند: علم عالم مدینه به آنجا می رسد که ردیابی و فال گیری نمی کند ولی در یک لحظه مسافت سیر آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم می داند. می گوید: یمنی گفت: فدایت گردم، گمان نمی کردم که کسی این را بداند و بفهمد که کنه آن چیست، سپس یمنی برخاست و بیرون شد.(1)

در فرج المهموم سید بن طاووس این حدیث را به سندی دیگر آورده با این اختلاف که به جای سعد همه جا سعید است، و به جای المولی لفظ المزنی است و امام علیه السلام پرسیدند اسم آن ستاره ای که هنگامی که طلوع می کند، شتر به هیجان در می آید؛ چیست؟ گفت: نمی دانم. امام علیه السلام فرمودند: اسم آن ستاره ای که طلوع کند سگ به هیجان در می آید چیست؟ گفت: نمی دانم. امام علیه السلام فرمودند: اسم آن ستاره ای که طلوع کند؛ گاو به هیجان در می آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. تا آخر همین روایت را ذکر کرده است. و سید گفته این حدیث به چند سند تا ابان از کتاب عبد اللّه بن قاسم حضرمی به من رسیده است.(2)

59. روضه الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: به راستی که خداوند به هر کسی که سلطنت داده مدتی از شب و روز و سال ها و ماه برای آن گذاشته است و اگر با مردم به عدالت رفتار کنند خداوند عزّ و جلّ به چرخاننده فلک دستور می دهد که آن را به اراده اش کند، بگرداند پس روزها و شب ها و سال های آن ها

1- . الخصال : 86
2- . فرج المهموم : 95

طولانی می شود، و اگر به مردم ظلم کنند و عدالت نورزند، خداوند تبارک و تعالی به صاحب فلک دستور می دهد که آن را تند بگرداند، پس شب ها، روزها و سال های آن ها کوتاه می شود و خدای عز و جل نیز درباره آن ها به همان عدد شب ها و ماه ها وفا کرده است.(1)

بیان: سخن در مانند آن گذشت.

60. روضه الکافی: معلّی بن خنیس می گوید: از امام صادق علیه السلام از نجوم پرسیدم که آیا درست است؟ فرمودند: آری، خداوند عزّ و جلّ مشتری را به صورت مردی به زمین فرستاد و مردی از عجم را شاگرد خود ساخت و علم نجوم را به او آموخت تا پنداشت که همه آن را فرا گرفته است، سپس به او گفت: ببین مشتری کجاست؟ گفت: من آن را در فلک نمی بینم و نمی دانم کجاست، گوید: او را از خود دور کرد، و یک مرد هندی را گرفت، و او را آموخت تا گمان کرد استاد شده و به او گفت: ببین مشتری کجاست؟ گفت: حسابم دلالت دارد که تو خود مشتری هستی، گفت: فریاد کشید و مرد و علم او به خاندانش رسید، و علم نجوم در آنجاست.(2)

بیان: این که مشتری به صورت مردی باشد، بر فرض صحت خبر شاید مقصود این است که خداوند آن را در این وقت صاحب روح و جان و علم کرد و به زمین فرستاد تا منافاتی با اجماع مسلمانان نداشته باشد بر اینکه اجسام فلکی زندگی و شعور ندارند، و اما چطور مشتری کوچک شده و در زمین گنجیده شده و نزد یک مرد حاضر شده است، ممکن است فشرده شده باشد و ممکن است بعضی از اجزای آن غیر از اجزای اصلی آن از بین رفته باشد و سپس آن اجزایش ایجاد شده باشند، چنانچه اجزاء شخص از اول تا آخر عمر عوض می شوند و به خاطر باقی ماندن اجزای اصلی آن قابل تشخیص است. و منظور از این که اهل او وارث علم او شدند، یعنی آن ها را نوشته بود و پیش از مرگ به آن ها نیاموخته بود، این خبر دلالت دارد که این علم اصلی دارد، ولی دلالت ندارد که بررسی و تعلیم و تعلم و

1- . روضه الکافی : 271
2- . روضه الکافی : 303

استخراج احکام از آن برای دیگران جائز است، و شاید این هم مانند داستان هاروت و ماروت یک آزمایش بوده است.

55. الفقیه: عبد الملک بن اعین می گوید: به امام صادق علیه السّلام گفتم: گرفتار این علم شدم و هنگامی که حاجتی را میخواهم، پس چون به طالع نگاه کنم وآن را بد ببینم؛ می نشینم و به دنبال آن نمی روم و اگر طالع را نیک ببینم؛ دنبال حاجت خود می روم. پس امام علیه السلام فرمودند: طبق طالع حکم میکنی؟ گفتم: آری. فرمودند: کتابهایت را آتش بزن.(1)

در دعوات راوندی هم مثل این روایت ذکر شده است.

بیان: «تقضی» به معنی این است که در آینده و به غیب حکم می کنی و پیشگویی می کنی یا حکم می کنی که ستاره اثر دارد یا طالع اثر دارد یا به این معنی که در طالع خوب حاجت برآورده می شود؟ و معنی اول نزد من اظهر است. و این

روایت معتبر است و به صورت آشکار دلالت بر این دارد که اخبار به احکام نجوم، و اعتقاد به سعادت نجوم و طالع حرام است و دوری از آن لازم است.

61. الفقیه: ابن ابی عمیر نقل می کند که به ستارگان نگاه می کردم و آن ها را می شناختم و طالع بین بودم و همین باعث نگرانی من بود و به امام کاظم علیه السّلام شکایت بردم فرمودند: اگر نگران شدی به اولین مسکین صدقه بده و دنبال کارت برو به خاطر این که خداوند عز و جل از تو دفع می کند.(2)

سید بن طاووس هم در فرج المهموم همین حدیث را از ابن ابی عمیر روایت کرده است و گفته است: از کتاب تجمل هم این روایت رسیده است. سپس گفته اگر در شیعه غیر از ابن ابی عمیر کسی عالم به علم نجوم نبود، همین در صحت و مباح بودنش حجت بود زیرا او از خاصان أئمه و حجت در عقائد و روایات معصومین علیهم السلام است.

بیان: می گویم: این روایت را برقی در محاسن از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از سفیان بن عمر نقل کرده است و معلوم می شود عارف به نجوم ابن ابی عمیر نیست

1- . الفقيه 2 : 267
2- . الفقيه 2 : 267

بلکه شخص مجهول الحالی است و در نسخه فقیه قطعه ای از سند افتاده است. و اگر هم بپذیریم که ابن ابی عمیر بوده است جواب امام دلالت دارد بر درمان برای نگرانی ابن ابی عمیر چنانچه صدقه درمان فال بد که اصلی ندارد، هم هست و ابن ابی عمیر معصوم نیست که کار او حجت باشد.

62. دلایل الائمه: ابن عباس می گوید: ماده گاوی به حسن بن علی علیه السّلام گذر کرد، فرمودند: گوساله ماده ای در شکم دارد که پیشانی و سر دمش سفید است، ما همراه قصاب رفتیم تا سرش را برید، و گوساله اش چنان بود که او فرمودند، به او گفتیم: مگر خدا نفرموده «وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحام»(1) و او می داند و بس که در رحم ها چیست؟ شما از کجا دانستید؟ فرمودند: ما نهانی را که آشکار نیست؛ می دانیم. چیزی که هیچ فرشته مقرّب و پیغمبر فرستاده شدهای غیر از محمّد صلی الله علیه و آله و ذریه او از آن اطلاع ندارند.(2)

بیان: دلالت دارد که منجمان و امثال آن ها به مانند این امور دانا نیستند.

63. فروع کافی: امام صادق علیه السّلام می فرمایند: زمینی میان من و منجمی بود و او دنبال ساعت سعد بود تا در آن ساعت بیاید و من در ساعت نحس بیایم، پس آن زمین را قسمت کردیم و بهترین قسمت آن به اسم من درآمد و او دست راست خود را بر دست چپش زد و گفت: مانند این روز هرگز ندیدم، گفتم: وای بر روز دیگر تو را چه شده؟ گفت: من منجم هستم و تو را در ساعت نحس آورده ام و خودم در ساعت سعد خارج شده ام و پس برای تو بهترین قسمت آن درآمده است. پس به او گفتم: آیا برای تو نقل نکنم آنچه که پدرم برایم نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی را که خوش دارد خدا نحوست روزش را از او دفع نماید؛ پس روز خود را با صدقه آغاز نماید تا خداوند نحسی روزش را به خاطر صدقه از او ببرد، و هر کس دوست دارد که خداوند نحسی شبش را از بین ببرد، پس شب خود را با صدقه آغاز نماید تا خداوند نحسی شبش را از

1- .[1] لقمان / 34
2- . دلایل الائمه : 171، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم : 223

بین ببرد، و من هنگام بیرون آمدن صدقه دادم، و این برای تو از ستاره شناسی بهتر است.(1)

بیان: دلالت دارد اگر برای ساعات و روزها نحوستی باشد؛ آن به وسیله صدقه دفع می شود، و مراعات آن لازم نیست بلکه در دفع این موارد شایسته است توسل نماید به آن چیزهایی که از معصومین علیهم السلام از دعا و صدقه و توکل و امثال آن ها وارد شده است.

64. معانی الاخبار: امام سجاد علیه السلام فرمودند: گناهانی که هوا را تیره می کنند جادو و کهانت و اعتقاد به نجوم و دروغ شمردن تقدیر است.(2)

بیان: تیره گی هوا کنایه است از سرگردانی در امور، یا سختی بلاء و ظاهر شدن آثار خشم خدا در فضا است.

65. فرج المهموم: سید بن طاووس نقل می کند: ادریس به این خاطر به این اسم نامیده شد چون بسیار تدریس کتب و صحیفه های آدم و شیث داشت و اولین کسی بود که با قلم نگاشت و اولین کسی بود که جامه دوخت، و لباس دوخته شده پوشید، و اولین کسی بود که در علم نجوم و حساب نظر کرد.

سید می گوید: علی بن مرتضی در کتاب دیوان انساب که نقلی از تورات آورده که ادریس علیه السّلام اولین کسی بود که خط نوشت و اولین کسی بود که حساب نجوم را انجام داد، و از رساله أبی اسحاق طرسوسی نقل کرده که به راستی خدا آدم را از بهشت به زمین فرود آورد و علم هر چیزی را به او داد و از آن چیزهایی که او را به آن آگاه کرد علم نجوم و طبّ بود، گوید: در کتاب منتخب از طریق علماء شیعه در دعای هر روز ماه رجب دیدم «و ادریس معلم شمارش ستارگان و حساب و سال ها و ماه ها و زمان ها» و عبد اللّه بن محمّد بن طاهر در کتاب «لطائف المعارف» گفته: اولین کسی که علم نجوم را ظاهر کرد، و بر ترکیب راهنمائی کرد و اندازه سیر کواکب و وجوه تأثیر کواکب را روشن نمود هرمس بود.

1- 1. فروع کافی 4 : 6

2- . معانى الاخبار: 271

66. درّ المنثور: از قتاده نقل می کند که خدا ستاره ها را برای سه خصلت قرار داده است، آن ها را زینت برای آسمان قرار داده است، آن ها را برای راهنمایی قرار داده است و آن ها را برای راندن شیاطین قرار داده است هر کس غیر از این بگوید، در رأی خود اشتباه کرده است و در بهره خود به خطا رفته است و نصیب خود را از بین برده است و به چیزی که علم به آن ندارد سخن گفته و مردمی به خاطر جهالت به امر خداوند به ستاره ها پیشگویی میکنند که هر کس به ستاره فلان ازدواج نماید چنین و چنان می شود و هر که به ستاره فلان سفر کند چنین می شود، به خدا هیچ ستاره ای نیست که به طالع آن سرخ و سیاه و بلند و کوتاه و زیبا و زشت زاده شوند، و اگر کسی غیب می دانست باید آدم علیه السّلام بداند که خداوند او را به دست خود آفرید، و ملائکه خود را به سجده او واداشت و نام هر چیز را به او آموخت.(1)

67. درّ المنثور: ابن عمر از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که از علم نجوم همان را بیاموزید که راهنمای خشکی و دریا در تاریکی است و سپس باز ایستید.(2)

68. درّ المنثور: مجاهد می گوید: اشکالی ندارد که کسی از نجوم چیزی را یاد بگیرد که به وسیله آن در خشکی و دریا هدایت می شود واشکالی ندارد که منازل قمر را یاد بگیرد.(3)

69. درّ المنثور: حمید شامی می گوید: نجوم علم آدم علیه السّلام است.(4)

70. درّ المنثور: حسن بن صالح می گوید: از ابن عباس شنیدم که علمی که مردم آن را گم کردند؛ نجوم است.(5)

71. درّ المنثور: عکرمه می گوید: از مردی حساب نجوم را پرسید و آن مرد نگران بود که به او خبر دهد، عکرمه گفت: از ابن عباس شنیدم که می گفت: آن

1- . الدر المنثور 3 : 34
2- . [2] الدر المنثور 3 : 34

3- . [3] الدر المنثور 3 : 34
4- . [4] الدر المنثور 3 : 34
5- . [5] الدر المنثور 3 : 34

علمی است که مردم در آن عاجز شدند و من دوست داشتم آن را بدانم، (1) خطیب گفته: مقصود او قسم مباح آن است که عرب در آن متخصص بودند.

72. درّ المنثور: عبد اللَّه بن حفص می گوید: چند خصلت مختص به عرب است: کهانت قیافه، عیافه(فال گرفتن با پرواز پرندگان)، نجوم و حساب. اسلام کهانه را از بین برد و بقیه بعد از این ثابت ماندند.(2)

73. درّ المنثور: قرطبی می گوید: به خدا هیچ کس از زمین در آسمان ستاره ندارد ولی مردم از کاهنان پیروی کنند و ستاره ها را علت امور می گیرند.(3)

74. درّ المنثور: سمره بن جندب خطبه ای خواند و حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که مردمی می پندارند خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و از بین رفتن ستاره ها از جای خود برای مردن بزرگان زمین است، و البته آن ها دروغ می گویند بلکه آن ها نشانه هایی از نشانه های خداوند هستند تا بندگانش عبرت گیرند، و ببینند که آن ها چگونه توبه می کنند.(4)

75. درّ المنثور: امیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمودند: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله مرا از نظر در نجوم نهی کردند و امر به کامل وضو گرفتن کردند.(5)

ابو هریره می گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله من را از نظر کردن در نجوم نهی کردند.(6)

76. درّ المنثور: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: چون نام اصحابم برده شود؛ خاموش باشید، چون نام قدر برده شود، خاموش باشید، و چون از نجوم یاد شود خاموش باشید.(7)

1- . الدر المنثور 3 : 35
2- . الدر المنثور 3 : 35
3- . الدر المنثور 3 : 35

4- . الدر المنثور 3 : 35
5- . الدر المنثور 3 : 35
6- . الدر المنثور 3 : 35
7- . الدر المنثور 3 : 35

77. درّ المنثور: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: از دو خصلت در امّتم می ترسم، تکذیب به قدر و تصدیق به نجوم، و در لفظ دیگر آمده مهارت در نجوم(1)

78. درّ المنثور: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر که از علمی از نجوم را اقتباس کند، شعبه ای از جادو را اقتباس کرده است، پس زیاد کند آنچه را که زیاد کند.(2)

79. درّ المنثور: ابن عباس می گوید: مردمی در نجوم بنگرند، و حساب ابجدی کنند و برای آنان که چنین می کنند بهره ای را نمی بینم.(3)

80. درّ المنثور: میمون بن مهران می گوید: به ابن عباس گفتم: به من سفارشی کن، گفت: تو را به تقوای الهی سفارش می کنم و تو را از علم نجوم بر حذر می دارم به خاطر این که تو را به سمت کهانت میکشاند.(4)

81. درّ المنثور: امام حسن مجتبی علیه السّلام فرمودند: هنگامی که خداوند خیبر را برای پیغمبر خود فتح کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه کرد و خدا را سپاس گفت و فتح و نصرت او را متذکر شد و از چند کار نهی کرد: از اجرت زنا کار و از انگشتر طلا و از کجاوه ها و لباس های سرخ ابریشمی و پوشیدن لباس های قسی و از بهای سگ و از خوردن گوشت خرهای اهلی و از معامله طلا با طلا و نقره با نقره در حالی که بین آن ها زیادت باشد و از نظر در نجوم.(5)

82. درّ المنثور: ابن عباس می گوید: علم نجوم یاد مگیر به خاطر این که به کهانت می کشاند.(6)

1- . الدر المنثور 3 : 35
2- . الدر المنثور 3 : 35
3- . الدر المنثور 3 : 35
4- . الدر المنثور 3 : 35
5- . الدر المنثور 3 : 35- 36
6- . همان

83. درّ المنثور: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند این جزیره را از شرک پاک کردند تا زمانی که نجوم آنان را گمراه نسازد.(1)

84. درّ المنثور: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر که حروف ابجدی یاد بگیرد تا ستاره شناسی کند روز قیامت نزد خداوند بهره ای ندارد.(2)

بیان: فیروزآبادی گفته است: «فال رأیه» یعنی خطا کرد و ضعیف شد. عیافت فال گرفتن به پرنده است با اسم پرندگان یا نشستن آن ها و با انواع آن ها انجام می دادند که یا سعید بودند و یا نحس.(3) در نهایه گفته: (میثر) از مرکب های عجم است که از ابریشم یا دیباج ساخته می شود و مانند فرش های کوچک ساخته می شود. و نهی از پوشیدن لباس های «قسی» منظور لباسی از کتان که مخلوط به ابریشم است که از مصر آورده می شود و برخی گفته اند: یخبندان است و مانند برف در شب است.

دنباله ای جلیل و تفصیل زیبا [اقوال فقهاء شیعه درباره ستاره شناسی و پیشگوئی به آن](4)

در آن اقوال برخی از بزرگان فقهای امامیه را در مورد حکم نظر به علم نجوم و اعتقاد به آن و خبر دادن از حوادث به سبب نجوم و مراعات کردن سعد و نحس بودن ساعات و اعتقاد به تأثیر آن ها را ذکر می کنیم و سپس آنچه از روایات گذشته برای ما ظاهر است را ذکر می کنیم.

مرحوم شیخ مفید در کتاب مقالات طبق نقلی که سید بن طاوس در کتاب فرج المهموم از او کرده است، هر چند در نسخه ما وجود ندارد؛ می گوید: خورشید و ماه و سایر ستارگان اجسامی ناری هستند که نه زندگی دارند نه مرگ و نه شعور، خداوند آن ها را آفریده تا بندگانش از آن ها بهره ببرند، و آن ها را زینت برای آسمان هایش و نشانه ای از نشانه‌های خود قرار داده است، همان طور که خداوند متعال می فرماید:«هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا

1- . همان 3 : 36
2- . الدر المنثور 3 : 36

3- . قاموس 3 : 179
4- ×[4] عبارت از مترجم است.

عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِکَ إِلاَّ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُون»(1) {اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزل هایی معین کرد تا شماره سال ها و حساب را بدانید. خدا اینها را جز به حقّ نیافریده است. نشانه ها [ی خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند.} و هم چنین می فرماید:«وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»(2) {و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آن ها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید. به یقین، ما دلایل [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان کرده ایم.} و می فرماید: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُون»(3) {و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند.} و خداوند می فرماید: «وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ»(4) {و آسمانِ [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم.}

و امّا احکام بر کائنات به خاطر راهنمایی آن ها یا به خاطر حرکات آن ها مانع عقلی ندارد و ما این را رد نمی کنیم که خداوند متعال به برخی از انبیا خود آن را تعلیم داده باشد و آن را علم او به خاطر صداقتش قرار داده باشد ولی ما بر این مطلب قطع نداریم و معتقد نیستیم که تاکنون به دسترس مردم مانده باشد. اما چیزی که در این زمان از احکام منجمان می یابیم که برخی از آن ها هم صحیح است، منکر آن هم نیستیم که آن به واسطه یک نوع تجربه و عادت است و گاهی اوقات مخالف با واقع در می آید و اعتماد کننده بر آن در بسیاری مواقع خطا می کند و این صحیح نیست که همیشه مطابق با واقع درمی آید به خاطر این که بر اساس دلایل عقلی و براهین کتاب و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. این مذهب جمهور متکلمین عدلیه است، و خاندان نوبخت از امامیه و أبو القاسم و ابو علی هم از معتزله به آن معتقد هستند.

1- .. یونس / 5
2- .[2] انعام / 97
3- .[3] نحل / 16
4- . فصلت / 12

و شیخ محمّد بن حسین کیدری در شرح نهج البلاغه راجع به زشت شمردن احکام نجوم گفته است: چگونه انسان حوادث و اسباب آن را در زمان حال می داند تا برسد که مسببات را در آینده بداند، مانند همین جزر و مد دریا، هر کسی که مدعی است اسباب کائنات را می داند، مقدمات آن برهانی نیست بلکه بر اساس تجربه یا خیال بافی یا خطابه ای است که از شهرت و قبول مردم و یا از گمان سرچشمه گرفته است، با این وجود نمی تواند متعرض شود مگر به جنسی از اجناس اسباب و آن متعرض شدن به برخی اسباب پایین است و نمی تواند به تمام اسباب آسمانی و قابل ها دسترسی داشته باشد و هنگامی که آمادگی های زمینی دگرگون شوند أثر فاعل در آن ها دگرگون می شود چنانچه آتش در هیزم خشک اثری دارد که در خاکستر آن ندارد و شناخت بقاء آمادگی، شرط تأثیر است، و بسا استعداد ها به مانع برخورد کنند، و این اسباب و مسببات را جز خداوند متعال کسی نمی داند. و هم چنین منجم روی تک تک ستاره ها حکم می کند و اثر مجموع مرکب آن ها را در نظر نمی گیرد، و چنانچه أثر هر یک از اجزاء یک معجون به تنهائی غیر از أثری است که از ترکیب آن ها حاصل شده است. همچنین أثر مجموع ستارگان با هم غیر از أثر هر یک از آن ها به تنهایی است و زمانی که منجم فقط طبق تک تک آن ها می تواند حکم کند، حکم وی ناقص است و مورد اعتماد نیست. و بسا در رحمی دو کودک دو قلو باشند و با هم زاده شوند و طبق حکم منجم باید آن دو در صورت و عمر و حرکات مثل هم باشند و جایز نیست که در هیچ شیی از اشیا مختلف باشند و حتی جایز نیست هنگامی که یکی از آن ها سخن می گوید، دیگری ساکت باشد و هنگامی که یکی از آن دو نشسته، دیگری بلند شود و هنگامی که یکی بیدار است نباید دیگری بخوابد و هنگامی که می خواهند از یک در تنگ وارد شوند امکان وارد شدن آن دو وجود ندارد به خاطر این که لازمه آن تقدم و تأخر است و جایز نیست که انسان یکی از آن دو را لمس نماید غیر دیگری را و جایز نیست که یکی از آن دو با یک زن ازدواج نماید و دیگری با فرد دیگری ازدواج نماید و این مطلبی است که فساد آن آشکار است. و بعلاوه حکم کلی نزد اکثر آن ها بر حکم جزئی غالب است و اگر طالع ناحیه یا سرزمینی فاسد باشد، بخشش کدخدا به یک انسانی

برای او فایده ای ندارد. پس چگونه به طالع ها و اختیارات اعتماد می کنند در حالی که علم به کلیات ندارند و از سخنان زشت آن ها این است که اگر فرزندی برای پادشاه هم زمان با یک بازاری متولد شود کواکب طالع در زندگی آن ها به اختلاف أثر می کنند ولی عمر آن ها برابر است، زیرا دائره زایمان و کدخدای آن ها یکی است، و اگر کواکب أثر مختلف در زندگی آن ها دارند چرا در عمر آن ها اثر مختلف ندارند، با اینکه تقویم کواکب طبق اختلاف زیج ها مختلف است، و بر فساد برخی مطالب آن ها و صحت برخی دیگر برهانی نیست. و شاید در تقویم خورشید پنج درجه اختلاف وجود داشته باشد که درجه طالع ها و برج ها به این سبب متفاوت می شوند و به خاطر همین احکام آن ها درست نیست.

سپس شیخ مفید بسیاری از اختلاف ها و تناقضات آن ها را آورده است و ما سخن را با آوردن آن ها طولانی نمیکنیم.

و شیخ ابراهیم پسر نوبخت در کتاب یاقوت گفته است: قدیم بودن صانع گفتار منجمان و آنچه آن ها اختیار کرده اند را باطل می کند و از کلام آن ها لازم می آید که هیچ فعلی در حالی از احوال مستقر نباشد و قول اهل طبیعت را هم مثل این موارد باطل می کند.

و مرحوم علامه حلی در شرح خود گفته است: قول منجمان بر دو قسم مختلف است: یکی از آن ها قول افرادی است که می گویند: هفت سیّاره زنده و صاحب اختیار هستند. و دوّمی قول افرادی است که می گویند:آن ها در افعال خود مضطر و بی اختیار هستند و هر دو قول باطل است.

اما قول نخست برای آنکه آن ها اجسامی هستند که به وجود آمده اند و نمی توانند خدا باشند برای آنکه نیاز به آفریننده ای دارند که جسم نباشد و باید برای آن ها صانعی باشد.

و اما قول دوم برای اینکه سیاره مخصوصی مثل مریخ مثلاً اگر مقتضای جنگ باشد لازمه آن دوام وقوع هرج و مرج در جهان است. و افعال آن ها نباید در حالی از احوال مستقر باشد و چون این باطل است؛ قول آن ها هم باطل است. و امّا اهل طبیعت کسانی که افعال را فقط مستند به طبیعت می دانند، همین دلیل قول آن

ها را باطل می سازد، زیرا طبیعت نیروی جسم است و هرجسمی حادث است و وجود هر قوه ای در حادث نیاز به محدثی غیر از طبیعت دارد وگرنه تسلسل لازم می آید پس ناچار باید اعتقاد به صانع سبحانه و تعالی داشت.

و سیّد شریف مرتضی در کتاب غرر و درر در پاسخ این سؤال از مسائل سلاریه که پرسید: در مورد آنچه منجمان از اتفاق افتادن حوادث و تأثیرات ستارگان خبر می دهند؛ چه می گویی؟ و چه مانعی دارد که کواکب مؤثر باشند، چنانچه خورشید رنگ ما را گندمگون می کند و اگر تأثیر ستارگان مستحیل باشد، چه مانعی دارد که تأثیرات از فعل خداوند متعال باشد به این صورت که عادت خداوند بر این باشد که هنگام طلوع این ستارگان یا حرکت آن ها أثر خاصی خلق نماید. ما شیفته جواب هستیم و چگونه می گویید: منجمان بر اساس حدس سخن می گویند با وجود این که سخن آن ها جز در موارد اندک صحیح است حتی آن ها به کسوف و وقت و مقدار درست آن خبر می دهند پس چه فرقی میان خبر دادن آن ها به این تأثیرات در اجسام و تأثیر آن ها در جسم ما است؟

سید مرتضی در جواب گفته است: بدان که منجمان اعتقاد دارند که ستارگان در زمین و آنچه در آن است تأثیری می گذارند که مستند به طبیعت آن ها نیست و هیچ کس از آن ها اعتقاد ندارند که عادت خداوند بر این جریان دارد که هنگام نزدیک شدن برخی به برخی دیگر یا دور شدن بعضی از بعضی دیگر تأثیر می گذارند. و هر کس ادعای مذهب آن ها را نماید، پس او قائل به خلاف آنچه که قدما شده اند؛ است و این هم گرچه ممکن است ولی دلیل بر فساد آن موجود است، ولی عقیده منجمان همان محالی است که امکان صحت ندارد، متکلمان اسلام سخنان را در مورد این که نمی شود اختران در ما تأثیر گذار باشند؛ تمام کرده اند و ما هم در چند جا در این باره سخن گفتیم، و بطلان اعتقاد اهل طبیعت را آشکار کردیم و تبیین کردیم که فاعل باید زنده و توانا باشد، و ما می دانیم کواکب دارای چنین صفتی نیستند و شرط کار در آن ها مفقود است. و متکلمان دلیل بسیار بر زنده نبودن کواکب آورده اند که بیشترشان مورد اشکال است. و روشن ترین دلیلی که آورده اند این است که حرارت شدید، مانند حرارت آتش منافی زندگی است و

اثبات نشده است که با وجود حرارت، زندگی وجود داشته بتشد و آنچه که معلوم است حرارت خورشید از آتش شدیدتر و قوی تر است چون پرتو خورشید که از مسافت دوری به ما می رسد، مانند حرارت آتش و حتی بیشتر از آن است و چیزی که دارای چنین صفتی باشد محال است که زنده باشد، و قوی ترین دلیل بر نفی حیات فلک و آنچه که در آن است از خورشید و ماه و ستارگان شرع و اجماع است. و مسلمانان در این هیچ اختلافی ندارند که فلک و کواکب زندگی ندارند و همه مسخر و مورد تدبیرخداوند هستند و این از دین رسول خدا صلی اللّه علیه و آله به طور ضرورت معلوم است، و چون یقین داریم که کواکب نه زنده هستند و نه قادر، چگونه می توانند فاعل باشند؟ و اگر بپذیریم که آن ها قادر هستند ولی می گوئیم: جسم اگر چه قادر است ولی تأثیر آن باید از راه تولید و ارتباط بین فاعل و مفعول باشد ولی میان ما و کواکب هیچ پیوندی نیست تا در ما اثر کنند. و اگر ادعا شود که پیوند میان ما و آن ها هوا است، می گوییم: اولاً هوا نمی تواند ابزار حرکت های سخت و حمل کننده اشیا سنگین باشد، و اگر هوا ابزاری باشد که به وسیله ی آن، کواکب ما را به حرکت در می آورند، باید ما آن را حس نماییم و بدانیم که هوا ما را به حرکت درمی آورد. چنانچه اگر با ابزار دیگری ما را به حرکت در بیاورند ما می فهمیم، به علاوه برخی پدیده های ما با ابزار ایجاد نمی شوند، مانند اراده ها، اعتقادات و بسیاری از چیزهای دیگر و چگونه کواکب می توانند این تأثیرات را در ما بگذارند. پس کواکب نمی توانند به وجود آورنده تأثیرات باشند زیرا جسم نمی تواند قادر باشد مگر با قدرت و قدرت نمی تواند از امری باشد که از نوع خودش باشد و سوزاننده حقیقی چهره و بدن های ما خورشید نیست بلکه مؤثر اصلی آن خداوند است منتها این کار را توسط حرارت خورشید انجام می دهد همان طور که خداوند سوزاننده اصلی است ولی به وسیله حرارت آتش این کار را انجام می دهد. و سنگ به خاطر سنگینی که دارد اشیاء نرم را می شکند و حرارت خورشید به صورت معقول سیاه کننده اجسام است، همان طور که آتش به صورت معقول اجسام را می سوزاند ولی کدام ستاره است که این تأثیرات را در ما می گذارد؟

و دلیل بطلان اعتقاد به تأثیر کواکب در ما این است که مستلزم ساقط شدن امر و نهی و مذمّت از ما است و ما در هر زشتی که مرتکب می شویم و هر چه که انجام می دهیم، معذوریم و جبر لازم می آید و دلیل ابطال جبر بر بطلان آن دلالت دارد. و امّا وجه دیگر به این صورت که گفته شود عادت خداوند بر این جریان دارد که مثلاً با طلوع یا غروب یا متصل شدن یا دور شدن هر ستاره ای خداوند فعل مخصوصی را انجام دهد. بیان کردیم که چنین چیزی عقیده منجمان نیست و امروزه با اظهار آن ظاهر سازی می کنند و این جایز است که عادت خداوند به این صورت جریان داشته باشد، ولی ما علم نداریم که چنین چیزی واقع شده است و ما از کجا می دانیم که مثلاً عادت خداوند بر این جریان دارد که اگر زحل یا مشتری در درجه طالع باشند نحس است و اگر مشتری این گونه باشد سعید است و کدام روایت قطعی بر تأیید این مطلب است و کدام پیامبر بر این مطلب خبر داده است. و اگر بگویند به تجربه تکیه کرده ایم و ما چنین چیزهایی را تجربه کرده ایم و افرادی که قبل از ما بوده اند این گونه یافته اند. می گوییم: چه کسی صحت این تجربه و منظم بودن و شایع بودن آن را از شما می پذیرد در حالی که ما می بینیم خطای شما، بیشتر از واقعیت و راست شما، کمتر از دروغ شما است، و آنجا که خبر شما راست شود و آن را به تخمین و حدس منسوب می کنید. که دیده ایم مواردی که پیش گویی آن ها مطابق با واقع می شود، بیشتر از موارد خطا است با اینکه بر پایه قاعده و دستور نجوم نیست، و اگر بگویی خطای منجم ناشی از خطاء در بررسی است. می گوییم: چرا درست گویی او ناشی از حدس نیست، زیرا این تأویل شما در صورتی صحیح بود که بر صحت احکام نجوم دلیل قطعی داشته باشیم. و اما اگر دلیل صحت احکام نجوم مطابق با واقع درآمدن آن ها است، دلیل بطلان آن هم خطا درآمدن آن ها است.

و از آنچه باعث خاموش شدن معتقدین به صحت احکام نجوم است و پاسخی به آن نداده اند، به آن ها گفته شده که طالع را بگیرید و طبق آن حکم کنید، آیا مردم آن را می گیرند و طبق آن عمل می کنند و یا آن را رها می کنند؟ پس اگر حکم به اخذ یا ترک کنند در هر صورت با آن ها مخالفت می شود و فعلی انجام می

شود که خلاف آنچه خبر داده اند، می شود و این مسأله آن ها را با مشکل روبه رو کرده است. و عذرهای نادرستی تراشیده اند و در این مسأله گفته اند: باید آن شخصی که دچار مشکل است، آنچه که می خواهد انجام دهد باید بنویسد یا به کسی بگوید تا ما تصمیم او را استخراج کنیم، و این عذر باطلی است زیرا اگر با نگاه کردن به ستارگان، منجم همه کائنات را می فهمید باید تصمیم همه را بفهمد، و چه فرقی دارد که آن فرد قبلاً به او بسپارد یا نه؟ و این جواب را برای فرار کردن از اشکالی که به آن ها کرده اند، داده اند. و اگر احکام آن ها صحیح است و در آن راهنمایی همه کائنات باشد، منجم باید تصمیم همه افراد را بداند و اگر آنچه را که می خواهیم انجام دهیم به آن ها بگوییم یا بنویسیم؛ باز درست گفتن آن ها کمتر از خطاء آن ها است. و از همان تخمین و حدس که بر اساس طالع و اصل هم نیست؛ بهتر نیست.

یک روز یک رئیس بلکه یک وزیر که ادیب و نویسنده فاضلی بود و شیفته ستاره شناسی و عامل به آن بود و سخن به احکام راجع به ستاره شناسی کشید، در ضمن اظهار تعجب من از کسی که عمر خود را در آن صرف کند، گفت: می خواهم چیزی که در دل دارم از شما بپرسم، گفتم: هر چه می خواهی بپرس، گفت: بگو بدانم در تکذیب احکام نجوم تا آنجا رسیده ای که برای سفر یا پوشیدن لباس نو یا دنبال حاجت رفتن، یک روزی را انتخاب نمایی؟ گفتم: الحمد لله من به این مقام و بلکه بیشتر رسیده ام و در خانه نه تقویم دارم و نه در آن نگاه می کنم و در هر اقدامی جز خوبی ندیده ام. سپس به او گفتم: آنچه که از دلایل قطعی و دقیق بر بطلان احکام نجوم دلالت می کند را رها کن اینجا یک چیز نزدیکی است که برای هرکس که اهل فهم باشد پوشیده نیست، اگر فرض کنیم جاده ای باشد که مردم شب و روز در آن حرکت می کنند و در آن چاه هایی نزدیک هم باشند که سالک باید میان آن ها با توجه حرکت نماید تا از سقوط در برخی نجات پیدا کند. آیا بینا و نابینا که همیشه در آن راه رفت و آمد دارند در سلامت برابرند؟ و آیا هلاکت بینایان بیشتر از هلاکت نابینایان است یا سلامت نابینایان بیشتر از سلامت بینایان است؟ گفت: این جایز نیست بلکه واحب است بینایان سلامت بیشتری از نابینا ها داشته

باشند. و جایز نیست که آن ها در سلامت مثل هم باشند. گفتم: اگراین محال است، نظیر آن هم محال است و فرقی میان آن ها نیست و شما مثل چیزی را که ذکر کرده اید؛ جایز می دانید به خاطر این که بینایان کسانی هستند که احکام نجوم را می دانند و سعد را از نحس تشخیص می دهند و به خاطر این علم از ضررهای زمان مصون می مانند و از آن پیروی می کنند و به منافع آن اعتماد می کنند و دنبال آن می روند و مثال نابینا ها هر کسی است که علم نجوم را نمی داند و از اهل

فهم و فقها و افراد متدین و اهل عبادت و بقیه عوام و بادیه نشین ها و کردها به آن توجهی نمی کنند و مثال راه پر از چاه، زمان است که همه مردم از آن عبور می کنند و مثال چاه ها، مصیبت ها و سختی ها و رنج های آن است و اگر علم نجوم و احکام آن صحیح باشد؛ باید سلامت منجمان بیشتر و مصیبت های آن ها کمتر از بقیه باشد، به خاطر این که آن ها خود را به سبب علمشان قبل از این که ضرری به آن ها برسد؛ حفظ می کنند و باید رنج های تمام طبقاتی که ذکر کردیم بیشتر باشد ولی ما خلاف این را می دانیم. و سلامت و سختی در همه نزدیک به هم است و تفاوتی میان آن ها نیست. گفت: شاید این مورد اتفاقی افتاده باشد. به او گفتم: پس واجب است کسی که ما را از این راه با خبر می کند، او را تصدیق نماییم و اتفاق همیشه نمی افتد بلکه قطع می شود و این که گفتیم: همه در سختی و رنج ها تفاوتی نمی کنند؛ استمرار دارد و قطع نمی شود، پس نزد منجم عذری باقی نمی ماند. و از مواردی که مذهب منجمان را فاسد می کند و دلالت می کند که مواردی که پیش گویی های آن ها صحیح واقع می شوند، بر طبق اصلی نیست، ما گاهی جماعتی از فریب کار ها را می بینیم که هیچ چیزی از نجوم نمی دانند و تا حالا یک بار هم به آن نگاه نکرده اند ولی در مواردی که حکم می کنند، صحیح در می آیند.

شخصی را که معروف به شعرانی بود، خود ما او را دیدیم که نمی توانست اسطرلاب طالع را به دست بگیرد و هرگز در زیج و تقویم نگاه نکرده بود ولی او مرد پاک و حاضر جواب و پیشگو و بی نهایت در پرده برداری از رازها استاد بود، یک روز جمعی نزد من بودند و تصمیم داشتیم برای هدفی به جایی برویم، یکی از جمع، از او مقصد ما را پرسید، و بدون طالع گرفتن و بدون دیدن تقویم از آن جهتی که مقصد ما بود خبر داد. سپس

رو به هر یک از آن جمع کرد و از بسیاری شرح حال و اغراض او خبر داد تا این که به یکی از افراد آن جماعت گفت: کسی به تو وعده ای داده که به تو می رساند و تو آن چیز را خیلی دوست داری، و در آستین تو چیزی است که دلالت بر این مطلب دارد و حاجت تو برآورده می شود و دست به آستین آن مرد برد و آنچه در آن بود درآورد، و آن مرد خجالت زده شد و چهره اش عبوس و گرفته شد و تلاش کرد که مردم بر آنچه در آستین دارد آگاه نشوند، ولی سودی نداشت و حاضران در خارج کردن آنچه او در آستین داشت، همدست شدند و آن برگه های بسیاری بود که یکی حواله سر ضرابخانه از طرف معاون وزیرآن زمان بود، ما از درست گویی او تعجب کردیم یکی از دوستان می گفت: پیشگویی های درست شعرانی دلیل بر بطلان احکام نجوم است.

و یک روز این داستان را با منجمی در میان نهادیم و او گفت: علت صحیح واقع شدن پیش گویی های افرادی که چیزی از نجوم نمی دانند، به عقیده منجمان این است که تولد او و ستاره های او اقتضای چنین امری را دارند. من گفتم: شاید بطلمیوس و هر منجم پیشگوی درست هم به طالع آن ستاره باشند، و اگر جاهلی پیشگو می شود به واسطه طالع خود است و نیازی به علم نجوم نیست، زیرا سبب آن همان اقتضای نحوه تولد وی است و اگر چنین چیزی باشد، بررسی علم نجوم بیهوده و بازی است و نیازی به آن نیست و این علت به همه صنعت ها جریان دارد و لازم می آید که هر شاعری شیوا و هر صنعت گری ماهر و هر بافنده ای، بافنده متولد بشوند و فقط در اثر طالع ولادت خود به این مقام رسیده و آنچه که از این سخن از جهالت ها لازم می آید، بی شمار هستند.

و بدان که رنج بردن در فهم اوضاع کواکب و حرکت و شکل آن ها سودی ندارد جز همان استخراج احکام و پیشگویی است و مانند دانستن ریگ های بیابان و پیمانه کردن هسته و اندازه گرفتن بلندی و وزن کوهها است، و چنانچه رنج کشیدن برای دانستن این امور سفاهت و کار بیهوده است دانستن اوضاع فلکی و حرکات آن ها هم چنین است، و هیچ قومی نبایید این چنین بدبخت بشوند و رنج و عمرگذرانی منجمان برای استخراج احکام است و نباید فریفته این سخن آن ها شوی

که می گویند: ما با علم نجوم و آنچه از لطایف و عجایب در آن است؛ نفس خود را شریف می کنیم. زیرا این ظاهرسازی و برای سازش با مسلمان ها است. و اگر هدف آن ها شناختن احکام نبود این همه سختی را نمی کشیدند.

و از روشن ترین دلایل بر بطلان احکام نجوم این است که یکی از معجزات پیغمبران علیهم السّلام خبر دادن از غیب بوده است و این مورد هم مانند زنده کردن مردگان و شفای کور و پیسی از موارد خرق عادت به شمار می آید. و اگر علم نجوم وسیله پیشگویی باشد این معجزه و خرق عادت نمی شود و چگونه بر مسلمانان بطلان احکام نجومی مشتبه می شود زیرا مسلمانان از قدیم و جدید بر تکذیب منجمان اجماع دارند. و ضرورت تکذیب آنچه که منجمان ادعا می کنند و کوچک شمردن آنچه که می گویند، از دین پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم است. و روایت از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و معصومین علیهم السلام در این مورد بی شمار است و هم چنین از علمای امّت و بهترین یاران آن ها روایت در این مورد زیاد است و آن ها همیشه از عقاید منجمان بیزاری می جسته اند و آن ها را باعث گمراهی و محال می دانستند، و با این شهرت چگونه مسلمانی بر خلاف آن گول می خورد و حکم می کند.

و اما اینکه در گزارش کسوف همیشه درست می گویند برای این است که برای کسوف و نزدیک شدن کواکب و دور شدن آن ها روشی برای حساب کردن وجود دارد و بر اساس اصول صحیح و قواعد محکم است و مانند تأثیر کواکب در خوبی و بدی و سود و ضرر ما نیست که بیشتر خطا دارد و کمتر درست است و حتی گاهی پیشگویی فردی که از روی تخمین و گمان چیزی را می گوید، در این موارد از پیش گویی منجم بیشتر مطابق با واقع در می آید و نباید آن دو را با هم سنجید و اشتباه کرد.

مرحوم سید بن طاوس در جواب سؤالی را از او چنین نقل کرده است که می گوییم: از پیامبرانی که علم نجوم آورده است، ادریس علیه السّلام بوده، و این خود معجزه او بوده و مخصوص به او بوده است. و گفتیم تأثیر نجوم محال است، و دلالت بر جواز استفاده از علم را ندارد چون که شریعت ادریس و هر چه داشته از میان

رفته و حال آن بر ما معلوم نیست، و اگر از آن چیزی به دست مردمی بود، به دنبال هم نقل می کردند و دست به دست می دادند و به تواتر معلوم می شد و ما هم از آن منع نمی کردیم ولی اکنون هم منع نمی کنیم که امارات گمان پردازی دست بعضی باشد که منجمان بدان تمسّک می کنند، به خاطر این که اگر در احوالات آن ها تدبر نمایی به آنچه که حکم می کنند؛ یقین ندارند و تقدم آن ها در این علم مانند تقدم طبیب است و همان طور که علوم طب بر اساس اماراتی است که تجربه آن ها را اقتضا می کند و بیشتر آن ها ظنی است علم نجوم نیز این گونه است مگر در برخی امور مخصوص که به وسیله برخی روایات می شود به آن ها علم پیدا کرد.

مرحوم علامه در کتاب المنتهی المطلب گفته است: «تنجیم» حرام است و هم چنین ستاره شناسی با اعتقاد به مؤثر بودن آن ها و یا اعتقاد به اینکه در سود و زیان دخالت دارند؛ حرام است و خلاصه هر که معتقد باشد که حرکات نفسانیه یا طبیعیه مربوط و معلول حرکات و اتصال کواکب است کافر است، و مزد گرفتن بر آن هم حرام است، و امّا کسی که از نجوم همان اندازه حرکت کواکب و دوری و نزدیکی آن ها و حالات آن ها از تربیع و کسوف و غیره را بیاموزد عیب ندارد، و در تحریر و قواعد هم مانند آن را گفته است.

مرحوم شهید اول در کتاب قواعد خود گفته است: هر کس اعتقاد به این داشته باشد که کواکب مدبر این جهان هستند و ایجاد کننده اموری در این جهان هستند؛ بدون هیچ شکی او کافر است و اگر اعتقاد بر این داشته باشد که آن ها اثرات منسوب به خودشان را انجام می دهند و خداوند مؤثر بزرگ است چنانچه عدلیه می گویند، اشتباه گفته است. زیرا به دلیل عقلی و نقلی ثابت شده است که آن ها زنده نیستند و برخی اشاعره این ها را هم و مانند دسته اول تکفیر می کنند و بر خودشان اشکال وارد کرده اند که چرا معتزله و دیگر افرادی که معتقد به این هستند که بنده خودش کار را انجام می دهد؛ را تکفیر نمی کنند. و گفته اند: فرق این دو در این است که بنده ها و حیوانهای دیگر خود ذلیل هستند و مقام پروردگاری به خود نمی گیرند به خلاف کواکب که غائب هستند و شاید این منجر به این شود که مردم آن ها را مستقل بگیرند و باب کفر باز شود و امّا آنچه گفته شده که افعال به

آن ها مستند هستند مانند استناد سوزاندن که به آتش داده می شود و دیگر اثرات به معنی این که عادت خداوند بر این جریان دارد که اگر آن ها طبق شکل خاصی شوند و یا وضع خاصی بگیرند؛ آنچه به آن ها نسبت داده می شود را انجام می دهند و نسبت کار به آن ها مجازی است نه حقیقی و چون نسبت درمان به دارو است اعتقاد به چنین امری موجب کفر نیست ولی خطاء است هرچند خطای آن از اولی بیشتر است، زیرا حصول این آثار از آن ها نه همیشه و نه در بیشتر اوقات است.

و مرحوم شهید در دروس گفته است: اعتقاد به مؤثر بودن اختران مستقلا یا به شراکت با خداوند و خبر دادن از کائنات به سبب آن ها کفر است امّا اگر خبر بدهند که عادت خداوند بر این جریان دارد که خداوند در چنین وضعس چنین کاری را انجام می دهد، حرام نیست ولی مکروه است، زیرا عادت خداوند همیشه بر این جریان ندارد مگر در موارد کمی چنین اتفاقی می افتد و علم نجوم را برخی فقهاء ما حرام دانسته اند و شاید برای اینست که محظور دارد و موجب خطر اعتقاد به مؤثر بودن آن ها شود، یا اینکه احکام آن تخمینی است و اما علم هیئت افلاک حرام نیست و بسا که مستحب است زیرا باعث آگاهی بر حکم خدا و عظمت قدرت او است.

مرحوم محقق گفته است: «تنجیم» خبر دادن از احکام ستارگان به اعتبار حرکات افلاک و رسیدن ستارگان به یکدیگر است و بر پایه قیاس و تخمین برمی گردد. تا آنجا می گوید: از صاحب شرع به صورت هر چه رساتر از آموختن علم نجوم نهی شده است. پس بدان که ستاره شناسی با اعتقاد بر این که ستارگان در موجودات زمین تأثیر می گذارند گرچه به نحو مدخلیّت باشد، حرام است و یاد گرفتن آن هم بر این پایه حرام است، بلکه اعتقاد کفر است و اگر چنین نباشد و برای جلوگیری از دروغ باشد جائز است، و البته کراهت تزویج و سفر حج در قمر در عقرب ثابت شده است، و این هم از این باب است، آری مکروه است، و مایه عقیده فاسد نیست ولی از آن به طور مطلق برای ریشه کنی ماده فساد، نهی شده است.

مرحوم شیخ بهائی گفته است: آنچه که منجمان ادعا می کنند از ارتباط بعضی از حوادث زمین با اجرام آسمانی با عقیده به اینکه آن ها آفریننده یا شریک در

آفرینش هستند، اعتقاد به چنین امری بر مسلمان ها جایز نیست و علم نجوم بر این پایه کفر است و حدیثی که از علم نجوم و اعتقاد به آن نهی کرده است بر همین معنا حمل می شود. و اگر گویند: اوضاع کواکب نشانه برخی حوادث این جهان هستند که خدا آفریده است چنانچه حرکات و اوضاع نبض نزد طبیب نشانه صحت و بیماری فرد هستند و چنانچه لرزیدن برخی اندام تن را نشانه احوال آینده گیرند، این مانعی ندارد، و روایات صحت علم نجوم و جواز نقل آن بر این معنا حمل می شوند. سپس گفته است: اموری که منجمان بر اساس آن از حوادث آینده حکم می کنند، اصولی هستند که بعضی از آن ها از اصحاب وحی گرفته شده است، برخی بر اساس قواعدی است که بر اساس تجربه است و برخی مبتنی بر اموری است که نیروی بشری غالباً به ضبط و احاطه بر آن ها عاجز است چنانچه کلام امام صادق علیه السّلام اشاره بر این مطلب دارد که می فرمایند: بسیارش درک نشود و کمش بی نتیجه است از این رو در کلام آن ها اختلاف وجود دارد، و احکام آن ها دچار خطاء است، و اگر برای کسی جریان طبق اصول صحیح اتفاق بیفتد، کلام وی صحیح است. چنانچه امام صادق علیه السّلام در روایت ابن سیابه آن را فرمودند ولی دسترسی بدان دشوار است و برای عده کمی میسّر است و خداوند هدایت کننده به مسیر مستقیم است.

و برای ابن سینا کلامی در این باب هست او در فصل مبدأ و معاد الهیات شفاء می گوید: اگر یک فردی از انسان ها بتواند همه حوادث زمین و آسمان و طبائع آن ها را بداند می تواند آینده را بفهمد ولی این منجم پیشگو مقدمات برهانی ندارد، و بسا که تجربه یا وحی را مدرک خود شمارد، و بسا که به قیاس های شعری و خطابه تمسک کند ولی او تنها اسباب آسمانی را منظور می دارد، با اینکه احاطه به همه آن ها ندارد، و وجود آن ها را در همه وقت نمی تواند تضمین کند گرچه اکنون همه را هم بداند، و در پایان کلام خود گفته است: بنا بر این اعتماد به گفته آن ها نداریم و گرچه بی دلیل همه مقدمات حکمیه آن ها را هم درست بدانیم.

و مرحوم کراجکی در کتاب کنز الفوائد خود در رد بر کسانی که می گویند: خورشید و ماه و ستارگان علل حتمی حوادث هستند. ضمن بیانی مفصل که خلاصه

آن این گونه است که: اگر کواکب و اوضاع آن ها علت حوادث باشند، پس حاجتی به فهمیدن احکام آن ها و گرفتن طالع هنگام ولادت و ازدواج و تحویل سال ها نیست برای آنکه انسان نمی تواند بر سعادت آن بیفزاید و یا از نحوست آن کم کند و علاجی برای اثر آن ها در میان نیست و اگر سعادت را قبل از وقوع حادثه بداند باعث پریشانی او می شود و زمان کم را طولانی می شمارد و زمان طولانی را کم می شمارد و در این زمان از عمل دست می کشد و دنبال جلب منافع نمی رود و در حرکت کوتاهی می کند به خاطر این که تکیه بر آنچه که می آید کرده است و شاید مطابق با واقع درنیاید و سعادت به تأخیر بیفتد زیرا تمام احکام منجمان مطابق با واقع در نمی آید. اما انتظار نحس بودن شکی نیست که به خاطر آمدن آن ترس به فرد راه پیدا می کند و وحشت وی از هجوم بدی زیاد می شود و اگر بگویید انسان می تواند از نحوست جلوگیری نماید و آن را دفع نماید و یا از شر آن کم کند ادعای خودشان را که می گویند کواکب مدبر هستند؛ ابطال می کنند.

سپس گفته است: من بطلان اقوال و فساد استدلال آن ها را از چند طریق اثبات می کنم. بدان که نامیدن برج ها به دوازده اسم به حمل و ثور و جوزا و غیره نه بر اساس اصلی است و نه حقیقی است و تنها رصد کنندگان این اسم ها را روی آن ها گذاشته اند و میان آن ها معروف شده است. و هم چنین همه 48 صورت دو طرف منطقه البروج هم به اعتراف دانشمندان آن ها ساختگی است و استادان رصدشناس آن ها را ساخته اند و نامگذاری کرده اند، و ابوالحسین عبد الرحمن بن عمر صوفی از ستاره شناسانی که تالیفات بی شماری در آن دارد در جلد اول کتاب خود که در مورد صور کواکب است گفته: ستاره شناسان نخست کواکب را در 6 درجه اندازه گیری کردند و مرتب نمودند و 917 ستاره انتخاب کرده و 48 صورت از آن ها تصور کردند که هر صورتی دارای چند ستاره است و همآن ها است که بطلمیوس در مجسطی بیان کرده که برخی در نیمه شمالی کره است و برخی بر خود منطقه البروج که مسیر خورشید و ماه و برخی ستارگان سریع السیر است و برخی در نیمه جنوبی و هر صورتی را به نام آنچه که به آن شبیه است؛ نامیدند. و برخی مانند شکل انسان هستند مانند جوزاء و کوکبی که زانو بر زمین زده است، و کوکب

عوّاء و برخی به شکل جانوران خشکی یا دریایی هستند: مانند حمل، ثور، سرطان، اسد، عقرب، حوت، دب اکبر، دب اصغر و برخی نه به صورت انسان و نه به صورت دیگر حیوانات هستند مانند اکلیل و میزان و این نام گذاری را به خاطر این انجام دادند که برای هر ستاره ای اسمی باشد برای شناسایی اوقات شب و طالع و منافع مهم دیگر است.

سپس کرجکی گفته است: این دلیل روشنی است که این صور و اشکال و نام ها و القاب واجب نیستند و این طور نیست که مستحق آن باشند و فقط آن اصطلاح و انتخاب و تغییر پذیر است و آنگاه بسیاری از احکام خود را به پایه همین نام های ساختگی نهادند و آن را یک حقیقت جلوه دادند، و چنانچه ابن هنبثی از بطلمیوس نقل کرده است که: اگر گرفتن خورشید در بروج پردار باشد مانند عذرا، رامی، دجاجه، نسر و مانند آن ها اتفاقی در پرنده های خوراک مردم رخ دهد و اگر در صورت حیوانات آبی مانند سرطان یا دلفین باشد اتفاقی در جانوران دریا یا رودخانه پدید می آید، و این خود رسوایی بزرگی است. آیا نمی دانند آن هایی که بال دار هستند، به عنوان بال دار و آن هایی که شبیه حیوانات دریایی هستند، آن ها خود این اسم ها را برای آن ها گذاشته اند و اگر این اسم ها را نگذاشته بودند، هیچ اتفاقی که ذکر کرده اند رخ نمی داد و چگونه این صور ساختگی منشأ حکمی برای کسوف خواهند شد و اثری خواهند آورد، و برگشتش به این است که خود آن ها که سازنده این صور خیالی هستند مدبر جهانند.

سپس اعتراض های بسیار و الزام هایی که باعث سکوت خصم است، بر آن ها آورده و گفته است: این صورتهای ساختگی آن ها در جای خود ثابت نمی مانند و صورت حمل که آن ها می گویند اولین برج است، به جای برج دوم می رود و حوت جای آن را می گیرد، ثابت ها نزد آن ها حرکت کننده هستند و حرکت کند و پنهانی دارند و به خاطر مخفی بودن حرکتشان آن ها را ثابت نامیده اند. هر چند که آن ها را در رصد ها مختلف می یابند. صوفی در کتاب صور گفته است: صورتهایی که در منطقه البروج است در مدت سه هزار سال در قسمت های دیگری بوده اند و صورت حمل که در قسم اول است آنجا نبوده و اولین بروج، ثور بوده و دوم جوزاء

و سوم سرطان، و چون در زمان طیموخارس رصدها را تازه کردند، دیدند صورت حمل به قسم اول آمده که پس از نقطه اعتدال ربیعی است و نامها را تغییر دادند و برج اول را حمل و دومی را ثور و سومی را جوزاء نامیدند و کسی مخالفت ندارد که این صورت ها جابه جا می شوند تا آنجا که حمل به برج میزان که قسم هفتم است می رسد و صورت میزان به برج حمل می آید که قسم اول است، و برج اول میزان و برج دوم عقرب می شود.

سپس توضیح داده که انتقال آن ها سبب تغییر نام برج ها می شود و آن ها اتفاق دارند که دو ستاره نزدیک هم به نام «شرطین» که اولین منزل ماه است بر دو شاخ حمل بودند باید اول دوازده برج باشند، و هر کس که آن ها را در این زمان 428 هجری و 1348 ذی القرنین بررسی کند می داند که یکی در درجه 20 حمل است و دیگری در درجه 21 آن و کدام برج به صورت خود می ماند؟ و چگونه می توان حکم کرد که برج اول از آن وحوش و جانوران سم دار است در حالی که بیشتر صورت های حوت به آنجا انتقال پیدا کرده است و همچنین حال بقیه بروج دیگر نیز این گونه است. و سپس بسیاری از اغلاط و اشتباهات آن ها را ذکر کرده است تا اینکه گفته است: و اکنون من سخن خود را در باره ستاره ها و عقیده خود را در باره آن ها می گویم تا راه را در این باره بشناسی و به آن اعتماد نمایی، بدان که خورشید و ماه و اختران اجسامی هستند که از جنس اجسام زمین به وجود آمده اند، و مرکب از اجزایی هستند که اموری بر آن ها عارض می شود، و در حقیقت نه فاعل هستند و سخنگو و نه زنده و نه قادر هستند و استاد ما شیخ مفید گفته است: آن ها اجسامی آتشی هستند و حرکت آن ها فعل خداوند هستند و خداوند محرک آن ها است و آن ها از نشانه های درخشان آفرینش هستند و زینت برای آسمان هستند و برای مردم سودهای بی شماری در آن ها وجود دارد، و راهنمای مسافران خشکی و دریا هستند و خداوند متعال می فرمایند«وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُون»(1) {و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند} و برای خلق مصالحی دارند که جز خداوند کسی نمی داند، و تأثیر گذاری آن ها را هم

1- . نحل / 16

مانند خورشید و ماه منکر نیستیم. و می دانیم که اثر کردن جسم در دیگری نیاز به تماس آن ها دارد یا خودش به طور مستقیم یا به وسیله واسطه ای تماس پیدا می کند ولی پرتو ماه و خورشید که تا زمین می رسد و بر آنچه در آن است می تابند در حکم تماس است و صحیح است که این گونه اثر بگذارد و چه کسی است که تأثیر خورشید و ماه را که محسوس هستند، منکر شود هرچند که تأثیر خورشید محسوس تر و روشن تر از تأثیر ماه در وضع زمان و در وضع کشورها و در گیاهان و در جانوران است. و برای دیگر کواکب تأثیر نحسی نمی یابیم و قطع بر تأثیر آن ها از راه دلیل عقلی نداریم و تأثیر آن ها هم ممتنع و مستحیل نیست و بلکه دلیل عقلی بر جواز این مطلب است برای این که برای آن ها شعاع متصلی به زمین است هرچند که از شعاع خورشید و ماه کمتر است و منکر این نیستیم که برای آن ها تأثیری باشد که از حس مخفی و خارج از افعال خلق باشد و اگر برای آن ها تأثیری باشد آن چنان که گفته می شود تأثیر آن ها با تأثیر آفتاب و ماه در حقیقت از افعال خداوند است و نسبت دادن اثر به آن ها مجازی و ظاهری است چنانچه می گویند: آتش سوزاند، یخ سرد کرد، شمشیر برید، سنگ سر را شکست و در حقیقت با آتش می سوزانند و با یخ سرد می کنند و هم چنین با شمشیر می برند و هم چنین وقتی می گوییم: خورشید زمین را داغ کرد و به زراعت سود رساند و در حقیقت خداوند زمین را گرم کرد و به زراعت سود رساند و از مواردی که دلالت دارند که خداوند برای انجام کاری از اموری استفاده می کند؛ قول خداوند است که می فرماید: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابِعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ ثُمَّ یَهِیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَجْعَلُهُ حُطاماً إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِأُولِی الْأَلْبابِ»(1) { مگر ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد، آن گاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آن گاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این [دگرگونیها] برای صاحبان خرد عبرتی است.} و همچنین قول خداوند متعال که می فرماید: «وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ

1- . زمر / 21

حَتَّی إذا أَقَلَّتْ سَحاباً ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَأَنْزَلْنا بِهِ الْماءَ فَأَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُون»(1) {و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده رسان می فرستد، تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن، باران فرود آوریم و از هر گونه میوه ای [از خاک] برآوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می سازیم، باشد که شما متذکر شوید.}

و در این سخن رجوع از سخن خود و اقرار به گفته منجمان نیست که آن را در پیش منکر شدیم، زیرا ما منکر آنیم که خود خورشید و ماه مستقلا اثر بخش باشند و بر اثر آن ها به این نحو دلیل قطعی عقلی و نقلی نیست و آن ها همه افعال را منسوب به آن ها می دانند و ادعای زندگی و قدرت برای آن ها دارند و ما منکر این شدیم که خورشید و ماه یا اختران دیگر انجام دهنده کارهای ما باشند یا ما را مجبور به انجام کاری نمایند.

زیرا عقل صحیح بر این شهادت می دهد که اگر کارهای ما در ابتکار دیگری بود و یا ما بر انجام آن ها مجبور بودیم دیگر به قصد و اراده ما وابسته نبودند، و دیگر فرقی بین آن ها و بین جمیع آنچه که در ما انجام می شود از سلامتی و بیماری و پیکر بندی بدن ما نبود و فرق میان آن ها دلیل است بر اینکه کار ما به اختیار ما است و برهان آشکار بر این وجود دارد که افعال ما از قدرت ما به وجود می آیند و سبب دیگری برای افعال غیر از اختیار ما وجود ندارد و ما سخن آن ها را انکار می کنیم که خداوند در عالم هیچ فعلی را انجام نمی دهد مگر این که کواکب بر آن فعل دلالت داشته باشند و هر شیی بر هر چیزی که دلالت می کند آن فعل از خداوند است و این سخن باطل است زیرا اگر برای کواکب تأثیر یا دلالتی اثبات شود عادت خداوند بر این جریان دارد و محال نیست که این عادت به خاطر دیدن مصلحتی تغییر نماید و بسیار اتفاق می افتد که خداوند به خاطر یک دعایی بدی را از بنده اش دور می کند و به خاطر یک صله رحم یا صدقه ای بر عمر او می افزاید و این چیزی است که ادله برای ما آن را اثبات کرده اند و موافق شریعت است ولی

1- . اعراف / 57

سازگار با ادعای منجمان نیست. ما آن ها را انکار می کنیم که در احکام خود استناد به اصولی متناقضه و مقدماتی ساختگی می کنند و بدون دلیل گمان پردازی می کنند. و اگر برای علم نجوم پایه ای درست و عقل پسند باشد نه در دست آن ها است، نه ادعای آن را دارند، و استاد ما شیخ مفید گفته است: استدلال به حرکت کواکب بر بسیاری از اموری که واقع خواهد شد، مانع عقلی ندارد و ما انکار نمی کنیم که خداوند به برخی پیغمبرانش آن را یاد داده باشد و آن را دلیل بر صدق ادعای نبوت او قرار داده باشد. سخن مرحوم کراجکی به پایان رسید.

و استاد متکلمین مرحوم محمود بن علی حمصی در مورد علم نجوم گفته است: ما حساب سیر کواکب و اوضاع آن ها را منکر نیستیم و مهم ندانیم، و منکریم که آن ها علت الزامی کار بشر باشند زیرا جبر لازم می آید و دلیل اختیار، آن را باطل می سازد.

سپس گفته است: اگر گفته شود چگونه شما احکام منجمان را انکار می کنید در حالیکه ما می دانیم آن ها به کسوف و خسوف و رویت هلال حکم می کنند و همان چیز واقع می شود. و هم چنین آن ها از اموری که در آینده برای انسان اتفاق می افتد خبر می دهند و امور همان طور که خبر داده اند رخ می دهد و چگونه شما این مورد را رد می کنید.

ما می گوییم: خبر دادن از خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و دیدن ماه نو از احکام نیست بلکه از باب حساب است و حکم این است که بگویند: اگر ماه یا خورشید گرفت چنین اتفاقی خواهد افتاد.

سپس گفته است: امور آینده که منجمان به آن ها خبر می دهند بیشتر آن ها طبق آن چیزی که خبر داده اند واقع نمی شوند و فقط تعداد اندکی از اخبار آن ها و به صورت اتفاقی مطابق با واقع در می آیند. و چنین چیزی برای فال گیرها و پیش گوهایی که از نجوم اطلاعی ندارند هم اتفاق می افتد بلکه برای پیرزن هایی که با سنگ فال می گیرند و برای بسیاری از افرادی که عقل آن ها ناقص است نیز اتفاق می افتد که برخی از چیزهایی که به آن خبر داده اند؛ درست اتفاق می افتند.

و مرحوم سید جلیل علی بن طاوس که با علم نجوم اندکی مأنوس بوده و در آن رساله ای نوشته است، به شدن منکر است که ستارگان صاحب اراده یا فاعل و اثر بخش باشند و بر این مطلب به دلایل فراوانی استدلال کرده است. و آن را با کلام گروهی از افاضل تأیید کرده جز اینکه منکر کلام مرحوم سید مرتضی در حرمت آن شده است و آن را مباح دانسته و گفته ستاره ها نشانه حوادث هستند ولی جایز است که قادر حکیم حوادث را به وسیله نیکی و صدقه و دعاء و اسباب و انگیزه های دیگر طبق اراده و حکمتش تغییر دهد، و آموختن و یاد گرفتن و نظر در علم نجوم و عمل به آن را بدون اعتقاد به این که آن ها تأثیر گذار هستند؛ جائز دانسته است و روایاتی را که نهی کرده اند، حمل بر جایی کرده است که اعتقاد به تأثیر آن ها داشته باشد. سپس برای تأیید گفته خود جمعی از شیعه را نام برده که ستاره شناس بودند. و گفته است: گروهی از خاندان نوبخت دانشمند و پیشوای در علم نجوم بوده اند، و چند کتاب از آن ها در این علم دیدم که اختران را دلیل بر حوادث دانسته اند و یکی از آن ها حسن ابن موسی نوبختی است. و از علما نجوم احمد بن محمّد خالد برقی است که نجاشی در کتب او کتابی در نجوم نام برده است. و از آن ها احمد بن محمّد بن طلحه که شیخ و نجاشی در فهرست کتب او کتاب نجوم را نام برده اند. و شیخ نجاشی که تألیفی در علم نجوم داشته است. و از افرادی که جز منجمان شمرده شده است جلودی بصری است. و از آن ها علی بن محمّد بن عدوی شمشاطی است که نجاشی رساله ای در ابطال احکام نجوم از او نام برده است. و از آن ها علی بن محمّد بن عباس است که نجاشی کتاب رد بر منجمین و رد بر فلاسفه را در کتب او نام برده است. و از آن ها محمّد بن أبی عمیر که برای او به روایت گذشته دلیل آورده و اشکال در مورد آن روایت را فهمیدی و از آن ها محمّد بن مسعود عیاشی که در تالیفات او کتاب نجوم نام برده شده است. و از آن ها موسی بن حسن از نواده های نوبخت که نجاشی گفته علم نجوم را خوب می دانسته است و فرد عابد و دین داری هم بوده است. و از آن ها فضل پسر أبی سهل بن نوبخت که از تالیفات او که به دست ما رسیده است، دلالت بر قدرت و معرفت او از نجوم دارند. و از عیون نقل کرده است که آنچه را در ابواب تاریخ امام رضا علیه السّلام آورده ام که او به

مأمون خبر داد به خطای منجمان در باره ساعتی که برای ولایت عهدی امام رضا علیه السلام تعیین کرده بودند، و مأمون به او تشر زد و او را نهی کرد که کسی را در این مورد آگاه نماید پس دانسته شد که در این مورد تعمّد داشته است. و از آن ها سید فاضل علی بن ابی الحسن علوی معروف به ابن اعلم بوده که صاحب الزنج بوده است و از آن ها ابوالحسن نقیب معروف به ابو قیراط بوده و از آن ها شیعه فاضل علی بن حسین بن علی مسعودی مؤلف مروج الذهب بوده و از آن ها ابو القاسم بن نافع از علمای شیعه و از آن ها ابراهیم فزاری که قصیده در نجوم دارد و منجم منصور بوده است. و از آن ها احمد بن یوسف نصری کاتب آل طولون و از آن ها محمّد بن عبد اللّه بازیار قمی شاگرد ابو معشر بوده است. و از آن ها ابو الحسن بن ابو خضیب قمّی و أبو جعفر سقّاء منجم که شیخ در رجالش از او نام برده است. و محمّد بن أحمد جعفی مؤلّف کتاب الفاخر و محمود نوه سندی بن شاهک معروف به کشاجمه که ابن شهرآشوب گفته است: او شاعر و منجم و متکلّم بوده است. و عفیف بن قیس برادر اشعث که مبرد نام او را برده است، و گذشت که گفته اند: او بود که اشاره به امیر المؤمنین علیه السّلام نمود تا در آن ساعت که معین کرده بود به جنگ خوارج نرود. سپس گفته است: از علما شیعه که عالم به نجوم بوده است و برخی از پیش گویی های صحیح آن را می دانم فقیه عالم زاهد ملقب به خطیر الدین محمود بن محمد است و از افرادی که او را دیده ام شیخ فاضل ابو نصر حسن بن علی قمی است که او جز افرادی شمرده شده است که به علم نجوم مشهور بوده است و گفته شده او شیعه بوده است. و از آن ها احمد بن محمد سجزی و شیخ فاضل علی بن احمد عمرانی و اسحاق بن یعقوب کندی است و گفته است: از بنی عباس افرادی که شهرت به نجوم داشته اند محمد بن عبد العزیز هاشمی و علی بن قاسم قصری هستند. سپس آن مرحوم گفته است از توفیق من این بود که دانستم طالع علیّ بن الحسین بن بابویه را گرفته اند و تولّدش در طالع سنبله بوده است. سپس سید گفته است: کشی در بیان حال ابوخالد سیستانی حمدویه و ابراهیم بن محمد بن عثمان آورده است هنگامی که امام کاظم علیه السلام وفات کرد؛ ابو خالد می گوید: او در مرگ امام کاظم علیه السلام توقف کرد و سپس به ستاره ها نگاه کرد و یقین به

مرگ آن امام کرد و با اصحاب خود به مخالفت پرداخت. سپس سید فرموده است: در این چند فایده است یکی از آن ها این است که ابوخالد واقفی بوده است و معتقد بود که امام علیه السلام فوت نکرده است و خداوند او را با علم نجوم به مرگ امام علیه السلام هدایت کرد و این علم سبب هدایت او شد و فایده دیگر این است که او از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده است و چیزی به ما نرسیده که امام او را از علم نجوم منع نماید و فایده دیگر این است که اگر ابو خالد علم داشت که علم نجوم نزد امامیه مورد قبول نیست به آن در اعتقاد خود اعتماد نمی کرد و فایده دیگر این است که جد من شیخ طوسی این حدیث را برگزیده و صحیح دانسته، و جمعی را به خاطر داشتن علم نجوم ستوده است. سپس گفته است: افرادی که از بنی نوبخت به علم نجوم مشهور بوده اند عبد اللّه بن أبی سهل نوبختی است و از علما محمّد بن اسحاق ندیم منجم علوی مصری است و از افرادی که ذکر شدند افرادی که در علم نجوم تألیفاتی دارند حسن بن أحمد بن محمد بن عاصم معروف به عاصمی محدث کوفی است که او فردی ثقه است که در کوفه ساکن بوده است و از کتاب های او کتاب های ستاره شناسی است که این مطلب را ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلما ذکر کرده است و از افرادی که منسوب به تشیع هستند و در علم نجوم شهرت داشته اند فضل بن سهل وزیر مأمون است و در روایت محمّد بن عبدوس و دیگران آمده است که چون جنگ مأمون با امین در گرفت خراسان آشفته شد و سربازان از مأمون حقوق خود را خواستند و علیّ بن عیسی از عراق به سمت خراسان می آمد و مأمون از ترس لشکر خود به همراه فضل به منظره بالا رفته بود و چنان کار بر مأمون تنگ شده بود که می خواست تسلیم شود ولی فضل طالع او را دید و اسطرلاب کشید و گفت: از این مقام تنزل نکند زیرا او بر برادرش امین غالب است عجله نکن و پیوسته او را دلداری داد تا در همان ساعت سر علی بن عیسی را آوردند و او را طاهر کشته بود. و ملک او ثابت شد و هراس او از بین رفت و با امنیت به پیروزی رسید و روایت دیگری نیز به این مضمون نقل شده است.

سپس گفته است: از علمای نجوم که منسوب به شیعه هستند حسن بن سهل است، و حدیث حمام و کشته شدن فضل را که از عیون در احوال امام رضا علیه

السّلام آوردیم ذکر کرده است و گفته است: در کتاب وزرا که توسط عبدالرحمن بن مبارک جمع شده است، دیدم که محمد بن سعید گفته است که او در یکی از کتب حسن بن سهل به خط خود او دیده است که نوشته بوده امسال فلانی بلاآور است و از خداوند امید دفع آن را داریم و اگر حساب فلک درست درآید، آن کار حتمی است، و از خداوند می خواهم که به منت خودش سرانجام ما را خیر گرداند و برای او هر سال تقویمی درست می شد و خودش بر آن می نوشت که در امروز چه چیزی خوب است و در این روز شایسته است از چه اموری اجتناب شود و سالی که در آن کشته شد تقویم را به او عرضه کردند و او هر روز آنچه را که شایسته بود می نوشت تا به روز قتل خود رسید و گفت: اف بر این روز که چه روز بدی برای من است و تقویم را دور انداخت. و از خواهر فضل روایت شده است شبی که در بامداد آن فضل کشته شد نزد مادرش آمد و در کنارش نشست و او را پند داد و در باره خود تسلیت گفت و او را به حوادث روزگار متذکر شد و امور بندگان را پرداخت و سینه و پستانش را بوسید و با او برای آخرین دیدار وداع کرد و بلند شد و با آشفتگی و نگرانی از حسابی که کرده بود؛ بیرون رفت و از مکانی به مکان دیگر واز این مجلس به آن مجلس می رفت و خوابش نمی برد و هنگام سحر قصد رفتن به حمام کرد تا بار اندوه خود را در آن فرو نهد و حمام در آخر باغ بود و به اسبش سوار شد و اسب او را با سر به زمین زد و او خوشحال شد و خیال کرد بلا همان بوده است که او را ناراحت کرده است و به حمام رفت و غسل کرد و کشته شد.

و گفته است: از افراد معروف در علم نجوم پوران دختر حسن بن سهل است، و من در یک مجموعه کهنه ای دیدم که او در همه علوم به ویژه نجوم در مقام و منزلت بالایی بوده است و در آن به نهایت استاد بوده و همیشه اسطرلاب را بلند می کرد و طالع معتصم را بررسی می کرد و روزی فهمید که سبب مرگ او یک چوب در روز معین و در ساعت معین است و به پدرش حسن گفت: نزد امیر المؤمنین برو و بگو فلان کنیزک در اسطرلاب دیده است در فلان ساعت مرگی در کمین او است. حسن گفت: نور چشم من نظر او از ما برگشته و بسا بد بین گردد و از پدرت اندرز نگیرد. گفت: چرا از خیر خواهی امامت دریغ داری زیرا خطری برای روح او هست

جایگزینی ندارد اگر پذیرفت بسیار خوب و اگر نه تو وظیفه خود را انجام داده ای. حسن نزد معتصم رفت و سخن پوران را به او رسانید. معتصم گفت: ای حسن خداوند به دخترت جزای حسن دهد به سوی او برو و سلام من را به او برسان و دوباره از او بپرس و روزی را که معین کرده است نزد من بمان تا آن روز بگذرد و من این راز را با دیگری در میان نمی گذارم. بامداد آن روز حسن نزد وی آمد، و معتصم همه اطرافیان را بیرون کرد، و با او تنها شد، از او خواست از اتاق مسقف چوبی به مجلس سربازی جابجا شود که که اصلاً چوبی نداشته باشد و حسن پیوسته با او صحبت می کرد و معتصم با او شوخی می کرد و او را شاد می کرد تا ظهر و وقت نماز شد ومعتصم بلند شد تا وضو بگیرد، پس حسن گفت: امیرالمؤمنین از این مجلس نباید بیرون برود ووضو و نماز و هر چه می خواهی در آن اتاق باشد تا آن روز بگذرد. خادم آمد و با او شانه و مسواک بود. حسن به او گفت: خودت شانه بزن و مسواک کن و خادم نپذیرفت و گفت: چگونه از وسایل امیر المؤمنین استفاده نمایم. معتصم گفت: باید فرمان حسن را اجراء کنی، و اجرا کرد و فوراً دندآن هایش افتاد و مغزش ورم کرد، و بیهوش افتاد و مرده بلندش کردند. حسن برخاست تا برود، معتصم او را نزد خود خواست و در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و املاک و مزارع پوران را که ابن زیّات از او گرفته بود به او برگردانید.

و از کتاب وزراء ابن عبدوس آورده است که اسماعیل بن صبیح می گوید: روزی برابر یحیی بن خالد برمکی می نوشتم که پسرش جعفر بر او وارد شد، و تا او را دید فریاد زد و رو از او برگرداند و چهره در هم کشید و از دیدن او بدش آمد، چون جعفر رفت گفتم: خدا عمرت را دراز کند با پسرت چنین می کنی درحالیکه نزد خلیفه از هر فرزندی و دوستی عزیزتر است؟ گفت: ای مرد دست از سر من بردار به خدا هلاکت این خاندان به سبب اوست و پس از مدتی این واقعه تکرار شد و من به او اعتراض کردم، گفت: دواتی نزد من بیاور، و چند کلمه در ورقه ای نوشت و مهر کرد و به من داد و گفت: آن را نگهدار تا سال 187 بیاید و برود آنگاه آن را بخوان و در ماه صفر بود که هارون الرشید به برمکیان یورش برد، و من آن ورقه را

خواندم و به همان تاریخ بود و اسماعیل گفته است: یحیی اعلم مردم به علم نجوم بود.

و در همان کتاب از نصر خادم روایت شده است که در آخر روزگارشان بود و بامدادی به عیادت یحیی رفتم که بیمار شده بود دیدم در خانه اسبی زین است. او با من انسی داشت و رازش را به من می گفت: دیدم بسیار افسرده و اندوهناک و در بررسی حساب نجوم است، به او گفتم: از دیدن اسب زین شده شاد شدم به نظرم آمد بیماری رفته و قصد سواری دارید، ولی از چهره اندوهگین شما دلم گرفت، به من گفت: این اسب داستانی دارد، من دیشب در خواب دیدم سوار آن شدم و سمت چپ پل رسیدم، و ایستادم و از جانب دیگر فریاد بلند شد که: تو گفتی در حجون تا صفا انیسی و در مکه همدمی نیست. من هم دست روی زین زدم و گفتم: چرا ما همه اهل آنجا بودیم ولی گذشت زمان، بخت بدمان را ربود.

از خواب بیدار شدم و طالع را دیدم و زیر و روی کار را بررسی کردم و دانستم دوره ما تمام شده و کار ما گذشته است. گوید: هنوز سخنش را تمام نکرده بود که مسرور، خادم خانه با سفره پوشیده شده ای که سر جعفر بن یحیی در آن بود، آمد و به یحیی گفت: امیر المؤمنین به تو می گوید: انتقام خدا را در فاجر چگونه دیدی؟ یحیی گفت: به او بگو: ای امیرالمؤمنین می بینم که تو دنیای او را تباه کردی و او آخرت تو را تباه کرد.

سپس سید بن طاووس گفته است: و از علماء نجوم که مذهبش را نمی دانم ابراهیم بن سندی شاهک است که منجم و طبیب و متکلّم بوده است و از آن ها عضد الدوله ابن بویه است که منتسب به شیعه است و شاید که زیدی بوده است و از آن ها محمود بن علی حمصی است چنانچه گفتیم و دیگر جابر بن حیّان از اصحاب امام صادق علیه السّلام است که ابن ندیم او را شیعه دانسته و از وزرا، أبو أیوب موریانی است و از افرادی که عمل به نجوم می کردند برمکیان بودند. عبدالرحمن بن مبارک گفته است: چون جعفر خواست به کاخی که ساخته بود نقل مکان کند منجمان را برای ساعت نقل مکان گرد آورد و ساعتی از شب را معین کردند، و در آن ساعت بر خری سوار شد تا به کاخش برود، کسی در راه نبود و مردم همه در خانه ها بودند، و

چون به بازار یجبی رسید، مردی این شعر را می خواند: با ستارگان تدبیر می کند و نمی داند که پروردگار ستارگان آنچه که بخواهد، انجام می دهد.

یحیی در هراس افتاد و آن مرد را خواست و گفت: دوباره بخوان باز خواند. گفت: مقصودت چیست؟ گفت: قصدی نداشتم ولی به زبانم آمد و دستور داد چند اشرفی به او دادند.

سپس سید بن طاووس پیشگویی بسیاری از منجمان را که مطابق با واقع درآمده اند از کتاب هایشان نقل کرده است. از کتاب ربیع الابرار آورده که مردی دو انگشت خود را میان دو حلقه قیچی درآورد و به منجم گفت: در دست من چیست؟ جواب داد دو انگشتر نقره و در خانه رئیسی ظرف آب نقره ای گم شد و از ابن ماهان پرسیدند گفت: ظرف خودش را دزدیده و خندیدند، گفت: آیا در خانه کنیزی به نام فضه نیست که آن را برده باشد و چنان بود که گفته بود. گفت: از منجمی سعایت شد و حکم کردند بالای دار برود. به او گفتند: در طالع خود این را دیده بودی، گفت: بلندی دیده بودم ولی نمی دانستم چوبه دار است.

و از پادشاهان ستاره شناس و منجم دوست، مأمون است که محمّد بن اسحاق گفته است: علت انتقال کتب نجوم و مثل آن از روم و انتشار آن ها میان مسلمانان مأمون است. مسعودی در حدیث مرگ مأمون گفته است: جمعی از أهل محلی را احضار کرد و پرسید: ندیون یعنی چه؟ گفتند: یعنی دراز کردن پاها و چون آن را شنید پریشان شد و به فال بد گرفت گفت: بپرسید به زبان عرب اینجا را چه گویند؟ گفتند: «رقه» و در هنگام تولد مأمون دیده بودند که در رقه خواهد مرد، و چون نام آن را شنید به یادش افتاد که جز در آنجا نمیرد، و در آنجا طبق حکم نجوم مرد.

محمّد بن بابویه در «دلائل النبوه» گفته: چون بخت النّصر رویای خود را درخواب دید از علمایی که جمع کرد دانشمندان منجمان را هم احضار کرد و تنوخی در کتابش از قول صوفی منجم گفته: أبو الحسن حاضر بود که عضد الدوله برایم می گفت: که سخت بیمار شدم و طبیب از من ناامید شد، و خودم هم نومید شدم و تحویل سالم در نجوم بد و نحس و هراسناک بود، و بیماریم شدیدتر شد، و ممنوع کردم که احدی به هر سببی نزد من بیاید مگر دربان بویه، تا آنجا که آمدن طبیب را

هم از تنگدلی و نومیدی ممنوع کردم سه چهار روز تنها ماندم و به حال خود گریستم که دربان بویه آمد و گفت: أبو الحسین صوفی از بامداد به دربار آمده و اذن دخول می خواهد و بسیار تلاش کردیم که او را با زیبایی و مدارا منصرف کنیم ولی او نپذیرفت و گفت: ناچار باید شرفیاب شوم، و نخواستم جز به دستور شما او را برگردانم، و گفتم او هیچ کس را نمی پذیرد. او می گوید: من مژده ای دارم که نباید دور از آن مطلع گردد، این را به او بگو و برایم اجازه بگیر. من با آوازی ناتوان گفتم: می خواهد بگوید فلان ستاره به فلان جا رسیده و از این هدیه ها برایم بیاورد که دلم را تنگ کند و اندوهم را فزون کند بگو من تاب شنیدن سخن تو را ندارم برگرد. دربان رفت و شتابانه برگشت و گفت: یا أبو الحسین دیوانه شده یا خبر مهمّی دارد، من فرمایش شما را به او رساندم و گفتم: برگرد بگو: به خدا یا باید گردنم را بزنی یا شرفیاب شوم به خدا من یک کلمه هم از نجوم با تو سخن نگویم. من در شگفت شدم چون به عقل او اعتماد داشتم خواستم بفهمم چه می گوید گفتم او را بیاور، چون وارد شد زمین را بوسید و گریست و گفت: به خدا تو خوب هستی و باکی بر تو نیست، و امروز تو خوب می شوی و من در این باره معجزه ای دارم گفتم: آن چیست؟ گفت: دیشب امیر المؤمنین علی علیه السّلام را در خواب دیدم که مردم گردش می دویدند و از او حاجت می خواستند. من هم نزد آن حضرت رفتم و گفتم: یا امیر المؤمنین من در این شهر غریبم، و سرمایه وتجارتم را در ری رها کردم و به این امیری که همراه او هستم، چسبیده ام، و او از خود نومید شده، و نگرانم که به مردن او بمیرم. از خدا عافیت او را بخواه فرمودند: از بین رفتن خسرو بن بویه را می گویی؟ گفتم: آری یا امیر المؤمنین فرمودند: فردا برو به او بگو مگر پیغام مرا که وقتی مادرت به تو آبستن بود در خواب به او گفتم؛ به تو نگفته است؟ آیا من گزارش مدت عمرت را به تو ندادم و نگفتم در فلان سال سخت بیمار می شوی که هم طبیبان و هم خانواده تو از تو مأیوس می شوند سپس خوب می شوی و تو فردا از این بیماری خوب خواهی شد و صلاحت در این ست که سوار شوی و دنبال همه کارهای خود بروی در این چند روز و پیش از موعدی که مادرت بتو گفته مرگی نداری. عضد الدوله گفت: فراموش کرده بودم که مادرم گفته بود در این سال بیمار

می شوم تا أبو الحسین صوفی آن را به یادم آورد و چون سخن او را شنیدم نیرو گرفتم و گفتم: مرا بنشانید و غلام ها آمدند و مرا بلند کردند تا بر بستر تکیه کردم و به ابی الحسین گفتم: بنشین و صحبت کن تو مرا نیرو دادی و میل به طعام دوباره در من متولد شد پزشکان را خواستم و طعامی را برایم معین کردند که فوراً آماده شد و خوردم و روز نگذشت تا به خوبی حال خود را درک کردم و روزی که أبو الحسین گفته بود سوار شدم و به کارهای خود پرداختم. تا آنجا نقل کرده که سیف الدوله در حلب به نام او دعوت کرد و حلب در حکومت او قرار گرفت. چند خط است که توسط مترجم ترجمه نشده است و ابهام دارد.

حاکم نیشابوری در تاریخش از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت کرده است که تبّع به مکّه فرستاد تا خانه کعبه را به یمن ببرد و بیماری در جسم او به وجود آمد و به منجمانش گفت: در ستارگان نگاه کنید و آن ها بررسی کردند و گفتند: شاید قصد بدی برای خانه خدا کردی؟ گفت: آری، میخواستم آن را نزد خود بیاورم، گفتند: این نشدنی است ولی لباسی به آن بپوشان و مأموران را برگردان، آن ها را برگردانید و کعبه را پوشانید و خوب شد. (پایان آنچه می خواستم از کلام سیّد نقل کنم.)

سیّد مهنان بن سنان از مرحوم علامه پرسیدند سید ما در مورد آنچه که گفته می شود: گرفتن خورشید به خاطر حایل شدن ماه میان آن و زمین است و گرفتن ماه بر اثر حایل شدن زمین میان آن و خورشید است و دلیلش همین است که در تقویم پیشگویی می کنند و درست هم هست و اگر چنین است چرا امر شده ایم که بترسیم و به دعا و نماز در مساجد پناه بریم؟

مرحوم علامه جواب دادند که استناد کسوف و خسوف بدان چه آن ها گویند از روی رصد است و آن یقینی نیستو ظنی است و اگر هم آن را بپذیریم مانع از تکلیف به دعا برای رد نور نیست و بسا این پیشامد سبب پیشامدهای بد دیگریست و جایز است عبادت آن حوادث شر را علاج کند.

سپس از پیشگویی منجمان و رمال ها به امور غیبی پرسیده است و جواب داده که همه اینها تخمین است و حقیقت ندارد و درست در آمدن آن ها اتفاقی است

و این که علم رمل را به حضرت ادریس علیه السّلام نسبت داده اند؛ معلوم نیست. گرچه وقایع عجیب و آزمایش های درست از آن دیده ایم ولی منجر به علم قطعی نمی شود.

من گویم: پس از احاطه تو به این اخبار و اقوال علما، عقیده به مستقل بودن ستارگان در تأثیر بلکه قائل شدن به این که آن ها فاعل با اراده و اخیار هستند، گرچه تأثیر آن ها متوقف بر شرایطی است؛ کفر است و مخالف ضروری دین است. و در مورد اعتقاد به تأثیر ناقص آن ها دو وجه است:

وجه اول: أثر آن ها در چگونگی اوضاع زمین مانند گرما و نور از خورشید و دیگر کواکب و سردی از ماه قابل انکار نیست ولی کلام در این است که آیا آن ها مؤثرند یا مقدمه تأثیر پروردگار هستند یا این که عادت خداوند بر این جریان دارد که مثلاً حرارت یا نور را همراه خورشید خلق کند. و اکثر همین قول را می گویند.

وجه دوم: حرکات و اوضاع کواکب و دور شدن یا نزدیک شدن آن ها تأثیر ناقصی در به وجود آوردن حوادث به یکی از این سه وجه داشته باشد. و این فسق

و سخن گفتن بدون علم است و دلیل عقلی و نقلی بر آن وجود ندارد و ظاهر آیات و اخبار مخالف آن است و قول به آن جرأت در مقابل خداوند متعال است. و آن نزدیک به کفر می شود ولی حکم به کفر بودن آن مشکل است گرچه بعید نیست و مرحوم کراجکی در آنچه گذشت فرقی میان این وجه و وجه اول نگذاشته است. و اختلاف و نزاع فقط در وجه دوم است. اما اینکه اوضاع کواکب نشآن های باشند از طرف خداوند بر حدوث حوادث دور از حقیقت نیست، و شناختی که بیشتر روایات بر آن دلالت دارند ولی حصول علم از آن ها مخصوص برهی پیامبران و امام علیهم السلام است که از وحی و الهام احاطه به همه شرائط و موانع دارند، ولی برای دیگران که احاطه ای ندارند جز گمانی بیش نیست و آنهم مورد تردید است.

و اما تعلیم و تعلم و عمل به نجوم چند قسم است. یک قسم از آن استخراج تقویم ها و خبر دادن از امور پنهانی و آینده و طالع گیری و تشخیص عمر و حال مردم است و ظاهر حرمت تعلیم و تعلم این قسم

است به خاطر این که نهی که از روایات است، شامل این مورد می شود.
و اخباری که می گویند آن ها نشانه حوادث

ص: 338

هستند؛ دلالت بر تجویز آن برای کسی که احاطه علمی به جمیع امور ندارد نمی شود و آن روایاتی که دلالت بر جواز دارند بیشتر آن ها ضعیف هستند و امکان دارد که حمل بر تقیه شوند زیرا این عمل در زمان خلفای ظالم و پادشاهان در بیشتر زمان ها شایع بوده است و منجمان نزد آن ها دارای مقام و منزلت بودند و شاید برخی روایات به آن اشاره ای دارند و امکان دارد اخبار نهی کننده را حمل بر کراهت شدید نماییم و حمل بر جواز به صورت اباحه کنیم. یا اخبار نهی را حمل در جایی به صورت عقیده به تأثیر نماییم و در صورت عدم اعتقاد جایز باشد، چنانچه سید بن طاوس و دیگران این کار را کرده اند ولی قول اول اظهر و احوط است.

قسم دیگر علم نجوم اعتبار ساعت های نیک و بد و انتخاب ساعت های خوب برای انجام عمل و شروع عمل در آن و انجام ندادن کاری در ساعت های نحس است و این قسم نیزاحتمال دارد که مکروه یا حرام باشد. و آنچه در باره رعایت قمر در عقرب و محاق برای تزویج و سفر رسیده است دلالت بر عموم ندارد و هم چنین دانستی که اصطلاح بروج در ظاهر روایات غیر از اصطلاح منجمان است. و امّا آنچه در باره سعد و نحس کواکب و بروج وارد شده دو احتمال در آن ها وجود دارد:

احتمال اول: برای آن ها واقعاً سعادت و نحوست باشد ولی نحوست آن ها با توکل و دعا و صدقه و توسل به خداوند متعال مرتفع می شود و ما فقط به این امور امر شده ایم نه اینکه به رعایت کردن ساعت های نحس امر شده باشیم.

احتمال دوم: تأثیر آن ها به خاطر طیره است به خاطر این که بین مردم مشهور است که این ساعت ها نحوست دارند و فقط افرادی تحت تأثیر قرار می گیرند که از طریق طیره متأثر شوند، افرادی که توکل و اعتمادشان به پروردگارشان ضعیف است و عقل های ناقص و نفس پستی دارند و با کوچک ترین چیزها تحت تأثیر قرار می گیرند و به این مطلب کلام امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد که فرمودند: خدایا هیچ فال بدی جز فال تو نیست. و بر هیچ یک از احتمال ها فردی که نفس او قوی شده است و در توکل به پروردگارش صادق است نباید به امثال این موارد توجه نماید و باید در همه امور به خداوند متوسل شود و خیر را از او بخواهد.

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که طیره بر طبق چیزی است که تو آن را قرار می دهی اگر آن را آسان بگیری آسان است و اگر آن را سخت بگیری سخت است و اگر آن را هیچ نشماری چیزی نیست.(1)

و از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت شده است که خدا عزّ و جلّ به داود علیه السّلام وحی کرد همان طور که خورشید از هر کس که در مقابل آن نشسته باشند مضایقه نمی کند، رحمت من نیز از هر کس که وارد آن شود مضایقه نمی شود و همان طور که بد فالی برای کسی که فال بد می زند ضرری ندارد همان طور هم فال بد زنندگان هم از فتنه نجات پیدا نمی کنند.

و سخن در مورد آن در باب بعدی خواهد آمد.

و یک قسم از علم نجوم آموختن این علم برای دو وجه پیش و یاد گرفتن آن و بررسی در آن مورد حرمت یا کراهت است و که اینجا نیز احتمال حرمت و کراهت وجود دارد و کراهت در این جا اقوی است.

یک قسم دیگر علم هیئت و بررسی هیئات افلاک و حرکات آن ها است و جواز آن دور از قوت نیست در صورتی که معتقد بر خلاف آیات و اخبار نگردد مانند این که افلاک را به هم چسبیده بداند، و معتقد به چیزی بدون برهان شود و طبق احتمال اظهار نظر نماید و امّا آنچه مرحوم شهید ذکر کرده است که نظر در علم هیئت مستحب است این در صورتی است که ثابت باشد و مطابق با قواعد باشد و در واقع نیز این گونه باشد و مشتمل بر مخالف ظاهر شرع نباشد و گر نه در صورت عدم علم به واقعیت برخی از آن داخل در سخن گفتن بدون علم می شود قول ندانسته است و برخی داخل در مواردی است که تبعیت از آن ها به خاطر مخالف شرع بودن حرام است. اما آیات دلالت کننده بر تفکّر در آفرینش آسمان ها و زمین ظاهرش این است که مراد از آن ها تفکر در آن ها از جهت دلالت کردن آن ها بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت اوست نه از جهت ترتیب و کیفیت و حرکات آن ها هر چند احتمال دارد شامل این موارد هم بشود. یک قسم دیگر نیز حکم به خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و رؤیت ماه نو و آخر ماه و امثال آن ها از روی

1- . کافی 15 : 463

تقویم است، و ظاهر جواز آن است اگرچه احوط اجتناب از آن است زیرا احکام شرعیه متعلّق به آن ها بر اساس رؤیت است نه بر اساس گفته منجمان، و خلاصه برای متدین پیرو اهل بیت عصمت علیهم السلام و کسی که مدعی شیعه آن ها است شایسته است که اقتدا و تمسک به آثار آن ها نماید و بدین امور رو نیاورد مگر اندکی که راجع به شناخت اوقات نماز و عبادات و سمت قبله و مانند آن ها است و اگر در این علوم و اعمال دخالتی در صلاح دین بود هر آینه ائمه علیه السّلام ما را به آن فرمان می دادند و تشویق می کردند، و قواعدشان را به شیعیان خود تعلیم می دادند و از عادت اهل بیت علیهم السلام و سیره آن ها از رجوع به ساعات و استعمال آن ها چیزی نقل نشده است که از این طریق تقویم کنند یا آن ها را برای شیعه بیان کنند و شیعیان را از ساعتی به خاطر نحس بودن از طریق نجوم بر کنار دارند، بلکه برای دفع بلا دستور به صدقه و دعا و زاری و توسل به خدای سبحان داده اند. و در این زمانه همه آن ها را ترک کرده و اکتفا به رجوع تقویم ها و منجمان کرده اند پرداخته و تکیه بر آن ها کرده اند و به خاطر علم به اخبار منجمان به زمان خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی در وقوع آن ترسی ندارند و در رفع آن به خداوند نمی نالند و در اکثر مردم عقیده به تأثیر نجوم و حیات داشتن و تدبیر آن ها را تقویت می کند خدا ما و همه مؤمنان را از آن در پناه خود گیرد و ما اندکی سخن را در این جا طولانی کردیم فقط به خاطر شیفته بودن مردم به این علم و عمل به آن و نزدیک شدن پادشاهان به این خاطر و مردم را به این وسیله در هلاکت میاندازند و خداوند حفظ کننده از فتنه های بدعت گذاران و رهنما به سوی حق و یقین است.

باب یازدهم : در نهی از طلب باران به ستاره ها و نهی از فال بد زدن و واگیر بیماری

آیات:

- قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُم قَوْمٌ تُفْتَنُونَ.(1)

{گفتند: ما به تو و به هر کس که همراه توست شگونِ بد زدیم. گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید. }

- قالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذابٌ أَلِيمٌ * قالُوا طائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ.(2)

{پاسخ دادند: «ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید.» [رسولان] گفتند: «شومیِ شما با خود شماست. آیا اگر شما را پند دهند [باز کفر می ورزید؟ نه!] بلکه شما قومی اسرافکارید.» }

- وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ.(3)

{و تنها نصیب خود را در تکذیب [آن] قرار می دهید؟ }

1- . نمل / 47
2- . یس / 19-18
3- . واقعه / 82

تفسیر:

«قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ» یعنی ما به تو و به هر کس که همراه توست شگونِ بد زدیم به خاطر دینی که شما اختراع کرده اید؛ سختی و قحطی پیاپی به ما رو آورده اند و میان ما جدایی افتاده است. «قَالَ طَائِرُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ » یعنی گفت: سبب بدی شما قضا و قدر خدا است یا کارهای بد خود شما که نزد خداوند مکتوب است. «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» یعنی در معرض آزمایش می باشید که خوشی و بدی هم به دنبال دارید و این دلالت دارد که بدفالی اصلی ندارد، و خوبی و بدی به تقدیر خدا و به دنبال کارهای نیک و بد است چنان چه خدا فرموده «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیر.(1)»

{و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد. }

صاحب کشاف گفته: چون مردی به سفر می رفت و به پرنده ای گذر می کرد با آن پرنده فال می گرفت؛ و اگر پرنده از سمت راستش می گذشت خوب می دانست، و اگر از سمت چپ او می گذشت بد می دانست و چون خوبی و بدی را به پرنده نسبت دادند؛ طیره استعاره از آنچه که سبب خیر و شر است که آن قدر و قسمت خدا است، شد(2).

«إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ» بیضاوی در تفسیرش گفته: ما به شما فال بد زدیم به خاطر غریب و عجیب دانستن آنچه که ادعا می کردند و او را زشت می شمردند و از او نفرت داشتند «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا» اگر از این گفتار خود دست بر ندارید «طائِرُکُمْ مَعَکُمْ» سبب شومتان همراه خود شما است و آن سوء اعتقاد و اعمال زشت شما است.

«أَ إِنْ ذُکِّرْتُمْ» آیا اگر شما را موعظه کنند، با آن پند می گیرید؟ جواب شرط محذوف است وآن مثل بلکه فال بد می زنید یا تهدید به سنگسار می کنید و ... است. «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» شما قومی هستید که عادت شما اسراف در گناه است و بدین جهت به سمت شما شوم آمده است و یا به گمراهی افتاده اید و به خاطر

1- . شوری / 30

2- . الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل 3 : 371

همین به کسی که واجب است اکرام شود و به وسیله او تبرک جسته شود شما او را تهدید کردید و به او ناسزا گفتید.

«وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ» طبرسی گفته: یعنی بهره خود را که چون روزی شما است دروغ شمردن قرآن قرار می دهید و گفته شده است: یعنی شکر روزی خود را تکذیب قرآن می نمایید، ابن عباس گفت: در یک سفری مردم را تشنگی سختی رسید و پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و با آب باران سیراب شدند، و شنید مردی می گوید: به وسیله «نوء فلان» ستاره باران آمد، و این آیه نازل شد،(1) و حسن گفته: یعنی بهره خود را از قرآن تکذیبش می سازید، و از علی علیه السّلام و از ابن عباس و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که «تجعلون شکرکم(2)» یعنی به جای شکر و قدر دانی که باید انجام دهید، تکذیب می نمایید، یا اینکه شکر روزی خود را تکذیب می نمایید.(3)

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم: أبی عبد الرحمن سلمی می گوید: علی علیه السّلام سوره واقعه را برای آن ها خواند: (و تجعلون شکرکم أنّکم تکذّبون) و چون تمام کرد فرمودند: من می دانم یکی خواهد گفت: چرا چنین خواند؟ راستش من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم چنین می خواند، و چون باران می آمد؛ می گفتند: اثر فلان «نوء» -ستاره- است و خداوند نازل کرد: «و تجعلون شکرکم أنّکم تکذّبون(4)»

2. تفسیر علی بن ابراهیم: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» پرسید و امام علیه السلام فرمودند: بلکه آن (و تجعلون شکرکم أنّکم تکذّبون) است.(5)

1- . مجمع البیان 9 : 226
2- . مجمع البیان 9 : 224
3- . [3] همان 9 : 225
4- . [4] تفسیر علیّ بن إبراهیم القمّیّ : 663
5- . تفسیر علیّ بن إبراهیم القمّیّ : 663

بیان: جزری در نهایه گفته است: در حدیث است که سه کار از جاهلیت است: طعن در نسب، نوحه گری و «أنواء»، ذکر «نوء» و «أنواء» در حدیث تکرار شده است، «انواء» 28 منزل ماه است که هر شبی در یکی از آن ها است، و خداوند فرموده: «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ»(1) { و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم.} در هر 13 شب یک منزلی هنگام طلوع فجر غروب می کند و دیگری در برابرش از مشرق برمی آید، و در یک دوره سال همه گردش می کنند، و عرب می پنداشتند که با غروب یک منزل و طلوع رقیبش یک بارانی می آید و آن باران را به آن ستاره نسبت می دادند. و می گفتند: باران ما به طلوع فلان ستاره است. منازل ماه، و همانا «نوء» می خواندند؛ برای آنکه هنگامی که ستاره در مغرب غروب می کرد ستاره ای دیگر در مشرق طلوع می کرد. «ناء ینوء نوءاً» یعنی بلند شد یا طلوع کرد. برخی گفته اند: منظور از «نوء» اینجا غروب است و این کلمه از اضداد است؛ یعنی به معنای دو کلمه مخالف یکدیگر به کار می رود و در اینجا هم به معنای طلوع و هم به معنای غروب است. أبو عبید گفته: «نوء» را به معنی سقوط جز در اینجا نیافتم.و پیغمبر صلی الله علیه و آله اعتقاد به «انواء» را سخت ممنوع کرده بود برای آنکه عرب باران را وابسته به آن می دانستند. واما کسی که باران را از خدا بداند و نوء را نشانه آن بداند اشکالی ندارد؛ یعنی بگوید: خداوند معمولاً در این اوقات باران نازل می کند.(2)

ابن عربی گفته: هر کس از نوء منتظر باران باشد این طور که نوء را عامل اصلی باران بداند و یا خداوند را هم شریک آن قرار دهد پس او کافر است. و هر کس از نوء منتظر باران باشد به این صورت که عادت خداوند نزول باران به وسیله آن است اشکال ندارد. اما نووی گفته: نشانه دانستن نوء هم مکروه است زیرا شعار کفر است.

1- . یس / 39
2- . النهایه 4 : 178

3. معانی الاخبار: امام باقر علیه السّلام فرمودند: سه چیز از عادات جاهلیت است: فخر به نسب، طعن در حسب، و باران خواستن با انواء.(1)

مرحوم صدوق با سندی گفته: جمعی از دانشمندان گفته اند: انواء 28 ستاره اند که مطالع آن ها در دوره سال از چهار فصل معروف است. در هر 13 شب یکی غروب می کند و دیگری در برابرش طلوع می کند، و هر دو معلوم و نامدارند و در یک سال همه می گردند و باز ستاره نخست با سال نو طلوع می کند، و عرب می گفتند: چون ستاره ای از انواء غروب کند و دیگری طلوع کند ناچار باید باران و بادی بیاید، و هر بارانی را وابسته به آن ستاره می دانستند که غروب کرده و می گفتند: ما با «نوء ثریا»، و یا «دبران»، و یا «سماک» و همچنین سائر ستاره ها باران داده شدیم. آن را نوء نامیدند؛ چون با سقوط یکی در مغرب دیگری در مشرق برمی آید، و نائی هر چیزیست که به سنگینی برخیزد و خدا فرموده: «لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّه»(2) {که حمل کلیدهای آن برای یک گروه قدرتمند مشکل بود.}

4. معانی الاخبار: ابی عبید قاسم بن سلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از ذبایح جن نهی کرد و ذبائح جن این است که [انسان] خانه بخرد، یا چشمه جاری کند و مانند آن و برای دفع فال بد، حیوانی ذبح کند.

أبو عبیده گفته: مقصود این است که نگران بودند و فال بد میزدند که اگر ذبحی نکنند و طعامی ندهند؛ جن به آن ها آفت می رساند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله این اعتقاد را باطل کرد و از این عمل نهی کرد.(3)

5. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: معیوب را بر تندرست وارد نکنند؛ یعنی کسی که شترش گر شده یا مریض شده است آن را داخل شترهای تندرست نکنند.

أبو عبیده گفته: برای آنکه- و اللَّه أعلم- ترس دارد خدا شتران تندرست را هم دردمند کند و صاحبش گمان برد که دردمندها به او سرایت کرده، و گنه کار شود.

1- . معانی الاخبار : 326

2- . قصص / 76
3- . معانى الاخبار : 282

6. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار چیز پیوسته تا روز قیامت در امّتم باشند، فخر به خاندان، و طعن در نژاد، طلب باران به ستاره ها و نوحه گری (1)

7. الخرایج و الجرایح: روایت است که در جنگ تبوک مردم تشنه شدند، و گفتند: یا رسول اللّه کاش دعا می کردی خدا ما را سیراب می کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر دعا می کردم قطعاً سیراب می شدم. مردم گفتند: یا رسول الله برای ما دعا کن تا سیراب شویم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد، و رودخانه ها روان شدند، و ناگهان مردمی که لب رود ایستاده بودند می گفتند: ما به «نوء ذراع» یا «نوء فلان» باران یافتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا نمی نگرید چه می گویند؟ خالد گفت: گردنهایشان را بزنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چنین می گویند و می دانند که خدا باران را نازل کرده است.(2)

بیان: دلالت دارد بر حرمت یا کراهت شدید و با عدم اعتقاد به موثّر بودن آن سبب کفر نیست در حالیکه اگر اعتقاد به این داشته باشند که موثّر اصلی باران انواء هستند این اعتقاد کفر است و موجب ارتداد می شود و مستحق قتل هستند.

8. تفسیر عیاشی: یعقوب بن شعیب گفت: از امام ششم علیه السّلام در مورد قول خدا تعالی «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ»(3) {و بیشتر آن ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!} پرسیدم؛ فرمودند: مردم می گفتند: به «نوء کذا» و «نوء کذا» باران داریم، دیگر آنکه به پیشگویان مراجعه می کردند و آنچه آن ها می گفتند باور می کردند.(4)

بیان: طبرسی در تفسیرش گفته: در معنی آیه «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ»(5) چند قول وجود دارد.

1- . الخصال : 105
2- . الخرایج و الجرایح 1: 98
3- . یوسف / 106
4- . تفسیر العیاشی 2: 199
5- . یوسف / 106

قول اول: از ابن عباس نقل است که منظور مشرکین قریش هستند که اعتراف به خالقیت و محیی بودن ممیت بودن خداوند داشتند؛ در حالیکه بت ها را می پرستیدند و آن ها را می خواندند.

قول دوم: این آیه در مورد مشرکان عرب نازل شد؛ چون وقتی از آن ها پرسیده می شد چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است و باران را نازل می کند؟ می گفتند: خدا، سپس شرک می ورزیدند؛ هنگامی که در تلبیه حج خود می گفتند: لبیک لا شریک لک الّا شریک هو لک، تملکه و ما ملک: یعنی شریکی نداری جز آن شریکی که خود او و آنچه را که دارد تو خود مالک هستی.

قول سوم: منظور آیه مشرکان اهل کتاب هستند؛ که به خدا و روز جزا و تورات و انجیل ایمان دارند و سپس با انکار قرآن و نبوّت پیغمبر ما مشرک شدند و این قول را با قول دوم، قبیصه از امام رضا علیه السّلام از جدش امام ششم علیه السّلام روایت کرده است.

قول چهارم: منظور منافقان هستند؛ که اظهار ایمان می کنند ولی در خفا شرک می ورزند.

قول پنجم: افرادی که فی الجمله ایمان دارند ولی در تفصیل مشرک هستند.

قول ششم:از امام باقر علیه السلام است که منظور شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت، یعنی با ارتکاب گناهانی که خداوند آتش را بر آن ها واجب کرده است؛ اطاعت شیطان می کنند و او را شریک در اطاعت خدا می سازند؛ گرچه با خداوند دیگری را نمی پرستند. و از امام صادق علیه السّلام هم روایت است که این سخن کسی که اگر فلانی نبود هلاک می شدم و اگر فلانی نبود خانواده ام از دست می رفت شرک به خدا در ملک و روزی بخشی او و در نگهداری او می باشد. به آن حضرت عرضه شد: اگر کسی گفت: اگر خدا بر من به وجود فلانی منت ننهاده بود هلاک می شدم، آیا اشکالی دارد؟ فرمودند: این عیب ندارد.

و در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که مقصود از آیه شرک نعمتها است و در روایتی از امام رضا علیه السّلام است که منظور در آیه شرکی است که به حد کفر نرسد.(1)

می گویم: آنچه در این روایت است نزدیک به قول ششم است و دلالت دارد بر حرمت اعتقاد به ستارگان و پیش گویی.

9. روضه الکافی: نصر بن قرواش جمّال (شتردار) گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: که شترانی هستند که مبتلا به مرض گری هستند و من آن ها را از ترس اینکه به حیوانات دیگر سرایت نکند از میان شتران دیگری که دارم جدا می کنم؟ و گاهی هم برای چهارپایان سوت می زنم که آب بخورند؟ حضرت فرمود: مرد عربی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده گفت: گاهی است که من گوسفند و گاو و شتری را که گری دارند به بهایی اندک به دست می آورم ولی از ترس اینکه گری آن ها به سایر شتران و گوسفندانم سرایت کند از خریدن آن ها نگرانی و ناراحتی دارم (و نمی خرم)؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای مرد عرب، اولین بار این مرض از کجا به این حیوان سرایت کرده است؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه واگیر هست، و نه «طیره»، و نه «هامّه» [بوم]، و نه (شوم) و نه «صفر» و نه رضاع پس از گرفتن از شیر (که چنان چه زنی بچه ای را پس از دو سال شیر دهد حکم رضاع محقق نمی شود) و نه «تعرّب» پس از هجرت و نه روزه خاموشی و حرف نزدن یک روز تا شب (که در امتهای گذشته جایز بوده) و نه طلاق پیش از نکاح (که تا هنوز زنی را نگرفته نمی تواند بگوید اگر فلان زن را گرفتم او طالق است) و نه آزاد کردن بنده ای پیش از تملک و خریداری، و نه یتیمی پس از بلوغ.(2)

توضیح: در نهایه گوید: در حدیث است که «لا عدوی و لا طیره» عدوی بیماری واگیردار است؛ چنان چه اگر شتری گر باشد از آن دوری می کنند تا به شتر دیگر سرایت نکند و اسلام آن را ابطال کرده است، چون می پنداشتند بیماری

1- 1. مجمع البیان 5 : 267
2- .[2] روضه الکافی : 196

خودش واگیر دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چنین نیست و اثر قدرت خدا است، و از این رو در حدیثی فرمودند: اولین شتر گر از کجا آمد؟ یعنی ابتدا بیماری از کجا آمده است؟(1)

و من گویم: ممکن است مقصود نفی استقلال واگیر، بدون دخالت مشّت خداوند باشد، بلکه با پناه بردن به خداوند جلوی سرایت آن بیماری گرفته می شود پس منافات ندارد با روایاتی که می گویند: از خوره دار و امثال آن بگریزید. که برای عموم مردمی است؛ که سست عقیده اند. و از آن بیماری ها به خداوند پناه نمی برند و ذهن و افکار آن ها متأثر از آن بیماری ها می شوند.

روایت شده است که امام سجاد علیه السلام با خوره داران غذا خورد، و آن ها را مهمان کرد و با آن ها در سفره شرکت کرد.

با اینکه ممکن است این از خصائص ائمه علیهم السلام باشد؛ زیرا خداوند آن ها را از بیماریهای نفرت آور مصون ساخته است. برخی گفته اند: خوره از این قاعده «لا عدوی» استثناء شده است. طیبی در شرح مشکاه گفته: «العدوی» سرایت کردن علّت چیزی به دیگری است و واگیر به زعم طب در هفت بیماری است: خوره، گری، آبله، حصبه، گند بینی و دهن، چشم درد و بیماریهای وبایی، و شرع آن را ابطال کرده و آن ها از شخصی به شخص دیگر منتقل نمی شوند.

و گفته اند: مقصود این است که تأثیر استقلالی آن را نهی کرده است، بلکه واگیر بستگی به مشیت خداوند دارد. و از این رو از نزدیک شدن به آن ها نهی کرده است؛ همان طور که از نزدیک شدن به دیوار کج و کشتی معیوب نهی کرده است. قائلین قول اول می گویند: نهی برای نگرانی از اعتقاد به آن در صورت بروز بیماری است. النهی عنها للشفقه خشیه أن یعتقد حقیته إن اتفق إصابه عاهته

و من قول دوم را بهتر می دانم؛ زیرا جمع میان احادیث و اصول طبّیه است، که شرع اصول طبّیه را به وجهی که منافی با توحید نباشند معتبر دانسته است.

«لا طیره»: نهی از فال بد زدن در کارها است که رسم عوام است یا مقصود این است که یا هیچ اثری ندارد یا آنکه به تنهایی اثر ندارد و با قوّت نفس و توکّل بر

1- .[1] النهايَه 3 : 73

خدا اثرش رفع می شود، و آنچه که از روایات وارد شده است که فی الجمله طیره تأثیر دارد، و آنچه در دعاها در مورد پناه بردن از آن هست، مؤیّد معنی اخیر است. جزری در نهایه می گوید: طیره بد بینی به چیزی است، عرب به واسطه پریدن پرنده و دویدن آهو از سمت چپ و یا راست فال می گرفت و به خاطر همین آن ها را از اهداف خود باز می داشت، پس شارع آن را نفی کرد و این اعتقاد را ابطال کرد، و خبر داد که برای طیره در جلب منفعت و دفع ضرر تأثیری نیست و شرع از آن نهی کرد و آن را بی اثر دانست و در حدیث است که فرمودند: سه چیز است که احدی از آن ها سالم نمی ماند: طیره، حسد و ظنّ و بدگمانی، گفته شد: پس چه کار کنیم؟ فرمودند: هنگامی که فال بد زدی، دنبال کار برو، هنگامی که حسادت ورزیدی، ستم مکن، و هنگامی که ظن پیدا کردی، آن گمان بد را مسلّم مدار.(1)

در حدیث بالا فرمود: «ولا هامه» جزری می گوید: هامه به معنی سر است و نام پرنده ای است، و مقصود حدیث هم پرنده است؛ زیرا بدان فال بد می زدند، از پرنده های شب است و گفته اند: همان جغد است. و باز گفته شده است: هامّه به زعم عرب روح کشته شده ای است که خون خواهی او نشده است و پرنده ای شود و فریاد کشد مرا سیراب کنید، مرا سیراب کنید، و چون خون خواهی او شود پرواز کند، و گفته اند: استخوانهای مرده، هامه می شوند و آن را «صدی» می نامند و اسلام آن را نفی کرد.(2)و گفته اند: هامه جغد است که بر بام کسی می نشیند و خبر مرگ او یا کسانش را می دهد.

مشهور می گویند: میم هامه بی تشدید است و بعضی آن را با تشدید می دانند.

در حدیث فوق عبارت دیگری است که گفته: «لا شؤم» جزری می گوید: شوم اگر در چیزی باشد در سه چیز است: زن، خانه و اسب، یعنی اگر آن چیزی که باید از آن کراهت داشت و از عاقبت آن ترسید، نگرانی از سرانجام این سه است، و اختصاص شوم به این سه برای این است که وقتی اعتقاد عرب را در مورد طیره و فال بد زدن با پرندگان و آهو و امثال آن ها باطل کرد، پس می گوید: اگر کسی

1- النهايه 3 : 51 .[1]
2- النهايه 4 : 258 .[2]

خانه ای دارد که کراهت دارد که در آن سکونت کند یا زنی دارد که دوست ندارد با او هم نشین شود و یا اسبی دارد که دوست ندارد سوار آن شود پس از آن ها جدا شود یعنی از خانه نقل مکان نماید و زن را طلاق دهد و اسب را بفروشد. و گفته اند شومی خانه این است که تنگ باشد و همسایه بد داشته باشد، و شومی زن این است که نزاید و شومی اسب این است که آن را به جهاد نبرند، شومی ضد میمنت است.(1) و گفته اند: شومی زن، گرانی مهر و بد خلقی او است. خطابی از اهل سنت گفته: شوم از طیره و بدفالی استثنا شده است و مقصود این است که جز در این سه مورد، طیره و بد فالی نیست. طیبی نهی در این سه مورد را از باب طیره و بد فالی ندانسته و آن را ارشاد دانسته به اینکه هر کسی از یکی از این سه مورد کراهت دارد از آن جدا شود.

من گویم: معنی اخیر اظهر است و در روایات ما نیز به این مضمون وارد شده است چنان چه در کتاب نکاح می آید.

در حدیث عبارت «و لا صفر» وجود دارد که در نهایه می گوید: عرب می پنداشتند که در دل ماری است که به آن صفر گفته می شد و هنگامی که انسان گرسنه بشود، آن مار او را اذیت می کند، و واگیر دارد، و اسلام این اعتقاد را باطل دانست. و گفته شده است: مقصود در حدیث «نسیء» است، و نسیء یعنی به تأخیر انداختن حرمت محرم به ماه صفر است؛ عملی که در جاهلیت انجام می دادند و شرع آن را باطل کرد.(2) و گفته اند: مقصود نفی نحس بودن ماه صفر است که عرب صفر را ماه گرفتاری و فتنه می دانست و شارع این اعتقاد را نفی می کند. محتمل است مقصود از صفر سوت زدن باشد به قرینه اینکه امام جواب آن را نگفته است، ولی بعید است، و ظاهر این است که راوی جواب آن را انداخته باشد و از بعضی روایات برمی آید که سوت زدن، مکروه است.

1- . النهایه 2 : 241
2- . النهایه 2 : 266

«لا رضاع بعد فصال» یا «بعد فطام» چنان چه در روایات دیگر است و مقصود این است که پس از زمانی که باید بچه را از شیر گرفت؛ یعنی از دو سال، موجب نشر حرمت نیست.

«لا تعرّب بعد الهجره» یعنی کسی که به مدینه هجرت کرد دیگر جایز نیست به حال چادرنشینی و عربیّت برگردد و بسیاری از روایات آن را از گناهان کبیره دانسته اند.

«و لا صمت یوماً الی اللیل» یعنی روزه خاموشی که در امم گذشته بوده در اسلام نیست و نسخ شده و بدعت است.

«و لا طلاق قبل نکاح» که گوید: اگر با فلان زن ازدواج کردم او طالق است. و همچنین صحیح نیست آزاد کردن بنده ای که هنوز به ملکیت او در نیامده است.

«لا یتم بعد ادراک» یعنی احکام یتیم پس از بلوغش مانند: محجور بودن او و ولایت ولی بر او و حرمت اکل مال او بی اجازه ولی او، مرتفع می شوند و تفصیل این احکام در محل خود می آید.

10. روضه الکافی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کفاره طیره و بدفالی، توکل است.(1)

بیان: یعنی توکل بر خدا گناهی که از بدفالی و شوم بودن اشیاء به ذهن می رسد را که انسان از آن نهی شده است؛ برطرف می کند. یا اینکه اثر آن را می برد چنان چه اثر گناه را کفاره از بین می برد. و در حدیث هم آمده است که «طیره و بد فالی شرک است و از ما کسی نباشد جز ... ولی خداوند با توکل آن را از بین می برد.» حدیث چنین رسیده و مقطوع است و مستثنی در آن نیست یعنی از ما کسی نباشد، جز اینکه بدفالی در دلش آید و برای اختصار و اعتماد به فهم شنونده حذف شده است و بدفالی را به این خاطر شرک شمرده چون معتقد بودند که با موافقت آن سود می برند و زیان نمی بینند و گویا آن را همکار خدا می دانستند. و معنای اینکه خداوند با توکل آن را از بین می برد این است که هنگامی که عارضه بد فالی برای

1- . روضه الكافى : 198

آن فرد اتفاق افتاد و بر خداوند توکّل کرد از بد فالی سالم می ماند و وقتی بر اساس بد فالی عمل نکرد خداوند او را می آمرزد و مؤاخذه نمی کند.(1)

11. روضه الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: فال بد زدن بر طبق همان چیزی است که پیش خود بر آن فال زده ای اگر آسان بگیری، آسان گذرد و اگر سخت بگیری سخت بگذرد، و اگر (اعتنا نکنی و) چیزی به دل نگیری چیزی نیست.(2)

12. روضه الکافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: سه چیز هستند که کسی از آن ها رها نیست، از پیغمبر و فروتر: اندیشه وسوسه آور در آفرینش، فال بد زدن و حسد بردن جز اینکه مؤمن حسد خود را به کار نمی گیرد.(3)

13. الخصال: امام صادق علیه السلام فرمودند: سه چیز است که کسی از آن ها خالی نیست، از پیغمبر تا فروتر از او: فال بد زدن، حسد بردن، اندیشه وسوسه آور در آفرینش.(4)

مرحوم صدوق گفته: مقصود از فال بد در اینجا این است که قوم انبیاء به آن ها فال بد می زدند نه خود آن ها که از آن ها خالی نیستند. چنان چه قوم صالح علیه السلام به او گفتند: «قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَ بِمَنْ مَعَکَ قالَ طائِرُکُمْ عِنْدَ اللَّه»(5) {آن ها گفتند: «ما تو را و کسانی که با تو هستند به فال بد گرفتیم !» (صالح) گفت: «فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدّرات به قدرت او تعیین می گردد) } و همچنان دیگران به پیغمبرانشان گفتند: «قالُوا إِنَّا تَطَیَّرْنا بِکُم»(6) {آنان گفتند: «ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم) «راستی که ما به شما فال بد زنیم }

1- . النهایه 3 : 52
2- . الروضه الکافی : 197
3- . همان : 108
4- . الخصال 1 : 89
5- . نمل / 47
6- . یس / 18

و امّا حسد در اینجا به این معنی است که مورد حسد واقع شوند نه اینکه به دیگری حسادت بورزند، چنان چه خداوند می فرماید: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیما»(1) {یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم، (که یهود از خاندان او هستند نیز،) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن ها [پیامبران بنی اسرائیل] قرار دادیم.}

و امّا اندیشه وسوسه آور در خلق در مورد انبیا علیهم السلام، گرفتارشدن آن ها به اهل وسوسه است نه غیر از این همان طور که خداوند از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده است: «إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ * فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ»(2) {او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت! مرگ بر او باد! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد!} یعنی به قرآن گفت: «فَقالَ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ * إِنْ هذا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ»(3) «و سرانجام گفت: «این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! این فقط سخن انسان است (نه گفتار خدا)!)

بیان: توجیه صدوق برای روایت خصال متین است. اما روایات دیگری که خاصه و عامه روایت کرده اند، شامل مطالب دیگر هم هست که این توجیه در آن ها جاری نیست، مگر با تکلّف زیاد، و ظاهر این است که منظور از طیره در آن ها منفعل شدن نفس از آنچه که آن را شوم می داند، است و یا واقعاً تأثیر می گذارد و مقتضای آن حاصل می شود. وجه اول در معصومین علیهم السلام اظهر است که در خاطر شریفشان درآید و با توکّل آن را دفع کنند و این با عصمت منافات ندارد، و اما در حسد ظاهر این است که اگر در دل باشد و اظهار نشود گناهی نیست و استبعادی ندارد زیرا در بیشتر مردم اختیاری نیست و شاید مقصود از آن اعم از حسد شامل غبطه هم بشود که در معصومین علیهم السلام هم هست.

1- . نسا / 54
2- . مدثر / 18 - 19
3- . مدثر / 24 - 25

و اما تفکر در وسوسه در آفرینش دو احتمال در آن هست:

احتمال اول: آنچه در اندیشه می آید راجع به خالق و کیفیت خلق و از آن جمله ربط حادث به قدیم، و خلق اعمال بنده ها، و مسأله قضا و قدر، و اندیشه در حکمت خلق بدیها در عالم بی آنکه در دل بماند و شکی آورد چنان چه کلینی از محمّد بن حمران روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد وسوسه پرسیدم و آن حضرت فرمودند: اگر بگویی: لا اله إلّا اللّه اشکالی ندارید.(1)

و همچنین به سندش از جمیل بن دراج که به امام صادق علیه السّلام گفتم: در دلم چیزی بزرگ واقع می شود، فرمودند: بگو: «لا إله الّا اللّه»، جمیل گوید: هر وقت در دلم چیزی واقع می شد، می گفتم: «لا إله الّا اللّه» و دفع می شد.(2)

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه هلاک شدم، فرمودند: شیطان به دلت آمد و گفت: چه کسی تو را آفریده است؟ گفتی: خدا، به تو گفت: خدا را که آفریده؟ آن مرد گفت: آری به خدایی که تو را به حق فرستاده همین طور بود، فرمودند: به خدا این ایمان محض است.

ابن ابی عمیر گوید: این حدیث را برای عبد الرحمن بن حجاج گفتم و او گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از «به خدا این ایمان محض است» برای رفع نگرانی هلاکت او بود از این که در دلش عرض شده بود.(3)

اهل سنت در صحاح خود روایت کرده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از وسوسه پرسش شد؟ فرمودند: «آن ایمان محض است.» و در روایت دیگری است که شیطان نزد یکی از شما می آید و می گوید: چه کسی چنین و چنان را آفریده است؟ تا آنجا که گوید: چه کسی پروردگار تو را آفریده است، و چون به اینجا رسد باید به خدا پناه برد و باز ایستاد.

1- . الکافی : 242
2- . الکافی : 242

3- . همان : 425

احتمال دوم: مقصود از خلق مخلوق باشد و تفکر در وسوسه یعنی: در دل گذراندن و تفکّر در عیوب آن ها و بررسی احوال آن ها است و آنچه جزری در نهایه آورده و ما آن را در این نزدیکی از او نقل کردیم، مؤید این وجه است.

14. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از امتم نه چیز را برداشته شده است: خطا، فراموشی، اکراه، آنچه نمی دانند، آنچه طاقت آن را نداشتته باشند، آنچه به آن مضطر شده باشند، حسد، فال بد، و اندیشه وسوسه آور در آفرینش تا به زبان نیاید.(1)

بیان: شاید اینکه فرمودند: «تا به زبان نیاید» قید برای هر سه مورد آخراست، و شرح تمام روایت در کتاب عدل گذشت.

15. روضه الکافی: امام کاظم علیه السلام فرمودند: شوم و بدی مسافر در راهش پنج چیز است: کلاغی که از سمت راستش بانگ زند، و دم خود را باز کند. گرگی که زوزه کشد در روی مرد (مسافر) و بر سر دم نشیند، زوزه کشد و برخیزد و بنشیند تا سه بار، آهوئی که از سمت راست درآید و به سمت چپ رود. جغدی که فریاد زند. زنی که موی سرش سفید و سیاه باشد و روبرو درآید. و ماده الاغ گوش بریده. و هر کس (هنگام سفر) از (تصادف با) اینها بد دل شود باید بگوید: «اعتصمت بک یا رب من شر ما اجد فی نفسی»: یعنی پروردگارا به تو پناهنده شدم از آنچه در دل خود می یابم. فرمود: (با گفتن این جملات) از شر آن ها محفوظ خواهد ماند.(2)

و در خصال: به سند دیگر مانند این حدیث آورده شده تا فرمودند: «مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ فِی نَفْسِی فَاعْصِمْنِی مِنْ ذَلِکَ.» (از شر آنچه در دل یابم مرا از آن نگهدار).

بیان: شومی مسافر، بد دلی اوست و آن چیزی است که مردم آن را ناگوار دانند و شاید به خاطر اینکه نفس از آن متأثر می شود تأثیر بگذارد و بسا که با توکل و دعاء طبق این حدیث و جز آن چنان چه در طیره گذشت، دفع شود.

در خصال و محاسن و اکثر نسخه های من لا یحضره الفقیه شوم مسافر را پنج چیز شمرده اند؛ و در برخی نسخه ها هفت مورد و در برخی شش مورد

1- . الخصال : 45
2- . روضه الكافى : 314

است.در نسخه فقیه، «کلب الناشر»: «سگ دم پهن کرده» هم وجود دارد. عبارت حدیث در کافی مثل خصال است. «ناشر» خود نوعی دیگر از شومی کلاغ است، و در محاسن بی واو است که آن هم صفت دیگری از کلاغ است. ظاهر این است که چون در برخی نسخه ها شش مورد و در برخی هفت مورد است؛ پنج مورد بودن یا به خاطر تصحیح نسخه ها است یا اینکه سه موردی را که صدا دهنده هستند؛ یکی دانسته اند: یا اینکه سگ و گرگ را یکی دانسته اند؛ زیرا هر دو از درندگان هستند. یا کلاغ و جغد را یکی دانسته اند زیرا هر دو از پرندگان هستند، و ممکن است «المرأه» بنا بر نسخه ای و یا «الاتان» بنا بر نسخه دیگر عطف به مجموع خمسه باشند، و جدا آوردن آن پنج مورد یا برای شهرت آن ها بوده است و یا به خاطر زیادی شوم آن ها بوده است.

(بر سردم نشسته و آن را برآورد و فرو نهد) هنگامیکه روی پاهای خود بنشیند و دستهایش را بلند کند. و گفته اند: هر گاه به انسانی برخورد کند؛ همین روش دارد برای آنکه گرد و غبار به روی صورتش بپاشد، و گفته اند این دو وصف به آواز یا دمش هر دو برگردد واین بعید است.

«آهوی سانح» در نهایه می گوید: بارح ضد سانح است، سانح پرنده یا دام وحشی است که از سمت چپ شما به سمت راست برابرت عبور می کند، و عرب آن را به فال نیک می گیرد چون تیررس و آماده شکار شدن است و بارح بر عکس آن است و به آن فال بد می زدند؛ چون نمی توانی به آن تیر بزنی مگر آنکه بچرخی.(1) جوهری و دیگران هم همین را گفته اند. و سانح در اینجا به همان معنای لغوی است یعنی آشکار شد، مبارک شد.

و کفعمی گفته: برخی مانند اهل حجاز، بارح را میمون می دانند و سانح را شوم، امّا اهل نجد برعکس اهل حجاز را گویند.

«مرأه شمطاء»: جوهری می گوید: یعنی سرش جو گندمی است و سفید مخلوط به سیاهی است.

1- . النهایه : 1 : 71

«تلقی بفرجها» به نظر من کنایه از روبرو شدن است و آمدن او از سمت جلوی تو است زیرا فرج او جلوی اوست. فاضل استرآبادی گفته: یعنی روسری خود را باز کرده است تا بدانی که «شمطاء» است. و دیگری که دیدم بمن گفته: بسا مقصود این است که روی زمین خوابیده، یا کنایه از زانیه بودن اوست. و احتمال هم دارد که مسافر مواجه با فرج او شود به این صورت که او طوری نشسته باشد که شخص مواجه با فرج او شود، و دوری این وجوه و رکاکت آن ها مخفی نیست.

«الاتان العضبا» منظور گوش بریده است؛ برای همین گوش را تفسیر به بریده شده کرد تا توهم پیش نیاید که منظور خری است که گوش آن قطع شده است.(1) فیروزآبادی می گوید: «عظبا» شتری است که گوش او کنده شده است و از گوش حیوانات مقداری که جایز است بریده شود یک چهارم آن است(2) و می گوید: «جدع» قطع کردن بینی یا گوش یا لب است. (3)

16. الدرّ المنثور: ابن عباس می گوید: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم بارانی بارید و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: برخی مردم شاکر و برخی ناسپاس هستند؛ برخی از مردم گفتند: این باران رحمتی است که خداوند قرار داد و برخی گفتند: «نوء فلانی» راستگو شد و باران فرستاد، و این آیه نازل شد: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ»(4) {سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آن ها)!} تا رسید به «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ»(5) {و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟!}(6)

17. الدرّ المنثور: از ابن عباس است که می خواند:«و تجعلون شکرکم أنّکم تکذبون» و می گفت: یعنی «انواء» مقصود این است که برای هیچ قومی باران نبارید؛

1- . الصحاح 1 : 184
2- . قاموس 1 : 105
3- . همان 2 : 11
4- . واقعه / 75
5- . همان / 82

6- . الدر المنثور 6 : 162

مگر اینکه بعضی از آن ها کافر شدند و می گفتند: با («نوء کذا» برای ما باران بارید؛ پس خداوند آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُون»(1) را نازل کرد. (2)

18. الدرّ المنثور: أبی خدره می گوید: این آیه در باره یک مرد انصاری در غزوه تبوک نازل شد؛ مردم در حجر منزل کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چیزی از آب را با خود نبرید. سپس حرکت کردند، سپس در منزل دیگری فرود آمدند؛ در حالیکه با آن ها آبی نبود؛ پس از بی آبی به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت بردند و آن حضرت دو رکعت نماز خواند و دعا کرد، و خدا یک ابری فرستاد و بر آن ها بارید تا از آن سیراب شدند، و مردی از انصار به یکی از افراد قومش که متهم به نفاق بود؛ گفت: وای بر تو دیدی پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و خدا برای ما باران نازل کرد، او در جواب گفت: باران ما به سبب «نوء کذا» بود و خداوند آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ»(3) {و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟!} را نازل کرد.(4)

19. الدرّ المنثور: علی علیه السّلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ»(5)فرمودند: یعنی شکر شما این است که می گویید: باران ما به (نوء کذا) و به ستاره فلان است.(6)

20. الدرّ المنثور: أبی عبد الرحمن سلمی گفت: علی علیه السّلام در نماز بامداد سوره واقعه را خواند و گفت: «و تجعلون شکرکم أنکم تکذبون» و چون تمام کرد فرمودند: من میدانم یکی خواهد گفت: چرا چنین خواند؟ من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را چنین می خواند، وقتی باران برای آن ها می آمد می گفتند:

1- . واقعه / 82
2- . الدر المنثور 6 : 162
3- . [3] واقعه / 82
4- . الدر المنثور 6 : 163
5- . واقعه / 82
6- . الدر المنثور 6 : 163

باران ما از نوء فلان است، و خداوند آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد.(1)

21. الدرّ المنثور: قتاده در مورد آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ» می گوید: حسن می گفت: آن مردم برای خود چه بهره بدی بردند، از کتاب خداوند جز تکذیب آن بهره نبردند. گفت: برای ما حکایت شده که مردم در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله به قحطی افتادند و گفتند: یا نبی اللّه کاش برای ما طلب باران می کردی فرمودند: چه بسا که برای مردم باران بیاید و گویند: از نوء فلان است. و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آن ها طلب باران کرد و باران آمد، مردی گفت: این باران از انواء فلان و فلان مانده بوده است. و خداوند آیه «وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ»را نازل کرد.(2)

22 . الدرّ المنثور: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خدا هفت سال باران را بر مردم ببندد و سپس نازل کند؛ جمعی ناسپاس می شوند و می گویند: این باران به «نوء دبران» بود.(3)

23. الدرّ المنثور: زید بن خالد جهنی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه نماز صبح را پس از بارانی خواند، و چون سلام داد رو به ما کرد و فرمودند: آیا نشنیده اید؛ آنچه پروردگار شما در این آیه گفته است؟ من هیچ نعمتی بر بنده هایم ندادم جز آنکه گروهی از آن ها به آن کافر شدند. هر کس بر بارانم بر من ایمان آورد و شکر گزاری نماید؛ پس این کسی است که به من ایمان آورده است و به ستارگان کافر شده است و هر کس بگوید: به نوء فلان و فلان باران داده شدیم؛ کسی است که به ستارگان ایمان آورده و به من کافر شده است. (4)

24. الدرّ المنثور: ابن عباس می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی به اصحابش فرمودند: میدانید پروردگار شما چه می فرماید؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمودند: می فرماید:آنان که می گویند باران ما از ستاره چنین و چنین

1- . الدر المنثور 6 : 163
2- . [2] همان

3- .[3] الدر المنثور 6 : 163
4- .[4] همان 6 : 164

است، کافر به خدا و مؤمن به این ستاره هستند. و آنان که می گویند: خدا ما را سیراب کرد؛ پس به خدا ایمان دارند و به این ستاره کافر هستند.(1)

25. الدرّ المنثور: عبد اللَّه بن سخیر می گوید: سلیمان بن عبد الملک مرا خواست و گفت: کاش علم نجوم می آموختی تا بردانشت افزوده می شد. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین ترس من بر امّتم، تصدیق به نجوم، تکذیب قدر، و ستم بر امّت است.(2)

26. الدرّ المنثور: جابر می گوید: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که می گفت: بر امّتم از سه چیز می ترسم: طلب باران از انواء، ستم پادشاه و تکذیب به قدر.(3)

27. الدرّ المنثور: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم دچار قحطی و خشک سالی شده بودند؛ پس خداوند رزقی از ارزاق خود برای آن ها فرستاد؛ پس مشرک شدند. گفتند: چگونه یا رسول اللّه چنین چیزی می شود؟ فرمودند: می گویند از ستاره فلان و فلان برای ما باران رسید. (4)

28. الدرّ المنثور: رسول خدا صلی اللَّه علیه وآله فرمودند: خداوند بامداد یا شام نعمتی به مردم می دهد و گروهی به آن کافر می شوند در حالیکه می گویند: به ستاره فلان و فلان باران داده شدیم. (5)

29. الدرّ المنثور: ابن عباس می گوید: برای هیچ قومی باران نبارید جز آنکه برخی از آن ها کافر شدند؛ در حالیکه می گویند: به ستاره فلان و فلان باران داده شدیم. و ابن عباس می خواند: «و تجعلون شکرکم أنّکم تکذّبون»(6)

1- . الدر المنثور 6 : 163
2- . همان 6 : 164
3- . همان
4- . الدّر المنثور 6 : 164
5- . همان
6- . همان

باب دوازدهم : آنچه متعلق به ستارگان و مناسب احکام آن ها در کتاب دانیال علیه السّلام و غیره است.

روایات:

1. قصص راوندی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: در کتاب دانیال علیه السّلام است که: چون اول محرّم شنبه باشد، سرما سخت است و باد بسیار و یخ فراوان، قیمت گندم در آن بالا می رود، در آن وباء و مرگ کودکان واقع می شود و تب در آن سال زیاد می شود و عسل اندک و سماروغ زیاد می شود. زراعت از آفات سالم می ماند. و برخی درختان و تاکها دچار آفت می شوند، سال فراوانی است، مرگ بر روم واقع می گردد و عرب بر آن ها بتازند، و اسیر و غنیمت فراوان به دست آورند و در همه جا به خواست خدا پادشاه، پیروز است. و چون اول ماه محرّم، یک شنبه باشد؛ زمستان خوش باشد و باران فراوان، برخی درختان و زراعت دچار آفت می گردند، دردهای مختلفی باشند و مرگ سختی است، عسل اندک است، و وباء و مرگ در هوا بسیار است و در آخر سال تا اندازه ای گندم گران می شود، و در آخرش پیروزی با سلطان است. و چون اول ماه محرّم دوشنبه باشد؛ زمستان، خوش و تابستان گرمای شدید باشد. باران زیادی در روزهای آن می بارد. گاو، گوسفند و عسل زیاد می شوند. گندم و قیمت ها در کوهستان ها ارزان می شوند. میوه در کوهستان ها فراوان می شود و مرگ زنان زیاد است و در پایان سال یک شورشی در نواحی مشرق بر پادشاه می شورد، و در برخی سرزمین های فارس غمی رخ می دهد و زکام در سرزمین جبل بسیار می باشد. و چون اول ماه محرّم، سه شنبه باشد؛ زمستان بسیار سردی باشد، برف و یخ در سرزمین جبل و ناحیه

مشرق بسیار باشد و گوسفند و عسل فراوان، و برخی درختان و تاکها را آفت می رسد، و یک آفت آسمانی در ناحیه مغرب و شام اتفاق می افتد که گروهی می میرند. یک شورشی نیرومند بر سلطان خروج می کند که در نهایت پیروزی با سلطان است، و برخی غلات در فارس آفت می گیرند، و در پایان سال در آنجا قیمت ها بالا می روند. چون روز چهار شنبه اول محرّم باشد، زمستان معتدل خواهد بود، و باران در گرما خوب و سودمند و مبارک خواهد بود، و میوه ها و غلات در کوهستان ها و همه ناحیه مشرق بسیار است جز اینکه آخر سال مرگ دامنگیر مردان می شود و مردم بابل و جبل را آفت می رسد و قیمتها ارزان می گردند و مملکت عرب آرام باشد و غلبه با پادشاه خواهد بود. و چون روز پنجشنبه اول ماه محرّم باشد زمستان ملایم است و گندم و میوه ها و عسل در همه نواحی مشرق فراوان است، و در آغاز و پایان سال در زمین بابل، تب بسیار می شود. و روم بر مسلمین پیروز می گردند، سپس عرب در ناحیه مغرب بر آن ها غلبه کنند، در سرزمین سند جنگهایی واقع می شود و پیروزی با پادشاهان عرب باشد. و چون روز جمعه اول ماه محرّم باشد، زمستان سرد نشود و باران و نهرها و آبها کم می شوند و غلات در ناحیه جبل صد فرسخ صد فرسخ کم می شوند. و مرگ در همه مردم زیاد می شود، قیمت ها در ناحیه مغرب گران شوند، و به برخی درختان آفت می رسد، و روم بر فارس به سختی حمله کنند.

علامت های خورشید گرفتگی در دوازده ماه

اگر خورشید گرفتگی در محرّم رخ دهد؛ سال فراوانی است، جز اینکه در پایان سال درد و بیماری به مردم می رسد، سلطان پیروز می گردد، و زمین لرزه ای رخ می دهد که دنبالش سلامتی است. در ماه صفر، در ناحیه مغرب هراس و گرسنگی و جنگ بسیار می باشد، سپس در ماه ربیع صلح منعقد می شود و پیروزی با پادشاه است. اگر خورشید گرفتگی در ربیع الاول اتفاق بیفتد؛ میان مردم سازش باشد، اختلاف کم می شود، پیروزی در مغرب برای پادشاه است. کار و گوسفند کمیاب می شوند و در پایان سال فراوان شوند و در شترهای بیابانی وبا می افتد. اگر خورشید گرفتگی در ربیع الثانی رخ دهد؛ اختلاف میان مردم زیاد می شود، جمع

بزرگی از آن ها کشته می شوند، بر پادشاه شورش می شود، ترس و جنگ هست و مرگ میان مردم زیاد می شود. اگر خورشید گرفتگی در جمادی الاولی رخ دهد؛ همه مردم در شرق و غرب در وسعت می باشند، و پادشاه به مردم نظر کند و به اهل کشورش نیکی می کند و به آن ها می رسد. اگر خورشید گرفتگی در جمادی الثانی اتفاق بیفتد؛ یکی از بزرگان مغرب می میرد، در سرزمین های مصر، جنگ و کشتار سختی واقع می شود، و آخر سال در مغرب گرانی شود. اگر در رجب خورشید گرفتگی اتفاق بیفتد؛ زمین آباد می گردد، باران در کوهستان و ناحیه مشرق بسیار باشد، ملخ هایی در ناحیه فارس پیدا می شوند که زیانی ندارند. اگر خورشید گرفتگی در شعبان واقع شود؛ همه مردم از پادشاه در سلامت می باشند و او در مغرب بر دشمنانش پیروز می گردد، آخر سال در کوهستان ها وباء پدید گردد و دنبالش سلامتی باشد.اگر کسوف در ماه رمضان باشد؛ همه مردم مطیع بزرگ فارس می شوند، روم بر عرب حمله سختی می کند، و سپس بر روم حمله می شود و از آن ها اسیر گرفته می شود و غنیمت می دهند. اگر خورشید گرفتگی در شوال باشد: در زمین هند و زنگ جنگ سختی می باشد، و در مشرق گیاه فراوان باشد. اگر در ذی القعده کسوف باشد؛ باران بسیار و پیاپی می بارد، ویرانی در ناحیه فارس رخ می دهد. اگر در ذی الحجه خورشید بگیرد؛ باد بسیار باشد، درختان کم می شوند، در زمین مغرب درنده پدید می آید و ویرانی در همه زمین های مغرب واقع می شود، گندم آن ها کم شود و قیمت آن زیاد می شود. بر پادشاه شورش سختی می باشد. گندم در پارس کم می شود و در سال آینده ارزان شود.

علامت های ماه گرفتگی در طول سال

اگر در محرّم ماه بگیرد؛ بزرگی در مغرب می میرد، در کوهستان ها میوه ها کم می شوند. خارش در مردم پدید می آید، در زمین بابل چشم درد بسیار شود، مرگ اتفاق می افتد، قیمت ها گران می شوند، شورشی بر سلطان رخ می دهد و او پیروز می گردد و آنان را می کشد.

اگر خسوف در صفر باشد؛ گرسنگی و بیماری در کشور بابل واقع می شود تا اینکه مردمش نگران می شوند، سپس باران فراوانی می بارد و در کوهستان ها میوه

فراوان می باشد و حال مردم خوب می شود. اگر در ربیع الاول خسوف رخ دهد: در مغرب جنگی می شود، مردم دچار یرقان گردند، میوه سرزمین ها در ناحیه ماه زیاد می شوند. در سبزیجات کوهستان ها کرم می افتد، و در ماه ویرانی بسیاری واقع می شود.

هنگامی که ماه گرفتگی در ربیع الثانی واقع شود؛ باران در کوهستان فراوان می شود، برکت و آبها زیاد می شوند، سال مبارکی می شود، و پادشاه در مغرب پیروز می گردد. هنگامی که ماه گرفتگی در جمادی الاولی رخ دهد؛ خون بسیار در عشایر ریخته می شود، بزرگ شام بیماری سختی می گیرد، و یک خارجی بر سلطان می شورد و پیروزی با پادشاه است.

هنگامی که خسوف در جمادی الثانی رخ دهد؛ باران و آب در نینوا کم می شوند، جزع شدید و گرانی در آن رخ دهند، پادشاه بابل را در مغرب بلای بزرگی رسد. هنگامی که در رجب ماه بگیرد؛ مرگ و گرسنگی در مغرب باشد، در زمین بابل باران های بسیاری می بارد و درد بینی و چشم در شهرها زیاد می شود. هنگامی که ماه گرفتگی در شعبان رخ دهد؛ پادشاه کشته می شود یا می میرد، و پسرش به جای او می نشیند، قیمت ها گران می شوند، و گرسنگی مردم زیاد می شود. اگر در ماه رمضان کسوف باشد؛ در کوهستاه ها سرمای شدید و برف و باران هست و آب ها زیاد می شوند، در زمین فارس درنده ها بسیار می شوند، در زمین (ماه) مرگ کودک و زن بسیار می شود. اگر در شوال کسوف رخ دهد؛ پادشاه بر دشمنانش چیره می گردد، میان مردم شرّ و بلا باشد. هنگامی که در ذی القعده ماه بگیرد؛ شهر های سرسخت فتح می شوند، گنجهایی در برخی زمینها و کوهها پدیدار می شوند. هنگامی که در ذی الحجه خسوف رخ دهد؛ مرد بزرگی در مغرب می میرد، یک فاجری ادعای پادشاهی می کند.

راوندی گفته: اگر این حدیث از دانیال نبی علیه السلام درست باشد، این ها پیشگویی حوادث دنیا و علامت های آن است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند خیر قومی را بخواهد شب بر آن ها باران نازل می کند و در روز را آفتابی قرار می دهد. و هم

چنین فرمودند: چون خداوند بر امتی خشم گیرد و عذاب بر آن ها نازل نکند؛ قیمت کالاهای آن ها گران می شود و عمرشان کوتاه می گردد، تجارت آن ها بدون سود می شود و میوه های آن ها پاک نمی شوند، و چشمه هایشان نمی جوشد، باران از آن ها قطع می شود و اشرار بر آن ها مسلط می شوند. و هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چون زکات پرداخته نشود؛ حیوانات می میرند، چون حکام ظلم کنند؛ باران از آسمان قطع می شود و چون عهد و پیمان شکسته شود؛ مشرکان بر مسلمین پیروز می گردند.

و مانند این احادیث بسیار است و خداوند به حقیقت آن آگاه است.

بیان: در قاموس گوید: «جلید» آن چیزی است که از برف ها بر روی زمین می ریزد و منجمد می شود.(1) «کم» گیاه معروفی است و جمع آن «أکمؤ» و «کمأه» است. یا کمأه اسم جمع است یا برای واحد به کار می رود و کم برای جمع به کار می رود ویا کماه هم برای جمع و هم برای مفرد به کار می رود.(2)

بلاد جبل، شهرهایی میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است.(3) «الماه» شهر بزرگ کشور است، «الماهان» دینور و نهاوند است. که یکی در شهر کوفه و دیگری شهر بصره است.

می گویم: من در برخی کتب قدیمی روایات طولانی در پیش گویی و احکام آن یافتم ولی آن ها را به خاطر عدم اعتماد به اسنادشان رها کردم هر چند بعضی از آن ها از امام صادق علیه السلام و برخی از دانیال علیه السلام نقل شده است.

در اختصاص است، چون زهره و مریخ در یک برج باشند؛ پادشاه روم می میرد یا در روم مصیبت و بلاهای بزرگی رخ دهند، و چون با زحل مقارن شود عموم مردم در سختی و تنگی می افتند، چون زهره مقارن مشتری گردد مردم آسایش در زندگی خواهند داشت، چون زهره مقارن عطارد شود، خون ریزی و فتح بزرگی خواهد شد. چون بهرام و زحل در یک برج باشند؛ پادشاهی تازه در سرزمین آن

1- . قاموس 1 : 284
2- . قاموس 1 : 26
3- . همان 3 : 344

برج به پادشاهی خواهد رسید، چون بهرام و مشتری با هم جمع شوند؛ پادشاهی عظیم الشأن می میرد، چون زحل و عطارد با هم جمع شوند؛ در تجار و ادباء ترس و اندوه رخ می دهد.

چون زحل و مشتری در یک برج شوند دنیا در دیگر احوال مردم دگرگون می شود و امور مردم تغییر می کند. و شورشیان در هر ناحیه ای به ویژه از گیلان و دیلم و کردستان ها شورش می کنند و مردم را سخت می کشند، و ترس و اندوه زیاد می شود، و اراذل و اوباش مقام و منزلت پیدا می کنند و طبع همه مردم تغییر می کند و حیا و انسانیت از آن ها می رود، و فساد به ویژه در زنان زیاد می گردد، وسقط زنازاده ها و خون ریزی و قتل و گرسنگی زیاد می شود. چون مشتری و عطارد مقارن هم شوند؛ طاعون در زمین رخ می دهد و میان مردم دشمنی و کینه واقع می شود. چون ماه بر روی زحل باشد؛ سلطنت یک پادشاهی از بین می رود، چون بهرام و عطارد در عقرب جمع شوند؛ نشانه کشته شدن پادشاه بابل است، چون مشتری و زهره در عقرب با هم باشند؛ نشانه هراس و بیماری در سرزمین بابل است، چون خورشید و زحل در دم عقرب با هم باشند، نشانه اختلاف رومیان و قتل پادشاه آن ها است، چون مریخ و عطارد در دم عقرب با هم شوند، ویرانی خاندان پادشاه بابل است. چون خورشید و ماه در دم عقرب شوند و بهرام در سرطان اگر توانستی راهی زیر زمین به دست آوری و در آن بروی این کار را انجام بده. چون زهره و مشتری با هم شوند زنان از دشمنی شوهران خود بترسند، چون کیوان به طرفه یا دبران فرود آید طاعون در عراق رخ دهد و بیشتر مردم می میرند، و چون در آخر طرفه فرود آید در زمین عراق جنگ و آشوب شود، و چون به نثره فرود آید، حکّام عراق تغییر می کنند. و مردم بلا و سختی می بینند، چون کیوان به غفر فرود آید در عراق جنگ و آشوب باشد چون به جبهه فرود آید، مرگ در گاو و درنده ها و وحوش واقع می شود. و چون کیوان و مشتری در اکلیل و قلب و شوله فرود آیند، در مشرق و مغرب طاعون سختی رخ دهد و بسیاری از مردم می میرند و در سراسر زمین فساد و بلاها واقع می شود، و همه بلاها بر مردم می ریزند، و پادشاهان و علماء کشته می شوند و اوباش مقام پیدا می کنند. و بدان که با خورشید ستاره های

دنباله داری است که برخی بالای برخی دیگر هستند و چون یکی از آن ها در یک برجی آشکار شود؛ در سرزمین وابسته به آن برج شر و بلا و آشوب واقع می شود و پادشاهان خلع می شوند، چون ستاره ای سرخ دیدی و آن را نمی شناسی و برخلاف دیگر ستاره ها حرکت نمی کند بلکه مانند حالت عمودی در آسمان جابه جا می شود؛ نشانه جنگ و بلا و مصیبت و کشته شدن بزرگان و کثرت شرها و غم و آشوب در مردم می باشد.(1)

گویم: در اصل کتاب چنین است و از خط ابن الحسن بن شاذان رحمه اللَّه نسخه برداری شده.

بیان: چون شیخ مفید رحمه الله علیه در اختصاص این احکام را ذکر کرده من آن ها را آوردم و او به روایتی استناد نکرده و بعید است که از منجمان گرفته باشد.

1- . الاختصاص : 162- 164

أبواب زمان ها، انواع آن و سعادت و نحوست آنها و دیگر احوال روزها

باب سیزدهم: سال ها، ماهها و انواع آن و چهار فصل و انواع آنها

آیات:

- إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقینَ.(1)

{تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است که چهار ماه از آن، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می باشد.) این، آیین ثابت و پابرجا (ی الهی) است! بنا بر این، در این ماه ها به خود ستم نکنید (و از هر گونه خونریزی بپرهیزید)! و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آن ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است!}

- إِنَّمَا النَّسی ءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ.(2)

{نسی ء [جا به جا کردن و تأخیر ماه های حرام]، افزایشی در کفر (مشرکان) است که با آن، کافران گمراه می شوند یک سال، آن را حلال، و سال دیگر آن را حرام می کنند، تا به مقدار ماه هایی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار ماه، به پندارشان تکمیل گردد) و به این ترتیب، آنچه را خدا حرام

1- . توبه / 36
2- . توبه / 37

کرده، حلال بشمرند. اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیّت کافران را هدایت نمی کند!. }

تفسیر:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ»: رازی در تفسیرش گفته: بدان که سال عرب دوازده ماه از ماه های قمری است و دلیلش این آیه است. و همچنین آیه «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِکَ إِلاَّ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُون»(1) {او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاه هایی مقدّر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید خداوند این را جز بحق نیافریده او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد!} دلیل این مطلب است.

مقدر کردن منزل هایی برای ماه را بمنازل سبب سال ها شمرده است. و این در جایی درست است که سال معلق به حرکت ماه باشد. همچنین آیه «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج»(2) {در باره «هلالهای ماه» از تو سؤال می کنند بگو: «آن ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظامِ زندگیِ) مردم و (تعیینِ وقتِ) حج است». } دلیل تعیین سال توسط ماه می باشد.

سال نزد دیگر طائفه ها، یک دوره کامل خورشید است. سال قمری به اندازه مشخصی کمتر از سال خورشیدی است و به همین جهت ماههای قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می شوند. و حج یک بار در زمستان است و بار دیگر در تابستان واقع می شد، و حج تابستان سخت بود و بازار تجارت آن ها کاسته می شد، و از این رو اقدام به عمل کبیسه ای کردند که در علم زیج ها مشخص بود و سال شمسی را در حج معتبر دانستند و وقت حج مختص به وقت معینی شد. و این وقت معین موافق مصالح و رونق تجارت آن ها بود. و این معنی نسی ء است.

1- . یونس / 5
2- . بقره / 189

گرچه این عمل آن ها موافق با مصالح دنیایی آن ها بود؛ ولی این عمل سبب تغییر حکم خدا بود به خاطر اینکه خداوند، حج را در ماه قمری مخصوص مقرر داشته است، و به سبب نسی ء به ماه های دیگر منتقل می شود و این تغییر حکم خداوند است. خلاصه آن ها برای مصالح دنیوی خود، سعی کردند حکم خداوند را تغییر بدهند و آن حکم را ابطال کنند. برای همین مستوجب مذمت عظیمی در این آیه شدند.(1)

نیشابوری می گوید: مفسران گفته اند: اعراب، اهل جنگ و غارت بودند و توقف جنگ به مدت سه ماه متوالی بدون جنگ و غارت برای آن ها مشقت داشت چون در یکی از ماه های حرام جنگ و غارتی از آن ها واقع می شد؛ حرمت این ماه را به ماه دیگری می انداختند.

واحدی و بیشتر علماء گفته اند: که این تأخیر از محرّم به صفر بود و روایت شده است که این اتفاق در کنانه رخ داد، به خاطر اینکه آن ها فقیر بودند و نیازمند به غارت بودند. و جناده بن عوف کنانی، مُطاع قوم خود بود و قومش از او فرمان می بردند، او در موسم حج بر شتری سوار می شد و با صوت بلند خود می گفت: معبود های شما محرم را حلال کردند، پس شما هم آن را حلال شمارید. و سال آینده فریاد می کشید: محرّم بر شما حرام شد، آن را حرام شمارید.

بیشتر برآنند که از سال، همان چهار ماه را حرام می کردند تا شماره چهار ماه حرام را نگه دارند، مویّد این مطلب قول خداوند است که می فرماید: «لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّه»(2) یعنی با مدت، که چهار ماه است موافقت نمایند و با آن مخالفت نکنند، در حالیکه ندانستند که با ترک جنگ و اینکه ماه های حرام مختص به موارد ذکر شده است مخالفت کردند. این همان است که خداوند می فرماید: «فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ» یعنی آنچه را که خداوند از جنگ و... حرام کرده بود، حلال کردند.

ابن عباس می گوید: آن ها هیچ ماهی از ماه های حرام را حلال نکردند مگر اینکه به جای آن ماهی از ماه های حلال را حرام کردند. و هیچ ماهی از ماه های

1- . مفاتیح الغیب 4 : 633

2- . توبه / 37

حلال را حرام نکردند مگر اینکه به جای آن، ماهی از ماه های حرام را حلال کردند. تا اینکه تعداد ماه های حرام چهار عدد شود، مطابق آنچه که خداوند ذکر کرده است. برای آیه تفسیر دیگری هم هست و آن این است که: مقصود از نسی ء کبیسه است؛ یعنی اضافه کردن ماهی به ماه های قمری تا اینکه ملحق به سال شمسی شود برای اینکه سال قمری یعنی 12 ماه قمری، 354 روز و طبق علم نجوم و زیج ها 354 و یک پنجم روز است و سال شمسی که عبارت است از برگشتن آفتاب از هر نقطه ای که از فلک فرض شود به همان نقطه که 365 روز است و هر چهار سال یک بار، 366 روز می شود. پس سال قمری 10 روز و 21 ساعت و یا تقریباً 25 ساعت کم تر از سال شمسی است و به خاطر همین نقصان، ماه های قمری از فصلی به فصل دیگر منتقل می شوند و واقعاً حج یک بار در زمستان و یک بار در تابستان و هم چنین در بهار و پاییز واقع می شود و همین باعث مشقت آن ها می شد زمانی که وقت حج موافق با حضور تجار در اطراف نبود و باعث اختلال اسباب تجارت و معیشت آن ها می شد و به خاطر همین اقدام به عمل کبیسه کردند، طوری که حج همیشه در هوای معتدل و رسیدن میوه ها و غلات بود. آن ها 19 سال قمری را به هفت ماه افزایش می دادند تا با سال شمسی موافق شود، یک ماه به سال دوم می افزودند و یک ماه به سال پنجم، یک ماه به سال هفتم، یک ماه به سال دهم، و باز به سیزدهم، شانزدهم و هجدهم یک ماه اضافه می کردند. این ماه افزوده، کبیسه بود و همان را نسی ء می خواندند، این صنعت را از یهود و نصاری یاد گرفته بودند که برای عیدهای خود این کار را می کردند. ماه اضافه شده همان کبیسه است و نسی نامیده شد به خاطر اینکه موخر است و زاید، موخر از مکان خود است. و این تفسیر از نسی مطابق است با آنچه در خطبه حجه الوداع از پیغمبر صلی الله علیه و آله که روایت شده است که فرمودند: (آگاه باشید؛ راستی زمان به آن روزی که خدا آسمان ها و زمین را آفرید؛ چرخید. سال دوازده ماه است و چهار ماه از آن ها ماه حرام است؛ سه ماه حرام متوالی است؛ ذی القعده، ذی الحجه و محرّم، و رجب مضر میان جمادی الثانی و شعبان است) و مقصود این است که ماه ها به آن چیزی که بودند برگشتند و حج، به ذی الحجه برگشت و پیامبر صلی الله علیه و آله نسی ء

زمان جاهلیت را ملغی کرد و حجه الوداع در همان ذی حجه انجام شد، و حج ابو بکر در سال پیش، در ذی القعده بود که آن را ذی حجه نامیده بودند. و در این تفسیر سرزنش بر آن ها لازم می آید. سرزنش آن ها از این بود که چون آن ها حکم کردند که برخی سال ها 13 ماه است، چیزی که مخالف حکم خداوند است که آن 12 ماه است نه بیشتر و نه کمتر، و خداوند به این مطلب اشاره می کند که: «ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم»(1)

طبرسی می گوید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ» یعنی ماههای سال در حکم خدا و تقدیر او «اثْنا عَشَرَ شَهْراً» و خدا بنده هایش را واداشت که سال را 12 ماه بگیرند تا با شماره ماه های نو و منازل ماه برابر باشد، نه با آنچه اهل کتاب به آن متدین شده اند، (شهر) از مشهور شدن امری گرفته شده است، چون مردم در معاملات و بدهکاری و حج و روزه و مصالح دیگرشان به ماه نیاز دارند. «فی کِتابِ اللَّهِ» یعنی آنچه که خداوند در لوح محفوظ و در کتبی که بر انبیا علیهم السلام نازل کرده است؛ نوشته است. و گفته اند: مقصود قرآن است، و گفته شده است: حکم و قضای خداوند است. «یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»: عامل در آن استقرار است و به خاطر این گفت که روزی که آسمان و زمین را آفرید در زمین خورشید و ماه را به جریان انداخت و به واسطه حرکت آن ها ماه ها و روزها به وجود می آیند و به خاطر آفتاب و ماه، ماه ها شناخته می شوند. «مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»: سه تا از آن ها که دنبال هم هستند؛ ذو القعده، ذو الحجه و محرّم و یکی تک و آن رجب است، و مقصود از حرام بودن این است که ارتکاب محرّمات در آن ها از ماه های دیگر ممنوع تر است، عرب آن ها را محترم می شمرد تا آنجا که اگر قاتل پدر خود را در آن ها می دیدند؛ به احترام ماه به او تعرضی نمی کردند. و خداوند بعضی از این ماه ها را از بعضی دیگر حرام تر کرد به خاطر آنچه که از مصالح می دانست؛ از عدم ارتکاب ظلم در آن ها به خاطر بزرگی منزلت ماه و چه بسا ترک ظلم در آن ها سبب دفع کلی ظلم شود، چون در این مدت آتش کینه خاموش و عصبیت شکسته می شود. از ماه های سال محرم به این نام نامیده شد؛ چون جنگ در آن حرام بود. صفر نامیده شد؛ چون

1- . توبه / 36

در آن مکّه از حاجی ها خالی می شد و گفته شده است: چون در آن وبائی رخ داد و چهره ها زرد شد، ابو عبید گفته: برای آنکه مشک های دوغ آن ها تهی شد. دو ماه ربیع الاول و ربیع الثانی به این خاطر ربیع نامیده شدند؛ چون زمین در آن ها گیاه رویید و پر برکت شد. و گفته شده است: چون مردم در آن اقامت کرده اند. دو ماه جمادی به خاطر یخ بستن آب در آن ها به این اسم نامیده شدند. رجب چون مردم، آن را تعظیم می کردند. گفته شده است: چون در آن جنگ را رها می کردند، مثل «رجل ارجب» یعنی مرد دست و پا بریده که نمی تواند عملی را انجام دهد. و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که در بهشت نهری است که به آن رجب گفته می شود؛ آبش از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر است و هر که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد از آن می نوشد. شعبان، برای آنکه قبایل در آن دسته دسته شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به این خاطر شعبان نامیده شد؛ چون خیر بسیاری در آن برای ماه رمضان جاری می شود. ماه رمضان به این اسم نامیده شده چون گناهان را می سوزاند. و گفته شده است: به خاطر شدت گرما در آن به این اسم نامیده شده است. و گفته شده است: رمضان از نام های خداوند است. شوال به این خاطر به این اسم نامیده شد؛ چون قبائل در آن جابجا می شدند. گفته شده است: به خاطر اینکه ماده شتران در آن دُم خود را بلند کردند. ذو القعده به این اسم نامیده شد؛ به خاطر اینکه مردم در آن از جنگ دست می کشیدند و آن را رها می کردند. ذو الحجه، چون در آن حج انجام می دادند.

«ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم»: این است حساب مستقیم درست نه آنکه عرب از نسی انجام می داد. گفته شده است: این است حساب مستقیم حق، و گفته شده است: معنای آیه این است که این دین است و متعبد شدن به آن لازم است. «فَلا تَظْلِمُوا فِیهِنَّ» ابن عباس گفته: یعنی در همه ماه ها یا در خصوص ماه های حرام «أَنْفُسَکُمْ» با ترک اوامر خداوند و ارتکاب نواهی او، اگر ضمیر «فیهن» به همه ماه ها برگردد؛ نهی از ظلم در همه عمر است، و اگر خصوص ماه های حرام باشد، فایده تخصیص

این است که ثواب طاعت در آن ها بیشتر است و کیفر گناه بزرگتراست و این حکم خداوند در همه زمان ها و مکان های شریف است. (1)

می گویم: احتمال دارد که معنای«فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ انفسکم» این باشد که به هتک احترام آن ها به خود ستم نکنید. طبرسی از قول مجاهد گفته است: مشرکین دو سال در هر ماهی حج می کردند؛ در ذی حجه دو سال، در محرّم دو سال، در صفر دو سال، و به همین ترتیب تا آنکه حج پیش از حجه الوداع در ذی قعده واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله سال آینده که حجه الوداع بود؛ در ذی حجه حج نمود، و از این رو در خطبه اش فرمودند: همانا زمین به همان هیئتی که خداوند آسمان ها و زمین را آفرید، برگشت. و با این کلام مقصودش این بود که ماه های حرام به جای خود برگشتند و حج به ذی الحجه برگشت و نسی ء باطل شد.(2)

«یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا»: بیضاوی در تفسیرش گفته: یعنی گمراهی بیشتر، حمزه و کسائی و حفص، فعل را مبنی بر مفعول قرائت کرده اند. «یُحِلُّونَهُ عاما» از ماه های حرام، نسی را یک سال حلال و به جای آن ماهی را حرام میکنند. «وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً» و یک سال آن را حرام می کنند. «لِیُواطِؤُا عِدَّهَ ما حَرَّمَ اللَّهُ» تا با چهار ماه حرام موافقت کنند. «لام» متعلق به «یحرمونه» است یا مجموع آنچه که دو فعل «یحلونه» و «یحرمونه» بر آن دلالت می کنند. «فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّه» با متابعت شمارش [چهار ماه حرام] به تنهایی بدون رعایت کردن وقت آن، آنچه را که خداوند حرام کرده است؛ حلال می کنند.

می گویم: چون فهم روایات ذکر شده در این باب و غیر از این باب متوقف بر فهم ماه ها و سال ها و مصطلحات آن ها است اندکی از آن را تقدیم می کنیم و می گوییم: برای اندازه گیری حوادث نیاز به ترکیب روزها داشتند، و مشهورترین اجرام آسمانی، خورشید و سپس ماه بود، و دوره هر کدام در طی روزهای متعدد در حالی که آن روزها معین بودند، حاصل می شد. پس ماه، اصل در تعیین ماه و خورشید اصل در تعیین سال شدند. ظاهر از حال مهتاب این است که تنها دوره اش ملاک

1- . مجمع البیان 5 : 27 - 28
2- . همان 5 : 29

نیست بلکه اختلاف اشکال روشن آن نیز منظور است و به خاطر همین ماه از آن گرفته شده است. این اشکال مختلف به حسب وضعیت های آن با خورشید است. و یک دوره کامل مهتاب به اعتبار فزونی حرکت آن بر خورشید در یک چرخش است، و علم به آن متعذر است زیرا هنگامی که هر دو به محل اندازه گیری خود برسند، و تا ماه به محل اندازه گیری خود برگردد، خورشید یک قوس جلو سیر می کند. و چون ماه این قوس را طی نماید، باز آفتاب یک قوس جلوتر می رود. علاوه بر این اختلاف، دو حرکت خورشید و ماه محرکی دارند که با هم اختلاف دارند و مضبوط نیستند.

و کسانی که از اهل ظاهر از ماه های قمری استفاده می کنند؛ بعضی از آن ها، هنگام اجتماع هر دو را آغاز ماه می گیرند. و آن ها یهودیان و ترک ها هستند. برخی از آن ها که مسلمانان هستند؛ شب رویت هلال را آغاز ماه می گیرند، تا اینکه هلال دوباره دیده شود، و این مدت را یک ماه می گیرند. برخی هم شکل دیگری از ماه را بر حسب قرارداد خود در نظر می گیرند تا اینکه به همان شکل برگردد.

و اعتبار کردن استهلال برای تعیین ماه بهتر است زیرا وضعیت استهلال نسبت به وضعیت های خورشید روشن تر است و بهتر درک می شود. علاوه بر این ماه، در این وضعیت مانند موجود بعد از عدم است و مولودی است که از ظلمت خارج شده است. ولی از آن جا که برای رویت هلال حدی نیست که از آن تجاوز نشود، به اعتبار

اختلاف آفاق و قوت دیده ها، به استهلال توجهی نمی شود مگر در احکام شرعی که مبتنی بر امور ظاهری است. ولی اهل حساب آن را فضل حرکت ماه بر حرکت خورشید دانسته اند و 29 روز و نصف و یک دقیقه و 50 ثانیه گرفته اند. در صورتی که یک شبانه روز 60 دقیقه حساب شود و هر دقیقه 60 ثانیه، و این ماه قمری اصطلاحی است که مبتنی بر حرکت وسط در دو حرکت است.

و اگر تعداد روزهای ماه قمری در 12 ضرب شود تا تعداد روزهای سال به دست بیاید این سال قمری اصطلاحی است و تعداد آن 354 روز و یک پنجم و یک ششم روز است. و آن از سال شمسی تقریباً ده روز و بیست ساعت و نیم کمتر است. و یک ماه را 30 روز و دیگری را 29 روز می گیرند، برای اینکه کسر زائد بر نصف

را تمام شمارند. و محرم که اولین ماه سال قمریست 30 روز و صفر را 29 روز می گیرند؛ زیرا ما زاد آن جزء محرم شده، و باقیمانده که 3 دقیقه و 40 ثانیه است منظور نشده و ربیع الاول 30 روز می شود و ربیع الثانی 29 روز و به همین ترتیب تا آخر سال که ذی حجه 29 روز و 22 دقیقه می شود. و چون سال دوم به همین حساب گرفته شود ذی حجه 44 دقیقه بیشتر دارد و چون بالای نصف است آن را سی روز حساب می کنند، و از سال سوم 6 دقیقه می ماند و با اضافه همان سال 28 دقیقه می شود که از نصف ساعت کمتر است ولی با اضافه سال پنجم می شود 50 دقیقه و باز ذی الحجه این سال 30 روز می شود، و از کسر سال ششم 10 دقیقه می گیرد و 12 دقیقه می ماند و با کسر هفتم 34 دقیقه می شود، و باز ذی الحجه آن 30 روز می شود، و به همین روش ذی حجه سال دهم باز 30 روز است و هم سال 13، 16، 18، 21، 24، 26 و 29 و اگر همان نصف را هم تمام حساب کنیم سال 15، به جای 16 ذی حجه اش 30 روز است.

و به هر تقدیر سال 29 که 30 روز باشد 22 دقیقه کم دارد که از سال 30 جبران می شود، و در هر دوره 30 ساله شماره روزهای ماه مرتب می شوند و کسری نمی ماند سپس دوره از سر گرفته می شود.

و سببش آن است که کسر یک سال 22 دقِیقه است چنان چه گذشت و آن یک پنجم و یک ششم 60 است و این دو کسر را از عدد 30 در می آورند که یک پنجم برابر با 6 و یک ششم برابر 5 است که روی هم 11 می شوند و این روزها را کبیسه می نامند، و کبیسه ها را به ترتیب طبق یک قول (بهزیجهج کادوط) یا طبق قول دیگر «بهزیجوح کادوط» می نامند.(1) نظر مشهور در کبیسه همین است و شارحان تذکره دو روش کبیسه دیگر نقل کرده اند. اول: آن چیزی است که یهود و ترک انجام می دهند. آن ها سال های قمری را به سال های شمسی برمی گردانند، به این نحو که در هر سال یا در سه سال یک ماه اضافه می کنند.

1- . ب سال دوم ه سال پنجم، ز هفتم، یا سال دهم، ج 13 و ه 15، ح 18، کا 21، و همچنین تا آخر و اختلاف دو کلمه در هاء دوم است که طبق قولی که کبیسه در 15 است؛ ه و قولی که کبیسه را در سال 16 می داند رمز به جای ها، واو می شود.

دوم آن چیزی که عرب از نسی در جاهلیت انجام می داد. که ماه ها را به رؤیت ماه نو می گرفتند و حج آن ها واقعاً در دهم ذی حجه بود چنان چه

ابراهیم علیه السّلام آن را مرسوم کرده بود و در فصول سال می چرخید همان طور که در زمان ما چنین است و آن ها خواستند که موسم حج دائماً هنگام رسیدن غلات و میوه ها و اعتدال هوا یعنی اوائل پائیز واقع شود تا مسافرت و انجام حج بر آن ها آسان باشد. و در موسم حج خطیب، حمد و ستایش خدا می کرد و می گفت: من یک ماه به این سال شما افزودم و هر سه سال چنین می کنم تا کار حج و سفر بر شما آسان گردد و با او موافقت می کردند، و محرم را کبیسه می کرد و نامش را به صفر به تاخیر می انداخت، و نام صفر را به ربیع الاول می داد و همچنین تا آخر سال، و حج آینده در دهم محرم واقع می شد که نزد آن ها ذی حجه به حساب می آمد، زیرا هنگامی که آن ها صفر را محرّم نامیده بودند و آن را اوّل سال قرار داده بودند محرم سال آینده ذی الحجه و آخر سال می شد. و در یک سال دو محرم بود یکی آغاز سال و یکی کبیسه در آخر و ماه های آن ها 13 ماه می شد. و بر این اساس حج سه سال پیاپی در محرم باقی می ماند و سپس به صفر می افتاد و سه سال در آن می ماند و به همین ترتیب در هر ماهی و در هر 36 سال، دوازده ماه کبیسه داشتند، و این کبیسه مشهور زمان جاهلیت است.

گفته اند: در هر 24 سال 12 ماه کبیسه داشتند. و این کبیسه مشهور جاهلیت بوده است. اگرچه قول نخست به مقصودشان نزدیکتر است. خلاصه چون دو یا سه سال می گذشت و نوبت کبیسه می رسید، خطیب بلند می شد و میگفت: اسم ماه فلانی را از سالی که در آن هستیم، به ماه دیگری انتقال دادیم. و هنگامی که کبیسه را بر همه ماه ها به نوبت می افزودند تا اینکه برای آن ها دو محرم و در دیگری دو صفر و ... رخ می داد و جایی که دو ماه از ماههای حرام تکراری می شد، خطیب آن را اعلام می کرد، و یکی از آن دو را به حسب مصلحتی که برای آن ها اقتضا میکرد؛ حرام می کردند. و چون در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله سال دهم هجرت نوبت به ذی حجه رسید و نوبت کبیسه در همه ماه ها به پایان رسید؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله در دهم ذی حجه، حج را انجام داد و فرمودند: «آگاه باشید که

زمانه به همان هیئتی که خداوند آسمان ها و زمین را آفرید، چرخید.» یعنی زمان حج و نام ماه ها به وضع نخست برگشت. سپس آیه شریفه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقین»(1) {تعداد ماه ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمان ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است که چهار ماه از آن، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می باشد.) این، آیین ثابت و پابرجا الهی است! بنا بر این، در این ماه ها به خود ستم نکنید (و از هر گونه خونریزی بپرهیزید)! و (به هنگام نبرد) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آن ها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است!} را تلاوت کردند.

اما سال شمسی برگشت خورشید در گردش سالیانه خود به نقطه آغاز آن است. و این حرکت 365 روز و یک چهارم روز کسری است، چنان چه در تذکره گفته است و آن کسر به عقیده بطلمیوس یک جزء از 300 جزء روز است و به حسب ماه های قمری 12 ماه و 11 روز جز هفت دقیقه و 12 ثانیه است، و این 12 ماه قمری وسطی را سال قمری اصطلاحی می گویند.(2)

افرادی که از سال شمسی استفاده می کنند، چند روش دارند:

اول: روش منجمان قدیم است که سال را از رسیدن خورشید به نقطه اعتدال ربیعی تا به همان روز می دانند، و ماه های شمسی را از همان نقطه آغاز می کنند؛ و اگر آغاز ماه سال اول برج باشد، بقیه ماه ها را هم از اول برج می گیرند. و اگر دهم برج باشد آغاز ماه های دیگر از دهم برج ها است.

دوم: روش فارس های قدیم است که نه کسر و نه کبیسه دارند. سال آن ها 365 روز است، هر ماهی 30 روز، و پنج روز را به آخر سال اضافه می کنند و آن را (خمسه مسترقه) می نامند. و اسم ماه های آن ها عبارتند از: فروردین ماه، اردیبهشت ماه، خرداد ماه، تیر ماه، مرداد ماه، شهریور ماه، مهر ماه، آبان ماه، آذر ماه،

1- . توبه / 36
2- . روش حساب کبیسه واضح نیست.

دی ماه، بهمن ماه و اسفندارمذماه. و در زمان قدیم برای این تاریخ کبیسه بوده است؛ آن ها چهار تایی های اضافی را جمع می کردند و 120 سال به تأخیر می انداختند و در سال 121 یک ماه اضافه می کردند و آن سال 13 ماه می شد، و تفصیلی در دوره کبیسه و غیر از آن دارند که ما از بیان آن صرف نظر کردیم. آغاز این تاریخ از زمان جمشید یا کیومرث بوده است و تا زمان یزدگرد پا بر جا بوده است و چون سلطنت آن ها سقوط کرد، کبیسه را ترک کردند. برخی منجّمان پنج روز زائد را به آخر آبان می افزودند و برخی به آخر اسفند، و در هر چهار یا پنج سال یک روز از سال شمسی حقیقی جلو می افتاد.

سوم: تاریخ ملکی است که منسوب به سلطان جلال الدین ملک شاه و سبب وضع آن، اوست که هشت دانشمند به همراهی خیام نزد سلطان آن را وضع کردند. که نزول خورشید در نصف النهار اول حمل، آغاز سال می باشد و آن را نوروز سلطانی نامیدند و سال خورشیدی حقیقی است و هر ماهش با حلول خورشید در اول هر برجی است چنان چه برخی منجمان هم این کار را می کردند، و چون هر ماه را 30 روز می گیرند و 5 روز باقی مانده را به آخر سال اضافه می کنند و کسر را در هر چهار یا پنج سال کبیسه می کنند. همیشه نزول خورشید در اول حمل، آغاز سال می باشد و ماه هایش به نام ماه های فارس های قدیم است که ذکر کردیم. و تقویم های الان بر این اساس است.

چهارم: تاریخ رومی که آغازش دوازده سال شمسی پس از مرگ اسکندر بن فیلقوس رومی است و سال هایش شمسی نجومی است و نام ماه ها و تعداد آن ها بدین ترتیب است: تشرین اول، تشرین آخر، کانون اول، کانون آخر، شباط، آذر، نیسان، ایار، حزیران، تموز، آب و ایلول و استفاده کنندگان از این تاریخ 4 ماه را 30 روز می شمارند و آن ها عبارتند از: تشرین آخر، نیسان، حزیران و ایلول است و 7 ماه دیگر را غیر از شباط 31 روز می گیرند و شباط را در سه سال متوالی 28 روز و در سال چهارم که سال کبیسه آن است، 29 روز می گیرند و سال نزد آن ها 365 روز و یک چهارم کامل است و سال شمسی نزد آن ها کمتر از این است به خاطر کسری که از ربع دارد. و این کسر در رصدها مورد اختلاف است در رصد تبانی، 13

دقیقه و سه پنجم دقیقه است، در رصد مغربی 12 دقیقه است، در رصد مراغه 11 دقیقه است، در رصد برخی متأخرین 9 دقیقه و سه پنجم دقیقه است و در رصد بطلمیوس 4 دقیقه و چهار پنجم دقیقه است، ولی فارس ها از زمان جمشید یا قبل از او و روم از زمان اسکندر یا بعد از او موافق رصد ابرخس کسر را یک چهارم کامل گرفته اند و ماه های رومی بر پایه آن رصد است و بنا بر رصدهای دیگرموافق سال شمسی نمیشود و به مرور زمان ماه های آن ها در سال می چرخد و برخی گفته اند: سال رومی هر 30 سال یک روز از سال شمسی حقیقی پس می افتد و در ماه ها می گردد، و در این زمانه آغاز سالشان که تشرین الاول است موافق 19 میزان است و اول نیسان در برج 23 حمل است.

و بدان که بسیاری از امور شرعیه از احوال و اعمال و آداب، مانند باران و آداب آن در نیسان و ... به همین ماه های رومی تعلق دارند و معلوم نیست منظور شارع فصل ها یا ماه ها است. و شاید فصول اقرب است، و اعتبار ماه ها در این زمان مورد اشکال است و شاید آن ها تعیین اوقات فصل را اراده کرده باشند و این اوقات را به این ماه ها تعیین کرده اند ولی راه احتیاط این است که در کارهای با وسعت وقت، مشترک میان فصل و ماه را بگیرند، و در آنچه وقتش تنگ است در هر دو وقت به جا آورند. و تقسیم سال شمسی نزد رومیان به 12 ماه که برخی 28 روز و برخی 30 روز و برخی 31 روز، صرف قرارداد نزد آن ها است. و هیچ کدام از آن ها وجه یا نکته ای برای آن ذکر نکرده اند. و آنچه که بعضی از مشاهیر توهم کرده اند که این تقسیم مبتنی بر اختلاف مدّت حرکت خورشید در هر برج است، بطلان آن واضح است. به خاطر این که در حمل و ثور 31 روز و در جوزاء 32 روز، و در سرطان و اسد و سنبله 31 روز و در میزان و عقرب 30 روز و در قوس و جدی 29 روز و در حوت 30 روز است. ظاهر امر این است که ماه های رومی طبق حرکت خورشید در برج ها نیست زیرا کانون اولی که آن ها اعتبار کرده اند 31 روز است و آن بین قوس و جدی است ولی هر کدام از آن ها 29 روز هستند.

سپس بدان که تاریخ تعیین مبدأ تاریخ، روزی است که امر شایعی در آن آشکار شده است مانند حادثه ملی، دولتی یا این که امر ترسناکی مثل طوفان، زلزله

یا جنگ عمومی رخ داده است. برای معرفت آن حادثه و ضبط حوادثی که در آینده رخ می دهد. به مبدأ تاریخ روم و فارس اشاره نمودیم، ولی تاریخ مورد عمل در زمان ما تاریخ هجری است و سبب وضع آن طبق نقلی که کرده اند این است که: چکی به عمر داده شد که زمان اداء آن شعبان بود. گفت: کدام شعبان؟ اینکه در آن هستیم یا آنکه بعد خواهد آمد؟

یا این که ابو موسی به عمر نوشت از تو نامه هایی به ما می رسد که در عمل به آن ها سرگردانیم، چکی از شما خواندیم که زمان پرداخت آن شعبان است و نمی دانیم کدام شعبان؟ آنکه گذشته یا آنکه می آید؟ پس عموم صحابه را جمع کرد و در مورد چیزی که زمان ها را با آن ضبط کنند مشورت خواست، هرمزان پادشاه اهواز که به دست او مسلمان شده بود گفت: عجم حساب (ماه روز) دارند که آن را به پادشاهان نسبت می دهند و بیان کرد که چگونه آن را به کار می برند، و آن را به کلمه «مورّخ» معرب کردند و مصدرش را «تاریخ» نهادند، عمر گفت: یک تاریخ برای مردم بسازید که اوقات آن ها را ضبط کنیم.

بعضی از حاضرین از یهودی های مسلمان شده گفتند: ما هم حسابی مثل ماهروز داریم که آن را به اسکندر نسبت میدهیم و صحابه به آن راضی نشدند و توافق کردند که مبدأ تاریخشان هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که به وسیله آن دولت اسلام ظاهر شد، و هجرت، روز سه شنبه هشتم ربیع الاول بود، و اول این سال یعنی محرم آن سال طبق امر وسط و قول اهل حدیث پنجشنبه بود، و بر حسب رؤیت، روز جمعه بود که در زیج ها به آن عمل می کردند مگر در زیج معتبر که از پنجشنبه حساب کرد، و این توافق در سال 17 هجرت بود و آغاز ماه های این سال هجری به رؤیت است و گاهی کامل است یعنی 30 روز تمام که اکثر متوالی آن چهار تا است و گاهی 29 روز است و اکثر متوالی آن تا سه تا است.

و بدان که در اختیار هجرت برای مبدأ تاریخ اسلام برای حوادث معروف دیگر چون بعثت و ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله وجوه سستی آورده اند، مانند سخن آن ها که می گویند: سال بعثت معلوم نبوده و موقع ولادت هم مورد اختلاف است، با اینکه اگر مقصود عدم اتفاق در روز آن ها از ماه معیّنی باشد این اختلاف در

هجرت هم هست چنان چه در جای آن بیان کردیم. با اینکه دانستن روز و ماه در این باره لازم نیست، و اگر مقصود اختلاف در سال آن ها است هرگز چنین نیست زیرا در زمان ما اختلافی در سال آن نیست؛ تا چه رسد به این که درآغاز اسلام در این مورد اختلاف داشته باشند. وجوه دیگری که در این باب گفته اند، مثل این سست هستند.

ولی من خبری یافتم که صلاحیت مرجح شدن و تخصیص را دارد و کمتر کسی به آن توجه کرده است و آن در روایت صحیفه شریفه سجادیه است از علی علیه السّلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر منبر چرتی گرفت و در خواب دید مردانی چون بوزینه بر منبرش حرکت می کنند، و مردم را به عقب برمی گردانند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله راست نشست و اندوه در چهره اش نمایان بود، و جبرئیل این آیه را برایش آورد: «و ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ »(1) {و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود همچنین شجره ملعونه [درخت نفرین شده] را که در قرآن ذکر کرده ایم.} و مقصود آیه بنی امیه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای جبرئیل آیا آن ها در عهد و زمان من هستند؟ گفت: نه، ولی گردونه اسلام از هجرت تو تا ده سال، می چرخد و گردش آن ده سال است و سپس در پایان سال 35 از هجرت تو به گردش می افتد و پنج سال (دوره حکومت امیر المؤمنین علیه السلام) به آن حال می ماند. و این روایت دلالت دارد که مبدأ بودن هجرت برای تاریخ اسلام از جبرئیل علیه السّلام گرفته شده و مستند آن وحی الهی است و منسوب به روایت نبوی است. و مؤید آن است که علی علیه السّلام هنگام تحیر آنان در زمان عمر به آن اشاره کرد.

و سبب واقعی آن بسا این باشد که گفته اند که هجرت، آغاز غلبه اسلام و مسلمین و سرگشای شرائع دین و خلاصی مسلمین از اسارت مشرکین است، و جریانات دیگر از تأسیس قواعد دین مبین است.

و باید در این جا به چند فائده اشاره کنیم:

1- . اسراء / 60

فایده اول: روایات زیادی وارد شده است که دلالت می کنند که تعداد روزهای سال 360 روز است مانند اخبار وارده در شماره طواف مستحب، روایت اختزال(1) و... و این روایات با هیچ کدام از مصطلحات ذکر شده و نه با سال شمسی و و نه با سال قمری موافق نیستند. می توان به چند طریق این روایات را توجیه کرد:

الف: مقصود از آن سال در این روایات، سال الهی است چنان چه در باب اول، شرحش گذشت.

ب: مقصود سال اول از خلق جهان باشد به انضمام شش روز دوره آفرینش به سال قمری.

ج: اصطلاحی باشد از منجمان و مردم قدیم، أبو ریحان بیرونی در تاریخش گفته است: شنیدم، پادشاهان پیشدادی فرس که مالک همه دنیا بودند سال را 360 روز می دانستند و هر ماهی 30 روز بی کم و بیش و در هر شش سال یک ماه کبیسه به سال می افزودند، و در 120 سال، دو ماه کبیسه می کردند؛ یکی برای 5 روز زائد و دیگری برای یک چهارم روز کسر و آن سال را بزرگ می داشتند و مبارک می نامیدند، و در آن مشغول عبادت و کارهای خوب می شدند. سپس پس از ذکر نسی ء عرب و کبیسه أهل کتاب و دیگران گفته است: أبو محمّد تائب آملی در کتاب غرّه از یعقوب بن طارق آورده که اهل هند چهار نوع مدّت و زمان استفاده می کنند:

اول: برگشت خورشید از نقطه ای از فلک البروج به همان نقطه، که این سال شمسی است.

دوم: 360 بار طلوع خورشید روزانه که آن را سال وسطی می خوانند چون بیش از سال قمری و کمتر از سال شمسی است.

سوم: برگشت ماه از دو شرط که آن ها رأس الحمل هستند تا به همانجا، 12 بار که آن سال قمری معمولی است.

فایده دوم: رازی در تفسیرش در تفسیر آیه «وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً»(2) {آن ها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز)

1- .[1] اینکه شش روز آفرینش جهان از شماره سال کم شده است. (مترجم)
2- .[2] کهف / 25

بر آن افزودند.} گفته است: اگر بگویند: که چرا خداوند نفرموده است: سیصد و نه سال و فائده تعبیر به افزودن نه سال چیست؟ می گوئیم: برخی گفته اند: مقصود سیصد سال شمسی است و 309 سال قمری و این مشکل است زیرا حساب این دو درست در نمی آید.(1)

طبرسی و دیگران گفته اند: یک یهودی از علیّ علیه السّلام مدّت ماندن آن ها را پرسید، و آن حضرت از چیزی که در قرآن است به او خبر داد و او گفت: در کتاب ما 300 سال است. فرمود: آن به سال های شمسی است و این به سال قمری.(2)

و تفصیل سخن به این شکل است: اشکالی را که بر این تقسیر وارد است و رازی به آن اشاره کرد، به دو وجه می توان تقریر کرد:

الف: خارج قسمت 309 سال قمری بر 300 سال شمسی برابر است با 364 روز و یک سوم و 20 ساعت و 56 دقیقه و 38 ثانیه و 24 ثانیه است و این مقدار موافق هیچ کدام از رصدهای متداول در سال شمسی نیست. بلکه از همه آن ها کمتر است.

ب: تفاوت دقیق بین دو سال شمسی و قمری در مدت 300 سال، طبق هر رصدی که حساب شود؛ بیش از 9 سال است. که کمترش بنا بر رصد تبانی که 10 روز و 20 ساعت و 46 دقیقه و 24 ثانیه است؛ سال شمسی از سال قمری 74 روز و 4 ساعت و 48 دقیقه بیشتر می شود، و حتی طبق رصد ابرخس که حساب روم و فرس از قدیم الایام طبق آن بوده است بلکه معروف بین طائفه ها در صدر اسلام بوده است، 9 سال بیش از 77 روز و 48 دقیقه می شود. پس تفسیر این آیه موافق با این مطالب نمی شود. و روایت هم منقول است. شاید جواب این باشد که به کسرهای کم در مقابل اعداد صحیح اعتنایی نمی شود، یک وقت آن ها را می اندازیم مخصوصاً اگر به حد نصف نرسند و اگر بیش از نصف باشند آن ها را کامل حساب می کنیم و همچنین یکان ها در برابر دهگان و هم چنین دهگان های کم در برابر صدگان مورد اعتنا نیستند (70 و چند روز در برابر سال ملحوظ نمی شود) و این

1- .[1] مفاتیح الغیب 5 : 706

2- . مجمع البيان 6 : 463

امر شایعی است و عرف عام در حساب های معمولی است و بسیاری از تعبیرات آیات قرآن و احادیث هم مبتنی بر آن است، چنان چه در شرح حدیث صباح بن سیابه اشاره خواهیم کرد. پس اشکالی ندارد که خداوند متعال خبر دهد که مدت اقامت اصحاب کهف 300 سال شمسی یا 309 سال قمری بوده و مقدار نقص از سال شمسی مثل این ایام کم ناچیز بوده است و یا این که مثل هم بوده است و مقدار زیادی از سال قمری، مقدار اندکی بوده است که به حساب نمیآید و یا اینکه در سال شمسی زیادی و در سال قمری کمتر بوده است و مجموع آن ها مساوی این ایامی می شود که ذکر کرده است. به خاطر این که آنچه ذکر کرده است مطابق عرف است، حتی ممکن است عرفاً بگویند این مقدار بوده است بدون زیادی و نقصان، اعتماد بر این که زیادی و نقصان نزد عرف همان مقدار صحیح است و این مقدار کسری به حساب نمی آید.

می گویم: در جلّد نهم در باب علم امیرالمؤمنین علیه السّلام سخنی در این باره گذشت.

فایده سوم: در روایات وارد شده است که بناء بسیاری از امور شرعیه از روزه و غیر آن بر این است که یک ماه از ماه های قمری کامل و30 روز محسوب شود و یک ماه 29 روز، مانند به حساب آوردن 5 از ماه دیگر مثل آن یا 6 در سال کبیسه و بیان آن و مبسوط کردن سخن در آن در کتاب صوم ان شاء اللّه تعالی خواهد آمد. و بر این مبنا است آنچه روایت شده است که روز عید قربان موافق روزه اول ماه رمضان است و روز عاشوراء موافق روز افطار اول شوال است. ولی این تنها در سال کبیسه درست است زیرا اگر اول ماه رمضان مثلاً روز شنبه باشد، اول شوال، دوشنبه است زیرا شوال از ماه های 30 روز است و اول ذی قعده، سه شنبه می شود و اول ذی حجه روز پنج شنبه می شود و عید قربان روز شنبه که موافق اول ماه روزه (رمضان) است؛ می شود و چون ذی حجه در غیر سال کبیسه ناقصه است، جمعه اول محرم می شود. و روز یک شنبه عاشوراء است و آن موافق روز عید فطر و اول شوال نیست ولی در کبیسه موافق در می آید زیرا ذی حجه در آن کامل است.

و ممکن است این حدیث مبتنی بر غالب سال ها باشد یا در مواقع ابری بودن هوا باشد که جمعی از اصحاب به آن عمل کرده اند. یا مقصود این است که روزه یوم الشک مستحب است زیرا این حساب قبل از این است که رؤیت واقع شود. و این که برخی گفته اند: معنای روایت این است که برای عارف همیشه روزه داشتن عید است و روزه نداشتن عزا و ماتم است ما تضحک به الثکلی(بدون وجه و دلیل) است، و تحقیق آن در جای مناسب تری می آید.

أبوریحان در تاریخش گفته: آغاز ماه را از دیدن ماه نو می دانستند، و شرع اسلام هم همان را پذیرفته که خداوند می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج» {در باره «هلال های ماه» از تو سؤال می کنند بگو: «آن ها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیینِ وقتِ) حج است». } سپس کودکانی از میان آن ها بزرگ شدند و گروهی عصیان ورزیدند و یک گروه جاهلی پدید آمدند و متمایل به أخذ به تأویل و روش یهود و نصاری شدند زیرا برای آن ها جدول ها و حساب هایی بود که ماه های خود را از آن استخراج می کردند و وقت روزه های خود را از آن می شناختند ولی مسلمانان ناچار از دیدن ماه نو بودند و دچار شک و اختلاف می گشتند و پس از بررسی جای ماه از هم تقلید می کردند تا این که رجوع به اهل هیئت نمودند و زیج و تقویم ساختند و از روی حساب، آغاز ماه عربی را شناختند به گمان اینکه وسیله رؤیت ماه نو است و آن را به امام جعفر صادق علیه السّلام منسوب کردند و از اسرار نبوت شمردند. این حساب ها بر پایه حرکات خورشید و ماه وسطی است نه حرکات معدّله آن ها و روی این نظر است که یک سال قمری 354 روز و یک پنجم و یک ششم می باشد و 6 ماه سال تمام است و 6 ماه ناقص است و هر ناقصی به دنبال ماه تمام می باشد، چنان چه در زیج ها معمول است، و چون خواستند اول ماه روزه و اول شوال را برای فطر استخراج کنند؛ یک روز در اغلب احوال پیش افتادند و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده اند: «به دیدن ماه روزه بدارید و به دیدن آن افطار کنید» را تأویل کردند به این که معنای حدیث این است که در روزی که هلال در

1- .[1] بقره / 189

شب آن دیده می شود، روزه بگیرید. همان طور که گفته می شود: آماده پیشوازش باشید، و آمادگی بر پیشواز مقدم می شود، و گفتند: ماه رمضان از 30 روز کم نمی شود.

و اما از نظر علم هیئت و اندیشمندان رؤیت هلال در همه جا و همه حال یکسان نیست زیرا دچار اختلاف است از نظر اینکه تند باشد یا کند، نزدیک به زمین باشد یا دور، در شمال منطقه البروج باشد یا در جنوب، به علاوه قطعه های منطقه البروج هم گاهی زودتر غروب می کنند گاهی دیرتر علاوه بر این عرض سرزمین ها و اختلاف هوا در صافی و تیره گی و در زمستان و تابستان در دید ماه اثر دارد و هم تیز بینی و کند بینی و اختلافات دیگر در اول ماه رمضان و شوال مؤثر است. و ماه رمضان هم گاهی کم است و گاهی تمام، و بسا یک ماه به خصوص در بلاد شمالی تمام باشد و در بلاد جنوبی ناقص باشد یا برعکس و به یک روش و یک حالت منظمی نیست بلکه یک حالت واحد برای یک ماه به صورت متوالی تکرار نمی شود. و اگر عملشان به جدول های حساب و تقویم درست باشد و با رؤیت هلال موافق شود یا یک روز پیش از آن واقع شود؛ چنان چه آن را قاعده خود ساختند باید برای هر عرض جغرافیایی یک جدولی جدا بسازند و به علاوه اختلاف سرزمین ها در طول و نزدیک و دور بودن آن ها به مغرب تأثیر بیشتری در اختلاف رؤیت ماه نو دارد، و ممکن نیست هر ماه رمضانی تمام باشد و اول و آخرش در همه معموره زمین یکی باشد چنان چه در جدول حساب آن ها استخراج شده و آن ها به آن عمل می کنند. و امّا اینکه گفته اند: مقتضای روایت وارد شده این است که روزه و افطار مقدم بر رؤیت ماه نو باشد؛ باطل است، زیرا حرف لام چنان چه به قول آن ها برای آینده می آید، برای گذشته هم می آید، چنان چه می گویند: (کتب لکذا) که از ماه رفته بود و اینجا نوشتن پس از گذشت روزهای کذائی است نه پیش از آن و معنای خبر هم همین است که اول ببین و بعد از آن روزه بگیر یا افطار کن یعنی رؤیت هم بر روزه و هم بر افطار مقدم است.

آیا ندیده ای که باز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ما مردمی امّی هستیم نه می نویسیم و نه حساب می کنیم که ماه رمضان چنین است و چنان است و

چنین. و هر بار با ده انگشت خود اشاره کرد که می شود 30 روز تمام، سپس باز گفت: ماه رمضان چنین و چنان و چنین است و در بار سوّم انگشت بزرگ را خواباند؛ یعنی که ماه رمضان 29 روز و ناقص می شود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به نحوی تصریح می کند به نحوی که بر کسی پوشیده نیست بر این که ماه رمضان یک بار تمام است و یک بار هم ناقص است. و با این سخن که نه می نویسیم و نه حساب می کنیم؛ می فهماند که تعیین ماه بر اساس رؤیت است نه تقویم و حساب و اگر بگویند: مقصود آن حضرت از اشاره دوم این است که یک ماه تمام است و پشت سر آن ماه ناقصی است همان طور که استخراج کنندگان تاریخ حساب می کنند؛ دروغ آن ها آشکار است، اگر انکار نکنند و پیامبر صلی الله علیه و آله شناساند که بر کوچک و بزرگ خلاف واقع را بیان می کنند. علاوه بر این دنباله روایت اول که فرمودند: به دیدن ماه روزه بدارید و به دیدن ماه افطار کنید، گویا اشاره به محال بودن ادعای آن ها است. و بعد از آن کلام فرمودند: اگر هوا ابری باشد شعبان را سی روز بگیرید. و در روایت دیگر است که اگر ابر یا غبار مانع دیده شدن ماه شد، ماه را سی روز تمام بگیرید، برای اینکه اگر از طریق جدول ها یا حساب یا زیج ها معلوم شود که روزه یا فطر پیش از رؤیت ماه است نیاز نبود در صورتی که ابر یا غبار همه آفاق را گرفته باشد شعبان را سی روز بگیرند و یا ماه رمضان را سی روز بگیرند، و اگر ماه رمضان همیشه سی روز باشد و اولین روز آن معلوم باشد دیگر احتیاجی به رؤیت ماه شوّال نیست. با اینکه در کتب شیعه زیدیه روایت شده که در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السّلام مردم، ماه رمضان را 28 روز روزه گرفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن ها دستور داد که یک روز را قضا کنند و آن ها هم این کار را کردند و این برای آن بوده است که دو ماه شعبان و ماه رمضان

هر دو ناقص بوده اند و برای رؤیت ماه رمضان مانعی بوده است پس مدت را تکمیل کردند و شعبان را 30 روز کامل گرفتند و در آخر ماه معلوم شده که 29 روز بوده است.

روایت شده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند: آن چه که به ماه های دیگر از زیادت و نقصان می رسد بر ماه رمضان هم می رسد.

و باز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که اگر ماه شعبان را به خاطر سپردید و آخر آن ابری شد، آن را 30 روز بشمارید و روزه بدارید.

و هم چنین از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که از آن حضرت از «أهله» پرسیده شد فرمودند: آن ها ماه ها هستند؛ پس هنگامی که هلال را دیدی روزه بگیر و هنگامی که (پس از آن) ماه را دیدی افطار کن.

و اما آنچه که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اگر هلال رجب را دیدی 59 روز بشمار سپس روزه بگیر و آنچه از او روایت شده که اگر هلال ماه رمضان را دیدی 354 روز بشمار و ماه رمضان آینده را روزه بگیر زیرا خداوند سال را 360 روز آفرید و شش روز دوران آفرینش آسمان ها و زمین را از آن جدا کرد و در شمار سال نیستند، اگر این روایت درست باشد خبری است از نظر وضع غالب در یک سرزمین نه اینکه در هر جا و همیشه این طور باشد، چنان چه ما گفتیم.

و امّا علّتی که در روایت برای کسر شش روز بیان شده، زشت است و مایه دروغ بودن روایت و بطلان آن میشود. و من در ضمن اخبار خواندم که محمّد بن سلیمان فرماندار کوفه از طرف منصور، عبد الکریم بن أبی عوجاء که دائی معن بن زائده که دین او مانوی است، را زندانی کرده بود و در بغداد بسیاری از او شفاعت کردند و اصرار نمودند تا منصور فرمان آزادی او را به محمّد نوشت و عبد الکریم انتظار رسیدن چنین نامه ای را می کشید و عبد الکریم به أبی الجبّار که دوستش بود گفت: اگر امیر سه روز به من مهلت دهد صد هزار درهم به او می دهم و أبو الجبّار، محمد بن سلیمان را خبر کرد و او پاسخ داد که من فراموشش کرده بودم و تو او را به یاد من آوردی، چون از نماز جمعه برگشتم آن را به یاد من آور، پس هنگامی که از نماز جمعه برگشت او را یادآور شد و هنگامی که یاد آوری او به پایان رسید، محمد بن سلیمان، عبد الکریم را خواست و فرمان داد گردنش را بزنند. و چون عبد الکریم، یقین کرد کشته می شود گفت: اگر مرا می کشید به خدا که چهار هزار حدیث وضع کردم که در میان آن ها حلال را حرام کردم و حرام را حلال کردم و در روز روزه شما، شما را به افطار کشاندم و در فطر، شما را به روزه واداشتم. سپس

گردنش را زدند و نامه عفوش بعد از آن رسید. و چه به حق است که متولی این جدول سازی ماه ها و ریشه ی آن ها این ملحد باشد که مردم به سمت آن ها رفتند و تمام گفتار این موضوع در کتاب روزه است.

فایده چهارم: اینکه گفته اند: مدت یک ماه قمری 29 روز و 12 ساعت و 44 دقیقه است به اعتبار اجتماع ماه است با خورشید تا اجتماع دیگر هر دو که یک دوره ماه است به اضافه آنچه خورشید در این مدت جلو رفته و امّا مدّت یک دوره خود ماه 27 روز و یک سوم روز است و تفاوت بین دو اعتبار 2 روز و 4 ساعت و 44 دقیقه است، و برای مدار آن طبق اعتبار اخیر مقداری است که هر شبی در یکی از آن ها است تا به نخستین منزل از آن ها برگردد و در حقیقت در هر سه دوره 82 منزل طی می کند نظر به کسری که در میان است، ولی مردم مسامحه کردند و مردم هند هر دوره را 27 منزل گرفته اند و کسر را ساقط کردند و عرب آن را 28 منزل دانسته اند و کسر را تمام حساب کردند و آن 28 منزل را با ستاره های نزدیک به آن ها نشانه گذاری نموده اند که نام آن ها گذشت و در زبان فارسی آن را به ترتیب چنین به نظم درآورده اند:

أسماء منازل قمر نزد عرب/ شرطین و بطین است و ثریا دبران

هقعه هنعه، ذراع و نثره پس طرف/ جبهه زبره صرفه و عواء پس از آن

پس سماک و غفر و زبانا إکلیل/ قلب و شوله نعائم و بلده بدان

سعد ذابح سعد بلع سعد سعود/ باشد پس سعد اخبیه چارمشان

از فرع مقدم به مؤخر چه رسید/ آنگه به رشاء شد که باشد پایان

و به خاطر تفاوتی که بین دو اعتبار ذکر شد اگر ماه در ماهی معین در منزل خاصی، بدر باشد؛ در ماه آینده از بدر بودن کوچک تر می شود و در هر دوره آینده این نقصان بیش تر می شود تا پس از 6 دوره در آن منزل ماه نو گردد و برعکس این مطلب هم همین طور است یعنی پس از شش دوره دیگر در همان جا باز بدر شود، و خلاصه هر وضعیتی در منزلی دارد پس از 6 دوره در همان منزل به وضع مقابل آن می رسد و پس از 12 دوره به همان وضع برمی گردد و پیوسته چنین باشد.

و پس از این مقدمه می گوییم: آن چه بعضی از مفسرین در تفسیر آیه «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیم»(1) { و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم، (و هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید. } گفته اند، را فهمیدی و حاصل آن این است که ماه از اولین زمان رؤیتش در شب که به صورت هلال است تا آخرین زمان رؤیت آن در سحرگاهان که باز به صورت هلال است تمام منازل را طی می کند و در پایان مانند شاخه خرمای قدیمی درمی آید که بر اثر گذشت زمان باریک و خم شده است.

طبرسی رحمه الله علیه در جامع الجوامع گفته: معنای «قدّرنا» این است که مقدر کردیم گردش او را در منازلی که 28 منزل می باشند و هر شبی در یکی از آن ها است که نه از آن ها پیش می افتد و نه پس می ماند و اندازه، درست است. «حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیم» یعنی برگشتن شاخه خرمایی که زمان آن گذشته است تا این که خشک شده است و قوس برداشته است. گفته شده است: این در مدّت شش ماه است. زجاج گفته است: «عُرجون» فُعلون از انعراج است یعنی انعطاف، و قدیم یعنی نازک و خم و کوچک می شود و از این سه راه مانند ماه می شود. زمخشری پس از تفسیر آیه مانند آنچه گذشت گفته است. و گفته شده است: کمتر زمانی که او را قدیم خوانند یک سال است و اگر مردی بگوید یا وصیت کند: که هر بنده قدیم من آزاد است، هر بنده که یک سال یا پیش دارد آزاد می شود.

علی بن ابراهیم و طبرسی رحمهما اللَّه و دیگران روایت کرده اند که أبو سعید مکاری بر امام رضا علیه السّلام وارد شد و گفت: در باره مردی که هنگام مرگش گفته: هر بنده قدیم من برای خدا آزاد است؟ چه می گویی؟ امام فرمودند: هر چه را از شش ماه در ملک دارد قدیم است و آزاد می شود. ابو سعید مکاری گفت: از کجا چنین شد؟ امام علیهالسلام فرمودند: برای این که خداوند می فرماید: «وَ الْقَمَرَ

1- .[1] یس / 39

قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیم»(1) خدا آن را قدیم نامید؛ در حالی که در مدّت شش ماه چنین باز می گردد.(2)

و در کافی هم حدیث همین طور است و امام رضا علیه السلام در جواب او فرمودند: آری، خدا در کتابش میفرماید: «حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ» هر بنده ای که شش ماه بر او گذشته آزاد است.(3)

از سیاق آنچه از تفسیر و حدیث آوردیم روشن شد که آزادی بنده، میان خاصّه و عامّه مورد اتفاق است که این حکم از آیه مذکور استنباط شده است و اختلاف در این است که قدیم به چه مدتی است؟ و نظر عامّه(اهل تسنن) از آن چیزی که موصوف به قدیم است تجاوز نکرده است و پنداشته اند که این وصف بعد از یک سال محقق می شود و طبق آن حکم کرده اند و خاصه، حکم را از تفریع امام در مورد آیه که آن شش ماه است؛ شناخته اند. و آن را حق و موافق آیه دانسته اند و به همان اکتفاء کرده اند و نیازی به وجه استخراج آن ندارند زیرا ائمه علیهم السلام روش هایی در استخراج احکام و وقایع از قرآن مجید دارند که ما را راهی به آن ها نیست.

ولی یکی از محققان در اینجا وجه دقیقی ذکر کرده است و ما آن را در اینجا می آوریم و آن این است که «حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ» چند لفظ دارد.

معتبر کردن انتها برای آنچه خداوند بالمطابقه به تصویر کشیده است، لازمه آن اعتبار ابتدای آن نیز است. و از آن جا که «عاد» را ذکر کرده است دلالت بر اتحاد هر دو آن ها می کند یعنی آن چه از این منازل برای ابتدای این حرکت معتبر است، عین همان برای انتها هم معتبر است. و چون در ضمن تشبیه هلال را فقط برای زمان برگشت مقید کرد دلالت بر این دارد که در مقابل آن که زمان ابتدای آن است ماه به صورت بدر است، همان طور که از قمر، متبادر به ذهن همین است و نکته در اعتبار این ترتیب در شروع و برگشت است و این ترتیب که برعکس نیست بسیار واضح

1- .[1] یس / 39

2- . تفسير القمى 551 ، مجمع البيان 8 : 424-425
3- . الكافى 6 : 195

است. و توصیف مشبه به، به قدیم دلالت بر این دارد که آن نیز معتبر است، برای این که از میان وجوه شبه آن را ذکر کرده است. و وجوه دیگر تابع آن هستند. و خلاصه کلام این است که از حرکت ماه در منزل هایی که برای آن مقدر شده است؛ دیده می شود که ماه در هر منزلی که بدر بوده است، در وقت معینی هلال می شود و مثل شاخه خرمای قوسی شکل کهنه در می آید. و این حالت بعد از دوره های مشخص و در زمان محدود به تدریج رخ می دهد و تابع نظام معینی است و که تغییر نمی کند و نه کم می شود و نه زیاد، و این حال ماه در تمام زمان ها است و از عجایب آیات اشاره به این تدبیر خاص است و طبق مقدمه ای که ذکر کردیم که ماه از شکل هلال در طول مدت شش ماه در می آید و این که از تمام صفات مشبه به، قدیم را ذکر کرده است، تو دانستی هنگامی که از چیزی شش ماه گذشت آن شیء موصوف به قدیم می شود و مطلوب ما هم همین است

اگر گویند: مدت شش دوره خود ماه از شش ماه کمتر است. می گوئیم: در عرف أهل حساب اضافی و نقصان بر نصف را تمام می گیرند (آن عدد را گرد می کنند)، و نقصان در این جا کمتر از نصف است و منظور همان شش ماه تمام می شود.

و بسا مؤید این توجیه، ظاهر روایت علی بن ابراهیم است که قدیم را وصف خود ماه آورده نه وصف عرجون به قرینه این که فرمود که: نامید آن را یعنی ماه را قدیم و بر می گردد چنین.

می گویم: این توجیه لطیفی است و نکات بلندی دارد، ولی بسیار دور از فهم است، و خداوند و کسانی که مخصوص مزید فضل او هستند، حقائق کلامش را می دانند.

فایده پنجم: بدان که علمای شیعه اتفاق دارند بر اینکه ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما در ماه ربیع الاوّل است؛ یا در هفدهم ماه چنان چه نظر مشهور است یا دوازدهم طبق آن چه کلینی و مشهور اهل تسنن پذیرفته اند. و کلینی و دیگران گفته اند: آغاز حمل او در ایّام تشریق (11- 13 ذیحجه) بوده است و لازمه آن این است که دوران حمل آن حضرت 3 ماه یا یک سال و 3 ماه باشد با اینکه

شیعه متّفقند بر اینکه دوران حمل کمتر از شش ماه و بیش از یک سال نمی شود، و کسی نگفته است که این حمل غیر عادی، از خصائص آن حضرت است.

و جواب این است که این بر پایه نسی ء بوده که در آغاز باب در باره آن تحقیق را بیان کردیم و آن سه معنا دارد که به برخی اشاره کردیم:

یک: آن ها 19 سال کامل قمری را کبیسه کردند تا طبق ترتیب (بهزیجوح) 19 سال کامل شمسی شود، پس نوبت نسی در این وجه 19 سال کامل قمری و 7 ماه کامل قمری به آن کبیسه می شد. به خاطر این که 19 سال قمری به علاوه 7 ماه کامل قمری برابر با 19 سال کامل شمسی است. و ماه اضافی که کبیسه است، نسی نامیده می شود زیرا موخر از مکان خود است به خاطر این که محرم اگر به ذی حجه نامیده شود؛ صفر، محرم می شود و محرم به مکان صفر به تأخیر می افتد و سالی که در آن ماه را اضافه می کردند، آن سال کبیسه بود.

دوم: آن ها در هر سه سال یک ماه را اضافه می کردند و دوره کامل نسی 36 سال کامل قمری با 12 ماه کبیسه قمری بود.

سوم: آن ها در هر دو سال، یک ماه اضافه می کردند، پس نوبت نسی در این وجه 24 سال کامل قمری با 12 ماه کبیسه قمری است. و این روش مشهورتر و موافق با آنچه طبرسی و دیگران گفته اند؛ است. خلاصه آن ها در برخی سال ها یک ماه می افزودند و برخی را به حال خود رها می کردند و بعضی از سال های آن ها 12 ماه و برخی 13 ماه می شد و ماه زیادی دائم در آخر سال بود که حج پس از آن از ماهی به ماه دیگر می افتاد و ماه های دیگر پشت سر آن می آمدند. و نسی مشهور مبنی بر وجه سوم است و احتمال هم دارد که بر وجه اول و دوم هم باشد و طبق وجه سوم که مشهور است می گوییم: از آن جا که ولادت آن حضرت در ربیع الاول است یا در 17 ربیع یا در 12 ربیع و وفات آن حضرت طبق نظر کلینی و مشهور عامه 12 ربیع الاول و یا 28 صفر طبق نظر مشهور امامیه است و مشهور این است که مدت زندگی آن حضرت 63 سال کامل قمری دقیقاً طبق نظر اول و تقریباً طبق نظر دوم است پس از جمادی الثانی بعد از ولادت آن حضرت به مقدار 3 ماه تا ذی حجه از حجه الوداع که قبل از فوت آن حضرت است؛ 62 سال کامل قمری و 6

ماه است و آن سال 60 است که در آن نسی است به خاطر این که 60 سال نسی بیش از 60 سال کامل قمری به مقدار 30 ماه است به خاطر این که 2 سال کامل نسی زائد بر 2 سال کامل قمری به یک ماه است و با اعتبار انتقال پیدا کردن حج از ماهی به ماه دیگر و 30 ماه، 2 سال و 6 ماه است پس ظاهر شد که از جمادی الثانی که در میان تولّد آن حضرت است تا حجه الوداع 60 سال کامل نسی است و ظاهر شد که حج در میان تولد آن حضرت در جمادی الثانی رخ داده است زیرا فرض این است که مبدأ و شروع سال نسی ماهی است تکه حج در آن واقع شده است و نهایت این است که حج آینده یا در این ماه و یا در ماه بعد از آن واقع می شود و مبدأ 60 سال کبیسه جمادی الثانی و انتهای آن ذی الحجه حجه الوداع است که یکی مبدأ و دیگری پایان است و حج های واقع شده در این مدت 61 حج است برای این که هر سال کامل نسی محصور بین دو ذی حجه است و شروع و پایان هر سال کامل کبیسه ذی حجه است جز حجه الوداع که در آن نسی قطع شد پس ذی حجه حجه الوداع فقط پایان نسی سال 60 بوده است و ذی حجه ای که در میان سال تولد آن حضرت بود آن اولین ذی حجه ای بود که مدت 60 سال واقع شد و حجه الوداع اولین ذی حجه ای بود که حج در ذی حجه واقع شد و حج های قبلی در ماه قبل از ذی حجه واقع می شد. پس ماه اضافه شده در پایان سال 60 بوده است؛ نه سال قبل از آن و هم چنین هر 2 سال کبیسه ای که یک ماه به آن اضافه شده است و بیان کردیم که زیادت به اعتبار انتقال حج از یک ماه به ماه دیگر بوده است؛ لازم می آید که ذی حجه بعد از آن مبدأ سال دوم از سال نسی باشد و پایان سال اول در رجب واقع شده است به خاطر این که فرض این است که در ذی حجه در یک ماه نباشد و زیادت در سال اول است نه در سال دوم و در یک سالی که کامل است و نسی نیست. و حجه الوداع، ذی حجه دومی بوده است که در ذی حجه بوده است نه ذی حجه اول و این خلاف آن چیزی است که نقل شد. پس ظاهر شد که حجی که در جمادی الثانی هنگام تولد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است اولین ذی حجه ای بوده که حج در آن واقع شده است(1). پس حمل پیامبر صلی الله علیه وآله در ایام

1- . این قسمت توسط مترجم ترجمه نشده بود.

تشریق قبل از آن یعنی جمادی الاول بوده است و مدت حمل 10 ماه بدون کم و زیادی بوده است یا به مقدار 10 ماه و یک روز کمتر یا زیادتر طبق نظر کلینی بوده است و مقدار 10 ماه و چند روز بیشتر طبق نظر مشهور است و از آن جا که روز ولادت آن حضرت 17 ربیع الاول است و از ما اقوالی در جلد 6 در باب ولادت آن حضرت ذکر شد.

بدان که اختلافی نیست که روز ولادت آن حضرت در ربیع الاوّل عام الفیل 53 سال پیش از هجرت بوده است و اخلاف در روز آن است و علماء امامیّه اتفاق دارند که آن خارج از 12 یا 17ربیع الاوّل نیست. ولی مشهور 17 ربیع است. مرحوم شیخ مفید در مقنعه می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه 17 ربیع الاوّل سال عام الفیل در مکّه متولّد شد و روز 27 رجب که چهل سال داشت فرمان رسالت خود را ابلاغ کرد. و شیخ الطائفه و علماء و محدّثان دیگر هم همین را گفته اند جز ثقه الاسلام کلینی در کافی که گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله در 12 ماه ربیع الاوّل عام الفیل در زوال روز جمعه متولّد شد و نیز روایت است که در سپیده دم قبل از 40 سال از بعثت متولد شد.(1) و آن موافق مشهور میان عامّه در مکّه و مدینه است و دیگر سرزمین ها است و این قول با وجود این که میان ما شیعیان نادر است ولی به چند وجه مورد تأیید است.

اول: اینکه مسلّم است روز وفات آن حضرت دوشنبه بوده است یا دو شب مانده از ماه صفر چنان چه نظر مشهور شیعیان است و یا 12 ربیع الاوّل طبق نظر کلینی در کافی و مشهور مخالفان، و به هر حال ابتدای ربیع الاوّل سال 11 هجری که سال وفات است روز پنجشنبه می شود، و با برهانی حسابی باید ابتدای ربیع الاوّل سال ولادتش روز دوشنبه یا سه شنبه باشد، زیرا فاصله میان این دو ربیع 63 سال کامل قمری بدون کم و بیش است چون مدّت عمر آن حضرت مورد اتفاق است و 23 یا 24 سال از این 63 سال کبیسه دارد و باقیمانده بی کبیسه است و شک در 23 یا 24، به خاطر عدم علم به شروع کبیسه ها است و بعد از تقسیم سال به هفته ها از سال های کبیسه پنج روز و از سال های بدون کبیسه چهار روز باقی می ماند و از

1- . کافی 1 : 439

باقی مانده هفته های این سال ها 275 یا 276 روز باقی می ماند و با بیرون کردن هفت هفت، دو یا سه روز باقی می ماند پس لازم می آید که ابتدای ربیع الاول زمان تولد پیامبر صلی الله علیه و آله از روزهای هفته به دو یا سه روز مقدم باشد و این روز پنج شنبه بوده و این روز دوشنبه یا سه شنبه می شود و این که سه شنبه باشد به اتفاق همه ساقط است به خاطر این که نه با دوازدهم مطابقت دارد و نه با هفدهم، پس متعین در روز دوشنبه می شود که مصادف با دوازدهم می شود، نه هفدهم و این مطلوب ما است.

دوم: شهادت امام عسکری علیه السلام و امامت صاحب الزمان علیه السّلام طبق نظر کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد، روز جمعه 8 ربیع الاوّل سال 260 هجری بوده است(1) و ابتدای ماه هم جمعه می شود، و فاصله شروع این ربیع و ابتدای ربیع المولود 312 سال تمام است و با حساب طرح هفت هفت باقیمانده 4 یا 5 روز است پس باید ابتدای ربیع سال تولد پیامبر صلی الله علیه و آله 4 یا 5 روز پیش از جمعه باشد که روز دو شنبه یا یک شنبه می شود و دومی مخالف اجماع است و اولی مطلوب ما را ثابت می کند.

سوم: شروع محرّم سال هجرت نزد علماء هیئت و حساب روز پنجشنبه ثبت شده است و رؤیت هلال روز جمعه بوده چنان چه در تحفه و زیج جدید است، و همچنین شروع ماه رجب سال بعثت دوشنبه بوده است چون شیخ در مصباح گفته: بعثت در روز شنبه است و ناچار چون شنبه 27 است، دوشنبه ابتدای ماه است و مخالفی هم در این باره پیدا نکردم و از این دو تاریخ هم دو دلیل دیگر برای اثبات مطلوب به دست می آید.

چهارم: برخی از افاضل گفته اند که ابتدای ربیع الاوّل کنونی ما که سال 1088 هجری است بی تردید سه شنبه است و اکنون از ابتدای ربیع زمان تولد پیغمبر صلی الله علیه و آله 1140 سال است و به حساب مقرّر نزد أهل خبره که در هر 210 سال ایام هفته و ماه های عربی به وضع سابق برمی گردند و از سر گرفته می شوند و در 1050 سال پنج دوره بر می گردد و باقی مانده 90 سال است که 33

1- . کافی 1 : 503 ، الارشاد : 325

سالش کبیسه دارد و با طرح هفت هفت از آن ها 5 روز می ماند و از جز آن ها 4 و این بقایا روی هم 393 روز می شوند و باز با طرح هفت هفت یکی می ماند، و معلوم می شود که شروع ربیع سال ولادت یک روز پیش از شروع ربیع الاوّل سال ما است و چون این سه شنبه است آن دوشنبه می شود و مطلوب ما ثابت می گردد.

سپس آن فاضل گفته است: اگر گویند شیخ در مصباح روایتی آورده که روز ولادت را هفدهم بیان کرده است، می گوییم: چون با این دلایل حسابی که تردیدی در آن ها نیست، مخالف است و به علاوه با آنچه در خود مصباح آورده که مبعث روز شنبه بوده معارض است زیرا نمی شود ولادت 17 باشد و مبعث شنبه 27 رجب باشد. پس باید حمل بر این کنیم که این تفسیر از کلام امام نبوده است بلکه کلام برخی راویان بوده است که به حسب خودش رفع ابهام نماید و این مورد در روایات کم نیست.

هنگامی که این روش متقن شود، حق برای تو در بسیاری از مواردی که در آن ها اختلاف است، مشخص می شود.

امّت اتفاق دارند که هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکّه به مدینه سال 14 بعثت است ولی در روز هفته و این که در چه ماهی بوده است، اختلاف است. برخی گفته اند: روز دوشنبه 28 صفر، برخی گفته اند: شب دوشنبه 27 صفر و برخی گفته اند: روز پنجشنبه ابتدای ربیع الاوّل است و برخی گفته اند: سه شنبه 8 ربیع الاول، برخی گفته اند: روز دوشنبه بدون ذکر ماه و برخی گفته اند:اول ربیع الاول بدون ذکر روز و برخی گفته اند: چهارم ربیع الاول و برخی گفته اند: دهم ربیع الاول و این هشت قولی است که در این جا وجود دارد.

ولی چون دانستیم شروع محرم سال هجرت پنجشنبه و یا جمعه بوده است و و با تاریخ های معلوم که از آن ها این است که شروع ربیع ولادت آن حضرت دوشنبه و با ابتدای ربیع هجرت 53 سال فاصله دارد و هفته های این مدت کسر ندارد باید ابتدای هر دو، یک روز از هفته باشد علم پیدا می کنیم که دو قول اول نادرست هستند برای آنکه 26 و 27 صفر نمی توانند دوشنبه باشند و همچنین قول سوم و چهارم نیز نادرست هستند زیرا اول ربیع الاول نمی شود نه پنجشنبه باشد و

نه هشتم آن سه شنبه و احتمال سه شنبه و پنجشنبه منتفی است می ماند همان دوشنبه، موافق قول پنجم که از ابن عباس بلکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است و چون دوشنبه متعین شد دو قول آخر هم با آن منافی هستند و باطل اند و فقط می ماند همان قول ششم که از شیخ مفید نقل شده و روشن می شود که هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روز دوشنبه اول ربیع الاول بوده است.

بعد از این تحقیق، نگاه به تاریخ رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و اختلاف قوم در آن می کنیم.

گفته شده است: در هلال ربیع الاول بوده است. قول دوم: دو روز از آن گذشته و قول سوم این است که: 12 روز از آن گذشته، و چون بطلان دو قول اول را بر حسب عادت شناساندیم، متعین در قول آخر می شود. همان که شیخ مفید در حدائق الریاض اختیار کرده، و ابن جوزی در تلقیح خود از ابن سعد روایت کرده که در آن اجماع است و چون آن مشخص شد آنچه ابن جوزی و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند و صاحب روضه الصفا ادعا کرده است که روایات ائمه علیهم السلام اتفاق دارند که روز رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه روز دوشنبه بوده است، اعتنایی به آن نمی شود زیرا امکان ندارد که اول و 12 یک ماه یک روز از هفته باشد پس روز رسیدن پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه بوده است. و هم چنین فساد آنچه هم از عروه نقل شده است که آن حضرت سه شب در قبا ماند و روز جمعه قصد مدینه کرد، آشکار می شود. و آنچه از زهری نقل شده است که آن حضرت در قبا به خانه عمرو بن عوف فرود آمد و ده و اندی شب در آنجا ماند، مورد اعتماد و درست است و موافق است با آنچه که کلینی از امام زین العابدین علیه السلام در ضمن حدیث اسلام علی علیه السّلام که می فرمایند: تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند و علی علیه السّلام را در انجام اموری که جز او نمی توانست انجام دهد، جانشین خود کرد. و خروج رسول الله صلی الله علیه و اله از مکه در اول ربیع الاول بود و این روز پنجشنبه سال 13 بعثت بود و 12شب از ربیع گذشته بود، هنگام ظهر به مدینه رسید و نماز ظهر را دو رکعت وعصر را دو رکعت خواند و پیوسته در آنجا به انتظار آمدن علی علیه السّلام پنج وقت نماز را دو

رکعت دو رکعت می خواند و در خانه عمرو بن عوف بود و ده روز و اندی نزد آن ها ماند، و آن ها می گفتند: اگر نزد ما بمانی برایت منزلی و مسجدی بسازیم، می فرمود: نه، من منتظر علی بن ابی طالب هستم و به او دستور داده ام که به من ملحق شود و من منزلی را نمی گیرم تا این که علی علیه السّلام برسد. و هر چه زود تر ان شاء الله می رسد. پس علی علی السلام رسید در حالی که پیامبر در خانه عمرو بن عوف بود پس با او در خانه او نزول کرد. و چون علی علیه السّلام آمد پیغمبر به همراه علی علیه السلام از خانه عمرو بن عوف در قبا به خانه بنی سالم بن عوف در هنگام طلوع خورشید روز جمعه، نقل مکان کرد و مسجدی برای آن ها کشید و قبله آن را نصب کرد، و با آن ها دو رکعت نماز جمعه را خواند و دو خطبه ایراد فرمودند، و همان روز بر شتری که با آن به مدینه آمده بود هجرت کردند و علی علیه السلام همراه او بودند و از او جدا نمی شد و گام به گام با آن حضرت می رفت و از او جدا نمی شد.(1)

و در این روایت دو اشکال وجود دارد؛ که مخفی نیستند:

اشکال اول: این که فرمودند: روز هجرت پنجشنبه بوده است، چون دانستی که اول ربیع الاول سال هجرت، دوشنبه بوده است.

اشکال دوم: اینکه فرمود: در سال 13 بعثت بود با این که دانستی اتفاق دارند، هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال 14 بعثت بوده است و ممکن است اشکال اول را به این صورت توجیه کرد که کلمه (ذلک) اشاره به اولین روز ماه یا اولین روز هجرت آن حضرت نیست چنان چه متبادر به ذهن است بلکه اشاره به روز جانشین کردن علی علیه السلام دارد که در روز پنج شنبه بوده است که پیش از آن ها ذکر شده است. و شاید این اقرب از نظر لفظ باشد زیرا مسأله جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر لفظ دورتر است و هم چنین از نظر معنا اقرب باشد زیرا نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خروج از شهر مکه، سه روز در غار ثور توقف داشته و علی علیه السّلام مخفیانه با او تماس داشته اند، و پس ظاهر این است که جانشین کردن امیر المؤمنین علیه السلام در موارد ذکر شده هنگام کوچ آن حضرت

1- . روضه الکافی : 339

از غار ثور بوده است. و ممکن است اشکال دوم را هم به این نحو توجیه کرد که بعثت آن حضرت در رجب بوده است ولی آغاز سال را محرم می دانند و چون از رجب حساب شود، زمان هجرت سال 13 می شود و اگراز محرم حساب شود، زمان هجرت آن حضرت سال 14 می شود. و بین این دو از نظر لفظ اختلاف است ولی از نظر معنا اختلافی ندارند.

و هم چنین مسلمانان اتفاق دارند که نص غدیر 18 ذیحجه سال دهم هجرت است ولی در روز هفته اش اختلاف شده است، از ابن مردویه و اخطب خوارزم از ابی سعید خدری نقل شده است که روز پنجشنبه بوده است و برخی از شیعیان گفته اند: روز جمعه بوده است، و آن چه از حبیب السیر نقل شده است که مورخین اتفاق دارند که روز عرفه در حجه الوداع مطابق روز جمعه بوده است و مقتضای کلام آن ها این است که روز غدیر خم یکشنبه می شود. چنان چه از روایت کتاب حجت کافی هم توهم شده است در جایی که ابی الجارود از امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که: بعد از بیان نزول نماز، زکاه، روزه و حج سپس ولایت را نازل کرد و همانا خداوند آن در روز جمعه در عرفه داد و خداوند آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتی وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا»(1) {امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم} را نازل کردند. توهم در این است که مراد از لفظ عرفه در این جا به خاطر لفظ (با) نمی شود روز عرفه باشد و نه می تواند موقف عرفه باشد زیرا اسم آن عرفات است و همان طور که در صحاح و قاموس گفته اند: اطلاق عرفه به آن، شبیه به مولد است زیرا در بسیاری از روایات کتاب حج کافی و فقیه لفظ عرفه به جای عرفات استعمال شده است. بلکه برای ظاهر روایات اهل بیت علیهم السّلام این است که این آیه میان مکه و مدینه در برگشت از حجه الوداع نازل شده است. موافق با روایتی که در مجمع البیان نقل کرده است یا پیش از رسیدن آن حضرت به غدیر خم بوده چنان چه در روایت تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السّلام است و یا بعد از غدیر خم بوده است همان طور که مجمع البیان و دیگران از امام باقر و امام

1- . مائده / 3

صادق علیهما السلام موافق روایت مخالفان نقل کرده اند و وجه جمع به این صورت است که نازل شدن آیه قبل از غدیر خم را حمل بر مقدمات آن چه نازل شده است، بکنیم. و نزول آیه بعد از غدیر خم را حمل به پاداشتن آن چه نازل شده است با تبلیغ و اعلام، کنیم. و اگر لفظ عرفه در این جا از کلام امام علیه السلام باشد، ممکن است به ضم عین باشد که همان طور که در قاموس گفته: نام 13 مکان است و بعید نیست که یکی از آن ها نزدیک غدیر خم باشد.

لکن تحقیق این است که هیچ کدام از این سه روز (پنجشنبه و جمعه و یک شنبه) موافق با تواریخ مضبوطه و معلومه نمی شوند. چون نزدیک ترین تاریخ به آن زمان، ابتدای صفر سال 11 هجری سال وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است که چنان چه روشن شد روز سه شنبه بوده است و باید شروع محرم یک شنبه یا دوشنبه باشد و شروع ذی حجه قبل از 10 هجری خارج از آن جمعه یا شنبه یا یک شنبه نیست و هجدهم آن دوشنبه یا سه شنبه یا چهارشنبه است، و دورترین تاریخ از آن، شروع ذی حجه سال گذشته ما، سال 1087 است در این زمان که طبق حساب و رؤیت هر دو بی تردید روز پنجشنبه بوده و طبق محاسبه ای که گذشت، شروع ذی حجه آن سال، جمعه و 18 ذی حجه سال 10 هجری، روز دوشنبه می شود و این دو تاریخ معلوم، مخالف هر سه قول است و هم چنین مطابق با آن چه ابن جوزی در تلقیح ضبط کرده است که قتل عثمان روز جمعه 18 ذیحجه سال 35 بوده زیرا فاصله این دو 25 سال تمام است و با خارج کردن هفت هفت، چهار روز باقی می ماند و اگر روز قتل، جمعه باشد، 18 ذی حجه سال دهم چهار روز جلوتر است و دوشنبه می شود و هم چنین موافق می شود با آنچه طبری در تاریخش آورده که اولین نماز جمعه ای که پس از قتل عثمان، علی علیه السلام برای مردم خواند، 25 ذی حجه بود.

و اگر بگویی: مرحوم صدوق روایت کرده است که خورشید در روزی بهتر از روز جمعه طلوع نکرد و آن روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السّلام را در غدیر خم در روز جمعه منسوب کرد. (1)

1- . فقیه 1 : 421

می گوییم: اولاً روش آن مرحوم در این کتاب نقل روایاتی به این سیاق است، اگرچه مورد اعتماد او نباشند.

ثانیاً: ممکن است از عبارت «روزی بوده» تا آخر حدیث کلام راوی باشد نه امام یا عبارت خود صدوق باشد چنان چه روش او در این کتاب است که در بسیاری موارد سخن خود را در روایت بدون علامتی که فاصله بین آن ها بیندازد، درج می کند. و تأیید میکند آن چه در تهذیب و کافی ذکر شده است که صدر همین حدیث در آن ها بدون این تتمه از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(1) و باز در کافی از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام، با تتمه دیگری این حدیث را نقل کرده است.(2)

ثالثاً: ممکن است به این صورت توجیه کنیم که روزی که علی علیه السلام در آن منصوب شدند، حمل بر روزی کنیم که امر به نصب آن حضرت نازل شد یا روزی است که این در آن در تقدیر است. و آن روز میثاق است. یا آنکه منظور امام علیه السلام یکی از این دو معنا بوده و با لفظ دیگری بیان کرده است و برخی راویان بر اساس توهم خود با این لفظ بیان کرده اند. و روایت أبی الجارود از امام باقر علیه السلام که ذکر شد؛ مطابق توجیه اول است و مؤید احتمال دوم روایت کافی و تهذیب است که مردی به امام باقر علیه السّلام گفت: چگونه جمعه نامیده شد؟ فرمود: برای آنکه خدا عزّ و جلّ همه خلق خود را در آن جمع کرد تا پیمان بگیرد بر ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او در میثاق و آن را به خاطر جمع کردن خلقش در آن روز، جمعه نامید.(3) پس تامل کن.

و همین طور بعد از این که مسلمان ها اتفاق دارند که واقعه بزرگ کربلا روز دهم محرم سال 61 هجری بوده است، در این که در کدام روز از هفته واقع شده اختلاف دارند. گفته شده است: روز جمعه بوده است و بعضی گفته اند: شنبه و برخی گفته اند: دوشنبه است. و تاریخ های معلوم دقیق با هیچ کدام موافق نیستند. زیرا

1- . کافی 3 : 413
2- . همان 3 : 415
3- . کافی 3 : 415

نزدیک ترین تاریخ ها به آن روز، همان روز غدیر سال سال دهم هجری است که طبق آن چه گذشت؛ دوشنبه بوده است و بنا بر آن شروع محرم سال یازدهم هجری، خارج از شنبه یا یک شنبه نیست و میان این دو محرم 50 سال تمام فاصله است و پس از طرح هفته ها یک هفته باقی می ماند و احتمال هم دارد که به فرض کبیسه، دو هفته باقی بماند و لازم می آید که شروع محرم سال 61 از شنبه یا یک شنبه یک روز یا دو روز مؤخر باشد. پس موافق با شنبه یا دوشنبه یا سه شنبه می شود و دهم محرم آن سال خارج از سه شنبه یا چهارشنبه یا پنج شنبه نیست. و دورترین تاریخ از روز عاشورا، شروع محرم سال ما است که 1088 است و طبق حساب و رؤیت بی تردید روز جمعه است، و میان این دو محرم 1027 سال است و با محاسبه گذشته شروع محرم سال 61 از محرم سال ما پنج روز یا چهار روز مقدم است که یا یک شنبه یا دوشنبه می شود و دهم محرم آن سال خارج از سه شنبه یا چهارشنبه نیست و تاریخ های معلومه دیگر هم مؤیّد آن است و اقوال نامبرده با هیچ کدام از آن ها موافق نیستند.

و اگر بگویی قول دوشنبه در کافی و روز شنبه در ارشاد مفید به صورت معین نوشته شده اند و هر سه قول در مقنعه به صورت تردید و قدر مشترک میان آن ها که دوشنبه و شنبه باشد؛ مورد اتفاق دو شیخ بزرگوار است.

می گوییم: اتفاق هر دو و بلکه نقل هر یک مقبول است تا خلاف آن معلوم نشود ولی پس از علم به خلاف باید معذرت خواست و باب تأویل باز است و خداوند به حقائق امور داناتر است.

ابن ادریس در کتاب سرائر پس از ذکر فضیلت ایام ذی حجه و آن چه در آن اتّفاق افتاده است، گفته است: در 26 ذی حجه سال 23 هجرت عمر بن خطاب نیزه زده شد و شایسته است که آدمی در این روزها روزه دارد که فضل بسیار و ثواب فراوانی دارند و روز مرگ عمر بر برخی اصحاب ما مشتبه شده و گمان کرده اند نهم ربیع الاول است، و این قول به اجماع اهل تواریخ و سیره ها، خطاء است و شیخ مفید در کتاب تواریخ آن را تحقیق کرده و بدان چه ما نقل می کنیم؛ قائل شده است.

و مؤلف کتاب انیس العابدین طبق کفعمی در ذکر اعمال ایام ربیع الاول می گوید: در نهم ربیع الاول صاحب مسار الشیعه روایت کرده است که هر کس چیزی انفاق کند آمرزیده می شود، و اطعام برادران و خوش بو کردن آنان، توسعه در نفقه، لباس نوپوشیدن، شکرگزاری و عبادت در آن مستحب است. و آن، روز بی اندوهی است، و روایت شده است که در آن روزه نیست. و اکثر شیعیان گمان می کنند که عمر در آن روز کشته شده است در حالیکه صحیح نیست. سپس مضمون سرائر و کتاب تواریخ را نقل کرده و سپس گفته است: قطعاً عمر در دوشنبه 26 ذی حجه سال 23 هجرت کشته شد. صاحب غرّه، صاحب معجم، صاحب طبقات و صاحب مسار الشیعه و ابن طاوس به این روز تصریح کرده اند، بلکه اجماع حاصل از شیعه و سنّی بر این روز است. و اشکالی که بر آن وارد است؛ این است که روز 26 ذی حجه سال 23 هجرت امکان ندارد که دوشنبه باشد زیرا ضابطه محاسبه طبق روشی که گذشت دلالت دارند که روز 26 ذی حجه سال 23 خارج از سه شنبه یا چهارشنبه نیست. پس این گفته تناقض دارد.

می گویم: بیشتر این اقوال را برخی افاضل و مدققین معاصر گفته اند و دقتی کرده اند و خوب گفته اند. ولی برخی مقدمات آن بر پایه گفتار برخی دانشمندان است که از برخی مورّخان دست به دست گرفته شده است و آن را از موارد اجماعی برشمرده اند و هیچ اجماعی در میان نیست و نمی شود آن را نقض کننده روایات معتبر دانست، و برخی مقدمات آن، طبق آن چه ظاهر است از رصدهای مختلف در زیادت و نقصان ماه گرفته شده است در حالیکه حساب آن ها بر اساس حرکت وسطی ماه است که گاهی دو روز پیش از رؤیت و گاهی دو روز پس از رؤیت است زیرا بیان کردیم که گاهی چهار ماه کامل دنبال هم می آیند و گاهی سه ماه ناقص پشت سر هم واقع می شوند. با اینکه ممکن است اول ماه به واسطه ابر یا مانع دیگر بیش از اینها پیش و پس بیافتد. و امکان هم دارد که آنچه در اخبار است مبنی بر حکم ظاهری شرع باشد نه بر اساس قوانین علم هیئت و با این حال علم هیئت ممکن است صلاحیت مرجح شدن برای برخی اقوال و روایات را داشته باشد. و از

این رو ما سخن را با ذکر روایات طولانی کردیم و نیز در باره هر کدام در باب خود ان شاء اللّه تعالی سخن می گوییم و در باره برخی هم قبلاً سخن گفته ایم.

روایات:

1. مهج الدعوات و منهج العبادات: نزد امام صادق علیه السّلام نام ماه حَزیران برده شد و آن حضرت فرمودند: آن ماهی است که موسی علیه السلام در آن بر بنی اسرائیل نفرین کرد و در یک شب و روز 300 هزار نفر از مردم مردند.(1)

2. مهج الدعوات و منهج العبادات: در حدیث دیگری از این کتاب امام صادق علیه السلام می فرمایند: خداوند ماه ها را آفرید و حزیران را نیز آفرید و مرگ ها را در آن به هم نزدیک کرد.(2)

بیان: نزدیکی مرگ ها کنایه از مرگ بسیار است یا به خاطر این که مرگ برخی مرگ برخی دیگر را نزدیک می کند و یا این که مرگ همه از ابتدای آن نزدیک تر می شود. و در قاموس می گوید: هنگامی که زمانه به هم نزدیک گردد بسا که خواب مؤمن دروغ نباشد و مقصود آخرالزمان است و نزدیک شدن قیامت به این خاطر گفته می شود که چون هر چه کم شود اطراف آن کوتاه می شوند.(3)

3. الخصال: امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند ماه ها را 12 ماه آفرید و آن ها 360 روز بودند و شش روز دوران آفرینش آسمان ها و زمین را از آ نها کم کرد و از این رو ماه ها کوتاه شدند.(4)

در علل الشرایع(5) و تفسیر عیاشی نیز مثل روایت بالا ذکر شده است.

4. الفقیه: یعقوب بن میثم تمار از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام گفتم: مردم روایت می کنند که روزه های 29 روزه رسول خدا صلی الله علیه و آله از ماه رمضان از روزه های 30روزه آن حضرت بیشتر بوده است. آن حضرت فرمودند: دروغ گفته اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله جز به نحو کامل و تمام

1- . مهج الدعوات و منهج العبادات : 357
2- . همان : 358
3- . قاموس 1 : 115
4- . خصال 2 : 486
5- . علل الشرايع 2 : 244

روزه نگرفته است، و فرائض و واجبات ناقص نمی شود، زیرا خدای تبارک و تعالی سال را 360 روز بیافرید، و آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد، و آنگاه سال را از دخول در این شمار بازداشت، و بنا بر این سال 354 روز است، و ماه رمضان سی روز است، زیرا خدای عزّ و جلّ در باره آن فرموده است: «وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ»(1) و کامل به معنی تمام است، و شوال بیست و نه روز، و ذو القعده سی روز است، زیرا خدای عزّ و جلّ در باره آن فرموده است: «وَ واعَدْنا مُوسی ثَلاثِینَ لَیْلَهً»(2) و بنا بر این ماه گاهی 29 روز و گاهی 30 روز است. یعنی یک ماه تمام و یک ماه ناقص است و رمضان هیچ گاه ناقص نمی شود و رمضان هیچ گاه تمام نمی شود. (3)

توضیح: سابقاً دانستی که سال قمری طبق رصد ها 8 ساعت و 48 دقیقه بیش از 354 روز است، و آن چه در روایت آمده است مبنی بر متعارف اهل حساب است که کسر ناقص از نصف را سهل می گیرند و به حساب نمی آورند و اگر 360 روز هم بدون کسر باشد آن شش روز کم شده به همان اندازه کاستی دارند، و شاید هم تمام باشند.

5. تهذیب الاحکام: از امام صادق علیه السّلام از اهلّه سؤال شد و ایشان فرمودند: آن ها، هلال های ماه ها هستند، پس اگر هلال ماه را دیدی روزه بگیر و اگر آن را دیدی افطار کن.(4)

در مقنعه هم مثل روایت بالا از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

بیان: مقصود از اهلّه همان است که در قول خدا تعالی

ذکر شده است که «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِ»(5) {در باره [حکمت] هلالها [ی ماه] از تو می پرسند، بگو: «آن ها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حجّ اند.» }و امام علیه السلام به آیه استدلال کرده که ملاک در احکام شرعیه بر اساس رؤیت ماه است، چنان چه شیخ در تهذیب گفته:آن چه در شناختن اوائل ماه

1- . بقره / 185
2- . اعراف / 142

3- . الفقيه 2 : 170
4- . تهذيب الاحكام 4 : 155
5- . بقره / 189

ها معتبر است همان دیدن ماه نو است نه شماره که قوم اندکی از مسلمانان به آن معتقد هستند و دلیل آن قول خدا تعالی عزّ و جلّ است که می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَج»(1) پس خداوند متعال بیان می کند که این هلال ها را در شناختن این اوقات معتبر می داند و اگر شمارش همان چیزی که اصحاب به آن عمل می کنند؛ ملاک بود، رؤیت دیگر در شناختن اوقات ملاک نیست و به شمارش رجوع می کنند. در حالی که این خلاف قرآن است. و ماه نو را هلال گفتند به خاطر این که با دیدن آن صداها با ذکر و اعلام آن و با تکبیر و تهلیل بلند می شوند. و به همین جهت هم به صدای گریه کودک هنگام زاییده شدنش استهلال گفته می شود و ماه ها به این خاطر شهر نامیده شدند که چون آن ها به رؤیت ماه مشهور می شود، و هر کس گمان کند که شماره برای روزها و حساب برای ماه ها و سال ها کافی است و نیازی به نشانه گذاری ماه ها با دیدن ماه نو ندارد و نامیدن هلال و شهر در زبان عرب، چنان چه گفتیم بی معنا می شود.

می گویم: در برخی از مواردی که شیخ طوسی ذکر کرده است؛ امکان مناقشه وجود دارد که ما ان شاء اللّه آن را در جای خود ذکر می کنیم.

6. محمّد بن عیسی می گوید: ابو عمر به امام هادی علیه السلام نامه نوشت که ای مولای من به من خبر بده که گاهی هلال ماه رمضان بر ما مشکل می شود و آن را نبینیم، ودر آسمان نگاه می کنیم و در آن هم مانعی نمی بینیم، پس برخی از مردم افطار می کنند و ما هم با آن ها افطار می کنیم. و قومی از اهل حساب که نزد ما هستند؛ می گویند: در همین شب ماه در مصر و آفریقا و اندلس دیده می شود. پس ای مولای من آیا (عمل به)آن چه که اهل حساب در این باره می گویند، جایز است. و فریضه مردم در شهرهای مختلف، مختلف می شود، و روزه آن ها جز روزه ما و افطار آن ها جز افطار ما می شود؟ پس امام علیه السلام به او نوشت که با شک روزه نگیر، با رؤیت ماه افطار کن و با رؤیت آن روزه بگیر.

بیان: از کلام امام علیه السلام روشن می شود که مدار در تکلیف دیدن ماه است، و اختلاف فرض با اختلاف در رؤیت ماه زیانی ندارد.

1- . همان

7. الاقبال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: ماه رمضان آغاز سال است. (1)

8. الفقیه: امام کاظم علیه السّلام فرمودند: که این دعا را در پیشواز داخل شدن سال بخوان که هر که آن را برای خدا و از روی اخلاص بخواند در آن سال از فتنه و آفت برکنار می ماند، و دعا را ذکر کرد.(2)

9. امام صادق علیه السّلام فرمودند: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»(3) {در حقیقت، شماره ماه ها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علمِ] خدا، دوازده ماه است} پس شروع ماه ها، ماه خدا ماه رمضان است و قلب ماه رمضان، شب قدر است، و قرآن در شب اول ماه رمضان نازل شد، پس با قرآن به استقبال این ماه برو.

تبیین: «غره ماه» یعنی آغاز آن ها، در نهایه گفته است: غره هر چیزی آغاز آن چیز است، در روایات هم آمده که آغاز سال ماه رمضان است، یا مقصود این است که افضل و اکمل ماه ها است. چنان چه در نهایه گفته است: هر چه بهایش بالا رود غره است و به معنی سپیدی هم است، و این هم احتمال دارد یعنی انوار معنویه دارد و معنی اول روشن تر است و مشهور میان عرب این است که آغاز سالشان محرّم است، و این امور از نظر اعتبار های مختلف، مختلف می شوند و ممکن است آغاز سال شرعی ماه رمضان باشد و از این رو شیخ در هر دو مصباح خود از آن آغاز کرده است. وآغاز سال عرفی محرم باشد و آغاز سال مقدرات شب قدر است، آغاز سال جواز خوردن و نوشیدن ماه شوّال است چنان چه صدوق در علل الشرایع از فضل بن شاذان در علّت نماز عید روایت کرده است چون آن اولین روز سال است که خوردن و نوشیدن حلال می شود زیرا اولین ماه سال، نزد أهل حق، ماه رمضان است.(4) و در مورد علّت اختصاص روزه به ماه رمضان گفته است به خاطر این که در آن، شب قدر است و«لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْر»(5) {شبِ قدر از هزار ماه

1- . الاقبال : 4
2- . الفقیه : 175
3- . توبه / 36

4- . علل الشرايع 1 : 256
5- . قدر / 3

ارجمندتر است} و «فیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیم»(1) {در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد.} و آن ماه، آغاز سال است، و آن چه در سال واقع می شود از خیر و شر یا ضرر و نفع یا رزق یا مرگ در آن مقدر می شود و به خاطر همین به قدر نامیده می شود.(2)

و سیّد بن طاوس در کتاب اقبال گفته است: بدان که روایات را در مورد آغاز سال مختلف یافتم که آیا محرم است یا ماه رمضان، ولی عمل هر کدام از علماء معتبر خودمان را که دیدم و هم چنین بسیاری از کتب علماء گذشته را خصوص ماه رمضان را آغاز سال می دانند، و شاید ماه روزه آغاز سال عبادات در اسلام است و ماه محرم آغاز سال برای امور دیگر از تاریخ و مقاصد مردم زیرا خداوند عز و جلّ ماه رمضان را تعظیم کرد و فرمود: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان»(3) {ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمّن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است} و زبان حال تعظیم این است که ماه رمضان بر ماه ها مقدم باشد.و دیگر این که نام هیچ کدام از ماه ها در قرآن نام برده نشده است، و تعظیم نشده اند؛ مگر این ماه که ماه روزه است، و گویا این اختصاصی که ماه رمضان دارد - و خدا داناتر است- ما را آگاه می کند که آن قبل از ماه های دیگر است و دیگر برای آنکه اگر ماه رمضان آغاز سال باشد و عباداتی مختص به آن است که در ماه های دیگر نیست و زمانی که انسان با این آمادگی و کوشش به استقبال سال می رود امید است که بقیه سال نیز بر استواری و هدف نیک باقی بماند. و ظاهر دلائل عقلی و بسیاری از دلائل نقلی این است که سرآغاز دخول در کارها زمینه و آمادگی و کمک هستند برای میانه و پایان آن ها در هر حال، و برای آنکه در شب قدر در آن است و اندازه عمرها و برآورد آرزوها در آن نوشته می شوند، و این هم خود یک آگهی است بر اینکه ماه روزه آغاز سال است. و گویا گشایشی است

1- . دخان / 4
2- . علل الشرایع 1 : 257
3- . بقره / 185

برای بنده های خدا در آغاز سال که طولانی ترین عمرها و رسیدن به آرزوها را درخواست کنند تا در آخرش به آن ها برسند، و ورود و خروج در آن را بپسندند و شکرگزاری کنند.

مرحوم کلینی و مرحوم صدوق هر دو در کتاب های خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که شب قدر آغاز سال است و همان پایان پایان سال است.(1)

و دلیل دیگر بر این که ماه رمضان آغاز سال است این است که روایاتی که ماه رمضان را آغاز سال می شمارند از تقیه دورتر هستند و به مقصود خاندان نبویه نزدیک تر هستند. و به عنوان شاهد و تنبیه و تأکید تو را کافی است مضمون دعا های نقل شده در اول ماه رمضان که آن به طور مشخص و بیان اول سال است.(2)

10. ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»(3) {در حقیقت، شماره ماه ها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است} فرمودند: آن ها محرم، صفر، ربیع اول، ربیع الثانی، جمادی الاولی، جمادی الثانی، رجب، شعبان، ماه رمضان، شوال، ذی قعده و ذی حجه هستند. چهار ماه از آن ها حرام هستند: بیست روز از ذی حجه با ماه محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.(4)

بیان: ماه ها که در این روایت به عنوان حرام ذکر شده اند ماه های گردش و آزادی مشرکان است که خداوند فرمودند: « فَسیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُر»(5) {پس [ای مشرکان،] چهار ماه [دیگر با امنیّت کامل] در زمین بگردید} و مشهور این است که آغاز آن ماه ها روز عید قربان تا دهم ربیع الثانی است و گفته شده است: از اول شوال تا آخر محرم بوده است، زیرا این آیه در ماه شوّال نازل شده است، و گفته شده است: از دهم ذی قعده است تا دهم ربیع الاوّل بوده است، زیرا حج در آن سال

1- . فروع کافی 1 : 160
2- . الاقبال : 4

3- . توبه / 36
4- . خصال : 85
5- . توبه / 2

در ماه ذی قعده بوده، و به هر تقدیر این چهار ماه غیر از ماههای حرام هستند و مخصوص به همان سال بودند و این یا اصطلاح دیگری برای ماه های حرام غیر مشهور است یا اینکه از روایت چیزی افتاده باشد که شاید این روشن تر است.

11. الخصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه ایام تشریق فرمودند: ای مردم به راستی که زمان به گردش خود افتادها ست، و آن امروز به شکلی است که خداوند آسمانها و زمین را آفرید و«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فی کِتابِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُم»(1) {در حقیقت، شماره ماه ها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماهِ] حرام است.} که آن ماه ها عبارتند از: رجب مضر که میان جمادی و شعبان است، و ذی قعده و ذی حجه و محرّم. «فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُم»(2) {پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید} و «إِنَّمَا النَّسی ءُ زِیادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّه»(3) {جز این نیست که جابه جا کردنِ [ماههای حرام]، فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند آن را یک سال حلال می شمارند، و یک سال [دیگر]، آن را حرام می دانند، تا با شماره ماه هایی که خدا حرام کرده است موافق سازند، و در نتیجه آنچه را خدا حرام کرده [بر خود] حلال گردانند} آن ها یگ سال محرم را حرام می شمردند و صفر را حلال، و صفر را در سالی حرام می شمردند و محرم را حرام.(4)

بیان: در نهایه گفته است: وقتی گفته می شود فلانی مولای خود را رجب می کند یعنی او را تعظیم می کند. و به همین خاطر این ماه رجب نامیده شده است زیرا آن را بزرگ می داشتند، و به خاطر همین است حدیثی که می گوید: «رجب مضر میان جمادی و شعبان است»و رجب را به مضر وصف کرده است زیرا آن ها آن را بزرگ می داشتند نه ماه های دیگر را و گویا حرمت مخصوص این ماه بوده است و

1- . همان / 36
2- . توبه / 36
3- . همان / 37

4- . خصال : 85

تصریح به اینکه میان جمادی و شعبان است تأکید برای بیان است به خاطر این که آن ها از نسی استفاده می کردند و آن را از ماهی به ماه دیگر به تأخیر می انداختند، پس از محل مختص خود جابه جا می شد و با این عبارت برای آن ها بیان کرد که آن ماهی است که بین جمادی و شعبان است نه آن ماهی که آن ها به حساب نسی رجب می خواندند.

12. الخصال: علی بن عبد العزیز از پدرش نقل می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که سال چند روز است؟ فرمودند: 360 روز که خدا در شش روز از آن ها دنیا را آفرید پس از اصل سال خارج شدند و سال 354 روز شد و مستحب است هر کسی به حج می رود در مقام خود در مکّه 360 بار طواف هفت تایی کند به تعداد روزهای سال که 360 روز است و اگر بر این مقدار قادر نیست 360 شوط به جا آورد.(1) (که در حدود 52 دور طواف می باشد.)

13 .الخصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: مستحب است 360 طواف هفت تایی انجام دهی به تعداد روزهای سال و اگر نتوانستی هر چه قدرت داری طواف کن.(2)

14. علل الشرایع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که گرما شدت پیدا کرد نماز خود را خنکی هوا بخوانید(برخی گفته اند: به تأخیر بیندازید و برخی گفته اند: به سرعت بخوانید) برای این که گرما ناشی از زبانه کشیدن آتش جهنم است آتش به پروردگارش شکایت کرد و خداوند به آن اجازه داد تا دو نفس بکشد، یکی در زمستان و دیگری در تابستان، پس شدت گرما در تابستان از زبانه کشیدن و شعله ور شدن آن بوده و سرما در زمستان از زمهریر جهنم می باشد.(3)

بیان: این حدیث از عامّه است و ضعیف است، در نهایه گفته: منظور از این که شدت گرما از وزش دوزخ است یعنی گرما مستولی شد و فوران کرد. وقتی گفته می شود: «فاحت القدر» یعنی دیگ جوشید و غلیان پیدا کرد و در این حدیث یک

1- .[1] خصال : 151
2- . همان

3- . علل الشرايع 1 : 235

تشبیه به کار برده است یعنی آتش جهنم در گرمای خود غلیان و فوران پیدا کرد. طیبی گفته است: خداوند به آن اجازه داد تا دو نفس بکشد بیان حقیقت است نه مجاز. کرمانی در شرح بخاری گفته است: این علت مشروعیت به تأخیر انداختن نماز است تا هوا خنک شود. زیرا سختی گرما خشوع را می برد، یا برای اینکه هنگام خشم خدا است و مناجات و دعا در آن به اجابت نمی رسد مگر برای کسی که خدا به او اجازه داده است و می گویم: تمام سخن درباره آن در کتاب صلاه ان شاء اللّه می آید.

عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید پس آن شش روز از روزهای سال کاسته شدند.

می گویم: به زودی فضایل ماه ها و خواص آن ها در باب های مناسب هر کدام در ضمن کتاب ان شاء اللّه می آیند.

فائده: أبوریحان گفته: ماه های عرب دوازده تا است که اولین آن ها محرم است. و در علت های نامیدن این ماه ها به این اسامی اقوالی گفته شده است. یکی از آن ها این است که محرم نامیده شده چون از ماه های حرام است، و صفر برای آن که عرب از گروهی ب0ه نام صفریه جدا شدند و دو ماه ربیع، برای گل و سبزه و باران های پیاپی که در آن ها بوده است و آن نسبت به طبع فصلی مثل فصلی است که ما آن را پاییز می نامیم، و آن ها، آن دو را ربیع خواندند، و دو ماه جمادی برای آنکه آب در آن ها یخ بسته است، و رجب برای آنکه در آن جنگ نبود و با اطمینان سفر می کردند، و رجبه به معنی اعتماد است، و از اینجا است که گفته اند: عذق مرجّب یعنی شاخه محکم و شعبان برای آنکه قبیله ها در آن دسته بندی شدند، ماه رمضان چون از گرما سنگ در آن می پخت، شوّال برای آنکه حرارت رفته و برمی گشت و ذو القعده برای آنکه در منزل هایشان می ماندند، ذو الحجه برای آنکه در آن حج انجام می دادند.

برای ماههای عرب نام های دیگری هم بوده است که ابتدا به آن نام ها آن ها را می خواندند و آن ها چنین هستند: مؤتمر، ناجر، خوّان، صوّان، حنتم، زبّاء، اصمّ،

عادل، نافق، واغل، هواع و برک، و شاید این نام ها با اختلافی در تلفظ و ترتیبی که ما گفتیم یافت شوند چنان چه یکی از شعراء آن ها را چنین سروده است:

بمؤتره و ناجره آغاز کردیم/ و به خوان که دنبالش صوان است

و زبّاء که دنبالش بائده است/ و اصمّ باز گردد که دشمنی بدان سخت شود

و واغله و نائله با همدیگر/ و عادله که سه درخشان و زیبایند

و رنّه که پس از آن برک است/ و ماههای سال کامل شوند و انگشت شمار

معانی این نامها چنان چه در کتب لغت آمده است چنین است: اما مؤتمر یعنی برای هر چه در سال پیش آید مشورت و پیش بینی گردد. ناجر از نجر است به معنی سخت شدن گرما، خوّان از خیانت است و صوّان هم از صیانت و نگهداری است. و زباء یعنی گرفتاری بزرگ و ژرف است و به این اسم نامیده شده است برای آنکه جنگ بسیار در آن بوده است و اوضاع پیچیده بوده است. بائده نیز از جنگ می آید و برای آن که بسیاری از مردم در آن جنگ را شروع می کردند و این مثل هم از آنجا نشأت گرفته است که شگفتی ها میان ماه جمادی و رجب است. و درآن شتابزده در خون خواهی و غارت بودند پیش از اینکه ماه رجب برسد و در ماه رجب آتش بس بود به خاطر این که آن ماه حرام بود. اصمّ به این خاطر به این اسم نامیده شده است که در آن دست از جنگ می کشیدند و صدای سلاح در آن شنیده نمی شد. واغل برای آنکه بر مجلس شراب هجوم می بردند و آن را رها نمی کردند. چون به ماه رمضان یورش می برد و در ماه رمضان بسیار می خواری می کردند زیرا به دنبال آن ماه های حج بود. ناتل، پیمانه ای برای شراب است و به این خاطر به اسم این پیمانه نامیده شده است که بسیار از آن در شراب خوری استفاده می شد. عادل، از عدل گرفته شده است، برای آنکه از ماه های حج بود و در آن از باطل دست می کشیدند. رنه، چون چهارپایان که آماده قربانی می شدند در آن بسیار ناله می کردند. برک، از محل اقامت شتران گرفته شده است، برای آنکه شترها در قربانگاه برای نحر در آن زانو می زدند.

و بهتر از این شعری که در این باره ذکر کردیم؛ شعر صاحب بن عباد است:

خواهی که بدانی ماه های عرب را در جاهلیت/ بگیر آن ها را به ترتیب محرّم تا آخر

مؤتمر است و پس از آن ناجر می آید/ خوّانست با صوّان که در یک رشته اند

حنین، زبّاء اصم و عادل باشند/ با نافق، واغل، رنّه به همراه برک

می گویم: در قاموس گفته است: ناجر رجب یا صفر و هر کدام از ماههای فصل تابستان است و گفته: خوّان بر وزن شدّاد و عمّال است که ماه ربیع الاول است و زبّا مثل ربا بدون لام است و آن ماه جمادی الثانی است، و گفته: حنین مانند أمیر و سکّیت با لام است و آن ها دو نام جمادی الاول و جمادی الثانی هستند.

سپس ابو ریحان گفته است: محمّد بن درید در کتاب وشاح نامهای دیگری برای ماههای عربی از ثمود ذکرکرده است و آن ها عبارتند از: موجب که همان محرم است، سپس موجر، مولد، ملزم، مصدر، هوبر، هوبل، موها، دیمر، دابر، حیفل و مسبل.

و گفته است: آن ها سال را از دیمر شروع می کردند که ماه رمضان است. و عرب همه روزهای ماه را به یک اسم نمی خواندند مانند فارس ها که همه را به یک اسم می خوانند؛ بلکه آن ها برای هر سه شب از ماه خود نامی به مناسبت حال ماه و نور آن استخراج کرده بودند. سه شب اول را «غرر» که جمع غره است؛ می نامیدند که به معنی اول هر چیزی است و یا اینکه شکل ماه چون پیشانی سفید اسب است. و سه شب دیگر را «نفل» می نامیدند از بخششی که بدون الزام است، گرفته شده است و برخی سه شب دوم را «شهب» می گفتند، سه شب بعدی را «تسع» می گفتند؛ چون شب آخر آن به نهم ختم می شد، و برخی این سه را (بهر) می گفتند چون روشنی آن تاریکی شب را خیره می نمود، و سه شب دیگری را «عشر» می نامیدند چون به دهم آغاز می شدند. سه شب دیگر را «بیض» که همه شب با ماه روشن است. سه شب دیگر را «درع» چون که آغاز آن ها تاریک است مانند گوسفند سر سیاه و تن سفید، و اصل تشبیه آن ها به زره است که سر کسی که پوشیده و رنگی غیر از بقیه بدن او دارد، سه شب دیگر را «ظلم» می نامیدند که بیشتر آن ها سیاه است، سه شب دیگر را «حنادس» و برخی هم «دهم» می نامیدند، چون سیاه

هستند، سه شب دیگر را «آدی» می نامند چون از ماه مانده هستند: و گفتند این واژه از راه رفتن شتر است که یک پا را جلو می گذارد و یک پا را به دنبال آن با شتاب می گذارد، سپس سه شب را دیگر «محاق» می نامیدند، چون هلال ماه در پایان آن دیده نمی شود.

و همچنین تک شب های ماه را نام های تکی داده اند و شب آخر را «سرار» نامیدند چون ماه در آن پنهان است و هم چنین «فحمه» نیز نامیده اند به خاطر این که روشنی ندارد، و هم چنین به آن «براء» هم گفته می شود، برای آنکه خورشید از آن بیزار است، و آخرین روز ماه را «نحیره» گویند، زیرا ماه در آن نحر می شود، و مانند شب سیزدهم که آن را لسواء» می نامند، و شب چهاردهم را «بدر» می نامند چون مهتاب در آن پر می شود و روشنی آن کامل می گردد، و بدر به معنی کامل است چنان چه به ده هزار درهم بدره گویند، زیرا این شماره به وضع حساب گران کامل است.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109